بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان



در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین و مقبول اهل جهان شد



بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی کریم کرم بخش رحمت گستر خلیقه پرور که از آیات ربوبیت او هر ذره ترجمان و نشان و از هر حقیقتی بیان و برهانست
از پست و بالا آلای او را نهایتی نیست و نعمای آلای او را غایتی نه هر شانی از شئونات او با هزاران حکمتهای بی پایان
و هر صنفی از اصناف او با رحمتهای فراوان بیت ای ماه و آفتاب ز صنعت نمونه + و ز رگوهای حکمت او عرش گونه
لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک نظم سبحان من تحیر فی ذاته سواه + فهم خرد بکنه کمالش نبرد راه +
از ما قیاس ساحت قدسش بود چنانکه + مورے کند مساحت گردون بقعر چاه + چه هر چه در وجودست
همه صنع ویست و همه عجائب و غرائب اوست و هیچ ذرّه نیست از ذرهای آسمان و زمین که نه بزبان حال
تسبیح و تقدیس میکند وَاِن مِّن شَیءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهٖ وَلٰکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم و میگوید اینست قدرت با کمال
و اینست علم بی نهایت که اگر همه دریاها مداد گردند و درختان قلم و آفریدگان کاتب و عمرهای دراز نویسند آنچه
گویند اندک باشد قُل لَّو کَانَ البَحرُ مِدَادًا لِّکَلِمٰتِ رَبِّی الایة و از آیات عظیمه منجمله هست عرش و کرسی و فرشتگان
و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بروی است چون کوهها و بیابانها و نهرها و چاه و آنچه در کوهها از جواهر
و معادن و آنچه بروی زمین ست از نباتات و آنچه در بر و بحر ست از حیوانات متنوعه علی الخصوص انسان که
شریفترین خلقیست طرفه معجون بوقلمون که بهر رنگی و لونی زنگار رنگ بر آید و بهر صفتی و صنعتی رو کشاید آرے
نفس انسانی که نفس ناطقه اش نامند هر یکی با سمی و رسمی موسوم و مرسوم کرده اند گاهی ملکی و مطمئنه را موسوم شود

وگاهی لوامه اش گویند وگاهی اماره اش نامور شود گاهی یکی را خواهند که بدرجات اعلی علیین رسانند و آن دیگری را بدرکات اسفل السافلین سپارند فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین و آنچه میان زمین و آسمان ست از میغ و برف و باران و رعد و برق و قوس قزح و از و علامات که پدید آمد قوله تعالی اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء اینچنین آیات بینات بقدرت کامله و حکمت بالغه آنحضرت تعالی شانه و عز نعمایه بسیار بیشمار لا تعد ولا تحصی را تا چند بشمار آید شعر الحمد لله ذی الانعام والکرم ٭ حمداً کثیراً یوافی کثرة النعم ٭ ثم الصلوٰة علی خیر خلقه ٭ محمد سید الانبیاء فی النسم ٭ لولاه ما خلق الافلاک خالقها ٭ لولاه ما خرج الانسان من عدم ٭ ارسله بالهدی للناس اجمعهم ٭ ارسله ربه بالحلم والحکم ٭ بقهره فتح البلدان قاطبة ٭ بلطفه ملک الافاق والکرم ٭ وصلی الله علی اشرف المخلوقات و افضل الموجودات محمد و آله و اصحابه و اهل بیت و صل کذلک علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد حمد پاک پروردگار جل شانه و درود نامعدود حضرت محمد محمود صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین آنکه می نمود بنده **امین الدین خان** بن سید ابو المکارم امیر خان مرحوم الحسینی الهروی که باعث این تمهید و تعدید آنست که اکثر بلاد داخل اقالیم سبعه و برخی خارج آن از خط استوا ست تعداد آنرا از بلاد و ولایات و جبال و بحار و بحیرات و انهار و خلیجات و جزائر و بیابانها و احجار و اشجار و عجائب و غرائب متفرقه آن از زیج میرزا الغ بیگ گورکان رساله ربع مسکون و منتخب التواریخ مولانا یوسف گنجی وغیرها در اجزای نسخ بمقتضای ذکر هر مکان متفرق بود و متفحص مهما امکن در تحصیل تحقیق آنها یا غیر آن متحمل تصدیع میتواند شد بنحو امر او التسهیل بغیر ارادة نفسه تالیف نسخه جامعه متضمن تبیین بلاد و بترتیب حروف تهجی برعایت حروف اول ثانی و ذکر طول از مغرب که جزایر خالدات است تا مشرق و عرض از قطب جنوبی تا قطب شمالی که طور صاحب زیج ست و شطری از اصول علم طب و نیز برخی از اخلاق کریمه و بعضی از معجزات آنحضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله وسلم لا تعد ولا تحصی ست و چندی از ادعیه ماثوره تبرکاً تیمناً و نیز فواید دیگر که دستور العمل درگاه پادشاهان هندیاست از لوازم شمرده مساعی مشکوره و بذل مجهود بتقدیم رسانده موسوم به **معلومات الآفاق** والله المستعان علی ما تصفون مخفی نماند که حروف تهجی مصطلح اهل تنجیم بدین رسم ست ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و عدد ها را از پنج و شش مرکب کنند و بیشتر را فرا پیش دارند و کمتر را باز پس مثلا یا یازده کب بیست و دو لج سی و سه قمه صد و چهل و پنج غذفط هزار و هفصد و هشتاد و نه و چون عدد هزار مضاعف کرد و عدد را بر حرف غ که هزار ست مقدم دا

چنانکه بغ دوهزار قغ صد هزار خلهغذ لغشند ششصد وسی وپنجهزار وهفصد وسی وسه هزار
وسه صد وشصت وچهار باشد وهمبرین قیاس چندانکه باشد میتوان نوشت وهرجا که عدد نباشد صفرے بنهند
بدین صورت (٠) بدان اسعدک الله تعالی که چون ابتدای کلام درخور انتظام با ایراد نعوت وصفات آن ولی که علت غائی
ایجاد عالم وخاتمی که مهر نبوتش مالک ملک بقاست سعادت یابنده نظر خاص وعام ست لهذا ذکر اخلاق کریمه
ومعجزات جسیمه واحادیث عظیمه حضرت نور العالمین اشرف الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله الطیبین الطاهرین
فتح الباب این مختصر داشته ادراک سعادت دارین نمود در بیان شمه از اخلاق وصفات وذکر نبذے

از شمائل ذات حضرت سید سادات ومنبع العز والسعادات علیه افضل التحیات واکمل التسلیمات

چون اتم مرام واهم مهام که اهل تکمیل تحصیل آن اهتمام نمایند معرفت صفات وهیأت وتحقیق اخلاق وشمائل ذات
بابرکات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست لازم آمد بیان بعضے از اوصاف شریفه وایراد شطری از سمات ذات
منیفه آن جناب معالی مآب درین کتاب که از ابتدای تا انتها بحث ازین بایست نمودن تا شنوندگان از سماع آن
لذت یابند وفرحت بینند والتوفیق من الله آن عروس حجله صعود وطاؤس جلوه گاه شهود مالک مملکت وجود
ومحبوب ودود موددو معبود که مادهٔ خلقت او نور بود وطراز خلعت نور در ذات خود نور علی نور بود در روے او
نور رحمت در چشم او نور غیرت در زبان او نور حکمت در میان کتف او نور نبوت در کف کریمش نور سخاوت در قدم او
نور خدمت در موی او نور جمال در خوی او نور تواضع در صدر او نور رضا در سر او نور صفات در ذات او نور طاعت
در طاعت او نور توحید در توحید او نور معرفت در معرفت او نور قربت منشور تقدم در کونین ورسم کمال او بود وخال
اقبال بر رخسار جمال او بود قبلهٔ اقبال وکعبهٔ آمال وعنصر افضال ومایهٔ مثال بود در نبوت بیهمال ودر رسالت
بی احتیال بود گزیده لم یزل ولایزال بود وستوده خصال وپسندیده افعال وحبیب ملک ذو الجلال بود
در حسن وجمال بیمثال در صفات حمیده با کمال بود از معائب معرا واز شوائب مبرا ومقبول دلها بود باهیبت ووقار
وبا رفعت وبها بود با استقامت واعتدال قامت یعنی نه کوتاه ونه طویل میانه بود بغایت حسین وجمیل ظاهرش طاهر
وباطنش زاهر خلقتش انسانی وجبلتش روحانی روی عالم آرایش منور ودرخشان موی عنبر سایش معطر ومشک افشان
وبا تحمه گوشش برابر ویکسان سر مبارکش مدور وتمام بود بطول وعرض میلی نمی نمود رنگ مبارکش سفید وصافی
پیشانی همیونش واسع ووافی ابرویش تمام وکشیده ومیانش بهم رسیده ودرمیان او رگی بودی که در حین غضب
ممتلی شدی بینی او بلند وباریک ومنور ومحاسن مبارکش سیاه ومعطر خد شریفش سهل وفرح فزای دهان لطیفش

فراخ بود و دلکشا می بود دندانهاش سفید و صاف و آبدار زبان شیرین سخن در وقت گفتار گردنش لطیف و مستحسن و هموار چشمانش
در غایت خوبی و نهایت مرغوبی سیاهیٔ آن سخت سیاه بود و سفیدهٔ آن خوش سفید و دران سرخی مینمود و در میانه
شانه دوگانه اش مهر نبوت بود سینه با سکینه اش فراخ با شکمش یکسان و همچون خطی از موئی هم متصل تا ناف کشیده
بران اطراف سینه و شکمش بموی و صافی و استخوانهاش با قوت و وافی دوش دوگانه اش از هم دور متناسب الاعضا
و با ضیا و با نور بر ذراع دوگانه و اعالی سینه و هر دو دستش موی بود و نکو خلق و نکو خُلق و نکو روی بود ساعد دوگانه اش
دراز کف کرمش کشاده و بی نیاز و استخوان پایش با قوت و کشیده نشیب پایش برداشته و خمیده سر دست و پای
مبارکش غلیظ یعنی آنرا نازک نداشته بود اطراف اندام نقره فامش بحد اعتدال فروگذاشته بود در گام نهادن همچون
باد وزیدن باد سحر میل مینمود شخص شریفش بی سایه بود بشتاب گام میداشت و بیخبر در رفتارش بود و در حین رفتن
اصحاب او پیش میداشت و خود از عقب میرفت و پس پشت خود از برای ملائکه خالی میگذاشت رفتار او مثل از بالا
به نشیب آمدن بود التفات او بهمین و بسیار بتمام بدن بود چشم مبارکش فرو داشته بود و بیشتر نظر بزمین داشته بود
بگوشهٔ چشم نظر میفرمود ابتدا و ختم سخنش بگوشهٔ دهان بود در کلام لفظش اندک و معنی بسیار بودی ابتدا بسلام بر خاص
و عام او اشعار بودی تعظیم نعمت نمودی اگرچه اندک بودی و مذمت آن نمودی اگرچه بیشک بد بودی اگر میل کردی
خوردی و اگر رغبت نداشتی گذاشتی جز محض حق نگفتی و جز بر خلاف خشم نگرفتی بهمه دست اشارت فرمودی و
عادتش بودی که دست مبارک را باز گردانیدی چون تعجبی نمودی و در حالت سخن گفتن ابهام دست چپ را
بر باطن دست راست زدی در حین غضب روی مبارک در هم کشیدی و اعراض نمودی و در وقت خرمی
و مسرت چشم شریفش بر هم نهادی بسیار تبسم لب مبارک کشادی و چون متبسم شدی نور در و ارید ها ظاهر
شدی و هرگز قهقهه ننمودی و چون عرق آوردی بر روی جهان آرایش چون مروارید بودی و بوئی زیاده
گلاب از و میدمیدی در حسن خلق و خُلق هیچکس چون او نبودی در هرچه او را مخیر کردندی آسانتر اختیار
فرمودی کس اخوان نداشتی مگس بر اندام ظاهر ننشستی شپش در جامهٔ فاخر او پیدا نگشتی ذات او مجمع
جمیع اوصاف حمیده بود نفس او منبع جمله خصال شریفه بود در محضر از همه خوبتر در مخبر از همه نیکوتر در کرم و سخا
از همه بیشتر در مروت و وفا از همه تمامتر در حلم و تواضع کاملتر در مبرات و احسان از همه انسان شاملتر بود صلی الله
علیه و آله و سلم در حسب ازکی بود در اخلاق ارضی بود در میثاق اوفی بود در صیانت اطهر بود در امانت اشهر بود
در همه کارها ارجح بود در همه شغلی انجح بود در جنگ از همه اشجع بود در رای مسدد در شدت قتال همه با وستند عظیم

بی تکلف بود بر دراز گوش برهنه می نشست و بر اسپ و شتر سوار میگشت اما در همه حال یک صفت داشت
از سواری براق در خود نخوت نمی یافت از سواری حمار عار نمیداشت و منقصت نمی پنداشت مرکوب بی تکلف
راندی و گاه بودی که کسی با خود هم بر نشاندی هر که او را دعوت کردی اگرچه مملوکی بودی اجابت فرمودی
و دران معنی غنی و ذل را پیش او فرق نبودی و هدیه قبول نمودی اگرچه پاچه گوسفندی بودی و مکافات آن
فرمودی و در جواب هر که او را آواز دادی لبیک فرمودی اگرچه از اهل بیت بودی در زمین خالی نشستی و در انجا
طعام خوردی و خواب کردی خدمت خود و اهل بیت نمودی گوسفند دوشیدی شتر را زانو بستی و علف دادی
با خدمتگار همسفره گشتی خمیر را هم سرشتی خانه هم بروفتی بازار برفتی و چیزی خریدی و بخانه بردی پاره بر کفش دوزیدی
و جامه بدوختی و هرگز چیزی نیندوختی و دلجوئی اصحاب خود نمودی غائبان را دعای خیر فرمودی بپرسش بیماران
رفتی و در عیادت بعد مسافت عذر نساختی و از ینها استنکاف نداشتی عذر پذیرفتی مزاح نمودی اما بجز راست
نفرمودی با اصحاب اختلاط نمودی طفلان را در کنار گرفتی و با ایشان ملاعبتی کردی اکرام مردم نمودی
تواضع او را عادت بودی از مسکنت قرصی از درویش قبول نمودی اگر تمام آنچه داشتی بدرویشی دادی منت
برو ننهادی با یتیمی ذلیل راز کردی همانکه با جبرئیل راز کردی با غریبی بی اهبت نشستی بمهمانی عجوزه رفتی اگرچه
مرتبه از عرش بگذشتی زن بیوه را از تواضع رو نیفگندی و از جاه بساط در سدرة المنتهی نیفگندی با مسکینان همراه
گشتی و جبرئیل پیش با دب نشستی رحم دل و نیک عهد درست وعده بودی توقیر اصحاب نمودی و در پیش
ایشان پای دراز نکردی همسایه را رعایت نمودی مهمان را اکرام تمام نمودی دوستان را عزیز داشتی پیش
هر که خواستی برخاستی و گاه بودی که ردای خود را انداختی و مردم را بروی آن نشاندی شرم و حیای او از زنان
بکر بیشتر بودی هرگز چشم تمام در روی کسی نگشودی و اگر مکروهی بر کسی دیدی بکنایت اخبار او فرمودی دائم
تازه روی و خوشخوی و نرم سخن بودی در قول و فعلش خشونت و درشتی نبودی و بدگوئی و عیب جوئی در طبیعت
نداشتی هیچ خواهنده را محروم نگذاشتی جود و سخاوتش چنان بودی که هر که هرچه ازو طلبیدی در جواب لا نفرمودی
و بدادی چنانکه مردم از حضرتش درخواستی نمودی چندان گوسفندش عطا فرمودی که میان دو کوه پر شدی آنهمه
بدادی و منت ننهادی و بسیار بودی که کسی را صد شتر بخشیدی در غزای صفوان را سه صد شتر بداد و عباس را
چندان مال بداد که قدرت برداشتن نداشت و یک نوبت نود هزار درم آوردند و تمام آنرا صرف نمود و هرگز عادت
نداشتی که چیزی از برای فردا بگذاشتی و هر که احسانی با و نمودی مکافات او فرمودی در شفا مذکور است که

مفرد بن عفرا طبقی خرما و خیاری چند فرستاد و او را انگشت طلا بازداد صلی الله علیه وآله وسلم مجلس شریف او مجلس حلم
وحیا و صبر و امانت و آداب و خیرات آراسته بودی در نشستن تمکین و وقار او از همه بیشتر بودی اکثر اوقات
رو بقبله نشستی و بیشتر نشستن او چنان بودی که هر دو دست مبارک را در گرد ساق درگاه نشستی و هرگاه
آواز برنداشتی عیب کس نکردی و مردم را ستر فرمودی و اکرام نمودی و بر کوچکان ترحم آوردی و محافظت
جانب غریبان کردی و سخن از ایشان تحمل کردی و در مدح کس افراط نمودی چون او در سخن بودی خاموش گشته
سر در پیش انداخته مستمع بودندی نشست و خاست او بی یاد حق تعالی نبودی صلی الله علیه وسلم مهربان بود
دل او و مشک افشان بود سنبل او و فراوان بود عطای او بیکران بود وفای او اندک بود منت او بسیار بود
سخت او واسع بود سینه او وافی بود حیای او نادر بود خنده او وافر بود گریه او بسیار بود خوف او بزرگ بود
رجای او رزین بود عقل او راجح بود فضل او کامل بود علم او وافر بود حلم او صلی الله علیه وآله وسلم موفی بعهد او
خایف وعید او واثق بوعده او مجد در عبادت او مبادر بطاعت او طالب رضای او راغب لقای او قطع کننده
شهوات و درگذرنده عثرات بود فریادرس بیچارگان و دستگیر غریق بحار هفوات ثابت قدم در جمیع خیرات و
مبرات بود صلی الله علیه وآله وسلم سهل بود در مصاحبت عدل بود در مقاسمت سابق بود در معاملت
شجاع بود در مقاتله شریف بود مخبر او و مهیب بود منظر او بسیار بود ذکر او و هموار بود فکر او تبسم او خوش بود
کلام او دلکش بود گشاده بود کف کریم او آماده بود لطف جسیم او باور بود روی انور او خوش بود طبع اطهر او
نرم جانب و قلیل الاذی زین عالم چراغ هدی بود بهمه صفات کمال قرین و محلی بود عین عنایت و محض
رحمت بود بر امن جود او مخصوص باین امت بود صلی الله علیه وآله وسلم نه غلیظ بود و نه صخاب بود نه فحاش بود
نه سباب نه حریص بود و نه جماع نه بخیل بود و نه مناع نه مکار بود و نه خداع نه منان بود نه جزاع نه کسلان بود و نه اکول
نه طناز بود و نه عجول نه حسود بود و نه ضرار نه هماز بود و نه غدار نه محتال بود و نه متکبر نه نمام بود و نه مفتخر صلی الله
علیه وآله وسلم **در بیان خوشبوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم** انس که خادم عتبه رفیعه آنحضرت بود
بود روایت نموده که هیچ مشک و عنبر خوشبوتر از بوی آنحضرت اطهر او نبوئیدم و هیچ خز و حریر نرم‌تر از کف کریم او
ندیدم هر جا که بگذشتی بوی خوش از آنجا برخاستی و مردم گذشتن او از آنجا معلوم کردندی و چون کسی مصافحه
او نمودی تمام آن روز بوی خوش از دست او می آمدی و چون قضاء حاجتی کردی زمین شگافته شدی و این در خود
فرو بردی و بوی مشک از آنجا دمیدی و هر که بآنجا رسیدی مشام او از آن معطر شدی و از ابوهریره رضی الله عنه

مرویست که شخصی آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دختر را عروس میکنیم مرا مددی فرمای فرمود چیزی ندارم اما فردا قاروره سر فراخ و چوب پاره بیاور پس بیاورد آنحضرت ﷺ با آن چوب عرق از بازوی مبارک خود آن قاروره میریخت تا پر شد و باو داد فرمود دختر را بگوی تا در حین تطیب این چوب پاره درین قاروره کند و در خود مالد و چون چنان میکرد مشام اهل مدینه از ان معطر میشد و آن خانه را بیت المطیبین نام کردند و هم روایت کردند که ام سلمه درآمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت در خواب بود و پیشانی همیونش عرق کرده بود و ام سلمه رضی الله عنها عرقش را در قاروره جمع نمود و او مشاطه بود در مدینه عروسی را بآن مطیب نمود و اثر خوشبوی آن از زنان نماند تا آخر عمر و هرگاه که غسل میکردی بوی خوش در روز زیاده میشد بعد از ان این عروس دختری زائید همچنان بوی خوش از و میدمید و هر فرزندی که از نسل آن زن پیدا شد بوی خوش زان می آمد و آن خانه را بیت العطار ازین نام نهاده اند ع کوثر عرقیست از جبینت ٭ طوبی ورقی ز بوستینت ٭ در عارض تو عبیر مضمر ٭ عالم ز نسیم تو معطر ٭ از زلف تو مشک عاریت خواه ٭ زان محترمست بوش دلخواه ٭ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ مُعَطِّرِ الرُّوحِ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مُعَطِّرًا بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بیان معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان اسعدک الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را معجزات بسیار و بیشمار ست اما آنچه حق سبحانه تعالی او را بدان مخصوص گردانیده است که او را سید همه پیغمبران کرد علیه السلام و همه در زیر علم او باشند روز آخرت و از ما در ختنه کرده و ناف بریده زاد و چون از ما در جدا شد سر بسجده نهاد و انگشت بر کرد و کلمه شهادت بر زبان آورد و هرگاه که دایه او مشغول کاری بودی گاهواره خود بجنبیدی و انگشت خود مکیدی مزه شیر انگبین یافتی و طفل رعا قطا و را گنگ بدیدی اختلاطش نفتادی چشمش در خواب شدی و دلش بیدار بودی از پس همچنان دیدی که از پیش هرگز پشه و مگس بروی ننشستی و بر هر ستوری که سوار شدی اگرچه ضعیف بودی بر همه ستوران سبقت کردی موی زیر ناف او بر نیامدی با هر کس که کشتی گرفتی اگرچه قوی بودی او را بیند اختی سنگریزه بر دست او تسبیح گفتی سنگ و کلوخ بر سلام فرستادی در جائیکه آب دهان افکندی آنجا خوشبو گشتی ستون مسجد از درد جدائی او بنالیدی چون در کنار گرفتی خاموش شدی درخت بفرمان او از جای خود پیشتر آمدی چون فرمودی باز گشتی در سفر ابر بر سر او در سایه گذر آوردندی از میان انگشتان او چندان آب برآمدی که همه لشکر سیراب شدی و در حرب بدر لشکر کفار را بیک مشت خاک هزیمت داد و از همه پنهانها خبر کردی حدیث غار و آنچه در و بود معروفست سوسمار و آهو با وسخن گفتی رفتن او بمعراج بر براق و دیدن او هفت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و حجابها و سدرة المنتهی و درخت طوبی و قاب قوسین

و برگشتن در یک ثلث شب مشهورست بتان کعبه او را سجده کردند بزغاله بریان زهرآلوده باو سخن در اول سینه
او را شگافتند و بشستند و با ایمان و علم و حکمت مملو ساخته باز بجای خود آوردند و شب ولادت او کنگرهای قصر
کسری بیفتاد و بحر ساوه خشک شده و آتشکده فارس که هزار سال بوده بود سرد شد و ماه باشارت او دو نیم شد
و آفتاب بدعای او بعد غروب طلوع نمود و کودک خرد در گهواره به پیغمبری او خبر داد و اعظم از همه قرآن عظیم است
که هیچ فصیحی از فصحای عرب مانند کوتاه ترین سورهای او دو سه آیت باشد نیاورده و همیشه باقی بر صفحه روزگار
مانده اینقدر از معجزات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوة بر سبیل ایجاز و اختصار تیمناً و تبرکاً آورده شد در بیان
اقسام خوارق خوارق عادت چنانچه از تتبع کتب ظاهر شده دوازده قسم ست چه منشای خارق عادت
یا اعمال مخصوصه ست یا نی قسم اول شش قسم ست ۱ سحر ۲ عزیمت ۳ دعوت ۴ طلسمات ۵ نیرنجات ۶ حیل
اما سحر آن باشد که استعانت کنند بنفوس در احداث غرائب ببعضی اعمال و عزیمت آنکه استعانت نمایند بقوای
روحانیان و دعوت کواکب آنکه استعانت کنند باجرام فلکیه و طلسمات آن بود که استعانت نمایند بتمزیج قوای
سمویه بقوای ارضیه و نیرنجات آنست که استعانت کنند بنسب و ریاضت و قسم ثانی هم شش قسم ست ۱ معجزه
۲ ارهاص ۳ کرامت ۴ معونت ۵ استدراج ۶ اهانت اما معجزه خارق عادت باشد که از نبی صادر میشود بر وفق
تحدی ای دعوی نبوت بی معارضی چنانکه احیای میت و اعدام جبل و انفجار آب از میان اصابع و شق قمر و
کرامت خارق عادت باشد که ظاهر شود بر دست ولی و بعضی گفته اند که کرامت بحد معجزه نرسد چنانچه ولد بی والد
پیدا کردن و جماد را بهیمه ساختن و ارهاص آنکه پیش از نبوت از نبی صادر شود چنانچه واقعه فیل و شق صدر و معونت
آنکه از سائر مسلمین صادر شود و حق تعالی باصدار آن ایشان را از محن خلاص فرماید و استدراج آنکه از اهل ضلال
براغوی و کثرت گمراهی موافق مطلب ایشان صادر گردد چنانچه دجال و فرعون اما اهانت آنکه از اهل ضلال برای خذلان بخلاف مطلب صادر شود چنانچه مسیلمه
دعوی کرد که طفل ناطق شود بتصدیق من ناطق طفل شد بتکذیب او

در بیان فضیلت صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم

و از جمله مآثر و علامت محبت و آیات متابعت آنحضرت انفس و جناب اقدس صلی الله علیه و آله و سلم که پیشه
زبان خود را بفرستادن صلوة بر آنحضرت با برکات روان و آنرا شعار خود سازند و بدل و جان همواره بیاد او
پردازند که کمال محبت او خود مستلزم اینمعنی و هم چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجل و افضل مخلوقات است
و مزیل کربات و سبب رفع درجات و محو سیئات و وصول بدرجات عالیات میشود و ذکر او زینت و آرایش
مجالس و راحت و آسایش اهل محافل ست آنرا خسارت و مذمت و حسرت و ندامت حاصل نه چنانچه در خبر

که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هیچ قوم نباشد که بی یاد من از مجالس برخیزند الا کندی و تهی
از ایشان مصطفی صلی الله علیه وسلم بر زبان مجلسیان جاری گردد آن مجلس معطر و معنبر و خوشبو شود پس چگونه
حال دلی که مملو از مهر و محبت آنحضرت و جانی که در آرزوی جمال با کمال او بود و زبانی که بر ذکر و ثنای او رود که
چه دولتها و کرامتها که او را ارزانی خواهد بود و انبیا و رسل که هادیان سبیل اند بحضرت او متوسل اند و در انجاح مهام
و قضاء حوائج و مرام بصلوة بر و علیه الصلوة والسلام متوسل گشته اند تا مقاصد و مآرب یافته اند که آدم صفی که خلعت پوشش
صفوت و صفا بود و جرعه نوش رحیق مصطفی بود تا صلوات بحضرت او نفرستاد از صحبت حوا متمتع و محظی نگشت
و بثبوت پیوسته از عثمان بن حنیف رضی الله عنه که گفت روزی مردی نابینا بنزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم میخواهم که حق تعالی بوسیله تو چشم مرا من باز گرداند آن سرور فرمود برو وضو ساز و دو رکعت
نماز بگذار بعد از نماز بگو اللّٰهم انی اسالک واتوجه الیک بنبیک محمد الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی
فی حاجتی هذه لیقضی لی اللّٰهم فشفعه فی عثمان بن حنیف گوید آن شخص بیرون رفت و هنوز از مجلس متفرق
نگشته بودیم و مجلس ممتد نشده بود که آن مرد درآمد گویا چشم هرگز درو نکرده بود و از بعضی سلف منقولست که گفت
در دریا با جمعی در کشتی بودیم بادی برخاست که آنرا اقلانیه میگفتند و میان ملاحان کشتی چنان شهرت داشت که
کم کشتی از آن باد نجات یافته بمرتبه که از خوف غرق یکبار خروش برآوردند و یکدیگر را وداع میکردند ناگاه دران اثنا
نعاسی بر من غلبه کرد و چشم گرم شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که میگفت با اهل این کشتی بگویید تا هزار
نوبت این صلوٰة بر من فرستند که اللّٰهم صل علی محمد صلوٰة تنجینا بها من جمیع الاهوال والآفات و تقضی
لنا بها جمیع الحاجات و تطهرنا بها من جمیع السیئات و ترفعنا بها عندک اعلی الدرجات و تبلغنا اقصی الغایات
من جمیع الخیرات فی الحیوٰة و بعد المماة بیدار شدم و اهل کشتی را از واقعه خویش خبردار گردانیدم همه بگفتن این
صلوٰة مشغول گشتند هنوز سه صد نوبت تمام نشده بود که باد تسکین یافت و خلاص شدیم و چنانچه امام محمد طیبی
روایت نموده که حضرت آدم علیه السلام آن دم که حوا رضی الله عنها را دید بآن زیبائی و رعنائی و نظر بر جمال با کمال
او انداخت قوة شهوتش غلبه نمود و عنان مصابرت از دستش ربود خواست که با او بازی و دست درازی کند
و او را در آغوش کشد و ازو متمتع شود ملائکه او را زجر کردند و گفتند مه یا آدم بازایست یا آدم و دست درازی مکن
آدم گفت چرا چنین نکنم و خدای تعالی او را برای من مخلوق گردانید ملائکه گفتند تا آنزمان که حق او بجا آوری
و مهرش بگذاری آدم گفت مهر او چیست گفتند آنکه سه بار صلوٰة بر محمد صلی الله علیه وسلم فرستی آدم گفت

محمد کیست گفت آخر پیغمبران او از اولاد تو و اگر نه محمد بودی تو مخلوق نمیشدی و همچنین موسی کلیم علیه السلام از
حضرت کریم مامور بفرستادن صلوة بحضرت او شده چنانچه در بعضے از کتب معتبر مذکور ست که خطاب الهی با و رسید
که ای موسی اگر خواهی که نزد ما کمال رفعت یابی باید که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرستی و روی از آن بر نتابی که او
برگزیده ما و لوامه لطف و برکشیده عطف ماست نرگس روضه وجود ست و سرو باغ جود حقه دُر حکمت و نور حدیقه
عالم قدرت مایه حسن و ملاحت پیرایه عروس صباحت ست مقصود از ایجاد موجودات وجود با برکات اوست
لَوْلَاهُ مَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ ای موسی اگر نه جمال با کمال او بودی نه عالم بودی و نه آدم نه فلک بودی و نه ملک
و هم در جواهر مرویست که موسی علیه السلام در زمانی که میخواست که از دریا بگذشتے و از فرعون خلاص گشتے
ده نوبت عصا بر دریا زد دریا شگافته گشت و از آنجا بسلامت گذشت و در خبر ست که سوال از تفسیر آیه
اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ نمودند فرمود که الله سبحانه تعالی دو ملک را آفرید که مرا یاد نکنند نزد بنده و آن
بنده صلوات بر من فرستد الا که آن دو ملک گویند آمرزاد خدا ایتعالی پس الله تعالی و ملائکه گویند آمین و مرا
یاد نکنند نزد بنده و آن بنده صلوة بر من نفرستد الا که آن دو ملک گویند میامرزاد خدای تعالی جل جلاله
و ملائکه آمین گویند و اشتغال بصلوة موافقت ست با اهل سموات و امتثال امر پروردگار که در کلام مجید
مومنان را بآن امر نموده کما قال جل و علا اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا
عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا از حضرت انزال رحمت ست و از ملائکه دعا به آنکه بگویند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهٗ وَارْحَمْهُ و از مومنان
طلب زیادتی کرامت و رفعت مصطفی ست صلی الله علیه و آله وسلم و هیچ دعائی بی بدرقه صلوة متصاعد سموات
نمیشود و بقول عمر خطاب رضی الله عنه در میان آسمان و زمین موقوف باشد باید که ابتدای دعا و ختم آن
بصلوة کنند تا بدرقه دعای او باشد و محل قبولش رساند و صلوة یک از شرائط مصححه نماز ست که اعظم ارکان
اسلامی ست و هیچ صلوة فرضاً و نفلاً بی صلوة صحیح نیست و هر که نام شریف او شنود نوبت اول واجب
و تارک ست ماخوذ و بیکبار که صلوة به حضرت فرستد حرج گناه مرتفع بود و زیادة بیشتر مستحب و تجلی کردن و
اهمال در فرستادن صلوة بشنفتن نام با برکات او نمودن عظیم مذموم ست و مذمت آن در حدیث نبوی
وارد گشته بروایات متنوعه از جمله آن یکے آنست که از ابی هریره خادم عتبه رفیعه مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم علیه التحیات الاوفی مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بر خاک چسپیده باد بینی کسے
یعنی از خواری و نگونساری که مرا نزد وی یاد کنند و او بر من صلوة نفرستد راه بهشت بر وی پوشیده گردند

وهم در کتاب جواهر از جابر مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده هر که مرا پیش وی یاد کنند و او صلوة
بر من نفرستد پس او بدبخت ست یعنی تغافل وتکاسل در فرستادن صلوة بحضرت او صلی الله علیه وآله وسلم
علامت بی سعادتی و اماره و شقاوتست وهم از انجا از ابی ذر مرویست که یک روز بیرون آمدم و پیش رسول
صلی الله علیه وآله وسلم رفتم فرمود ای مردم من شما را خبر دهم که بخیل ترین کیست گفتند فرما یا رسول الله فرمود
کسی ست که مرا پیش او یاد کنند و او بر من صلوة نفرستد پس او بخیل ترین مردم ست وهم در کتاب شرف النبوة
مذکورست که عایشه رضی الله عنها در وقت سحر جامه میدوخت وسوزن از پیش افتاد و گم گشت و چراغ
فرو نشست پس حضرت رسالت خورشید جلالت صلی الله علیه وآله وسلم بآنجا فرود آمد و بروشنی روی
نورانی آنحضرت سوزن باز یافت وازان متعجب گشت و گفت چه روشن ست روی تو یا رسول الله که مادرم و
پدرم فدای تو باد فرمود وای کسیکه مرا نه بیند در روز قیامت عایشه گفت او که باشد که ترا نه بیند فرمود بخیل و
گفت آن چه بخیل باشد فرمود کسیکه او صلوة بر من نفرستد هرگاه که نام من بشنود و در شعب الایمان بیهقی از ابی سعید
خدری مرویست که هیچ قومی نباشد که بهم نشینند و برخیزند و صلوة بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نفرستاده باشند
الا آنکه ایشانرا حسرتی باشد در روز قیامت واگرچه در بهشت روند و ملائکه از ارسال صلوة بآنحضرت بابرکات
علیه شرایف الصلوة ولطائف التحیات مشفع ومستفیض شده اند چنانچه نقل ست که چون سراج وهاج رسول الله
بابتهاج صلی الله علیه وآله وسلم دران شب که بمعراج رفت ملکی را دید که پر و بالش سوخته گشته بود از جبرئیل علیه السلام پرسید
که سبب این چه بود جبرئیل فرمود حق تعالی جل وعلا او را فرستاد تا اهل موضعی را هلاک کرداند چون بآنجا رسید
مادری با فرزندی دید که شیر بوی میداد وازروی ترحم یک ساعت ایستاد و در حال ایشان متفکر شد حق سبحانه وتعالی
آتش فرستاد و در حال پر وبال او محترق شد رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جبرئیل گفت این گناه قابلیت قبول
توبه دارد گفت نمیدانم تا ازو سوال کنم و در ساعت جبرئیل رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم حق تعالی جل علا میفرماید در توبه مفتوح ست آنحضرت فرمود توبه او چگونه باشد جبرئیل رفت و باز آمد و گفت
حق تعالی میفرماید که توبه او آنست که ده بار صلوة بتو فرستد پس آنحضرت نزدیک او رفت و او را این مژده داد و
همینکه صلوة فرستاد بحال خود باز آمد و طیران نمود بمکان خود رفت و در فضیلت صلوة بآنحضرت بابرکات صلوة الله
وسلامه علیه احادیث صحیحه بروایات متنوعه وارد شده و بر برکت و میمنت مواظبت بران اقاویل صریحه شاهد
چنانچه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که حضرت محمدیه علیه شرائف التحیة الابدیه فرموده هر که یکبار

صلوة بر من فرستد حق تعالی ده بار صلوة بروی باز فرستد یعنی ده رحمت او را کرامت فرماید و فرشته دوگانه
هر یکی ازان سعی کند و مبادرت نماید که بیشتر سلام او بمن رساند و مثل آن در کتاب وفا از ابی طلحه رضی الله عنه مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم یک روز خوشوقت بود و آثار سرور بر روی عالم آرای انور ظاهر بود گفتند یا رسول الله
امروز طیب النفسی و بشاشتی عجیب در روی شریف تو می بینیم فرمود آری ملکی آمد از جانب پروردگار من عز و جل و گفت
هر که یکبار صلوة بر تو فرستد از امت تو بنویسد خدا تعالی او را بسبب آن ده نیکی و محو کند ازو ده بدی و بلند گرداند
او را ده درجه و رد کند بار و مثل آن یعنی ده رحمت با و باز فرستد و هم ازین راوی مرویست که درآمدم بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و نور از روی عالم آرایش می تابید و چون برق می درخشید پس گفتم یا رسول الله ندیدیم
طیب النفس تر و ندیدیم کسی شادمان و تازه روی تر از تو امروز فرمود چرا چنین خوشوقت و بشاش نباشم
که همین ساعت جبرئیل از من جدا شده و مرا گفت هر که صلوة بر تو فرستد از امت تو یکبار بنویسد الله تعالی
او را بسبب آن ده نیکی و نیست گرداند ازو ده بدی و بلند گرداند ازو ده درجه و ملکی مثل آن صلوة باو باز فرستد
گفتم ای جبرئیل آن ملک کیست گفت بدرستی که خدا تعالی موکل گردانیده بتو از زمان آفرینش تو تا زمان که ترا
مبعوث دارد و فرمود که صلوة نفرستد بر تو هیچکس الا که آن ملک با و بگوید صلی الله علیک یعنی رحمت کناد خدا تعالی
بر تو و در کتاب جواهر از ابی کامل از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که فرموده هر که صلوة بر من فرستد
هر روز سه نوبت و هر شب از محبت و دوستی و شوق و آرزوی من سزاوارست بر حق تعالی که بیامرزد
گناهان او و یکساله جرائم او مغفور شود و از ابی بن کعب رضی الله عنه مرویست که مردی گفت یا رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم اگر من تمام اوقات خود صرف صلوة بر تو کنم چگونه باشد فرمود انشاء الله تعالی مهمات دنیوی
و اخروی ترا ساخته فرماید و در جواهر روایت ست از انس که آنجناب اقدس صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
هیچ بنده نباشد که درود بر من فرستد از برای تعظیم حق من الا که الله تعالی ازان صلوة و درود او ملکی بیافریند
که او را یک پر در مشرق و یک پر در مغرب باشد و او را گوید خدا تعالی صلوة فرست بر بنده من همچنانکه او
صلوة بر پیغمبر من میفرستد پس آن ملک تا روز قیامت صلوة بآن بنده میفرستد یعنی استغفار از برای او از حضرت
پروردگار مینماید مغفرت و آمرزش او می طلبد و ملائکه را از برای او از حضرت پروردگار امیدوار باید بود
که از برکات صلوة برسید کائنات لباس غفران در بنده درود گوینده خواهند پوشانید و در جواهر مذکور شده بروایت
عمار که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق سبحانه تعالی ملکی را بر قبر من موکل گردانیده و نام تمام خلائق

میدانند و او بر قبر من قائم ست چون من بمیرم تا روز قیامت پس هیچکس از امت من صلوة بر من نفرستد الا که او را بنام خود و پدر خود یاد کند و گوید ای محمد فلان پسر فلان صلوة بر تو فرستاده پس صلوة فرستد بران مرد رب العالمین درازای هر یکبار صلوة ده صلوة یعنی ده رحمت از رحمت او را کرامت فرماید و از عائیشه صدیقه رضی الله عنها مرویست که حضرت محمدیه علیه اشرف التحیة الابدیه فرمود هیچ بنده نباشد که بر من یکبار صلوة بفرستد الا آنکه ملکی از برای آن عروج نماید و بآسمان براید و آنرا بحضرت عزت رساند و پروردگار ما بفرماید بروید و ببرید این صلوة را بقبر بنده من و او را رسانند و از برای صاحب آن استغفار نمایند و چشم او بآن روشن گردد و هم در جواهر از معاذ بن جبل رضی الله عنه مرویست که جناب مقدس محمدی فرمود آنچه عنیش حقیقی نماند نزد ما اینست که بدرستی و راستی که الله تعالی از غایت عنایت و نوازش مرا عطا فرموده آنچه بر غیر من از انبیا عطا نموده و مرا بر ایشان مفضل گردانیده و تفضیل داده و بگرو انیده امثال مرا در صلوة فرستادن بر من فاضل ترین درجات و عالی ترین مقامات و موکل گردانیده بر قبر من ملکی منطروس نام که سر او در زیر عرش برین ست و هر دو پایش زیر هفتم زمین و او را هشتاد هزار بالست و در زیر هر بال هشتاد هزار پر بزرگ و در زیر هر پری هشتاد هزار پر کوچک و در زیر هر پری ازان پرهای کوچک زبانی ست که بآن تسبیح و تحمید پروردگار جل شانه میگوید و استغفار مینماید و آمرزش میطلبد از برای کسیکه صلوة فرستد بر من از امت من و از نزدیک سر او تا قدم او دهانها و زبانهاست و پرهای کوچک و بزرگ چنانچه در یک وجب نیست الا که در و زبانی ست که تسبیح پروردگار میکند و استغفار از برای صلوة دهنده بر من از امت من مینماید تا آنزمان که او بمیرد و هم در جواهر از مقاتل بن سلیمان منقولست که الله تعالی را ملائکه هست در نشیب عرش عظیم خود که بر سر او گیسوئی هست که در گرد اگرد عرش بآن عظمت درآمده و احاطه او نموده و هیچ موی بر او نیست الا که برو نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله پس هرگاه که بنده صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستد هیچ موی او نباشد الا که طلب مغفرت و آمرزش نماید از برای صاحب صلوة یعنی گوینده آن صلوة الله وسلامه علیه و هم در جواهر مذکورست بروایت طبرانی از امیر المومنین علی رضی الله عنه و او از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر که حجة الاسلام بگذارد و بعد ازان غزائی بجای آرد بنویسد آن غزا او را بچهارصد حج پس منکسر و شکسته گشت دلهای آنها که قادر بر جهاد و اداء حج نبودند وحی فرستاد الله تعالی بسوی من که صلوة نفرستد بر تو هیچکس الا که بنویسند آن صلوة را بچهارصد غزا و هر غزائی بچهارصد حج صلی الله علیه وآله وسلم و در کتاب جواهر شیخ ذوالنون از انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه وسلم که رهانندهٔ خلائق ست درود از مهالک و روایت نمود که

آنحضرت فرموده هر که بر من درود فرستد در روزی صد بار بنویسد الله تعالی او را آن صلوٰة هزار هزار نیکی و محو کند هزار هزار بدی و بنویسد او را ثواب صدقه قبول و هر که صلوٰة بر من میفرستد بعد از انکه بمن رسد صلوٰة او من صلوٰة باز باو میفرستم و هر کس که من صلوٰة باو فرستم شفاعت من در یابد اللهم صل علیه ولا تحرمنا شفاعته و قربنا الیه و در خصائص سرمری از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که کبار صحابه رضی الله عنه میگفتند که مکرر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صلوٰة بمیسک بها المساک لاذ فرشنیده ایم که میفرموده هر که یکبار صلوٰة بر من فرستد الله تعالی ده بار صلوٰة بازو باز فرستد یعنی ده رحمتش کرامت فرماید و هر که ده بار صلوٰة بر من فرستد الله تعالی هزار بار باو باز فرستد یعنی هزار رحمت از رحمت باو کرامت فرماید و هر که هزار بار صلوٰة بر من فرستد دوش او بدوش من متصل باشد در بهشت در غایت قربت و نهایت دنو باشد و در جواهر عبدالله بن عمرو عاص روایت نموده که هر که صلوٰة بر رسول صلی الله علیه وسلم یکبار فرستد الله تعالی و ملائکه هفتاد نوبت صلوٰة باو باز فرستد و در ترتیب ترغیب منذری برا من عازب از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که هر که یکبار صلوٰة بر من فرستد بنویسد الله تعالی برای او ده نیکی و محو نماید از وده بدی و بلند گرداند او را ده درجه و او را ثواب ده بنده آزاد کرده باشد و در جواهر مذکورست بروایت مرتضی علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم انچه حاصلش راجع باینست که الله تعالی ملائکه چند از نور آفریده و بر زمین فرو می آیند الا شب جمعه و بر دستهای ایشانست قلمها از زر و کاغذها از نور و نمینویسند بر آن الا صلوٰة بر من صلی الله علیه و آله وسلم و احادیث صحیحه در فضیلت صلوٰة روز جمعه مخصوص بعبارات متنوعه وارد شده و از جمله حافظ ابونعیم در حلیه آورده بروایت امیر المومنین علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده هر که صلوٰة بر من فرستد در روز جمعه صد بار بیاید در روز قیامت و با او نوری باشد که اگر آن نور قسمت کنند بر تمام خلائق همه ایشان برسد و صلوٰة بهر عبارت که در حدیث وارد شده باشد بگوید مخیر بود و مثاب این ثواب بود اما در محلی که صورتی معین در ان ورود یافته باشد غیری قائم مقام آن نشود مثل آنکه از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست که هر که صلوٰة بر پیغمبر فرستد در هر روز سه نوبت باین عبارت صلوٰة الله و ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد بدرستی که او صلوٰة فرستاده باشد بعدد صلوٰة جمیع ملائکه و او را روز قیامت در زمره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حشر کنند و آنحضرت دست او را بگیرد یعنی او را بخود نزدیک گرداند تا در بهشتش در آورد و در کتاب جواهر از سالک احسن المسالک انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که هر که صلوٰة بر من فرستد هر روز جمعه چهل نوبت محو نماید الله تعالی

گناہان چہل سالہ او و ہر کہ یکبار صلوٰۃ برمن فرستد و در محل قبول افتد آنکہ آنرا با اخلاص و صدق دارد و محو فرماید اللہ تعالیٰ گناہان ہشتاد سالہ او و ہم ازین راوی مرویست در جواہر بروایت قرطبی کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ صلوٰۃ برمن فرستد یکبار در روز جمعہ اللہ تعالیٰ و ملائکہ ہزار ہزار بار صلوٰۃ باو فرستد و بنویسید اللہ تعالیٰ برای وی ہزار ہزار نیکی و محو کنند از وی ہزار ہزار بدیٔ و بلند گردانند او را ہزار ہزار مرتبہ در بہشت و در جواہر ابوذر غفاری از حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت نمودہ کہ فرمودہ ہر کہ صلواۃ برمن فرستد در روز جمعہ صد بار مغفور شوند او را گناہان دویست سالہ و ہم در جواہر از سہل بن عبد اللہ مرویست کہ ہر کہ در روز جمعہ بعد از نماز پیشین اللھم صل علی محمد النبی وعلی آلہ وسلم ہشتاد بار بگوید مغفور شود گناہان ہشتاد سالہ او گفتند یا رسول اللہ این صلوٰۃ چگونہ باشد فرمود اللھم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی از سہل بن عبد اللہ منقولست کہ بعد از نماز پیشین روز جمعہ بگویند و امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت نمودہ کہ نماز پیشین روز جمعہ بگزارد و بگوید پیش از آنکہ از آن مقام برخیزد اللھم صل علی محمد النبی الامی وعلی آلہ وسلم تسلیما ہشتاد بار بیامرزد او را گناہان ہشتاد سالہ و بنویسید عبادت ہشتاد سالہ و ہم در جواہر از جابر مرویست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ کہ ہر کہ در شب جمعہ ہزار بار بگوید صلی اللہ علی محمد النبی الامی مرا در خواب در بیند و ہر کہ مرا در خواب بہ بیند پس او را بہشت باشد در جواہر مذکورست بروایت انس از حضرت اقدس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ صلوٰۃ فرستد برمن در روز جمعہ ہزار بار نمیرد تا جای خود در بہشت نہ بیند و در اشال از ابن عباس رضی اللہ عنہ مرویست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر مومنی کہ در شب جمعہ دو رکعت نماز بگزارد و در ہر رکعتی بعد از فاتحہ بیست و پنج بار قل ہو اللہ احد بخواند و بعد از سلام ہزار بار بگوید صلی اللہ علی محمد النبی الامی ہر آینہ مرا در خواب بہ بیند و جمعہ آیندہ تمام نشدہ باشد کہ مرا بہ بیند و ہر کہ مرا در خواب بہ بیند خدای تعالیٰ گناہان او را مغفور فرماید و ابو موسی مدنی این حدیث روایت نمودہ و از شیخ ابو موسی ابو الخیر رضی اللہ عنہ منقولست کہ من تجربہ کردم و ہمچنین بود و ہم در جواہر اینہا توجہ تمام میباید و اخلاص و صدق و نیت و طعام حلال تا موثر شود و بقبول موصول گردد و مراد حاصل شود و در خصائص از ین راوی مرویست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ در شب جمعہ دہ بار بگوید یا دائم الفضل علی البریۃ ویا باسط الیدین بالعطیۃ یا صاحب المواہب السنیۃ صلی اللہ علی محمد خیر الوری بالسجیۃ واغفر لنا یا ذا العلی فی ہذہ العشیۃ بنویسید اللہ تعالیٰ او را صد ہزار نیکی و محو کنند از وی صد ہزار بدی و بلند گرداند او را صد ہزار درجہ و در کتاب جواہر از جابر رضی اللہ عنہ

مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آنچه معنیش براجع بانیست که هر که صلوة برمن فرستد صد بار بعد از
نماز صبح و شام پیش از کلام گزارده فرماید الله تعالی حاجت او را سی در دنیا و هفتاد در عقبی گفتند یا رسول الله
صلوة چگونه فرستیم فرمود بگوئید

تا بصد نوبت رسد و بعضے علما برانند که اولی آنکه اللهم صل علیه وسلم بگوید تا موافق آیت قرآن باشد و اگر نتواند
یکبار وسلم با آن بگوید و در خصائص پیرهری از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم مرا فرمود که صلوة بسیار برمن میفرست چون من مرده باشم گفتم یا رسول الله صلوات
از ما بتو میرسد بعد از آنکه تو پوشیده باشی فرمود خدای تعالی خوردن گوشت انبیا بر زمین حرام فرموده و من
گرامی ترم بر خدا که زمین را برمن مسلط گرداند و حضرت عزت جلت جلاله و عزت عزه ملکی صلصائیل نام بقبر من
موکل ساخته بصورت خروسی منحنی شده که پرش در زیر عرش برین باشد و پای دوگانه اش در شیب هفتم زمین
و دو بال دارد یکی در مشرق و دیگر در مغرب چون بنده برمن صلوة فرستد آنرا امن سازد و در روایتی آنکه چون
بنده بگوید

آن ملک از دهان او این صلوة برچیند همچنانکه مرغ دانه می چیند و بعد از آن مرا میگوید ای محمد فلان
بن فلان در فلان مقام بر تو صلوة و سلام فرستاده و آنرا در بیاض از نور بمشک سفید خالص بنویسند
و نزدیک سر من بنهند تا من بسبب آن او را شفیع باشم در روز قیامت و بلند گردانند او را بیست هزار
درجه و بنویسند او را هزار نیکی و محو نمایند از و بیست هزار بدی و غرس کنند از برای او بیست هزار شجر در کنار
حوض کوثر صلی الله علیه وآله صلوة نتمسک بها المسک لاذفر و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه منقولست که
صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرستادن سوختن هر گناهیست چنانچه سرد میگرداند آب آتش را
و سلام فرستادن بر آنحضرت فاضلترست از آزاد کردن بندگان و فضائل صلوة بر آنحضرت علیه الاف
التحیة والتسلیمات بسیارست و فوائد آنهم در دین و دنیا بیشمارست و در آثار و اخبار نیز آمده که بعضے از
بزرگان مشاهده اثر آن نموده اند چنانچه نقلست از شیخ شبلی رحمة الله علیه که فرموده یکی از همسایگان من مرد
بعد از آن در خواب دیدم و از و پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت ای شبلی هول عظیم برمن گذشت
در حین سوال منکر و نکیر زبانم بسته گشت و از جواب عاجز آمدم با خود از سر حسرت گفتم من از اهل توحید و اسلام

بودم وختم عمرم بر اسلام بود چگونه زبان بسته شدم اینحال من از کجاست واین قضیه از چه خواست در این حال
مرا اندا کردند که این جزای آنست که در دنیا زبان را نگاه داشته نبودی فرشتگان قبر قصد من کردند فی الحال مردی
خوبروی خوشبو میان من وایشان حائل شد ومرا کلمهٔ شهادتین بیاد داد تا جواب منکر نکیر بگفتم آنگاه آنمرد خوبروی
را بگفتم تو کیستی که رحمت خدا بر تو باد گفت من آن صلوٰة بسیارم که تو بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روان داشته
ومرا ازان صلوٰة تو آفریده اند که در هر غم واندوه یار ومددگار باشم **نقلست** که یکی از بزرگان میفرمود که من
بر نفس خود مقرر کرده بودم که در هر شب در خوابگاه بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چند نوبت معین صلوٰة
میفرستادم در بعضی از شبها بعد از آنکه صلوٰة معهود بر آنحضرت موددود فرستاده بودم دران غرفه باندرون که مسکنم
بود بخواب رفتم در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان غرفه قدم باندرون فرمود
وغرفهٔ ظلمانی از اثر مقدم شریفش منور ونورانی گشت ومتوجه من شد وفرمود بیاران که این صلوات بسیار من
میفرستد خواهم تا آنرا ببوسم پس من شرم داشتم که دهان بدهان مبارک او رسانم روی خود را گردانیدم
پس روی مرا ببوسید ومن ازان ترس فی الفور بیدار شدم وهمخوابهٔ خود را بیدار نمودم وبوی مشک از آنخانه
سید میدمید وتا هشت روز بوی مشک ازان محل که بوسه برویم داده بود می آمد ودر تذکرهٔ قرطبی مذکورست که زنی
پیش شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہ آمد وگفت دختری مرا بود وفات نمود ومیخواهم که او را در خواب به بینم شیخ
بزرگوار فرمود چهار رکعت نماز بگذار بعد از خفتن ودر هر رکعتی یکبار فاتحه بخوان ویکبار سورهٔ الهٰکم التکاثر وبعد ازان
تحیت وصلوٰة میفرست تا بخواب روی آن زن همچنان معاینه کرد ودختر را در خواب دید که معذبست جامه
قطران پوشیده ودستش در غل کشیده وپایش در زنجیر آتشین در آورده بیدار گشت ترسان ولرزان
بملازمت شیخ آمد وحکایت خواب خود باز بگفت شیخ فرمود صدقه از برای او بده مگر اللہ تعالی ازو عفو فرماید
همان شیخ بزرگوار در خواب دید که گویا در مرغزاری از مرغزارهای بهشت ست وتختی علا آنجا زده وزنی
صاحب جمال بران نشسته وتاجی از زر بر سرش نهاده وباشیخ در مکالمه در آمد وگفت ای حسن مرا می شناسی
گفت نه گفت من دختر آن زنم که تو او را امر کردی که نماز گزارد وصلواة بحضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم فرستد شیخ فرمود مادر حال تو بصفتی دیگر من رسانید تو بچه باین منزلت ومرتبه رسیدی واین منزلت
دریافتی گفت ای شیخ ما یا نصد وپنجاه کس در مقبره بودیم وبروایتی هشتاد هزار کس که بآن عذاب وعقوبت
گرفتار شده بودیم که مادرم با تو تقریر کرد ومردی صالح بر ما بگذشت ویکبار صلوات بر پیغمبر با برکات فرستاد

و ثواب آن بما داد الله تعالی آنرا قبول فرمود و مارا ازان عقوبت آزاد گردانید ببرکت صلوٰة آن مرد صالح اینکه
می بینی نصیب من ست صلی الله علیه و آله و لا حرمنا من جزیل نواله و دیگر معتبر از بزرگی منقولست که در حرم محترم
بودم و مردی را دیدم که در هر مقامی که بود از طواف و عرفات و منی و دیگر مقامات هم صلوات بر سید کائنات
علیه افضل التحیات میفرستاد و هیچ دعای دیگر نمیکرد او را گفتم لکل مقام مقال در هر مقامی دعائی معین هست ترا
چه واقع ست که اقدام بآن نمی نمائی و تمام صلوٰة بر پیغمبر با برکات میفرستی گفت من از خراسان جهت حج بیرون
آمدم و پدرم همراه بود چون بکوفه رسیدیم پدرم خسته شد و در انجا وفات یافت پس آنرا بجامه پوشیدم و خود
بمهمی بیرون شدم چون باز آمدم جامه از رویش برداشتم صورتش چون صورت خر یافتم از مشاهده این حالت ناخوش
بغایت مشوش و اندوهناک گشتم که چگونه اینحال بمردم رسانم و ازان حزن و اندوه بخواب رفتم در خواب دیدم که
مردی در آمد تا نزدیک پدرم رسید و از رویش حجاب برداشت و نظر باو انداخت و او را باز پوشید و از من پرسید
و گفت چیست این غم بزرگ که تو داری گفتم چگونه غمگین نباشم و پدر من باین محنت گرفتار شده فرمود بشارت
باد که حضرت عزت و جلت این محنت از پدرت زائل گردانید چون این مژده شنیدم از خرمی چون گل بشگفتیدم
و پرده از روی پدر برکشیدم دیدم که نه آنست و آن روی سیاهش چون ماه تابانست از غایت فرحت گفتم
ای مرد بخدا بر تو سوگند که بگوئی که چه کسی که چنین مبارک قدمی و میمون نفسی فرمود من مصطفی ام من عظیم ازان
شادمان شدم و طرف ردای مبارکش در دست پیچیدم و گفتم بحق خدای عز و جل ای رسول اجل که مرا ازین حال
پر ملال و قصهٔ پر غصه آگاهی دهی فرمود پدرت خورندهٔ مال ربا بود و حکم خدا چنانست که خورندهٔ مال ربا را
صورتش مصور بصورت خر گردد یا در دنیا یا در آخرت اما پدرت عادتی نیکو داشت که هر شب پیش ازانکه بخوابگاه
رفتی صد بار صلوٰة بر من فرستادی چون او را این محنت رسید آن ملک که اعمال امت بر من عرض میکند
این خبر بمن رسانید من از الله تعالی جل و علا درخواستم و شفیعش گشتم و قبول افتاد پس من همین که بیدار گشتم
حالی جامه از روی پدر برداشتم و دیدم که رویش همچو ماه شب چهارده نورانی و روشن ست و شکر پروردگار بجا
آوردم و او را تجهیز و تکفین نمودم و دفنش کردم و ساعتی بر سر قبرش نشستم خوابم بچشم افتاد و درمیانه خواب و
بیداریش شنفتم که هاتفی آواز داد و میگفت هیچ میدانی که سبب این عنایت درباره پدرت چه بود گفتم گفت
سبب آن صلوٰة و سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس عهد بر نفس خود بستم که پیوسته صلوٰة بحضرت او
فرستم صلوات الله و سلامه علیه و در کتاب جواهر از عبد الله بن عمر مرویست که در روز قیامت آدم علی نبینا

وعلیه السلام در نشیب عرش پروردگار ایستاده بود و دو جامه سبز پوشیده باشد با قامتی از بلندی چون نخلی افراشته
و نظر آخر بر فرزندان خود گماشته که ایشانرا بهشت و دوزخ میبرند و در اثنای آن که او ایستاده و دیده آخر بر
فرزندان خود گشاده یکی را از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بیند که او را بدوزخ می برند آدم هماندم ندا کند که
یا احمد یا احمد آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم در جواب او در آید و فرماید لبیک یا ابا البشر آدم گوید ای محمد این مرد از امتان
توست او را دریاب که بدوزخش می برند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میان بسته بسرعت از عقب آن ملائکه که موکل
آن مرد باشد برود و بگوید ای رسولان پروردگار توقف نمایید گویند ما از ملائکه غلاظ شداد هیم که نافرمانی نکنیم و آنچه
ما را بآن امر فرموده بجای می آوریم پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان نومید گردد و محاسن شریف خود
بدست چپ بگیرد و بدست راست اشارت کند و گوید ای پروردگار من نه وعده فرموده که مرا در باره امتم محزون
و اندوهناک نسازی از سرادق عرش ندا بآن ملائکه غلاظ شداد رسد که اطاعت محمد نمائید و فرمانبردار او شوید
ایشان آن بنده را باز بمقام خود آورند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنزمان از میان خود کاغذپاره بیرون آورد
بمقدار یک سر انگشت و آنرا در کفه راست میزان که محل حسنات است اندازد و بسم الله بگوید نیکی آن بنده بر بدی
غالب آید پس ندا دهند که نیکبخت باشد و میزان نیکیش گران گشت و او را بهشت برند آن بنده فرخنده گوید ای
رسولان پروردگار و ای ملایکان فرمانبردار توقف نمایید تا سخنی با این بنده گرامی گویم که پیش الله تعالی چنین
کرامتی دارد پس او پیش آنحضرت آید و گوید پدر و مادرم فدای تو باد چه نیکوروئی و نیکوخلقی که مرا ازین عثرات درگذرا
و برین عبرات ترحم نمودی فرمود من پیغمبر تو ام محمد و این صلواة تو بود که بمن فرستاده بودی که وفاداری بتو نمود در جائیکه
محتاج بودی بآن و نتیجه صلواة قربت بآنحضرت است و این شریفترین منزلتی و عزیزترین مرتبی ست چه قرب آنحضرت
موجب قربت پروردگارست و عبدالله مسعود روایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نزدیکترین
و اولی ترین بروز قیامت آنکس باشد که صلوة بیشتر بر من فرستاده باشد نقلست که یکی از بزرگان را در خواب دید
که حله پوشیده و تاجی مرصع بر سر نهاده و به بهشتی در آورده با و گفتند بچه میراث این مرتبت یافتی فرمود به بسیار
فرستادن صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صلوة البته بحضرت او میرسد چه در خبر است که فرموده صلی الله
علیه وآله وسلم که هر کس که نزدیک قبر من صلوة فرستد بر من آنرا استماع میکنم و خود میشنوم و هر که از دور صلوة بر من فرستد
بمن میرسانند و همچنین ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدای تعالی
را ملائکه چند است که در زمین سیاحت میکنند و میگردند و سلام امت من میرسانند و آنرا ابو هریره رضی الله عنه

که آنحضرت مکرم صلی اللہ علیه وسلم شرف و کرم فرموده که هیچکس بر من سلام نکند الا که حقتعالی روح مرا بامن رجوع کند تا جواب سلام او بگویم صلوة الله وسلامه علیه علیک سلام الله خیر مرسل علیک سلام الله یا اشرف البدر علیک سلام الله یا صفوة الوری علیک سلام الله یا عاقب الذکر علیک سلام الله یا صاحب اللوا علیک سلام الله یا طیب النشر علیک سلام الله یا نخل هاشم علیک سلام الله یا معدن البر علیک سلام الله یا علم الهدی علیک سلام الله یا شافی الذکر علیک سلام الله یا قمر الدجی علیک سلام الله یا مستضی الفجر علیک سلام الله الغنی بالهدی علیک سلام الله ارفی بالعلی علیک سلام الله امحو به وزری علیک سلام الله اسعی بنوره علیک سلام الله اقضی به امری علیک سلام الله ارجو ثوابها علیک سلام الله اذکر به اجری فما خاب من یرجوک ذخرا لدینه ودنیاه فی اعلان امره فی سری الحمد لله الذی جعلنا من امته وادخلنا به فی رحمته وافضل صلوات الله وتسلیماته علی افضل من صلی علیه واکمل من اوحی الیه الفاتح لکل مغلق الخاتم لکل ما سبق العائذ للحق بالحق الدین المامون الخازن للعلم المخزون مقدم اهل الصدق والصفا محمد النبی الرسول المصطفی وتقبل شفاعته الکبری وارفع درجته فی العلیا وآت سوله فی الآخرة والاولی وعلی جمیع اخوانه من الرسل والانبیاء وآله النجباء وصحبه الاتقیاء وسائر الصلحاء والله المسئول المرجو للاجابة المامول منه اقتران المسئول بالاضافة ان یجعلنا من اهل متابعته الموصل الی لقائه او یحشرنا فی زمرة رفقائه ویمتعنا بما یوفقنا لاقتنائه وینعم لنا فی اقتنائه ویقینا البدع المردیة ونعاطیها وله الحمد علی نعمه حمدا یوافیها

مثنوی

چرخ ز گنجینهٔ تو حقه‌ای | اطلس مهر از علمت شقه‌ای
کون و مکان هر دو طفیل تواند | جان و جهان نیز رخیل تواند
شمع شبستان فلک نور تست | شمسهٔ ایوان ملک نور تست
غم نخورد هر که شفیعش توئی | پایه ده قدر رفیعش توئی
ما که همین نفست زنده ایم | زمرهٔ یاران ترا بنده ایم
مهر حسن در دل و حب حسین | این دو محبت بریا فرض عین
ای ز کلامت خجل آب حیات | خاک درت تاج سر کائنات
خسرو اقلیم رسالت توئی | صف‌شکن اهل ضلالت توئی
بو البشر آئین سجود از تو یافت | دست کرم پایهٔ جود از تو یافت
طور مناجات تو عرش آمده | بلکه ترا عرش چو فرش آمده
جز تو نداریم بمحشر پناه | وای بما گر نشوی عذرخواه
گشته ابوبکر عمر را طبیع | ساخته عثمان و علی را شفیع
تربت اصحاب تو پر نور باد | روضهٔ صفت جلوه‌گه حور باد

بفرست تحفهٔ صلوات از میان جان + بر روضهٔ مقدس مقصود انس و جان + گر بایدت ز دوزخ سوزان امان جان در دل درخت دوستی مصطفی نشان + نزدیک توجه تحفه فرستیم تازه تر + از ما همین درود و صلوات ست والسلام صلوات الله وسلامه علیه وعلی احب الناس الیه وعلی سائر اصحاب الکرام وآله العظام الی یوم القیام والحمد لله ملک العلام

فضل الدعاء قال صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء ہو العبادۃ ثم تلا وقال ربکم ادعونی استجب لکم الآیۃ من فتح لہ
فی الدعاء منکم فتحت لہ ابواب الاجابۃ فتحت لہ ابواب الجنۃ فتحت لہ ابواب الرحمۃ وما سئل اللہ شیئا احب الیہ من ان
یسئل العافیۃ لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی العمر الا البر لا یغنی حذر من قدر والدعاء ینفع مما نزل ومما لم ینزل
وان البلاء لینزل فیتلقاہ الدعاء فیعتلجان الی یوم القیمۃ لیس شیئ اکرم علی اللہ من الدعاء من لم یسئل اللہ یغضب علیہ
لا تعجزوا فی الدعاء فانہ لن یہلک مع الدعاء احد من سرہ ان یستجیب اللہ لہ عند الشدائد والکرب فلیکثر الدعاء
فی الرخاء الدعاء سلاح المومن وعماد الدین ونور السموات والارض مر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقوم مبتلین فقال اما کان
ہولاء یسألون اللہ العافیۃ ما من مسلم ینصب وجہہ اللہ تعالی فی مسئلۃ الا اعطاہا ایاہ اما ان یعجلہا لہ واما ان یدخرہا لہ
واسم اللہ تعالی الاعظم الذی اذا دعی بہ اجاب واذا سئل بہ اعطی لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
واسم اللہ تعالی الاعظم الذی اذا دعی بہ اجاب واذا سئل بہ اعطی اللہم انی اسالک بان لک الحمد لا الہ الا
انت وحدک لا شریک لک الحنان المنان بدیع السموات والارض یاذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم
واسم اللہ تعالی الاعظم فی ہاتین الآیتین والٰہکم الہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم وفاتحۃ آل عمران
الم اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم **یقال عند دخول البیت** فلیقل اللہم انی اسالک خیر المولج وخیر المخرج
بسم اللہ ولجنا وبسم اللہ خرجنا وعلی اللہ ربنا توکلنا ثم لیسلم علی اہلہ واذا دخل الرجل بیتہ فذکر اللہ عند دخولہ
وعند طعامہ قال الشیطان ادرکتم البیت واذا لم یذکر اللہ عند دخولہ واذا لم یذکر اللہ عند طعامہ قال الشیطان
ادرکت البیت والعشاء **وکیفیۃ الصلوۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** اللہم صل علی محمد
وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی
ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علی محمد وعلی ازواجہ وذریتہ کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید
اللہم صل علی محمد وعلی ازواجہ وذریتہ کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علی محمد
عبدک ورسولک کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت
علی ابراہیم وبارک علی محمد کما بارکت علی ابراہیم فی العالمین انک حمید مجید اللہم صل علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد
کما صلیت علی ابراہیم وبارک علی محمد النبی الامی کما بارکت علی ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علی
محمد وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وبارکت علی ابراہیم انک حمید مجید + اقبل رجل حتی جلس بین یدی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ونحن عندہ فقال یا رسول اللہ اما السلام علیک فقد عرفناہ فکیف نصلی

عليك اذا نحن صلينا عليك في صلاتنا صلى الله عليك قال فصمت حتى احببنا ان الرجل لم يساله ثم قال اذا صليتم
عليّ فقولوا اللهم صل على محمد النبي الامي وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا انك حميد مجيد
من صلى على محمد وقال اللهم انزله المقعد المقرب عندك يوم القيمة وجبت له شفاعتي **في بيان ما يقال**
عند اكل الطعام فان افطر عند قوم قال افطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار وصلت عليكم الملائكة
واذا نسي التسمية اول الطعام فليقل بسم الله اوله وآخره وان اكل مع مجذوم او ذي عاهة قال
بسم الله ثقة بالله وتوكلا عليه الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام ورزقنيه من غير حول مني ولا قوة اللهم اطعم
من اطعمني واسق من سقاني **في بيان خطبة النكاح** ولما زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليا فاطمة
دخل البيت فقال لفاطمة ايتيني بماء فقامت الى قعب في البيت فاتت فيه بماء فاخذه ومج فيه ثم قال لها
تقدمي فتقدمت فنضح بين يديها وعلى راسها وقال اللهم اني اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم ثم قال
ادبري فادبرت فصب بين كتفيها ثم قال اللهم اني اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم ثم قال ادخل باهلك
بسم الله والبركة واذا ادخل باهله واشترى رقيقا فلياخذ بناصيتها ثم ليقل اللهم اني اسالك من خيرها
وخير ما جبلتها عليه واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها عليه **ذكر المسافر** وان كان سفر اصافحه وقال استودع الله
دينك وامانتك وخواتيم عملك واقرأ عليك السلام ويقول لمن يودعه استودعك واستودعكم الله الذي لا تخيب
ولا يضيع ودائعه ومن قال له اريد السفر فاوصني قال له عليك بتقوى الله والتكبير على كل شرف فاذا ولى
قال اللهم اطو له البعد وهون عليه السفر زودك الله التقوى وغفر ذنبك ويسر لك الخير حيث ما كنت جعل الله التقوى
زادك الله وغفر ذنبك ووجه لك الخير حيث ما توجهت واذا امر اميرا على جيش او سرية اوصاه في خاصته
بتقوى الله ومن معه من المسلمين خيرا ثم قال اغزوا بسم الله في سبيل الله قاتلوا من كفر بالله اغزوا ولا تغلوا ولا تغدروا
ولا تمثلوا ولا تقتلوا وليدا انطلقوا بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله لا تقتلوا شيخا فانيا ولا طفلا ولا صغيرا
ولا امراة ولا تغلوا غنائمكم واصلحوا واحسنوا ان الله يحب المحسنين فاذا مشى معهم قال انطلقوا على اسم الله اللهم
واذا اراد سفرا قال اللهم بك اصول وبك احول وبك اسير وان خاف من عدو او غيره فقراءة لايلاف قريش
امان من كل سوء مجرب **ما يقال عند دخول المنزل** واذا انزل منزلا اعوذ بكلمات الله التامات من
شر ما خلق فانه لم يضره شيء حتى يرتحل واذا امسى واقبل الليل يا ارض ربي وربك الله اعوذ بالله من شرك
وشر ما فيك وشر ما خلق فيك وشر ما يدب عليك واعوذ بالله من عقرب ومن شر ساكني البلد ومن والد وما ولد

مایقال عند نزول الغم والکرب ومن نزل بہ غم وکرب وامر مہم فلیقل لا الہ الا اللہ العظیم الحلیم لا الہ
الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات والارض ورب العرش الکریم لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم لا الہ
الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات والارض ورب العرش الکریم لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم
ثم یدعو بعد ذلک لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ وتبارک اللہ رب العرش العظیم والحمد للہ رب العالمین
لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ رب السموات السبع ورب العرش العظیم والحمد للہ رب العالمین اللہم انی اعوذ بک
من شر عبادک صحیح السند لابن ابی عاصم فی کتاب الدعا حسبنا اللہ ونعم الوکیل اللہ اللہ ربی لا اشرک بہ شیئا اللہ اللہ
ربی لا اشرک بہ شیئا ثلث مرات اللہ اللہ ربی لا اشرک بہ شیئا اللہ اللہ ربی لا اشرک بہ شیئا توکلت علی الحی الذی
لا یموت والحمد للہ الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن لہ شریک فی الملک ولم یکن لہ ولی من الذل وکبرہ تکبیرا اللہم رحمتک
ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفۃ عین واصلح لی شانی کلہ لا الہ الا انت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ویکرر وہو ساجد
یا حی یا قیوم لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بہا رجل مسلم فی شیئ قط الا استجاب اللہ لہ وقال
عبد اصابہ ہم او حزن اللہم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک الخیر وفی قضاؤک اسالک بکل اسم
ہو لک سمیت بہ نفسک او انزلتہ فی کتابک او علمتہ احدا من خلقک او استاثرت بہ فی علم الغیب عندک ان تجعل
القرآن العظیم ربیع قلبی ونور بصری وجلاء حزنی وذہاب ہمی الا اذہب اللہ ہمہ وابدل مکان حزنہ فرحا ومن قال
لا حول ولا قوۃ الا باللہ کانت دواء من تسعۃ وتسعین داء ایسرہا اللہم من لزم الاستغفار من اکثر من الاستغفار
جعل اللہ لہ من کل ضیق مخرجا ومن کل ہم فرجا ورزقہ من حیث لا یحتسب وتقدم ما یقول من نزل بہ کرب او
شدۃ عند سماعہ المؤذن وان توقع بلاء او امرا مہولا او وقع فی امر عظیم قال حسبنا اللہ ونعم الوکیل علی اللہ
توکلنا وان اصابتہ مصیبۃ فلیقل انا للہ وانا الیہ راجعون اللہم عندک احتسب مصیبتی وآجرنی فیہا وابدلنی منہا خیرا
انا للہ وانا الیہ راجعون اللہم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منہا واذا خاف احدا اللہم اکفنا بما شئت صحیح رواہ
ابو نعیم فی المستخرج علی مسلم اللہم انا نعوذ بک من شرورہم وان خاف سلطانا او ظالما فلیقل اللہ اکبر اللہ اعز من خلقہ
جمیعا اللہ اعز مما اخاف واحذر اعوذ باللہ الذی لا الہ الا ہو الممسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنہ من شر
عبدک فلان وجنودہ واتباعہ واشیاعہ من الجن والانس اللہم کن لی جارا من شرہم جل ثناؤک وعز جارک لا الہ
غیرک ثلاث مرات اللہم انا نعوذ بک ان یفرط علینا احد منہم او ان یطغی اللہم الہ جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
والہ ابراہیم واسماعیل واسحق عافنی ولا تسلطن احدا من خلقک علی بشیئ لا طاقۃ لی بہ رضیت باللہ ربا وبالاسلام

ودينا وبمحمد نبيا وبالقرآن حكما وإماما وإن خاف شيطانا أو غيره فليقل أعوذ بوجه الله الكريم وبكلمات الله التامات التي
لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء ومن شر ما يعرج فيها ومن شر فتن الليل
والنهار ومن شر كل طارق إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن **ما يقول عند صعوبة الأمر** وإن استصعب عليه أمر قال
اللهم لا سهل إلا ما جعلته سهلا وأنت تجعل الحزن سهلا إذا شئت **ما يقال عند رأي المبتلى** ومن رأى المبتلى
فقال الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به وفضلني على كثير ممن خلق تفضيلا لم يصبه ذلك البلاء **ما يقال عند الطيرة**
وإذا رأيتم من الطيرة شيئا تكرهونه فقولوا اللهم لا يأتي بالحسنات إلا أنت ولا يذهب بالسيئات إلا أنت ولا حول
ولا قوة إلا بك **ما يقال عند اشتكاء الألم** ومن اشتكى ألما أو شيئا في جسده فليضع يده اليمنى على المكان الذي
يألم وليقل بسم الله ثلاث مرات وليقل سبع مرات أعوذ بالله وقدرته من شر ما أجد وأحاذر **في بيان التعزية**
وكتب صلى الله عليه وآله وسلم إلى معاذ التعزية في ابن له بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى معاذ بن جبل
سلام عليك فإني أحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو أما بعد فأعظم الله لك الأجر وألهمك الصبر ورزقنا وإياك الشكر
فإن أنفسنا وأموالنا وأهلينا وأولادنا من مواهب الله عز وجل الهنيئة وعواريه المستودعة تمتع بها إلى أجل معدود
ويقبضها لوقت معلوم ثم افترض علينا الشكر إذا أعطى والصبر إذا ابتلى وكان ابنك من مواهب الله الهنيئة وعواريه
المستودعة متعك به غبطة وسرور وقبضه منك بأجر كثير الصلوة والرحمة والهدى إن احتسبت فاصبر ولا يحبط جزعك
أجرك فتندم واعلم أن الجزع لا يرد شيئا ولا يدفع حزنا وما هو نازل فكان قد والسلام **بيان لا حول ولا قوة**
إلا بالله قل لا حول ولا قوة إلا بالله فإنها كنز من كنوز الجنة باب من أبواب الجنة غراس الجنة وتقدم أنها دواء من
تسعة وتسعين داء أيسرها الهم **في بيان الاستغفار** وتقدم سيد الاستغفار إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم
سبعين مرة أكثر من سبعين مرة مائة توبوا إلى ربكم فإني أتوب إليه في اليوم مائة مرة ما أصر من استغفر وإن عاد
في اليوم مائة مرة والذي نفسي بيده لو أخطأتم حتى تملأ خطاياكم ما بين السماء والأرض ثم استغفرتم الله لغفر لكم
والذي نفس محمد بيده لو لم تخطئوا لجاء الله بقوم يخطئون ثم يستغفرون فيغفر لهم من استغفر الله غفر الله له من أحب
أن تسره صحيفته فليكثر فيها من الاستغفار ما من مسلم يعمل ذنبا إلا وقف الملك الموكل بإحصاء ذنوبه ثلاث ساعات
فإن استغفر الله من ذنبه ذلك في شيء من تلك الساعات لم يوقفه عليه ولم يعذب يوم القيامة إن إبليس قال لربه
فبعزتي وجلالي لا أبرح أغفر لهم ما استغفروني وتقدم حديث الرجل الذي جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فقال واذنوباه ما من حافظين يرفعان إلى الله في يوم صحيفة فيرى في أول الصحيفة وفي آخرها استغفار

الا قال تبارک اللہ وتعالیٰ قد غفرت لعبدی ما بین طرف الصحیفة من استغفر للمومنین والمومنات کتب اللہ بکل مومن ومومنة حسنة وتقدم من لزمہ الاستغفار ومن اکثر منہ جعل اللہ لہ من کل ضیق مخرجا الاحادیث وتقدم حدیث الرجل الذی جاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال یا رسول اللہ احدنا یذنب قال یکتب علیہ قال ثم یستغفر قال یغفر لہ یقول اللہ تعالیٰ یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لہ آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک یا ابن آدم لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئاً لاتیتک بقرابہا مغفرة ان عبدا صاب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا فاغفرہ لی فقال ربہ اعلم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنب ویاخذ بہ غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء اللہ ثم اصاب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفرہ لی اعلم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنب ویاخذ بہ غفرت لعبدی ثلاثا فلیعمل ما شاء طوبیٰ لمن وجد فی صحیفة استغفارا کثیرا وتقدم حدیث الذی شکا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذرب لسانہ فقال این انت من الاستغفار جامع الدعاء اللہم نسالک من خیر ما سالک منہ نبیک محمداً ونعوذ بک من شر ما استعاذ منہ نبیک محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانت المستعان وعلیک البلاغ ولا حول ولا قوة الا باللہ اللہم انی اسالک ایمان لا یرتد ونعیما لا ینفد ومرافقة نبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلیٰ درجة الجنة الخلد اللہم انی اسالک فواتح الخیر وخواتمہ وجوامعہ واولہ وآخرہ وظاہرہ وباطنہ والدرجات العلیٰ من الجنة آمین اللہم اسالک ان ترفع ذکری وتضع وزری وتصلح امری وتطہر قلبی وتحصن فرجی وتنور قلبی وتغفر لی ذنبی واسالک الدرجات العلیٰ من الجنة آمین یا من اظہر الجمیل وستر علی القبیح یا من لا یواخذ بالجریرة ولا یہتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتہیٰ کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدی النعم قبل استحقاقہا یا ربنا سیدنا ویا مولٰنا ویا غایت رغبتنا اسالک یا اللہ ان لا تشوی خلقی بالنار ثم نورک فہدیت فلک الحمد حلمک فغفوة فلک الحمد بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد ربنا وجہک اکرم الوجوہ وجاہک اعظم الجاہ وعطیتک افضل العطیة فلک الحمد ربنا فتشکر وتعصی ربنا فتغفر وتجیب المضطر وتکشف الضر وتشفی السقیم وتغفر الذنب وتقبل التوبة ولا تجزی آلائک احد ولا یبلغ مدحتک قول قائل یا رسول اللہ علمنی شیئا ادعو اللہ بہ فقال سل ربک العافیة فمکثت ایاما ثم جئت فقلت یا رسول اللہ علمنی شیئا اسالہ ربی عز وجل فقال یا عم سل اللہ العافیة فی الدنیا والآخرة اللہم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علیہ کلما ذکرہ الذاکرون اللہم صل علیہ کلما غفل عن ذکرہ الغافلون وسلم

تسلیماً کثیراً اللهم بحقه عندک ارفع عن الخلق ما نزل بهم ولا تسلط علیهم من لا یرحمهم فقد حل بهم ما لا یرفعه غیرک
ولا یدفعه سواک اللهم فرج عنا یا کریم یا ارحم الراحمین **ذکر در بیان اسماء بلدان و جزائر حرف الالف**
ابرقوه از اقلیم سوم ست آبابس از اقلیم چهارم ست آلسکوت قصبه جرجان از اقلیم چهارم ست **طول** فطل
عرض لربه آلیه مدینة الحکما **طول** سه م **عرض** لرک آیله از اقلیم چهارم ست **طول** فدک **عرض** ل ہا
آبهر از اقلیم چهارم ست **طول** فدل **عرض** لومه ابی **طول** عط ہا **عرض** ما ہا ابوقبیس از اقلیم چهارم ست
آبروقا از اقلیم پنجم ست ابولده از اقلیم ششم ست آلفیه از اقلیم چهارم ست اجیم از اقلیم سوم ست آنبلاد نصر
در شرقی نیل و در غربی کوهیست احسا از اقلیم دوم ست احمدآباد از اقلیم دوم ست دار الملک گجرات ست
طول قحم **عرض** الح ہا احمیم از اقلیم دوم ست اخلاط از اقلیم پنجم ست **طول** عه ص **عرض** لطک
طول اخسکت **عرض** له ہا اخنک قصبهٔ غزنه **طول** فاک **عرض** مت له آونه از اقلیم چهارم ست آذربایجان
از اقلیم چهارم ست ارم خارج از اقلیم ست شهریست مابین صنعان و حضرموت طول و عرض آن دوازده فرسنخ
در دوازده فرسنخ ست ارمنت از اقلیم دوم ست اراجوق از اقلیم سوم ست ارجیم از اقلیم سوم اربیل از
اقلیم چهارم ست **طول** عوک **عرض** له ہا ارجان از اقلیم چهارم **طول** قول **عرض** لل ارزن از اقلیم پنجم ست ارنج مدینه
سیستان **طول** ص ہا **عرض** لب ل ارزعات از اقلیم سوم ست ازرق از اقلیم هفتم ست اسا از اقلیم دوم ست
اسکندریه از اقلیم سوم ست **طول** ساند **عرض** للح استرآباد از اقلیم چهارم ست **طول** مطله **عرض**
لوعه اسفراین از اقلیم چهارم ست اسفیجان از شاش از ولایت ما وراء النهر **طول** طط **عرض** لح لو اسکالند
از اقلیم چهارم ست اسکون از اقلیم چهارم ست اسبونه از اقلیم پنجم ست اسروشنه از اقلیم پنجم ست
اشبونه از اقلیم پنجم ست اصطخر از اقلیم چهارم ست اشنورقان از اقلیم چهارم ست **طول** قه ہا **عرض** لومه
اعمات از اقلیم سوم ست اغبیع از اقلیم دوم ست افسوس از اقلیم پنجم ست افشنه از اقلیم پنجم ست اقصر
از اقلیم دوم ست آق از اقلیم پنجم ست اکرجه از اقلیم پنجم ست آقرا از اقلیم پنجم ست اورمیه از اقلیم چهارم ست
طول عط مه **عرض** لو ہا اوزکند **طول** فت ح **عرض** مل ہا اوجان از اقلیم چهارم ست اوش
از اقلیم ششم ست **طول** قول **عرض** مل ہا اهواز **طول** فه ہا **عرض** لدبه آیه از اقلیم چهارم ست
طول فه ہا **عرض** لدم ایلاق از اقلیم ششم ست **حرف الباء** بابا سنه از اقلیم دوم ست بارام از اقلیم دوم ست باجه
از اقلیم سوم ست بابل از اقلیم چهارم ست باطیر از اقلیم چهارم ست **باب الابواب** از اقلیم پنجم ست

طول قه ا عرض مجه بابا کویه از اقلیم پنجم ست شهریست نزدیک شروان باقید از اقلیم پنجم ست بابارس
طول فرک عرض لو نه باطق از اقلیم هفتم ست موضعیست از بلاد روم باوعیر طول صدل عرض لک
بجنه از اقلیم هفتم ست موضعیست از بلاد ترک بجه از بربید از اقلیم هفتم ست طول مه ا عرض حا ا بخارا
از اقلیم پنجم ست طول صدل عرض نط له بخارا از اقلیم ششم ست بدخشان طول فه اه عرض لری
بدلیس از اقلیم چهارم ست بربرخارج از اقلیم چهارم ست براق از اقلیم سوم ست برسیر از اقلیم سوم ست
طول لحه ا عرض م ل برشونه از اقلیم پنجم ست برشان از اقلیم ششم ست بززت از اقلیم سوم ست
بسم از اقلیم سوم ست طول صد ا عرض الح ل لبت طول فطل عرض لری بسطا از اقلیم پنجم ست
پشاور طول قو ا عرض لح ل بصری از اقلیم سوم ست بصره از اقلیم چهارم ست طول نه ا عرض
وص بطن از اقلیم دوم ست بطلیوس از اقلیم پنجم ست بعلبک از اقلیم سوم ست طول ع مه عرض لحمه
بغداد از اقلیم سوم ست طول ف ا عرض لج له بوکرکانه از اقلیم پنجم ست بوکنف قصبه ایلاق
طول تا ا عرض محر له بیلواره طول مـ ل عرض لمـ ا بیت المقدس از فلسطین از اقلیم سوم ست
طول سول عرض لام بیروت از اقلیم سوم ست طول صا ا عرض مه دم بیهنا از اقلیم سوم ست
بیاس از اقلیم سوم ست بیار از اقلیم چهارم ست بجیمران کابلستان طول قدم عرض له ا بینونه از
اقلیم چهارم ست بیورد از اقلیم چهارم ست بیلقان از اقلیم پنجم ست طول مح ا عرض لطم بیلعان از
اقلیم پنجم ست بیکند از اقلیم پنجم ست بیش بالغ از اقلیم ششم ست بیرون از اقلیم هفتم ست حرف التاء
تانه از اقلیم اول از بلاد هندست بر ساحل دریا تامل از اقلیم چهارم ست تافدونیه از اقلیم پنجم ست تاتار از اقلیم
ششم ست از بلاد بقراح تاهرت علیا طول لدل عرض لط ا تاهرت سفلی از افریقیه طول لر ا عرض
لط ا تبت از اقلیم دوم ست ولایتی ست در ما بین چین و هند تبرزن از اقلیم دوم ست تبریز از اقلیم چهارم است
طول ف ا عرض لح ا ترین از اقلیم چهارم ست ترکستان از اقلیم پنجم ست جمیع بلاد میگویند تبسشه
طول فدل عرض لال تفیس از اقلیم سوم ست تطلیه از اقلیم ششم ست تعلیس دار الملک بخارا از اقلیم
پنجم ست طول مح ا عرض ا تغر از اقلیم اول ست تفیس از اقلیم پنجم ست تکرور از اقلیم اول ست تکتاباد
از اقلیم دوم ست تکریت از اقلیم سوم ست طول ع ک عرض لدل تلمسان از اقلیم چهارم ست تموزنا
از اقلیم سوم تنبلونه از اقلیم ششم ست تنسرین طول عب ا عرض لدل تولی خارج از اقالیم ست توس

ازاقلیم دوم ست توسن ازاقلیم سوم ست توف طول صب ل عرض لد لہ توقاب ازاقلیم پنجم ست تبر قصبہ مکران طول صح ہا عرض الو یہ تکین قصبہ شانر طول قاہا عرض مح ہا حرف الجیم جاجرم ازاقلیم چہارم ست جابلسا ازاقلیم ششم بجانب مغرب ست جابلقا ازاقلیم ہفتم ست جانب مشرق چاغ و مہوشانش طول فت کہ عرض مح ک جبلہ ازاقلیم چہارم ست جدیرہ ازاقلیم اول ست جرمی دارالملک حبشہ خارج ازاقالیم در بحر ہند ست جزیرہ رانج ازاقلیم اول در دریای اخضر ست جزیرہ حامہ ازاقلیم اول ست در بحر ہند جزیرہ سلامت ازاقلیم در بحر ہند جغانیان طول قہ ل عرض لح بد جلولہ ازاقلیم چہارم ست جلہ ازاقلیم چہارم ست جمکوٹ خارج ازاقالیم ست جند نشاپور ازاقلیم اول ست طول مدہ عرض لد بہ جنوۃ ازاقلیم پنجم ست جندہ ازاقلیم ششم ست جوئین ازاقلیم ششم ست جوراز اقلیم سوم ست جوزا ازاقلیم سوم ست جوزجان ازاقلیم چہارم ست جیحے خارج ازاقالیم ست چرفت طول صحر ہا عرض لرل چرہ ازاقلیم سوم ست خبران ازاقالیم چہارم ست حرف الحاء حابہ ازاقلیم دوم ست حارم ازاقلیم چہارم ست حلی ازاقلیم اول ست حلب ازاقلیم سوم ست طول عب لے عرض لو م حل ازاقلیم سوم ست حلوان ازاقلیم چہارم ست طول فت لہ عرض لد ہا حمص ازاقلیم سوم ست در بلاد شام طول ع مہ عرض لد ہا حماۃ ازاقلیم چہارم ست حنوان ازاقلیم اول ست حورعان طول صح ہا عرض لہ ل حیرفت ازاقلیم دوم ست حرف الخاء خالق ازاقلیم سوم ست خامیہ ازاقلیم چہارم ست خان بالغ ازاقلیم ششم ست طول فکد ہا عرض مو ہا خیض ازاقلیم سوم ست از مواضع کرمان خبیصین طول صح ہا عرض ختلانہ ازاقلیم پنجم ست ختن ازاقلیم پنجم ست طول قو ہا عرض مت ہا خجند ازاقالیم پنجم ست طول فہ ہا عرض مانہ خرہ ازاقلیم سوم ست خوازاقلیم چہارم ست طول فری عرض لہ م خوازرم ازاقلیم پنجم بر کنار جیجون ست بر شمال خرجیان اصحاب تواریخ گفتہ اند خلان ازاقلیم چہارم ست خوی ازاقلیم چہارم ست طول عطم عرض لم خیر ازاقلیم دوم ست حرف الدال دہاکہ ازاقلیم دوم ست دارالملک بنگالہ دامغان ازاقلیم چہارم شہر بزرگ ست طول نح نہ عرض لو ک دانیہ ازاقلیم پنجم ست درقال طول صدہ عرض لطل دقہ طول عج یہ عرض لر ہا ولواج طول فت ک عرض لری دمشق ازاقلیم سوم ست طول ع ہا عرض لح ہا دمندان ازاقلیم سوم ست دمیاط ازاقلیم سوم ست طول مبحر لہ عرض لح نطر دیار بکر ازاقلیم چہارم ست دبیل ازاقلیم سوم ست طول فت ل عرض لری دیمہ ازاقلیم پنجم ست دیتور ماہ الکوفہ ازاقلیم چہارم طول محہ ہا عرض لہ ہا حرف الراء رامنی ازاقلیم اول ست راج محل

از اقلیم دوم ست دار الملک بنگاله رامهرمز از اقلیم سوم ست راس العین از اقلیم چهارم ست طول عد ا
عرض لو ح رباط امیر تیمور از اقلیم چهارم ست طول فه ا عرض لد ا رحبه طول عد له عرض لد ی
رشید از اقلیم سوم ست رعه از اقلیم سوم ست رقا عده از اقلیم سوم ست طول سو ح عرض لب
رنجان از اقلیم چهارم ست رویله از اقلیم سوم روزن از اقلیم چهارم ست رودس از اقلیم چهارم ست روم
از اقلیم پنجم ست رومیه از اقلیم ششم ست در بلاد روم رحا از اقلیم سوم ست ری از اقلیم چهارم ست طول
فو ک عرض له ا حرف الزا زرانج از اقلیم اول ست زامهرمز طول فه مه عرض لد ا زبید یمن از
اقلیم اول ست طول فد ک عرض بد ی زرنج از اقلیم سوم ست زرند از اقلیم سوم ست زغاره خارج از اقلیم است
زمار از اقلیم اول ست زمخشر از اقلیم پنجم ست زنجان از اقلیم پنجم ست زنکان طول فح م عرض لو ک زوزن
طول صح مه عرض له ک زیلغ خارج از اقالیم ست حرف السین ساپور از اقلیم سوم ست ساده طول فه ا
عرض له ا ساریه طول مح عرض لو ا ساعون از اقلیم چهارم ست ساره از اقلیم چهارم ست شهر
بزرگ ست ساوه از اقلیم چهارم ست سالم از اقلیم پنجم ست سامون از اقلیم ششم ست سبلی خارج از اقالیم ست
سبیقه از اقلیم سوم ست سپرات از اقلیم سوم ست سپروان از اقلیم سوم ست سیرم از اقلیم سوم ست سبران قدیم
از اقلیم چهارم ست سبران از اقلیم چهارم ست موضعیست در نواحی بامیان سیرمین طول عا عرض له به
سبزوار از اقلیم چهارم ست طول صال عرض لو ه ستون از اقلیم سوم ست سجستان از اقلیم سوم ست سنجبان
از اقلیم سوم ست سد یاجوج و ماجوج از اقلیم ششم ست و آن سد در مابین کوه عالیه ست و مابین آن صد
فرسخ ست سراندیپ خارج از اقالیم ست جزیره ایست در بحر هند هشتاد فرسخ سرتن از اقلیم اول ست سرجان
از اقلیم ست طول صں ک عرض الطل سرخس از اقلیم چهارم ست طول صدل عرض لو ا سرافتین
از اقلیم چهارم ست سرمن رای از اقلیم چهارم ست سرمین از اقلیم چهارم ست سروج از اقلیم چهارم ست سرقط
از اقلیم پنجم ست سطیف از اقلیم سوم ست سف طول صح ا عرض لط ا سفنیه از اقلیم چهارم ست سفنجان
از اقلیم ششم ست سقاله خارج از اقالیم ست در بلاد زنج در جنوب خط استوا سقوطر خارج از اقالیم ست سقالم
از اقلیم اول ست سقسین از اقلیم پنجم ست طول ئو ا عرض مح ا سقطیه از اقلیم پنجم ست سقیله جزیره بزرگ
طول مه ا عرض لی ی سکنات طول فو ا عرض و ا سکره از اقلیم سوم ست سکناس طول فل ا
عرض لط ا سکندرون از اقلیم چهارم ست سلاره از اقلیم دوم ست سلامط از اقلیم دوم ست سلجماسیه

ازاقلیم دوم ست طول لوہا عرض لال سلماس از اقلیم چہارم ست طول عط مہ عرض لرم لوہا سموره ازاقلیم
ششم ست سندان ازاقلیم اول ست سندوہہ ازاقلیم دوم ست ولایتی ست وسیع طول آن مسافت سہ ماہ ست
عرض آن دو ماہ سنداپل ازاقلیم اول دربلاد جراست سنجر ازاقلیم سوم ست سنجار ازاقلیم سوم ست شہری مشہورست
سنہ ازاقلیم چہارم ست سواکر ازاقلیم اولست سوقاره ازاقلیم اولست سیع مناة ازاقلیم دوم ست سوس اقصا
ازاقلیم سوم ست طول بل عرض الب ہا سوبیہ ازاقلیم سوم ست سوستان طول فت د عرض الول سورقہ
ازاقلیم پنجم ست سورقہ ازاقلیم پنجم ست سواس طول عام عرض لط ب سہرورد ازاقلیم اولست سیراف از اقلیم سوم ست

حرف الشین شیام خارج ازاقالیم ست شادکت ازاقلیم پنجم ست شاش ازاقلیم پنجم ست شابود
طول فونہ عرض ل ہا شابر ازاقلیم ششم ست دربلاد یاجوج وماجوج شام ازاقلیم ششم ولایت مشہورست
شب ازاقلیم سوم ست شلب ازاقلیم پنجم ست شلشون ازاقلیم ششم شت شہریست برکنار محیط ازبلاد یاجوج و
ماجوج شماخی قصبہ شروان ازاقلیم پنجم ست طول فت ک عرض لب ل شہربستر ازاقلیم پنجم ست شہرنجاس
ازاقلیم پنجم ست شہروالامرسنہ ازاقلیم پنجم ست شہرزان ازاقلیم ششم ست شہریست بغایت بزرگ شیلان
ازاقلیم اول ست شیرانہ ازاقلیم سوم دربلاد فارس طول مح عرض الط لو شیران ازاقلیم پنجم ست
شیروان ازاقلیم ششم ست دربلاد یاجوج وماجوج

حرف الصاد صاری ازاقلیم ہفتم ست صحار قصبہ عمان
ازاقلیم اولست طول مدہا عرض ید ک صرا طول سح لہ عرض لب م صرخدا ازاقلیم سوم ست صرصره
ازاقلیم سوم ست صرابن ازاقلیم ہفتم ست صنعا دارالملک یمن خارج ازاقالیم ست اعظم بلاد یمن طول عرہا
عرض لہ ہا صوادق خارج ازاقالیم ست صوارق خارج ازاقالیم ست ازبلاد قزم صور ازاقلیم سوم ست
طول سح عرض لب م صیدا ازاقلیم سوم ست

حرف الطا مرطائنہ خارج ازاقالیم وآن دربحر محیط ست
طائف ازاقلیم دوم ست طول عرل عرض لا ک طاہرت ازاقلیم سوم ست طالقہ ازاقلیم چہارم ست
طول فہ مہ عرض لو ی طاہران ازاقلیم چہارم ست طالعان ازطخارستان طول فت د عرض لزی
طبریہ ازاقلیم سوم شہریست نزدیک بدمشق طول سح ہا عرض لب ہا طیرمسیا طول صہیہ عرض لح ب
طبرکیلتی طول صب ہا عرض لہ ہا طبس ازاقلیم سوم ست طرابلیس ازاقلیم سوم ست طرابلس شام طول
سط م عرض لہ ہا طرابلس مغرب طول مہ ہا عرض لب ہا طرسوس ازاقلیم چہارم ست طرطوشہ ازاقلیم
پنجم شہر قدیم است ازبلاد اندلس طرکونہ ازاقلیم پنجم ست طرابزون ازاقلیم ششم ست طرازاز اقلیم ششم است

طول صط ۹ عرض مدلا طلبستان از اقلیم سوم ست طلیطه از اقلیم پنجم شهر بزرگست از بلاد اندلس طمغاج
از اقلیم چهارم شهر بزرگست از بلاد ترک درمیان دو کوه واقع ست طنجه از اقلیم چهارم ست طوس از اقلیم
چهارم ست طول صیب ل عرض لو ہا طوین از اقلیم چهارم ست طوادس از اقلیم پنجم ست طیفره از اقلیم
دوم ست طیره از اقلیم سوم ست طیب از اقلیم چهارم موضعیست میان واسط و خوزستان طیر از اقلیم
هفتم ست حرف الظاء ظفار از اقلیم اولست حرف العین عایه از اقلیم چهارم ست طول عول
عرض له ہا عبادان از اقلیم سوم ست طول قدل عرض ل ہا عبد آلاباد از اقلیم چهارم موضعیست
نزدیک قزوین عدن خارج از اقالیم ست طول عوہا عرض یایا عرنه از اقلیم سوم ست عرقه از اقلیم چهارم
عرناطه از اقلیم چهارم ست عسقلان فلسطین طول سول عرض لب ہ عسکر مکرم طول ہ ل عرض لا ہ
عیدان از اقلیم دوم ست عین الشمس از اقلیم سوم ست از نواحی حضر برکنار نیل عین جاره از اقلیم سوم ست از
مواضع حلب عیتمان از اقلیم چهارم ست حرف الغین غانه خارج از اقالیم ست از بلاد سودان ست
در جنوب خط استوا غرازه از اقلیم سوم ست غرامس از اقلیم سوم ست غزنه از اقلیم چهارم از مواضع خراسان
غوز از اقلیم چهارم موضعیست در خراسان حرف الفاء فارس از اقلیم اول است از بلاد مغرب فالس
قصبه طبجه از اقلیم دوم ست طول یح عرض لب ہا فاریاب از اقلیم ششم ست طول صط ہا عرض لومه فباک
طول ط ہ عرض له مه فرع از اقلیم دوم ست فرقوب از اقلیم سوم ست فراهنا طول ص ل عرض لبا فراه
طول ص ل عرض لط ہا فرماسیه طول صح ہا عرض له ہا فرمان از اقلیم چهارم موضعیست در همدان
فرقیا از اقلیم چهارم ست فرماسین از اقلیم چهارم ست فرید از اقلیم چهارم ست فرهانه از اقلیم پنجم ست فرغانه
از اقلیم ششم موضعیست از بلاد ما وراء النهر نزدیک ببلاد ترک فرینه از اقلیم ششم ست فطلح از اقلیم
ششم ست در بلاد جرجرک که حرف الجیم ست هر یک دو شهر فم الصلح از اقلیم سوم ست قوینه طول سه ہا
عرض لہا قوقنج از اقلیم چهارم ست فیروزان طول ما ہا عرض لام فاریه طول سول عرض لب ل فیروز آباد از
اقلیم سوم ست طعل فرل عرض لح بنی فیوم از اقلیم چهارم ست قیصریه از اقلیم پنجم ست
حرف القاف قاهرون خارج از اقالیم ست قاع از اقلیم اول بیابان ست درمیان عمان و حضرموت
قاهرت از اقلیم سوم ست قابس از اقلیم سوم ست قابلس از اقلیم سوم ست قادسیه از اقلیم سوم ست
قالیقلا از اقلیم چهارم ست طول عجله عرض لط ہا قائن از اقلیم چهارم ست طول صح ک عرض لحه م

قارنا از اقلیم چهارم ست قاشان از اقلیم چهارم ست قامیاب از اقلیم چهارم ست قباویان طول فت ہا
عرض لومہ قبابع طول مح ہا عرض مل ہا قبا از اقلیم پنجم ست قبرہ از اقلیم پنجم شہر قدیم ست از بلاد
اندلس قبجان از اقلیم ششم ست قراقوروم طول فت ہا عرض موہا قراطنہ دار الملک اندلس از اقلیم
چہارم ست شہر یست بغایت بزرگ طول مح الو عرض لہ ہا قرمین از اقلیم چہارم ست میان ہمدان
وحلوان قراوہ از اقلیم چہارم ست قرمبین از اقلیم چہارم ست قربتہ از اقلیم ششم شہر بزرگ ست از بلاد
فرنج قراقرون از اقلیم ششم ست قرقر از اقلیم ہفتم ست قزوین از اقلیم چہارم شہر بزرگ ست طول فر ہا
عرض لو ہا قوہستان از اقلیم چہارم ست قونیہ از اقلیم پنجم ست قونکسا از اقلیم پنجم ست قیدار از اقلیم
دوم ست قیس از اقلیم دوم ست قیاریا از اقلیم سوم ست قیروان از اقلیم سوم ست قیصر از اقلیم چہارم ست
قیساریہ از اقلیم پنجم ست قیصریہ از اقلیم پنجم شہر بزرگ ست در بلاد روم حرف الکاف کاشان طول قو ہا
عرض لد ہا کاذرون از اقلیم سوم ست طول فہ ہا عرض الطہ کابل از اقلیم سوم ست بعضے از ولایت ہند
شمردہ و بعضے از بلاد زابلستان کان از اقلیم پنجم ست طول صد ہا عرض مالو کات از اقلیم پنجم ست
طول صد ہا عرض مالو کاشغر از اقلیم ششم ست طول وط ہا عرض ست ال کرمان از اقلیم سوم ست
ولایت مشہور کرک از اقلیم سوم ست کرخ از اقلیم چہارم ست طول فدمہ عرض لد ہا کرون از اقلیم چہارم
کرکانج از اقلیم پنجم ست کرش از اقلیم ہفتم ست کشمیر از اقلیم چہارم ست کش از اقلیم پنجم ست طول صط ال
عرض لط ال کشانہ از اقلیم پنجم ست کفرطایہ از اقلیم سوم ست کفرلنجد از اقلیم سوم ست کفا از اقلیم ہفتم ست
کلہ خارج از اقالیم ست کلباس از اقلیم دوم ست کلاک از اقلیم ہفتم ست کنبایت از اقلیم دوم ست کوکو خارج
از اقالیم ست کوکم از اقلیم اول ست از بلاد ہند کوفہ از اقلیم سوم ست طول عطل عرض لال کوالیار از اقلیم
سوم ست قلعہ ایست کویا مدینہ روس از اقلیم پنجم ست طول فر ہا عرض مح ہا کیچ از مکران طول صط ہا
عرض لج ہا کیچ از اقلیم سوم ست گیلان از اقلیم چہارم ست نزدیک بقزوین گیلکی از اقلیم چہارم ست
حرف اللام لار طول صہ ل عرض لوم لاہور طول قط ک عرض لا ہ لحسا از اقلیم دوم ست
طول فج ہا عرض لا ہا لرستان از اقلیم سوم ست لنجویہ از اقلیم اول جزیرہ بزرگیست نزدیک بلاد زنج
لنبرویہ از اقلیم ششم ست لواخ از اقلیم چہارم ست لیلکی از اقلیم چہارم ست حرف المیم ماقند ونیا
طول سہ ہا عرض ہا ہا کویا طول فدل عرض بطل ماریہ از ساحل بحر ہند طول فت ہا عرض لط ک مآرب

ازاقلیم اولست مالس ازاقلیم دوم ست شهر بزرگ از بلاد بربر نزدیک بمغرب وآن دو شهرست ماموره از
اقلیم دوم ست مایه ازاقلیم دوم ست ماورستان ازاقلیم چهارم ست موضعی نزدیک حلوان مالقه ازاقلیم
چهارم ماذران ازاقلیم چهارم ست ماردین ازاقلیم چهارم ست طول عدها عرض لریه ماروه ازاقلیم پنجم است
محلاطا ازاقلیم پنجم ست ازبلاد ارمینیه الرسول صلی الله علیه وآله وسلم ازاقلیم دوم ست طول عه ک
عرض له‌ها مدائن ازاقلیم سوم ست طول مغب ها عرض لح ی مدینه نحاس ازاقلیم پنجم شهریست در
بیابانهای ازولایت اندلس مرباط خارج ازاقالیم شهریست میان حضرموت وعمان مره ازاقلیم دوم ست
مرتیه ازاقلیم دوم ست ازحدود شام مراکش ازاقلیم سوم ست مراغه ازاقلیم چهارم ست طول فت ها
عرض لرک مردالروذ ازاقلیم چهارم ست طول صرا عرض لرم مرعش ازاقلیم چهارم ست مسینا از
اقلیم چهارم ست مشهد مقدسه رضویه ازاقلیم چهارم ست مصیصه وکفرنیا ازاقلیم چهارم ست طول سط بد
عرض لومه مصر ازاقلیم سوم ست طول سح ک عرض ل ک معرا ازاقلیم چهارم ست معقشه ازاقلیم هفتم شهر
وسیعی ست در بلاد صقالیه برکنار دریا معشقه ازاقلیم هفتم ست مفراده ازاقلیم سوم ست منفراد ازاقلیم سوم
شهریست نزدیک بقیروان مقدشو خارج ازاقالیم ست مقرقنی ازاقلیم دوم ست مکه مبارک وآنرا بکه نیز گویند
ازاقلیم دوم ست مکران ازاقلیم دوم ست ملازجرد طول عه ها عرض لح ها ملتان طول قرله عرض
لطام ملطه ازاقلیم دوم ست ملی بار ازاقلیم دوم ست ملانه ازاقلیم چهارم ست ملیخ ازاقلیم چهارم ست ملطیه از
اقلیم پنجم ست طول عاها عرض لح ها ملیحه ازاقلیم ششم ست منصوره قصبه سند ازاقلیم دوم ست
طول قه ها عرض الوم مینیا ازاقلیم سوم ست حرف النون ناته ازاقلیم اولست ناصره ازاقلیم سوم ست
قریه ایست بقرب طبریه نجد ازاقلیم دوم ست نجران ازاقلیم اولست نخنه ازاقلیم هفتم ست نخجوان ازاقلیم چهارم
طول عانه عرض لح م نخشب ازاقلیم پنجم ست ندهمه ازاقلیم دوم ست نروبات ازاقلیم سوم ست نصیبین
طول عدک عرض له‌ها نصیبین ازاقلیم چهارم ست نعمانیه ازاقلیم سوم ست نقله ازاقلیم اولست نکران از
اقلیم اول ست نکبا باد ازاقلیم سوم ست نمرنه نابستان طول عدک عرض لح له نو ییدجان ازاقلیم سوم ست
طول و ه عرض ل ی نهروان ازاقلیم سوم ست نهرملک ازاقلیم سوم ست نهاوند ماه البصره ازاقلیم
چهارم ست شهریست نزدیک همدان طول محرم عرض لول نهارن ازاقلیم چهارم ست نی نوی ازاقلیم
چهارم موضعیست نزدیک موصل نیشاپور ازاقلیم ششم ست طول صبل عرض الوما حرف الواو واسط

ازاقلیم چهارم شهریست میان کوفه و بصره طول واسط ازاقلیم ششم ست واشت ازاقلیم ششم ست ولی از یمست
اقلیم سوم ست ویله ازاقلیم چهارم ست **حرف الها** هجر لحرین **طول** محر ها **عرض** لمه هدیه خارج ازاقا
هدیان ازاقلیم سوم ست هرات ازاقلیم چهارم ست و آنرا اسکندر بنا کرده وقتیکه متوجه چین شده بود **طول** صدل
عرض لدل هزاسف ازاقلیم پنجم ست **طول** صه ها **عرض** ماها هشترخان ازاقلیم پنجم ست هکداره ازاقلیم
دوم ست همدان ازاقلیم چهارم ست **طول** فحر ها **عرض** لدی هوسم ازجیلان **طول** فدی **عرض** لدها
هورش از اقلیم پنجم ست هیکل الزهر ازاقلیم پنجم ست **حرف الیا** یابه ازاقلیم سوم ست جزیره ایست در بحر شام
یزد **طول** فط ها **عرض** لب ل یزدجرد ازاقلیم چهارم ست یکیا باد **طول** فا به **عرض** لح ک یلیبار از
اقلیم دوم ست یلزم ازاقلیم سوم ست یلیطیه ازاقلیم چهارم ست یلیجرد ازاقلیم ششم ست یمامه **طول** فت ل
عرض کح ها یونان ازاقلیم پنجم ست موضعیست در زمین روم ❋

صحیح الباض موافق اصل

در بیان اربعه عناصر عناصر اربعه اصل موجودات سفلی ست و آنرا امهات گویند و آنچه ازان حاصل آید چون
معادن و نباتات و حیوانات آنرا مولدات گویند و عناصر چهار اند آتش و باد و آب و خاک اما آتش طبع آن حار
و یابس ست و مکان طبعی او آنست که زیر فلک قمر باشد و بالای کرهٔ باد اما طبع باد آن حار و رطب ست و مکان او
بالای کرهٔ آب بود و زیر کرهٔ آتش اما آب طبع بارد و رطب ست و مکان او بالای کرهٔ زمین و زیر کرهٔ باد ست
اما خاک طبع آن بارد و یابس ست و مکان او وسط باشد و این عناصر و امهات را ارکان نیز گویند هر یکی را
دو کیفیت باشد یکی موافق آن که بالای اوست و دیگر موافق آن که زیر اوست و مخالف آن که بالای اوست
از برای این معنی هر یکی را مکان باشد طبعی که بغیر آن مکان قرار نگیرد و باری جل و علا بکمال حکمت خود ترتیب عناصر
بر وجهی بدیع و صنعی عجیب ساخته است آنچه اخف ست بفلک اقرب ست آنچه اثقل ست از فلک ابعد ست چنانکه
آتش از همه عنصر خفیف تر ست ملاصق فلک قمر ست و خاک که ثقیل تر ست در غایت ابعد ست از فلک و باد
از آتش ثقیل تر ست و از آب خفیف تر لاجرم محل او زیر کرهٔ آتش ست و بالای کرهٔ آب و آب از هوا ثقیل تر ست
و از خاک خفیف تر لاجرم محل آن بالای خاک و زیر کرهٔ باد باشد دیگر بدانکه هوا آب شود چنانکه دیده میشود و قطرات
بر سطح و اطراف صفر و قدحی که در اناء یخ و برف و مانند آن کرده باشند پیدا گردد و آن قطرات بر وی ظاهر شود و معلوم ست که آن از ترشح نباشد بلکه
از هوائی باشد که محیط بود بدان اناء از غایت برودت آب شود و آب هوا شود چنانکه دیده میشود از حرارت شمس
یا آتش یا بخار از آب برخیزد و هوا آتش شود چنانکه مشاهده میشود از کورهٔ آهنگران چون سخت نباشد هوای
آن آتش شود و بسوزد و آب خاک شود چنانکه بعضی از آبهای که سنگ میشود و خاک آب شود چنانکه اصحاب کیمیا
میکنند سنگ میسایند و بعضی ادویه باو میکنند آب شود و از جملهٔ عجائب یکی آنست که آب شود یا آب تلخ را تسخین کنی بخار
از وی برخیزد عذب شود فسبحانه اعظم شانه اما عنصر آتش جرمی بسیط ست از طبع او آنست که متحرک باشد از وسط تا آنکه
زیر فلک قمر باشد قرار گیرد و آن آتش را هیچ لون نباشد و دلیل بر آنکه آتش صرف را هیچ لون نباشد یکی آنست که حداد
چون بقوة تمام نفخ کنند چون چیزی نزدیک او بری بسوزد و آنجا هیچ لون نباشد و آتشی که فوق عناصر ست
از وی قوی تر و صرف تر آتش نیست و دیده او را در نیابد و از عجائب صنع باری تعالی آنست که مقرر کرده است زیر فلک
قمر باشد تا بقوت حرارت او دخنهٔ غلیظ را که از زمین صعود کند بسوزد و بخارات غلیظ را لطیف گرداند تا پیوسته هوا
صافی و شفاف باشد و او را یک طبقه آفریده ست محیط از جمله جوانب تا هر چه بدو رسد در حال بازصرف گردد
و آتش صرف را لونی نباشد که اگر او را لونی بودی مانع ابصار بودی از رویت عجائب عالم افلاک آنگاه آنرا بکرهٔ

زمهریری محجوب کرد تا وهیچ یعنی تپش کره اثیر را منع کند از روی زمین واگر نه چنین بودی حیوان و نبات و معادن ان
وهیچ کره اثیر تلف شدی فسبحانه ما اعظم شانه ثم ای شی اعجب من خروج هذا الجرم النورانی من الحدید والحجر او جود آنکه
هر دو کثیف اند واگر نه چنان بودی که همه روز مشاهده میرود و بر سبیل حکایت اگر کسی نقل کردی موجب تعجب شدی
که چگونه جرمی نورانی از سنگ و آهن بیرون آید و عجب تر ازین آنست که از درخت سبز که غالب بر وی تری باشد
و آتش ضد آب بود چگونه آتش ازان آب بیرون آید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون فسبحانه
ما اوضح برهانه **دربیان عنصر هوا و باد** و باد جرمی بسیط ست و لطیف ست بطبع او حار و رطب ست و مکان او
زیر آتش ست و بالای کره آب حکما گویند که سمک بین السماء والارض سه قسم ست اول بفلک متصل ست و دیگر
بسطح آب و بعضی از زمین و سوم در میانست و آنهم سه قسم ست اول متصل بکره اثیر در غایت حرارت بود و دوم بکره
زمهریر در غایت برودت بود و سوم که متصل ست بآب و زمین معتدل باشد و در بعضی مواضع آنرا نسیم گویند و در
بعضی مواضع گرم بود و در بعضی سرد اما قسم اول بفلک متصل از جهت دوام حرکت فلک و سرعت آن گرم باشد
تا غایتی که نار صرف بود و از کره اثیر هر چه فروتر بود آنرا حرارت کمتر بود تا آنکه حرارت زائل گردد و برودت غالب
و آنرا کره زمهریر خوانند و این قسم دوم باشد اما قسم سوم بواسطه مطارح شعاعات آفتاب انعکاس شعاع بود هوای
که آن مماس سطح آب و زمین ست سردتر بود از کره زمهریر چنانکه در موضعیکه زیر قطب شمالی ست آنجا شش ماه
آفتاب نباشد سرما بغایت سرد شود و آبها بفسرد و هوا تاریک گردد و حیوانات و نباتات آنجا موجود نباشد و هوا را
استحالات بسیارست و تغیرات عجیب از نور و ظلمه و بخارات و دخانات و بادهای مخالف در وی پدید و رعد و برق
و صاعقه و امطار و ثلج و برد ذکر بعضی آن کرده شود انشاء الله تعالی **دربیان ایجاب سحاب** گویند که
چون آفتاب در زمین تاثیر کند از آب و زمین اجزای متحلل شود و اجزای آب را بخار گویند و اجزای زمین را دخان
گویند چون بخار و دخان مرتفع شود هوا او را از طرفی بطرفی برد تا آنجا که بارد ستغالی حکم گرده باشد و از بالای او کره
زمهریر باشد نگذارد و از پیش جبال شامخ شود مانع افتد که بدان جهت برودت کثیف گردد و آنرا سحاب خوانند و سحاب
هر چند که مرتفع شود بعضی ازان متکسر شود تا آنکه ماده دخانی بیچ شود و ماده بخاری آب پس آن آب ملتئم شود قطرات
گردد و چون ثقیل شود رجوع کند باسفل باران بود پس اگر بخار بشب صعود کند و هوا سرد باشد سرما مانع صعود افتد
منعقد گردد سحاب رقیق باشد و اگر سرما مفرط بود بفسرد و در غیم برف شود زیرا که اجزای مائی منجمد گردد و اجزای
هوائی مختلط باشد فرود آید بآهستگی باران و تگرگ که آن بقوت آید و اگر هوا سرد نباشد بخار و دخان منتشر گم شوند

همچون جبال قطن چون برد طبقهٔ زمهریری بدان رسد اجزای آنرا ضم کند آب شود و ثقیل بود و قصد اسفل کند
باران شود و اگر سرما از بالا آید باران بزرگ قطره شود و اگر پس از آن که منفصل شود در هوا سرما یابد تگرگ شود
و اگر از آن بود که اجزه بطبقه بارد نرسد اگر بسیار باشد ضباب شود و اگر اندک بود و بسرما شب متکاثف شود
و اگر منجمد نشود طل باشد و اگر منجمد شود صنقیع شود و اگر کسی خواهد که این حالات او را محقق شود حال حمامها را
مشاهده کند که چگونه بخار بسقف حمام رسد از سرما منعقد شود و قطرات گردد و باز پس آید و از لطفهای باریتعالی
آنست در هر سال باران بفرستد باد سحاب ابخائی برد که مساکن حیوان بود تا بسبب احیای بلاد و عباد شود و
بصحراهای بلاد نفع که آنجا مساکن حیوان نبود باران نبود و اهل تجربه گویند که بقعه که میان آن و میان بحر
بیشتر از سیصد چهل و زنباشد آنجا باران نبارد و بدانکه تمام لطف ست که باران آنقدر میبارد که نافع بود نه زائد نه ناقص
اگر ناقص بود نبات آرزو نروید و اگر زائده باشد نبات از آن فاسد شود والی هذا اشار **قوله عزوجل** والذی
نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلده میتا و باران که میبارد به سبیل رقیق چنانکه روی زمین نیازارد و اگر زیل
صب بودی روی زمین را از آن آسیب رسیدی و زرع بفساد آمدی **کیفیت حدوث باد** حکما گویند که
حدوث باد از تموج هواست بحرکت سوی جهات مختلفه اما کیفیت حدوث باد آن باشد که از تاثیر آفتاب دخانها
از روی زمین برخیزد چون بطبقه بارد رسد اگر حرارت آن شکسته گردد متکاثف شود و ثقیل گردد و باز گردد و د
نزول آن هوا متموج کند باد پدید آید و اگر بطبقه بارد رسد حرارت آن شکسته نشود تا کره نار صعود کند و کرهٔ نار
متحرکست از حرکت فلک حرکت دوری را صدمه زند و باسفل رد کند از حرکت آن هوا متموج کند که تو باد پدید آید
و باشد که دو باد التقا کنند و هبوب آن دو باد مخالف بود و هر یک از آن دگر را منع کند از آن گردباد که آنرا زوبعه
گویند پدید آید و آن بادی بود مستدیر که بر خود پیچد همچون مناره اما اصول بادها چهار ست شمال و مهب آن
مطلع بنات النعش ست تا مغرب آفتاب و صبا و مهب آن از بنات النعش ست تا مشرق آفتاب و جنوب و
مهب آن از مشرق آفتاب ست تا مطلع سهیل و دبور و مهب آن سهیل ست تا مغرب آفتاب باد شمال بارد و یابس ست
زیراکه از آن جانب دو می آید آفتاب بسامت آن نشود اصلا و آنجا برفها بسیار باشد و سرما سخت باشد چون باد
بروی بگذرد و برودت از آن اکتساب کند و در آن جانب بحار نیست بلکه بیشتر صحراست و جبال از صحراها پیوسته
قبول کرده بدین سبب بارد و یابس ست و هبوب شمال سخت بقوت بود زیراکه مسالک آن ضیق ست از میان
کوهها بیرون می آید و شمال ابدان را صلب کند و صحت آرد و حواس را صافی و دماغ را قوی و لون را خوب گرداند

وگویند که باد شمال وجنوب چون در موضعی هبوب بسیار کنند اکثر نتاج موضع شمال ذکور باشند واکثر نتاج
موضع جنوب اناث وبیشتر هبوب آن در زمستان بود باد صبا حار ورطب ست زیرا که مهب آن از جانب
خط استوا ست وآنجا حرارت مفرط باشد ازان سبب که آفتاب مسامت خط استوا شود در هر سال دو بار ودر آنجا
بخار بسیار ست رطوبت ازان اکتساب کند اطبا گویند که باد جنوب ابدان را سست وضعیف کند وکسل وگرانی
آورد وجنوب چون بر آب گرم جهد آب را سرد کند واگر باد شمال بروی جهد همچنین آب اگرم بگذارد ویا هیچ بادی
باران نبود الا باد جنوب فقط باد جنوب قریب ست باعتدال اگر در اول روز جهد بغایت خوش باشد مائل باشد
ببرد زیرا که بر موضع بارد گذشته باشد وآن موضع برد از بعد آفتاب حاصل شده باشد در زمان شب باد صبا بغایت
خوش باشد لیکن زمان او اندک باشد زیرا که آفتاب از پس او طلوع کند واو میراند تا معتدل شود ونسیم سحری
گردد که چون بر مردم جهد ازان لذت یابند واز لذت او خواب خوش آید در انوقت بیمار خفت یابد وهبوب آن وقت
سحر باشد تا ارتفاع آفتاب باد دبور مخالف صباست زیرا که هبوب آن وقتی بود که آفتاب ازان دور شود ودر آخر
روز جهد وپیش ازان نجهد زیرا که آفتاب در مقابل آن باشد روز وشب بر مهب گذرد وبخارات را تحلیل کند وزمان
هبوب اندک باشد **کیفیت ایجاد رعد وبرق** حکما گویند که چون آفتاب در آب بحر تابد ازان اجزای آبی را
برانگیزد وآنرا بخار گویند وچون در زمین تابد ازان اجزای ارضی برانگیزد وآنرا دخان گویند آنگاه بخار به دخان
آمیخته شود چون بطبقهٔ زمهریری رسد بخار منعقد شود غیم باشد ودخان در میان آن محتبس شود اگر بر حرارت بماند قصد صعود
کند واگر نماند قصد نزول کند وسحاب انشگافد بقوت ازان آواز رعد پدید آید واز غایت اصطکاک بعضی
با بعضی دیگر را ازان برق حادث شود اگر ناری لطیف باشد واگر غلیظ باشد صاعقه شود وبر هرچه افتد بسوزد
وباشد که آهن بسوزد که برو باشد وچوب انسوزد ورعد وبرق در ایام شتا نباشد زیرا که درینوقت حرارت آفتاب
ضعیف بود ازان دخان مرتفع نشود ازبرای همینی در بلاد سرد وایام نزول برف هیچ برق نبود زیرا که برودت
بخار ودخان را اطفال گویند وچون برق بسیار بود باران بسیار بود وازان سبب که اجزای ابر متکاثف شود وباران
در میان آن منحصر باشد چون فرود آید بقوت باشد واز هست که اگر کسی خود را از خنده منع کند وضحکات در غلبه کند
ناگاه قهقه ازو پدید آید **در بیان عنصر آب** اما عنصر آب جرم بسیط است طبع او بارد رطب ست ومکان
طبعی او آنست که زیر کرهٔ هوا بود وبالای کرهٔ زمین وآب بر دو قسم ست تلخ وعذب ودر هر یکی فایده ایست
که دران دیگر نباشد اما آب تلخ ملوحهٔ آن از اجزای شوره باشد از زمین که آفتاب آنرا سوخته باشد وباد آنرا در آبهای

دریا افشانده چون با آب آمیخته شود آب را ملح کند زیرا که آب دریاها عذب بودی آب عذب چون مدتی بایستد تبا تغییر و طول مکث منتن شود پس اگر آب دریا منتن بودی هوا از آنچه آنرا باطراف زمین رسانیدی هوا را فاسد کردی و از ان طاعون حاصل آمدی بر پشت زمین هیچ حیوان نماندی حکمت الهی اقتضا چنان کرد که آب دریا شور باشد از برای دفع این فساد و از فوائد آب شور است درر و عنبر و مرجان و غیر آن از چیزها یکه از دریا آرند اما آب عذب بزرگترین فائده آن شرابست و بقای حیات بران موقوفست وجعلنا من الماء کل شیء حی و باری جل و علا ورو قوتی آفریده است که چون چیزی در آب کنی که آنرا طعمی کند آب حجاب طعم آن مص کند و لون آن بستاند و او را نه لون باشد و نه طعم و از لطف باری جل و علا یکی آنست که چون سبب حیات حیوان و نبات بود و احتیاج بدو بغایت شدید آنرا بر خلق فراخ گردانید و بسیار آفرید تا تحصیل او آسان و بمعالجه حاجت نباشد و نهرها و عیون بر روی زمین آشکارا آفرید تا از بسیاری بران مخاصمت و منازعت نرود و هرچه باری تعالی آفریده است از ماکولات و مشروبات بی اصلاح معالجه نتوان خورد الا آب که آنرا بهیچ اصلاح حاجت نیفتد و در بحار احوال عجیب بسیارست چون هیجان آب و ارتفاع او و مد و جزر و زیادت او در اوقات معینه چون فصول اربعه و اوائل شهور و اواخر و ساعات لیل و نهار اما سبب ارتفاع میاه آن حکما گویند که آن از تاثیر آفتابست چون آفتاب دران تاثیر کند آب لطیف شود و اجزای او تحلیل پذیرد و مکانی بیشتر طلبد پس بعضی را تدافع کند بجهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب بر سواحل او و در وقتی که زیاده شود بادهای مختلف باشد ارتفاع آنست اما مد و جزر ای در وقت طلوع و غروب قمر و این در هر بحری نباشد چنین گویند که در قعر بحری که او را مد و جزر باشد صخور صلب ست چون قمر مسامت آن گنبد سطح آن بحر شود شعاع آن به صخور رسد آنگاه از انجا منعکس شود بتراجع و آب او را گرم کند و لطیف شود و آب گرم مکانی فراختر طلب کند بدین سبب موج زند سوای سواحل و بعضی بعضی را دفع کند و زیاده شود تا آنکه قمر با فق غربی رسد باز مد آغاز کند در افق شرقی بران عادت که گفتیم تا آنگاه که قمر بوتد الارض رسد و این هنگام مد بغایت رسیده باشد چون از وتد الارض زائل شود مد زائل گردد و جزر باشد تا قمر با فق شرقی رسد اما هیجان اخلاط باشد در بدن آدمی گاهی دم هیجان کند و گاهی صفرا تا آنگاه آهسته آهسته ساکن شود و قد عبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن المد و الجزر بعبارة ملیحة فقال ان الملک الموکل بالبحار یضع رجله فی البحر فیکون منه المد ثم یرفع فیکون منه الجزر کعب الاحبار گوید باری جل و علا هفت بحر آفریده است اول بحر محیط که گرد همه روی زمین است و کس ساحل او ندانسته و حکمای یونان این بحر را اوقیانوس خوانند بعد ازان بحری دیگرست که آنرا نیطش

گویند بعد ازان بحری دیگرست آنرا **اقیش** گویند و پس ازان بحری دیگرست آنرا **باکی** گویند و این بحر آخرست

در بیان ذکر مقدار زمین بطریق اختصار باید دانست که یک نصف از سطح زمین در بحر اعظم ست که آن را
اقیانوس گویند و یک نصف دیگر ظاهر مشابه ببیضه که در آب افگنند که یک نصف ازان مخفی و نیم ازان بیضه ظاهر شود
و درین نصفی که مسکونست نصفی که در جانب جنوب افتاده خرابست پس در چهار ربع زمین یک ربع عمارتست که در
شمال استواست و آنرا **ربع مسکون** خوانند و بعضی از بحار که مشاهده میشود از جانب این ربع ست و بعضی
گفته اند که باقی ارباع نیز معمورست و در انجا مردم اند اما اکثر اهل عالم برانند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف
واقع ست جمهور حکمای متقدمین و متاخرین متفق اند که طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه است هر درجه بیست و پنج
فرسخست هر فرسنگی سه میل ست هر میلی مسافت دو ندا و ندا بقدر چهار **اماج** بود اماجی ده نیزه و نیزه پنجاه **ذراع**
حلقی که فرسنگش دوازده هزار ذراع باشد و این ربع تمام معمور نیست بلکه یک قطعه از شمال ربع خالی ست که اصلا
دران عمارت نیست و این موضعیست که چون آفتاب در اول سرطان باشد دران سه چهار روز آفتاب غروب نکند
و از خط استوا تا اول این قطعه پنجاه درجه باشد در کتب صور الاقالیم چنان تقریر کرده اند که حکمای متقدم گفته اند
که جمله ربع مسکون صد ساله راهست چنانچه کسی همه وقت میرود و بقدر طاقت خود آنقدر طعام و شراب که قاعده است
تناول کند و لحظه بیاساید باقی تا صد سال برود و چون صد سال گذشته باشد مجموع طول و عرض ربع مسکون
که دیده باشد پس گفته اند که ازین صد ساله راه چهار خمس از زمین ست که بمرور دهور و سبب طوفانها که هر وقت
افتاده و شهرهای قدیم خراب شده همه آب گرفته و دریا شده و چنانکه هشتاد ساله راه باز کم آمده و بیست ساله
مانده و ازین بیست ساله چهارده ساله نیز کم آمده زیرا که طرف شمال هفت ساله راه ست که بسبب سردی هوا جانور
نمیتواند بودن و از طرف جنوب هفت ساله راه است که بسبب گرمی هوا جانور نمیتواند بودن پس شش ساله راه ماند
و این قدر معمور اسلام ست بهفت قسم کرده اند و هر قسمی را اقلیمی گویند و مجموع را اقالیم سبعه گویند و آیه کریمه
و من الارض مثلهن اشارت بانست و طول هر اقلیمی از مغربست تا مشرق عرض هر اقلیمی چندان بود که از اول
آن اقلیم تا نهایت او نیم ساعت در روز درازی روز تفاوت کند و این اقلیم متساوی نیستند بلکه هر اقلیمی که
بخط استوا نزدیکترست تنگ تر چنانکه بعد ازین معلوم میشود و بعضی گفته اند که قدیم الایام پادشاهی بود که تمام
معموره مسخر او بود و او هفت پسر داشت و بجهت عدم مخالفت تمام معموره را میان اولاد قسمت فرموده
و صورت ربع مسکون و قسمت او باقالیم سبعه درین دائره نموده میشود و دائره در ماقبل ورق تصویر شده

گذشته است **در بیان اقالیم سبعه** بدانکه اینقدر زمین که گفتیم شش بار است بهفت قسم نهاده اند
هر منتهی را اقلیم خوانند **اقلیم اول** این اقلیم بزحل منسوبست و عامه این اقلیم **اسود اللون** باشند و مبدأ
این اقلیم موضعیست که عرض آن دوازده درجه است **و حد اول** آن نزدیک خط استوا از جائی ست که درازی
روز او دوازده ساعت و نصفی باشد **و مساحت** سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ
و نیم ست فرسنگ چهل هزار جریب باشد و هر جریب شصت گز در شصت گز ابتدای وی از جانب مشرق از
شمال جزایر یاقوت پس جنوب بلاد چین و شمال و یا سر اندیب و بعضی از هند و سند و وسط بلاد حبشه گذرد و از انجا
نیل مصر را قطع کنند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزائر یونان و جنوبی بلاد بر طانیه گذرد و تا بحر محیط منتهی شود
اقلیم دوم این اقلیم **بمشتری** منسوبست مبدا این اقلیم موضعیست که عرض بیست درجه و نیم باشد و غایت
درازی روز دران سیزده ساعت و ربعی بود **و مساحت** این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش
فرسنگ ست **و ثلث** فرسنگی ست و بیشتر انبیا و حکما و فضلا درین اقلیم واقع شده اند و ابتدای این اقلیم از مشرق بود
و بر وسط بلاد چین و شمال سر اندیب بگذرد پس شمال بلاد هند و شهرها و قندهار و وسط بلاد کرمان گذرد و بحر فارس را
قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و انجا قلزم را قطع کند پس وسط بلاد رقه و افریقه و شمال بربرستان و جنوب قیروان
و وسط بلاد مرطانیه گذرد و بساحل بحر قیانوس منتهی شود **اقلیم سوم** این اقلیم **بمریخ** تعلق دارد اهالی آن بیشتر اسمر اللون
باشند مبدا این اقلیم موضعیست که عرض آن بیست و هفت درجه و نیم باشد **و غایت** درازی روز آن سیزده ساعت
و سه ربع ساعتی بود **و مساحت** این اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار صد و نود و یک فرسنگ است
ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد تبت
و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و وسط بلاد کرمان و سجستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر
و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر
و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه باشد
و شش کوه عظیم ست و بیست و دو رود بزرگ دارد **اقلیم چهارم** این اقلیم تعلق بآفتاب دارد و مبدای این اقلیم
موضعیست که نهار اطول آن چهارده ساعت و ربعی باشد **مساحت** این اقلیم سه صد و هفتاد و هشت هزار
و سی و شش فرسنگ ست **ابتدای** این اقلیم از مشرق از شمال دیار تبت و خطا و ختن و بدخشان و جنوب بلاد
یاجوج و ماجوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خورستان بگذرد

پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و طنجه و نوبه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود

اقلیم پنجم این اقلیم بزهره تعلق دارد مبدا این اقلیم موضعیست که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت این اقلیم دویست و نود و نه هزار و چهارصد و نود و دو فرسنگ است و لون ساکنان این اقلیم سفید بود و از جانب مشرق ابتدا کند بلاد ترکستان و ما وراء النهر بگذرد و آب جیحون را قطع کند و بر شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس وسط بلاد اندلس گذشته بحر قیانوس منتهی شود

اقلیم ششم این اقلیم بعطارد تعلق دارد مبدا این اقلیم موضعیست که طول نهار آن پانزده ساعت و ربعی باشد مساحت این اقلیم دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسنگ است و اهل دیارش اسمر اللون باشند ابتدای آن از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد کیماک و سنجاب بگذرد و پس بر بعضی از بلاد خوارزم و حوالی جیلان و حوالی قسطنطنیه و وسط بلاد قلقان بگذرد و شمال اندلس گذشته به بحر اعظم منتهی شود

اقلیم هفتم این اقلیم بقمر تعلق دارد مبدا این اقلیم موضعیست که نهایت طول آن پانزده ساعت و سه ربع باشد و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت هزار و پانصد و بیست و یک فرسنگ است و ابتدا از مشرق کند بر بلاد یاجوج ماجوج گذرد و بر بلاد کیماک و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد تا بحر اعظم منتهی گشته و ازین اقلیم جزیره چند آباد است باقی همه خرابست از نهایت سرما درین اقلیم کسی نمیتواند بود و بزعم اکثر حکما آخرین اقلیم نهایت عمارات ربع مسکون والله اعلم بالصواب

در بیان ذکر احوال ساکنان اقلیم سبعه بدانکه چنانچه آسمان هفت اند و کواکب هفت و زمین هفت و دریا هفت بنی آدم نیز هفت گروه اند هر گروهی مقیم بعضی از اقالیم سبعه است بدین تفصیل چین و ترک و روم و عرب و فارس و هند و حبشه و این هفت گروه را خوی و خصلتی ست و این خواص تعلق بافلاک و کواکب دارد یعنی اهل هر اقلیمی اهمان خوی و خصلت باشند که آن کواکب آن اقلیم است

ذکر اهل چین چین مملکتیست عریض و بسیط و در سه اقلیم داخل است در اول و دوم و سوم و دار الملک چین را بجر گویند و دیگر شهرست بزرگ آنرا کوفه گویند اما بادشاه در بجر نشیند و در میان شهر آبی ست و در طرف آن آب شهر ست و بادشاه ایشان را قدیما فغفور گفتندی و امروز طغاج خان خوانند و این بوقت آل سلجوق بود و صنعت تصویر ایشان بسیارست و گویند قدیما در ایشان رسمی بود که بادشاه ایشان یکبار در سالی بار عام دادی و همه اهل چین بمیدان حاضر شدندی و در راه میدان چوبی بزرگ بیفگندی هر کس بدان گذشتی تیشه برگرفتی و یک ضرب بران زدی و چون آخر رسیدی صورتی خوب از ان پرداخته شده بودی و این غایت کیاست و لطافت طبع ایشانست یعنی آنکه اول ضرب زدی و دوم که رسیده دانست که ضرب مقصود ساختن فلان صورت است ضرب دوم بر جای زد که مناسب اتمام

آن صورت بود سوم و چهارم تا آخر همچنین کرد ندی تا صورت تمام شدی و اهل چین گویند همه عالم کوراند الا اهل روم که یک چشم دارند با این صفتها که در روم ست ایشان را یک چشم خوانند و گفته اند که اهل بازار ایشان گردونی ساخته اند بصنعت که بارها و متاعها دران نهند و آن گردونی بی آنکه کسی او را کشد خود میرود و چون خواهند که باستد طلسمی کنند عجائب چین بسیارست **ذکر اتراک** وصفت اقوام و قبائل ایشان ترک اقوام بسیارند و انواع و صناف ایشان بیحد از قبائل بزرگ ایشان قدیما **ذکر اهل هند** زمین هند زمینی ست وسیع انواع دارد که قوت تن و قوام معالجت بر آنست در هیچ ولایت یافته نمیشود که در زمین هند چون هلیله که مردم از خضاب بی نیاز دارد و عود بویا و طیور گویا و حیوانات عجائب مانند کرگدن و پیل و زرافه و گربه زباد و گاو و عنبر و آهوی مشاک و انواع لالی و جواهر و کان الماس و جامها و ثیاب نفیس و یکی از خواص هند افسون مارست مار زده را بحکم به گردانند و بقرار باز آورند و علوم نیرنجات و طلسمات و سحر درمیان ایشان ظاهر و باهرست و مذاهب معتقد بسیار دارند چنانچه گویند اهل هند نهصد و چهل و هشت مذهب ست که همه باطلست و خوبترین میوه های هند انبه است فی الجمله درختانش کلان باشاخ و بن دارد شاهجهان آباد و ٹهٹه و گجرات و خاندیس خصوصا ولایت بنگاله انبه خوب دارد و ازان چند درختی فرعی که خاصه حضرت خلد مکان انار الله برهانه بود نامش یکی بادشاه پسند و دوم بندی جهور و دیگر امراسیند چنانچه پدرم ولیعنی رحمه الله علیه در مثنوی پری خوان سلیمان علی نبینا و علیه السلام در صفت انبه آورده **مثنوی**

زوصف انبه چون گویم که چونست	که از رشک شرابش شهد خونست
زنام او چو گیرم لذت قند	زبان با کام و لب بالب شود بند
بسختی هم چو لعل ما شکربار	بنرمی چون طلای دست افشار
بلطفی چون دل معشوق تنگست	به پیری چون رخ من زرد رنگست
زشیرین کاریش چون خل عل شد	شرابش بهتر از شیر و شکر هست
گهی همرنگ سیم و گاه زرهست	زمرد بازرو یاقوت حل شد

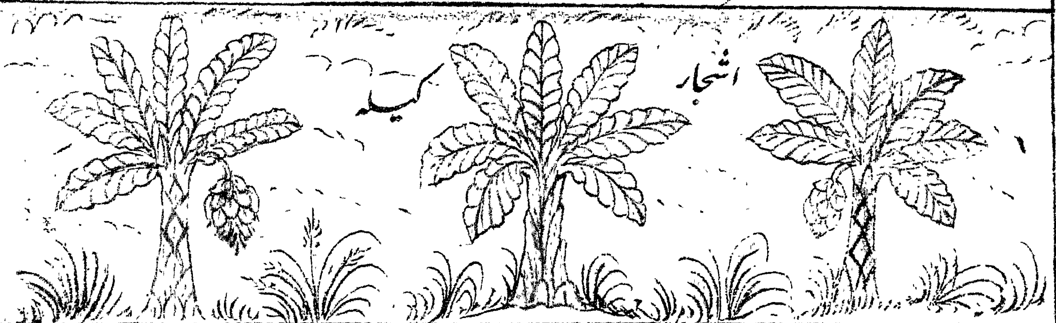
بصورت مردم و جایش بر اشجار کلیم آرزو را شعلهٔ نار



وانناس خوشبوی و خوش طعم دارد مزاجش بر ترشی غالب و حلاوتش بقدری هر گاه خواهند انناس را با نبات شربت سازند صورت آن اینست



و موز که معروف بکیله است میوهٔ خوب دارد و تصویر آن اینست



و تنبول که اهل هند لازم دارند خود و مهمان را ما حضری بالاتر از آن نباشد و رنگ رو و دهن خوشبو و سرخ میسازد

و در معالجات هم بکار می آید چنانچه امیر خسرو دهلوی فرموده اشعار

نادره برگی چو گل بوستان — خوبترین نعمت هندوستان
خوردن او بوی دهان کم کند — سستی دندان همه محکم کند
از در تعظیم فتاده بهند

بیرهٔ تنبول که صد برگ است — چون گل صد برگ در آمد بدست
تیزی او آلت قطع جذام — قول نبی رفته علیه السلام
سیر خورد گرسنه در دم شود — گرسنه را گر سنگی کم شود
صد در تعظیم گشاده ببند

اشجار پان

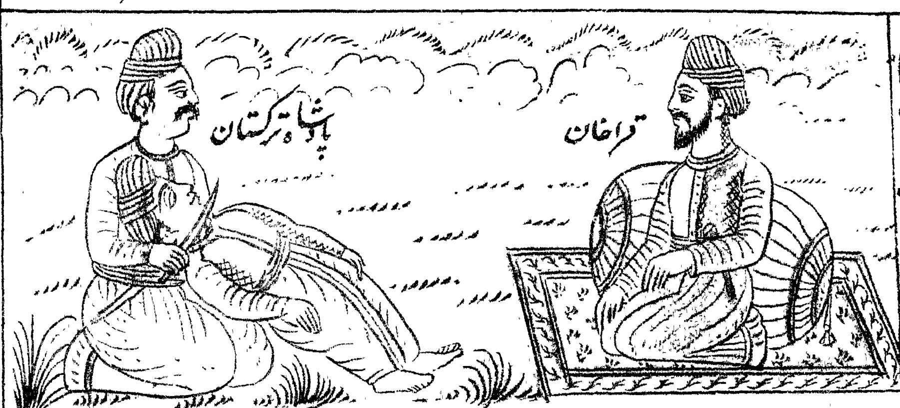


ذکر اهل حبشه و انچه بمملکت یمن و عرب نزدیک ست ایشان را اعتبار زیاده است و انچه بطرف جنوب نزدیکترند ایشان را اعتباری نیست و زنگیانند و سیاهی لون ایشان از افراط حرارت زمین ست و نوعی از حبشه ست که چشمهای ایشان بیرون خزیده لبهای بزرگ و ایشان چند قبیله اند چون قتاده و قرقوت و بیلی و ...

عدد و غلام و این قبائل با همه گر جنگ کنند و زمین ایشان از برکت خالیست و ایشان از پیرایهٔ دین عاطل اند و
تصویرات اینها اینست



و مجد الدین محمد در تاریخ خود در نسب قراخان خطا گفته است که قدیما خان ترکستان را غلامی بود زنگی چون صورت زنگی در ترکستان غریب بود و قوتی و شجاعتی داشته و زیرک نیز بود دل بادشاه بدو مائل شده او را کارهای بزرگ فرمود تا راه نیابت یافت و بر خان عاصی شد و او را بکشت و بر تخت نشست و اکثر بلاد ترکستان را در تصرف آورد و او را قراخان نام نهادند و این حال بوقت افراسیاب بود و تصویر اینست



در میان زنگیان قومی اند که مار خورند و مضرت نیابند و کمان ایشان بغایت خرد است و زه آن کمان پوست درخت است که در قوت با آهن برابری کند و از عجائب که در زمین زنگیان باشد پوست بزیست که دباغت کنند چنانکه بغایت نرم شود و رنگ آن منقش باشد و از آن موزه‌ها سازند و آن هیچ گونه کهنه نگردد و هرگاه که چرکین شود بآب گرم بشویند بطراوت باز شود و هم در زمین ایشان جانوریست بر شکل گاو آنرا گونا مند و او را دو شاخست

بر شکل نیزه هر جانوری که بر روی او برسد در حال بسوزد و از پوست آن جانور سپر سازند و هر یکی درازا سه گز و آنرا سپر ملبطی گویند و هیچ تیر بران نگذرد و رنگ آن چون کاغذ سفید ست تصویر اینست



ذکر اهل روم مملکت اهل روم چهارده عمل ست و پادشاه چهارده عمل قیصر باشد و هر عملی را صاحب فرمانی باشد و لشکر هر عملی صد و بیست هزار مرد بود و بر هر ده هزار مرد امیر تومان باشد و امیر تومانرا **البطریق** گویند و هر بطریقی را ده نائب و نائب **اترانجان** گویند هر ترانجانی را ده مرد دیگر که آنرا **اقوش** گویند و او امیر هزار مرد بود و هر اقوشے نزد مطرح امیر بود و هر مطرحی امیر بر صد مرد و ده خمه خرد در فرمان او بود و هر خرخری امیر ده سوار بود و این بطریقی که نائب قیصر بود اورا **اسا لطوس** خوانند وزیر صاحب مشورت را بداند گویند و صاحب دیوانرا **یدرموق** گویند و قاضی را **ابرجسن** گویند و همه روم ترسا باشند و ایشانرا مذهب بسیار باشد چون نسطوریان و ملکانیان و یعقوبیان و در زمین ایشان جهود و مغ باشند لیکن از ایشان جزیه ستانند در هر سالی یک دیناری و هم از ایشان **فرنج** قومی اند که ایشانرا قوتی عظیم و سلاحهای ایشان در غایت خوبی ست و بر بلاد اسلام استیلا آورند دیگر قومی اند گوح بر ارمن استیلا یافتند دیگر قوم انیلان و اهل سریر و باب الابواب اندو سریر شهریست بزرگ و ساحل دریای طبرستان که فارسیان آنرا دربند گویند **ذکر اهل عرب و اصناف** ایشان عرب امی بسیار ند و زمین ایشانرا **جزیرة العرب** گویند از بهر آنکه دریاها و وادیها بوی محیط است و حق سبحانه تعالی ایشانرا از جمله امت برگزیده مخصوص گشته و هر کدام را فخر و شرف برای آنکه مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم از میان ایشان مبعوث شده و کلام حق بلغت ایشان فرود آمده و از قدیم الایام ایشانرا از ملک تخت حظی وافر بوده چنانکه تبعان که ملک یمن بوده اند و ملوک بنی عدمی و حق و علاذکر تبع در قرآن یاد کرده

کراهم جرم قوم متبع واز عرب قومی اند که ایشانرا غنانیا خوانند ودرمیان ایشان علمها بود وعلم نحو از ایشان برخاست چنانچه ابوالاسود الدیلمی چیزی ازان تالیف کرده بخدمت امیر المومنین علی کرم الله وجهه آورد انحضرت نحو که نعم نحوالذی نحوت بدین سبب این علم رانحو گفتند وقومی اند از عرب که در دویدن از اسب تازی سبق برده اند وهیچکس از آدمیان بایشان نتواند دویدن چنانکه نقل کرده اند که مردی از عرب برهنه شد وبآبی فرو شد واسپ وبرلب ایستاده بود مردی آمد وبر اسپ وبرنشست وبدوانید وآن مرد عرب بقرار وشتابی ازآب برامد وجامه بشتابی بپوشید وبدوید وبآن سوار برسید واسپ باز ستید تصویر آن این ست



و دیگری حکایت که باجماعتی دربیابان مکه بحج میرفتم اعرابی رادیدم که آهوئی زنده از گردن گرفته بود ومیفروخت ما آن آهوی ازوی بخریدیم نگاه کردیم هیچ جا زخم نبود گفتیم این چگونه گرفتی گفت بیک دو گرفتم واگر شمارا باور نیست رها کنید تا دیگر بار بگیرم وازمن باز خرید امتحان آهو را رها کردیم مردبدوید ودرحال بازآورد وازوی بهمان بها باز خریدیم صورت این ست



پس آهو را بسمل کردیم وبریان کرده برخوان نهادیم اعرابی راگفتیم باما موافقت کن اعرابی دست فراز کرد وآهوی برشته را بربود وبدوید یاران قصد او کردند روی باز پس کرده گفت ای جماعت این آهو چون زنده بود ازدست من جان نبرد بمرده چگونه خواهد برد خواص عجب زیاده

از آنست که در حد بیان آید ذکر اهل عراق بدانکه این شش گروه بنی آدم که ذکر کرده شد اهل بهترین
از اطراف جهانند و میانه و مرکز دنیا اقلیم رابعست و آن بلاد فارس و خراسان و عراق و عجمست و اکثر
دنیا چنان در دست ملوک عجم بود چنانکه از عهد کیومرث تا زمان یزدجرد بن شهریار که عرب او را مسخر گردند چهار
سال ایشان بودند اگرچه بعضی ایشان از خلعت اسلام عاری بودند و ایمان بانبیای بعضی نیاورده اما چون
عدل و عمارت شعار ایشان بود سلطنت بر ایشان مانده بود والله اعلم بالصواب در بیان ذکر معرفت
خارج از اقالیم جانب شمال تا آخر عمارت مدار آن موضعیست که نهار اطول آن بیست و چهار ساعت
تمام بود و مساحت سطح این خارج هفتصد و پنجاه هزار و سی و دو فرسنگ درین قطعه اندک عمارتست و آنچه معمورست
خالی از عجایب نیست مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست بدو قسم منقطع شود قسم اول آنکه از پس خط استواست
و آنرا باصطلاح حکما ورای خط استوا گویند و عمارت آن شانزده درجه باشد تقریبا و از شهرهای معروف
این مواضع یکی سفالة الزنج و سریره که معدن کافورست و دیگر کوه ستجبه از بلاد بربره جزیره لنکابوس
که اهل آن جزیره مردم خوار باشند و تجار خود را باسلحه مکمل گردانیده نزدیک آن جزیره روند و آهن بدیشان فروشند
و عنبر خریداری کنند و جزیره بکلاب و جبال القمر که عود قماری از آنجا آورند ناحیه ککله که اهل این ناحیه سحر ورزند
باشند و خراج بدیشان گذارند بدین طریق که هر روز مبلغی خرج طعام مهمانخانه مهیا دارند تا ایشان بیایند و بخورند
و بروند و اگر در راتبه یک روز تاخیر واقع شود مضرت رسانند و خالطو که در بند چین هست و جزیرهای دیگر و بلاد مشتمل باشد
بر قری و مدائن صغار و سودات و جبال که شرح آن مستلزم تطویل است قسم دوم از مواضعیکه داخل اقلیم سبعه نیست
مواضعی چندست که آنرا ماورای اقلیم سابع خوانند عمارت آن از پنجاه درجه و ثلثی و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است
بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت و حیوان
و نبات پدید نبود و از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البوست بلغار بازرگانان بدانجا روند و دیگر یوره که اهالی آنجا
وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و سنجاب و سمور متاع این شهر باشد و این جمله در عرض پنجاه و شش فرسنگ
و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز این مواضع هفده و هژده و نوزده ساعت باشد و در عرض
شصت و سه درجه عمارتی بزرگست و سکان آنجا از شدت سرما در تمام شش ماه در چاهها بسر برند و نهار اطول
ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و چهار درجه در خیم قومی باشند که هیچ چیز ندانند و کسی از ایشان آشنا
و روز درازترین ایشان بیست و یک ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه عمارتی عظیمست و از اهل

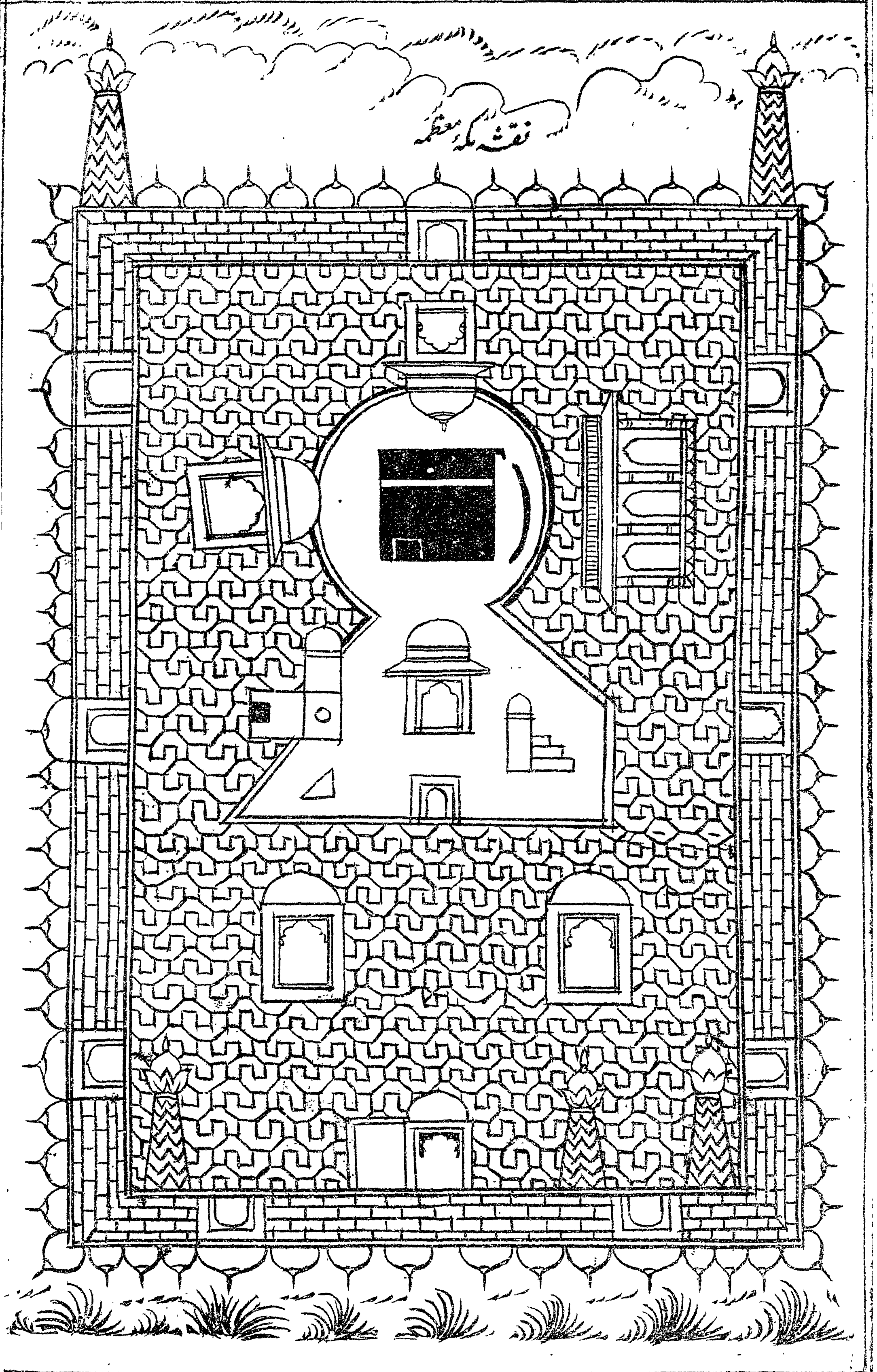
آن موضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر و به جلود ابدان طیر کنند فاما از مقام بیرون نتوانند آمد
وچون بیرون آیند فی الحال بمیرند تصویر آن اینست



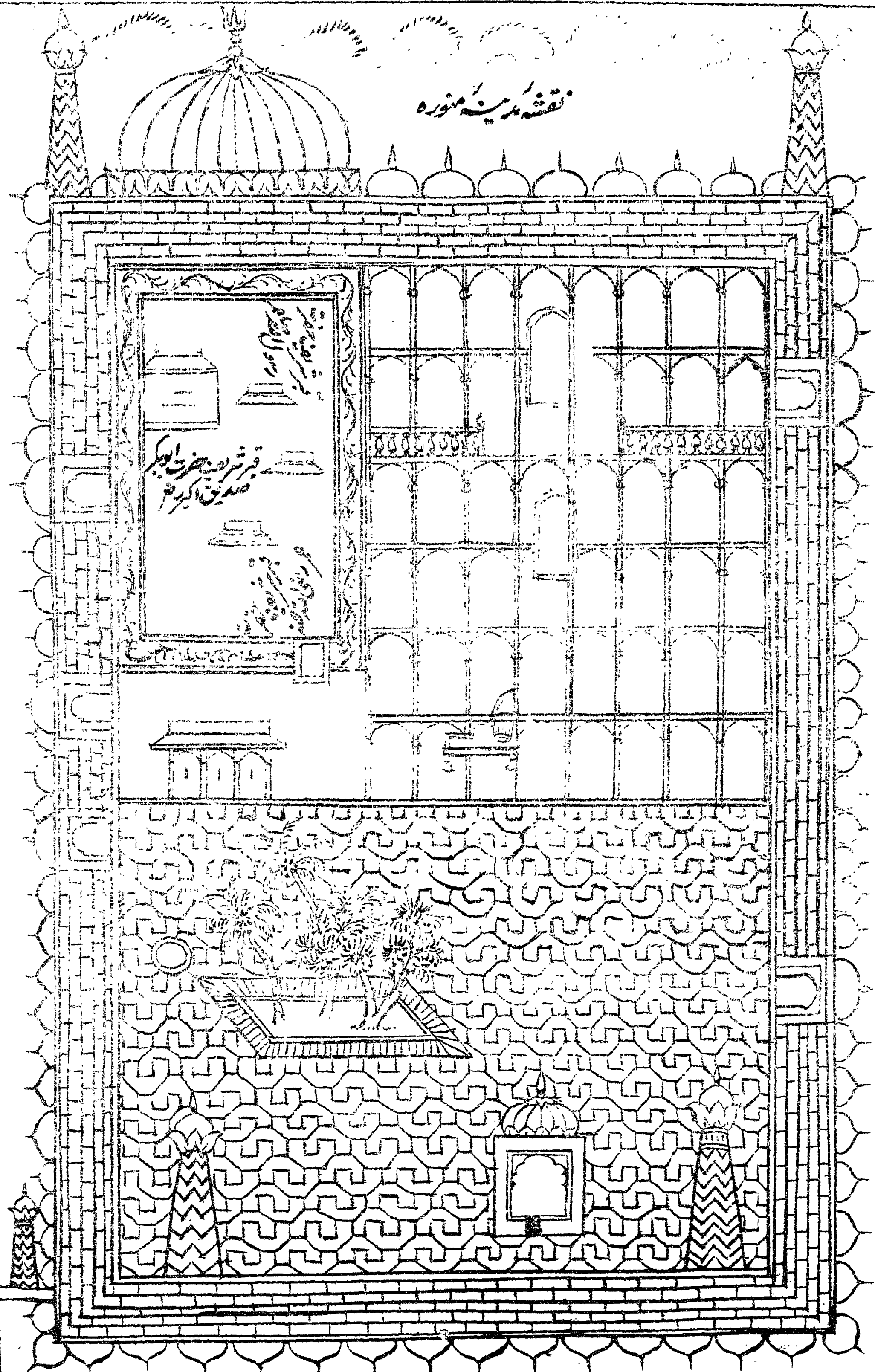
و نهارا طول ایشان بیست و دو ساعت بود و در عرض شصت و شش درجه نیز قومی هستند که در طبیعت مشابه
وحوش و تمیزی درمیان ایشان نباشد و نهارا طول ایشان بیست و سه ساعت رسد و همچنین در عرض
شصت و هفت درجه و ربعی نهارا طول یکماه باشد و در عرض هفتاد روزی دو ماه باشد تقریبا و در عرض هفتاد
و شش و نیم روز سه ماه شود و چون عرض هفتاد و هشت باشد روز پنجاه باشد و چون عرض نود درجه رسد که ربع دور گردش فلک ست یک روز
و شش ماه باشد و یک شب نیز شش ماه باشد که شبانه روزی یکسال تمام باشد و مسافت سطح مابین عمارت
تا آخر ربع مسکون چهارصد و بیست و دو هزار و هفت فرسخ ست و درین قطعه موضعیست که چون آفتاب بیست و هفتم
درجه جوزا رسد تا سوم درجه سرطان وقتیکه آفتاب غروب کند هنوز شفق تمام فرو نشده باشد که اثر صبح صادق
ظاهر شود در بیان ذکر تعداد بلدان اقالیم سبعه و ولایات آن و تعداد جبال و براری
و بحار و بحیرات و انهار و آبار و عیون و جزائر اول آنکه در هر اقلیمی چند شهرست بلدان
اقلیم اول آنچه مشهورست درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم ست و هزار شهر کوچک بیست کوه رفیع ست
و سی نهر بزرگ جاریست اما آنچه مشهورست اینست و نقله از بلاد الف اجزا البحه الما بجونه جبرا التا
الجیم جاب جه جرمی جزیره مهراج جزیره فتیله جلی جبله الخار جرش جبشه جزو مهلا حصین جزیره

خثعمی + حیران الخاء خالفو الدال دروار + دمار الراء راجع + رامین + رشیر + ریلع + زعا الزاء زبید
السین ستنا + سخرتا + سرغور + سراندیپ + سعده + سوطیر + سقار الزنج + سقاله + سموری + سندابل + سندان
سواکن + سوفار + سوزین + سرین + سهیلی الشین شرمه + شقاله + شلافلج + شنبج + الصاد صحار + صنعا + صمیر
الطاء طبار + العین عامه + عدن + علیقی + عماق القاف قاهرون + قماره + قلزم الکاف
کرنی + کله + کوکرد + کوکم + المیم مارب + مدینه + مرهوما + مرباط + مسوس + معدن شود + معلما + مکرور
مکیل + ملکوت + مبندی + مجم + مهره + النون نخروان + نوبه الواو واعده الهاء هلک ذکر نوبه
نوبه دیار طویل و عریض ست بر کنار رود نیل افتاده و طول آنرا بمدت هشتاد شبانروز قطع توان کرد و آن
ساکن نصاری ست و آن دیار مشتمل بر چند موضعیست که از سبب حرارت آفتاب ساکنان آن سرزمین بروز در زیر
زمین در خانهای که مستحکم ساختند میباشند و در روز مطلقا بیرون نمی آیند و تجار بدان بجارند و بیع و شری
بین الفریقین بدین نوعست که آن قوم متاع خود را بیرون می آرند و در موضعی می نهند و تجار بآن موضع میرند
و آنچه بدان احتیاج دارند بر دارند و برابر متاع ایشان میگذارند اگر راضی شوند فهو المراد و الا اشیاء خویش را
دورتر برند و تجار دیگر اضافه آن کنند تا بحدیکه آن مردم راضی شوند و نقله از بلاد نوبهست چه بادشاه در آنجا
نشیند و زنان آنجا بغایت صاحب جمال میباشند و زرافه دران دیار میباشد بلدان اقلیم دوم شهرهای
بزرگ این اقلیم سیصد و شصت عدد باشد و آن اینست الالف اجا + اجیم + ارتفا + ارمائیل + ارست + اسبوط
+ اسنان + اسوان + اصیم + اقصر + امناص + اورین + الباء بالونی + بیل + بلیع + بجرم + بحرم + بحرین
براهه + بردن + بروج + بسکره + بیکرم + بطن + بره + بکساه + بکهیا + بلداره + بنارس + بهلواره + التاء تبت
ترانه + تنکناباد + تولی + تهل بان + الجیم جابه + جیره + جده + جزیره لار + جزیره کیش + جزیره واله + جزیره کادان
+ جیرفت + الحاء حجر + الذال ذرعه + الراء ردیله + السین ساس + سحلاسه + سلامط + سلار + سنجار + سوس + سومنات
الطاء طائف + طبقرا + العین عذاب + عمان + الغاء غفار + غفقط + القاف قاس + قرطیا
قرین + قطیف + قلعه کالنجر + قلعه گوالیر + قند + قنوج + قیس الکاف گجرات + کلیا + کتانه + کنکره + کنبایت + کوانک
کواهر + اللام لحام + لهتی + المیم ماهوده + محوا + مدینه + مدیمه + مفرقین + مکه + مکران + ملط + ممنون + منصوره
مهروان + النون نجد + الواو وحیر + وهار + وهی + الهاء هرموز + همان + الیاء یمامه ذکر مکه حرسه الله
الی یوم القیمه مکه بمیم عبارتست از شهر و بکه بباء موحده موضع بلد را گویند و بعضی گویند که مکه و بکه یکی است

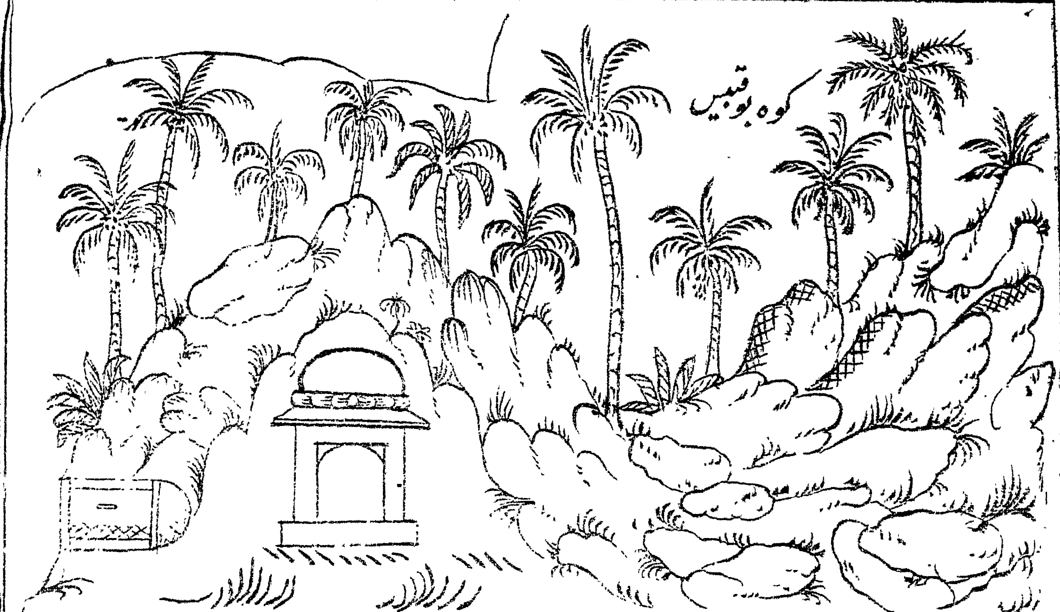
گویند و آن موضع مکرم را بدان جهت که آب کم دارد بمکه موسوم گردانیده زیرا که بچه در مکیدن شیر زنان مبالغه نماید که هیچ شیر در پستان ها ش نماند و مکه را ام القری نیز گویند بسبب آنکه زمین از تحتا و گسترانیدند پس مکه اصل زمین باشد



از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود حق سبحانه تعالی باد را فرمان داد
تا خود را بر روی آب زد و آب در حرکت آمد و بقدرت کامله بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظاهر گشت و آن قبه از حرکت باز

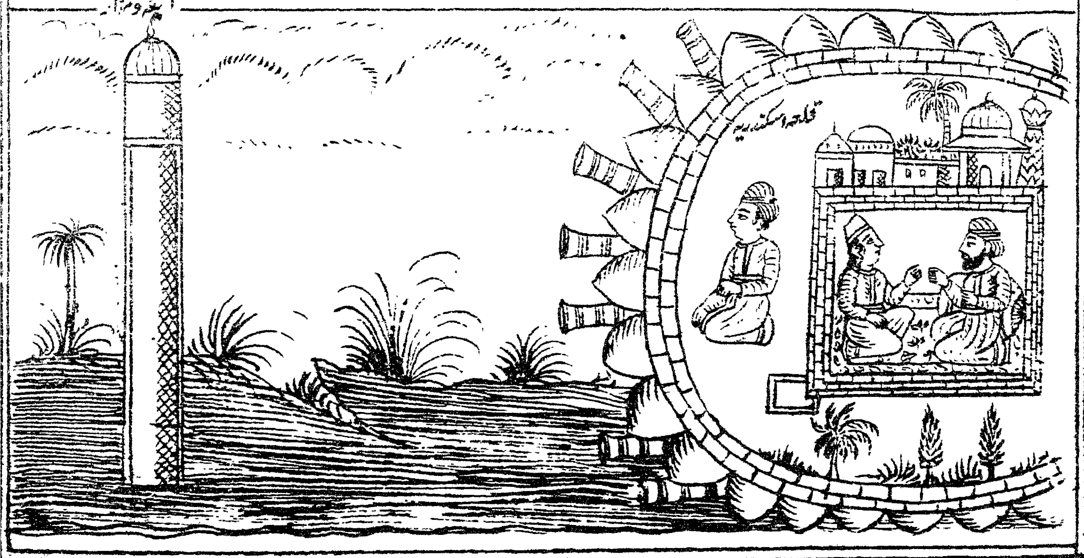


تا بوجبلی ساکن گشت اول که آفریده کوه بوقبیس بود وزمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را
از جهت تربیع وانفراد آن کعبه نامیده اند چه هر بنای که آن مربع و منفرد باشد در عرب آنرا کعبه
گویند و در زبدة القلوب گوید یکی از خصائص مکه آنست که هیچ مرغی از بالای آن طیران نتوان کرد



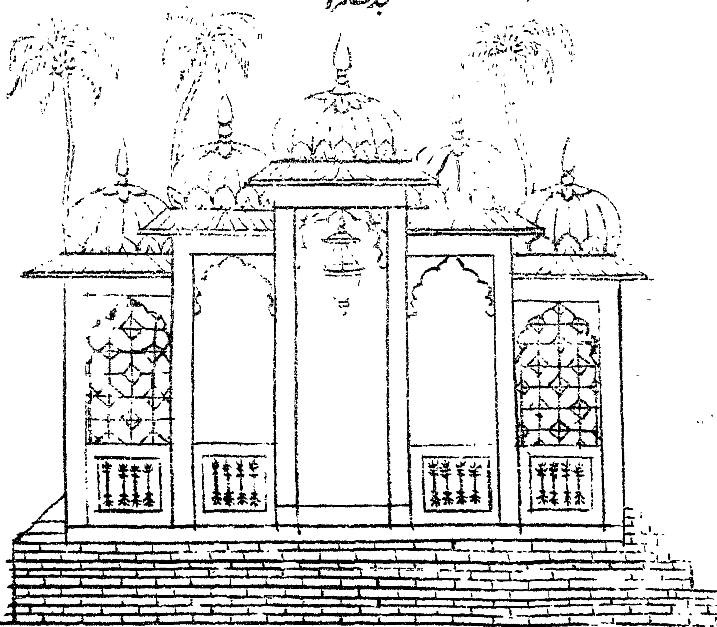
مدینه طیبه عظمه الله تعالی الی یوم القیمة این شهر را در قدیم یثرب میگفتند و رسول صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم
آنرا مدینه خوانده نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت گرم ست و آب روان دران شهر توان یافت
در شمال آن بلده کوه احد ست بلدان اقلیم سوم شهرهای بزرگ این اقلیم سه صد و شصت و نه باشد
و شهرهای کوچک سه هزار بود و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد و آن اینست الف
ابرقوه + ارسوق + ازرغات + اسقی + اسکندریه + اسمیم + اصطخر + اعمات + ابنا + افقتا + انکه + اهواز + ایله
الباء بابل + بردان + برسا دورود + بروت + برون + بروزکوه پست + بسروجی + بصره + بصراهی
بعلبک + بغداد + بل + بهادر + بم + بهند + بهکری + بیت المقدس + بیضا + التا تنلیس + تبوک + ترمذ
الجیم جر + جد + جرجراد + جزیره + جرت + جارک + چرفت الحا حصین + حضیره + حلب + حله + حمص
حوش + الدال دارالجر + درعش + درفاره + دمشق + دمیاط الرا رجج + رسد + رقه + رمله + رودستان
الزا زابل + زرنج السین سامره + سنرجان + سدسان + سطا + سطیل + سلماد + سلت + سلطله + سوسان
سمومین + سنف + سوسن + سویک + سیالکوت + سیران + سیله + سیوسه الشین شروان + شیراز +
الصاد صرصر + صقالیش + صفت + صنف الطا طرابلس + طبریه + طرز + طیب + الظا ظلما

العین عاملس + عبادان + عجلون + عداس + عرفه + عساکر + عکاسون + عکر اعمان + علین الشمس
الغین غزنه + **الفاء** فارس + فردار + **القاف** قبضه + قنوم + قرلوت + قسطاطا + قسطنطنیه + فم الصلح
قندهار + قیروان + **الکاف** کابل + کردردرد + کرک + کرمان + کلودا + کنارزن + کواشیر + کوفه + کیج و مکران
اللام لاهور + لور + **المیم** ماجه + ماجونه + ماقار + ماناس + ماولا + مایسرب + محلة + مداین + مدین + مراکش
مصر + ملتان + ملس + منبرنیا + منت جرون + موصل + مهدیه + مهراج + مهراورد + مهلستان **النون** نافذه +
نعانیه + نهروان + **الواو** وسط **الهاء** هرزان + **الیاء** مریزد + یسار + یونس **اسکندریه** از بناهای اسکندر
رومی ست و این شهر بر هیات رقعه شطرنج موضوع است هوایش بحرارت مائل بود و آبش در رود نیل ست و قریب
بآن شهر قلعه ایست مرتفع و بلیناس حکیم بران قلعه بفرمان اسکندر میلی ساخته بود بغایت بلند و آئینه بقطر بیست گز
دران میل نشانده و آنرا بطلسم چنان ساخته بود که هر کشتی از انطرف قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ که میان اسکندریه
و آن بلده واقع ست حرکت کردی در آینه پدیدار آمدی و این آینه تا زمانی که عمرو عاص به اسکندریه والی شد
باقی بود و مردم فرنگ بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان شبها پهلو بر بستر استراحت نمی نهادند عاقبت
اعیان فرنگ جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس زهد خود را بخلق نمودند چون ایشان را در خاطرها قبول تمام
پدید آمد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص بگفتهٔ ایشان فریفته شده
طمع گنج بخاطرش سرایت کرده فرمود تا آئینه را برگرفتند هرچند تفحص کردند هیچ نیافتند چون آئینه را بموضع خود
نهادند آن خاصیت باطل شده بود چون عمرو از حال ایشان استفسار نمود بتحقیق پیوست که ایشان گریخته اند
عمرو عاص دانست که آنجماعت مکر و تزویر کرده اند از کردار خود پشیمان گشته ازان غصه بیمار گشته درگذشت



دمشق از بلاد مشهورهٔ شام ست از شهرهای قدیم ست در غایت نزهت و لطافت نخست ارم بن سام بن نوح
علیهما السلام دران حدود باغی ساخته پس شداد بن عاد دران ناحیه نمونه بهشت ترتیب گردانید آنرا ارم
ذات العماد نام نهاد قوله تعالی ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد پس آزر که پدر ابراهیم خلیل الرحمن ست
احداث دمشق کرد بعد ازانکه خراب شده بود اسکندر رومی آنرا آباد کرد هوایش بگرمی مائل ست در مسجد جامع
دمشق جمعی از انبیا آسوده اند ولید بن عبد الملک عمارت آن مسجد غایت مبالغه بجا آورده و در دمشق
کوهیست و درانجا مغاره ایست بزعم بعضی قابیل هابیل را درانجا بقتل آورده و اثر خون او هنوز باقی ست و آنرا
مغان الجوع خوانند بنابر آنکه چهل پیغامبر درانجا بگرسنگی مرده اند بلدهٔ شیراز بلدهٔ شیراز محمد بن قاسم ثقفی که ابن
عم حجاج بن یوسف ثقفی بود بنا کرده در سنه اربع و سبعین هجری و در زمان سلطنت عضد الدوله دیلمی آن شهر
چنان معمور شد که لشکریانرا دران محل اقامت نماند و صمصام الدوله از خوف دشمنان سوری بگرد آن کشید هوایش
[illegible] مائل ست و مردم آنجا بعیش و عشرت و سیر راغب شده و غربا و تجار دران شهر یابند که زمانی و فرصتی مفلس
شوند و آب آنجا از قنوات حاصل آید بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله دیلمی احداث کرده
و آنرا رکناباد گویند بلدهٔ سامره در قدیم شهری عظیم بوده و آن سرزمین بخوبی آب و هوا بهترین عراق و عرب ست
وازین جهت از سر من رای گویند در اوایل دولت آل عباس بخرابی بقیاس انقضا داشت چون نوبت خلافت بمعتصم
عباسی رسید غلامان ترکان بسیار خرید و مردم بغداد در زحمت افتادند بنابراین بعمارات آن شهر امر فرمود

مسجد سامره



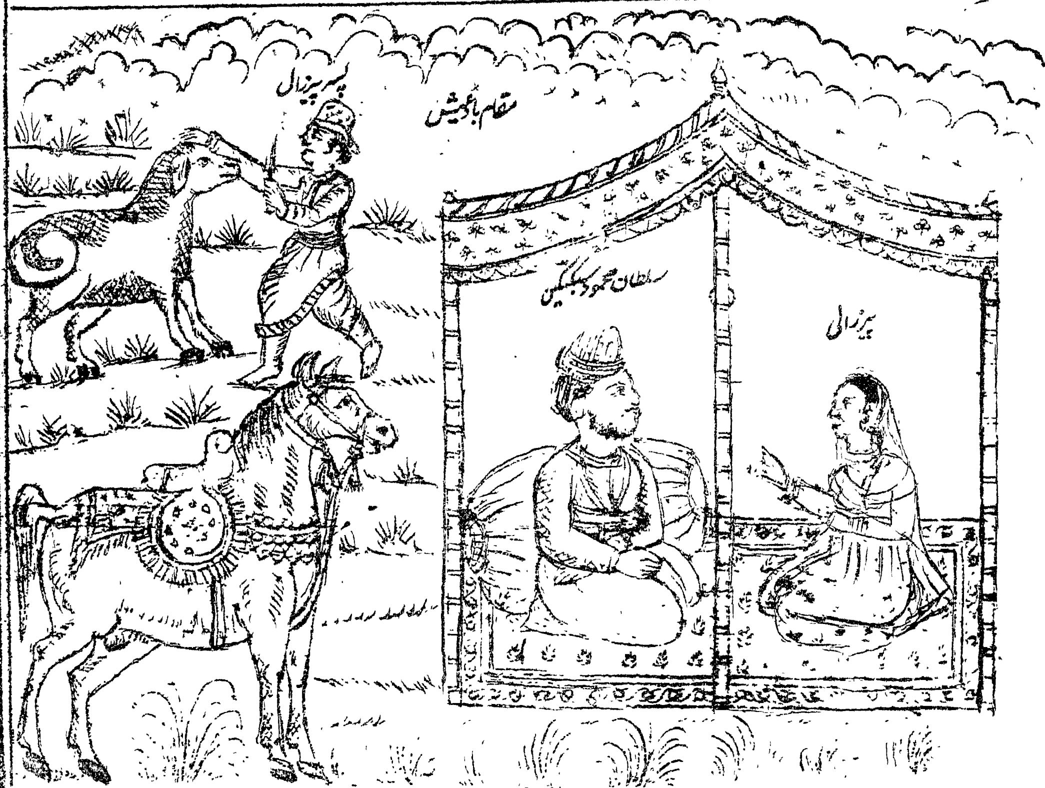
بعد از اتمام دار الملک گشت خلفا شد و بعد معمور
که طول عمارت هفت
فرسنگ و عرضش یک
فرسنگ سپید و نقره موزون
معتصم در سامره مسجدی
جامع در غایت وسعت
و ارتفاع ساخته و میان
ظرفی سنگین که دورش

تعداد بلدان اقلیم چهارم و آن شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و پانزده و چهارده هزار کوچک است و پنج کوه عظیم و بیست و دو نهر بزرگ درین اقلیم واقع ست تعداد شهرهای بزرگ مشهوره اینست الف ابهر + ابیورد + ارجیش + اردبیل + ارمنه + استرابا + استغرسکالید + اسفراین + اسنلبه + اشنایان + الموت + آمد + اماس + انیشه + انطاکیه + اندراب + اوجان + اوته + الباء باوعیس + بامیان + بجه + بدلیس + برزند + برعار + بردمالش + بعلبک + بلخ + بلتوی + التاء تبریز + ترس + تغراص + تل عقر الجیم جبیله + جزیره اودنس + جزیره سامس + جزیره مالیه + جزیره قبرس + جلولا + الحاء حارم + حدیثه + حیران + حصین + حیران + الخاء خانقین + خان بالغ + خضر + خوی + الدال درالخا + دلی + دیلم + دینور + الراء رأس عین + رحبه + رصافه + رقه + روان + السین سالوس + سانه + ساوه + سبزوار + سرخس + سمرقند + سمرقندکار + سمره + سرس + سراوندان + سروج + سرواز + سعرت + سکره + سلامیه + سلماس + سلاور + سمجیان + سن + سینه + الشین شمشاد + شوما + شهرازر + شهرستان + شهرور + الصاد صعلبیه + صیمون + الطاء طالقان + طرابلس + طرطاس + طوس العین عرقه + عرمات + عین ورد + عین + الغین عانه + غرجستان + غور و الفاء فاریاب + فنادیان القاف قاعده + قالتقا + قامیه + قباد + قرطب + قزوین + قزوین + قشرین + قصر احمد + قصر شیرین + قلعه الروم + قلعه خضران + قم + قوقا + قومس + قوشنج الکاف کالف + کرد کوه + کرک + کروخ + کفرطاب + کفرتونیا + کنغا اللام لارقیه + لعشور + لوارنج + لورجان + لنکوته المیم مارب + ماردین + ماروان + ماکسین + مالین + مان نظرو + ماوراء رود + مربه + مرتد + مرعش + مرقه + مروشاهجهان + مستهه + مسره + مسیح + مشهد + مصیصه + معره + ملریه + ملبه + مل + منصوره + موقان + میافارقین النون نماد + ن + نصیبین + نوریه + نهاوند + نهمان + نیشابور + نیل مراغه + الواو وسطان + وناک الهاء هرات + همدان + همدون + هوکر + ماشاهان الیاء رلیت + بلده تبریز از مشاهیر بلاد آذربایجانست زبیده خاتون حرم هارون رشید آن بلده بنا کرده در زمان خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب شد باز در زمان قائم لامر الله عباسی انکس که از قبل قائم بایالت تبریز قیام مینمود متصدی عمارت گشت و در عهد خانان چنگیزخان آن شهر دار الملک گشت و چندان عمارت پدید آمد که مضاعف عمارت قدیم شد و شهر تبریز باغستان فراوان دارد و اکثر میوه در انجا خوب میشود و هوایش بسردی مائل و آبش گوارنده باشد و دران ولایت کاریز بسیارست و بیشتر اهل بازارش افیون خورند در اوائل نهار اگر اسپ تازی در پیش ایشان کشند و شام دهند و اگر

بعد از پشمین پالان بر پشت ایشان نهند صد گونه تواضع و تملق نمایند و مردم آنجا از غنی و فقیر از گشت
خالی نباشند و اهل تبریز با سفید چهره صاحب نخوت و متکبر باشند و ایشان را در الفت و محبت سست شمرده اند

بلدهٔ نیشاپور شهری قدیم ست از امهات بلاد خراسان شمارند و تخت شهر نیشاپور طهمورث دیوبند بنا فرمود
بعد از چندگاه خراب شد و در زمان سلطنت اردشیر بابک بتجدید عمارت آن امر فرموده در سنه خمس و ستمائة
آن شهر بزلزله خراب شد و بار دیگر بگوشه دیگر بتجدید آن شهر پرداختند و گویند آب کوه بابند که در ده کوه فرسنگی
شهر واقع ست می آید و بر آب آسیائی ساخته بودند که بمقدار سه جوال و دو ختن یک خروار گندم آس میکرد

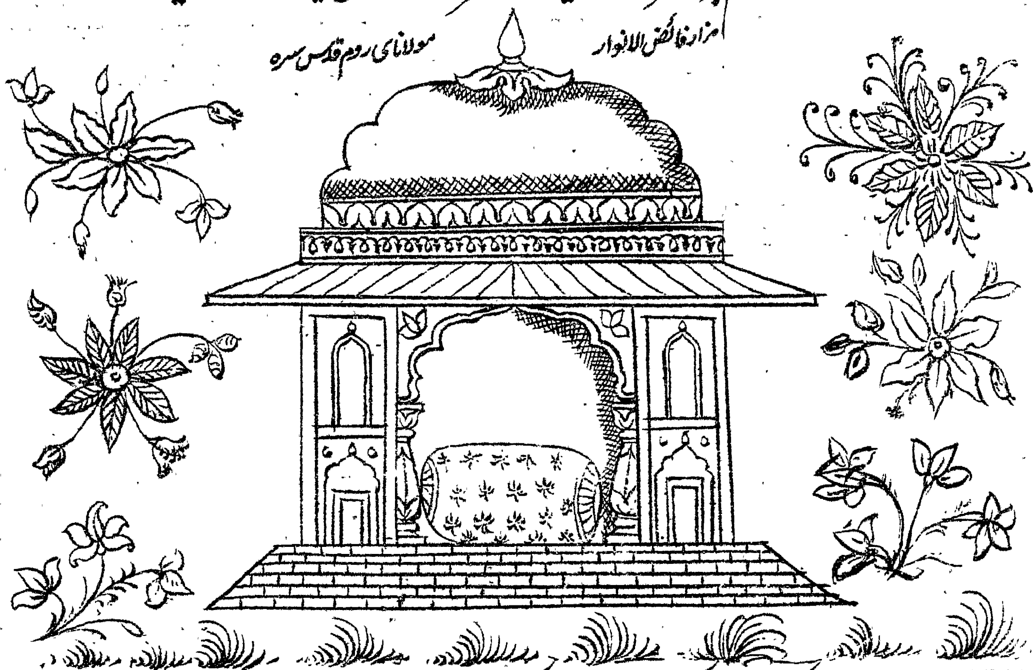
بلده بادغیس موضعیست بغایت وسیع و عریض مشتمل آب فراوان و مزارع بی پایان ارتفاعات آن بغایت نیکوی
حاصل آید هوایش ببرودت مائل باشد قلعه که برتو آن با فلک همواره ست و با ملک هم آواز در آن حدود ست و در آن ولایت
بیشه ایست که چند فرسنگ طول آن معلوم نباشد مملو بدرختان پسته و خلق از انجا باطراف برند آورده اند که روزی
سلطان محمود سبکتگین در نواحی بادغیس بشکار صید مشغول بود ناگاه از لشکر جدا افتاد و بعد از آنکه بوثاق پیرزالی
رسید که پسر مهترم گش داشت چون اسپ از رفتار بازمانده بود بهر سو انجا فرود آمد تا لحظه بیاساید پیرزال با پسر گفت
مهمانی رسیده است میخواهم بزی که داری بکشی و این عزیز را ضیافت کنیم پسر بموجب فرموده عمل نمود و پیرزال آنرا
پخته پیش سلطان آورده در محل قبول افتاد تصویر آن اینست ✤



و بعد از زمانی بعضی از بندگان که با سلطان در شکار همراه بودند رسیدند سلطان در وقت رفتن سوار شد گفت که
من حاکم این عالمم باید که پسر خود بدرگاه ما بفرستی تا جبر عنایت و عواطف پادشاهانه بجا آوریم این سخن گفت
و پای در رکاب ظفر سعادت آورده روان شد چون در لشکرگاه فرود آمد با بواب و حجاب گفت که پسری
بدین شکل و شمائل اگر بدرگاه آید او را پیش من آرید روز دیگر عجوزه پسر خود را بخدمت سلطان محمود فرستاد
ملازمان سلطنت او را دیده گفتند که لحظهٔ صبر کن که سلطان باوراد و نماز و رفع درجات حاجات بدرگاه ملک
کارساز اشتغال دارد و چون ازین کار فارغ گردد ما ترا بنظر کیمیا اثر او رسانیم پسر با خود گفت پادشاه بدین ابهت
و شوکت و قوت و مکنت در تحصیل مراد و مرام خویش التجا بجای دیگر میکند همان بهتر که قطع طمع از مخلوقات
کنم و در ایجاب ملتمس خود دست دعا بجانب آسمان بر آورم و روی امید بساحت بارگاه حضرت عزت
جلت کلمته آورم و این اندیشه بر خاطرش استیلا یافته فی الفور باز گشته و با مادر کیفیت واقعه را تقریر کرده
تیشه برهم کشتی را برداشت و روی بصحرا نهاده و در حین کندن هیمه تیشهٔ وی بر سنگی آمد و بعد از جد و جهد
آن سنگ را از موضعش برداشت ناگاه گنجی بنظرش درآمد فی الحال مراجعت نموده کیفیت یافتن گنج خود تقریر
کرد مادرش گفت ترا پیش سلطان باید رفت و صورت حال باز نمود پسر بموجب فرمودهٔ مادر بار دیگر باردوی
پادشاه بوسیلهٔ مقربان شرف پای بوس دریافت فرمود که چشم ما براه انتظار بود چرا دیر آمدی ایس احوال گذشته
تا آخر بعرض رسانید سلطان در گریه شد و بعد از رقت بسیار اشاره فرمود تا اینان سر آن گنج را باز کرده
تسلیم پسر پیرزال نمودند و ایشان از محنت فقر باز ماندند تعداد بلدان **اقلیم پنجم** درین اقلیم دویست
و پانزده شهرست بزرگ و دو هزار هفصد شهر خرد و سی کوه عظیم و سی رود بزرگ و آن اینست **الف**
اخلاط + ارزن الروم + ارخن + اشرون + افراد + انکوریه + ایلاق + **الباء** بخارا + بشوری + بکیت +
بیلقان + **التاء** ترویه + تفلس تفلیس **الجیم** جاج + جرجانیه + **الحاء** حرازیه + حواقیه **الخاء** ختن + خجند
الدال دنه + **الراء** راحن + رنمک + روئین **الزاء** گزمخشر **السین** سایان + سرغان + سر الملان + سغد
سلموره + سمرقند + سوس + سیواس **الشین** شاش + **الطاء** طوابس **العین** عکه **الغین** عموریه
القاف فرغانه + قیصریه + **الکاف** کات + کرکنج + الکیرانی + کرمیه + کش + کتابه + کنجه + **اللام**
لوبیه + **المیم** ماقندونیه + مکنت + **النون** نخشب **الیاء** یقال لجرمغان + یوفات + **سمرقند**
از مشاهیر بلاد ماوراء النهر و دار الملک آن دیار بر جنوبی سغد افتاده است و وسیع و عریض و در میان شهر

آب روان باشد و میوه فراوان دارد و بهی خوب از انجا باطراف می برند و اکثر اوقات نرخ حیوانات از انجا
ارزان بود و آن مجمع اهل فضل و معدن اهل علم ست در بعضی کتب مسطور ست که در قدیم بعرصهٔ سمرقند قلعه بود
و آن عرصه دیوار مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده و آن قلعه بمرور ایام بانهدام پذیرفت و
بعضی از بناهای باقی مانده بنا بر زلزله که روی نمود از اینها باقی بود و بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسپ بدانجا
رسیده از پای درامد و گنجی ظاهر شد و گرشاسپ از ان گنج تجدید عمارت قلعهٔ مذکور کرد و چون مدتی بران
بگذشت باز خراب شد و گشتاسپ بن لهراسپ بار دیگر آن قلعه را معمور ساخت اسکندر رومی دران عرصه
شهر بزرگ بنا نهاد و در عهد ملوک طوائف سمرنانی که از نسل تبع یمن بود بواسطه عداوتی که باهل شهر یار مذکور
اتفاقا آن شهر را ویران گردانید دیگر بار شهری بنام خود بنا نهاد و مردم آنرا سمرکند گفتند و اعراب این لفظ را
معرب ساخته سمرقند گفتند بلدهٔ بخارا در ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان باشد رساتیق معمور دارد
و در ولایت ماوراء النهر شهری نیست مثل بخارا که مردم انجا بعمارت کردنی اهتمام تمام نمایند و در زمان
سابق سوری بر گرد بخارا کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسنگ بود و نرخ میوه و غله در انجا
ارزان باشد و آن شهر در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بوده و دران سرزمین فقیهان و مجتهدان
زیاده از حیز عد و حصر پدید آمدند بلدهٔ خوارزم اسم ولایت ست و دار الملک آن دیار گرگنج کبری
بوده که اکنون بخوارزم اشتهار یافته و توابع و مضافات بسیار دارد از انجمله گرگنج صغری که آنرا جرجانیه
گویند و دیگر زمخشر ست ابو القاسم محمود که صاحب کشاف از انجا بوده دیگر از اعمال مشهورهٔ خوارزم هزار
و دیگر خانقاه که مقام قدوه اولیای شیخ نجم الدین کبری ست در ایام دولت اتسز خوارزم شاه آن ولایت
بسیار آبادان شد و در زمان سلطنت سلطان محمود خوارزم شاه آن ولایت بنهایت معموری رسید
بلدهٔ قونیه شهری بزرگ ست قلج ارسلان در انجا قلعهٔ ساخت از سنگ تراشیده و چون اندک خرابی
باز وی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی فرمود تا عمق خندق را به بیست گز رسانیدند و از
قعر خندق باروی برآوردند از سنگ تراشیده بارتفاع سی گز و دور آن باره زیاده از هزار گام ست و
ارکان دولت سلطان در انجا عمارت بس بلند ساخته اند قونیه دوازده دروازه دارد بر فراز هر دروازه کوشکی
ست هوایش مائل باعتدال باشد و ارتفاعش بغایت حاصل شود باغ و بستان دران سرزمین
فراوان باشد و انگور و زرد آلویش در غایت جودت و شیرینی و مولانا جلال الدین رومی قدس سره

که از محققان عالم بمزید عرفان امتیاز و انفراد دارد در آن بار سود دست تصویریست



و مزارع و بساتین قونیه که بجانب کوه واقع شده اکنون معمور مانده است و انچه بطرف صحرا بود خرابی بدان راه یافته است و زیاده اثری باقی نمانده **بلدهٔ رومیه** شهر بزرگ و معمورست از ولایت در دامن کوهی افتاده است قلعه آنرا علاء الدین کیقباد سلجوقی باروی از سنگ تراشیده ساخت در مجمع البلدان مسطورست که بلیناس حکیم دران شهر بجهت قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد در انجا مقامی ست که آنرا بمحمد بن خلیفه که از اولاد امیر المومنین علی رضی الله عنه منسوب دارند مردم آن موضع را عظیم متبرک دارند و مردم بزیارت آنجا روند **تعداد بلدان اقلیم ششم** شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و چهل عدد باشد و بلدان صغار دو هزار و بیست و دو کوه و سی نهر عظیم درین اقلیم ست و آن شهرها اینست

الف اس + اسفیجاب + اسر + افلیون + الحاج + اناسیه + **الباء** باب الابواب + برشان + بلس **الجیم** جزیرهٔ سناکو **الدال** دار الملک صقالیه **الراء** رومیه **السین** سعین + سمند + سنات + سیوت **الصاد** صدقیه + **الطاء** طراز **الفاء** فاراب **القاف** قحنار + قریه + قسطنطنیه + **الکاف** کاشغر **المیم** مالغ + مدینه جرز + مردله **الهاء** هرقله + هزه + **فاراب** اسم ولایتیست و مدینهٔ آن کدز نام دارد ناحیه الیست که مزارع فراوان دارد صاحب کتاب گوید که فاراب شهریست که بالای شاش واقع شده نزدیک ببلاد شاغون و مردم فاراب شافعی مذهب باشند **بلدهٔ طراز** شهریست از شهرهای ترکستان جمعی کثیر از علما و اجب الاعزاز از انجا پدید آید و مصنفات ساخته پرداخته اند و در حوالی طراز حصون و

و قلاع بسیار ست که منسوب باوست **بلاچگل** از مشاهیر بلاد ترکستان ست و معدن ارباب حسن و ملاحت
قریب بطراز **قال فی الکتاب** چگل بکسر الجیم و الکاف **اسفیجاب** شهریست عظیم از شهرهای مشرق و از ثغور
معتبره بلاد ترکستان ست و از انجا طائفه خداوندان فضل و دانش ظاهر شدند **کاشغر** در لباب گوید کاشغر
مدینه ایست از بلاد شرقی جمعی از علمای دین در انجا نشو و نما یافتند که حاوی علوم عقلی و نقلی بوده اند
قسطنطنیه شهر عظیم ست و دریا بسه طرف آن محیط گشته در کتاب عزیزی آورده که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و
یک گز در قدیم همیشه بر آن شهر نصاری استیلا داشتند در زمان سلطان محمد رومی اکثر اوقات شریف خود را بغزا
و جهاد مصروف میداشت و بمحاصره قسطنطنیه میپرداخت و فتح آن بلده از غایت در نظر عقل محال می نمود اما
سلطان جمیع دولت و بقوت بازو بخت بلند آن شهر مفتوح گردانید **اماسیه** از بلاد روم ست بغایت وسیع
و عریض مشتمل بر سوری رفیع و قلعه منیع و انهار کثیر و نهر اماسیه از میان این بلده میگذرد **تعداد بلدان**
اقلیم هفتم درین اقلیم پنجاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل و نه رود باشد انچه مشهور ست این ست
الف الجبل **الباء** بلغار **الدال** دیار یاجوج و ماجوج **الراء** مراق **السین** سرائی ، سقجی ، سوار
الشین شبا **الصاد** صاری ، صدائی ، صلقا ، صوادق ، **الطاء** طرقور ، طیلاس **الکاف** کرس
کرمان ، کفار ، که بر کنار محیط ست **دیار یاجوج و ماجوج** بلادش اندک ست و صحرا و اماکنش فراوان و از
جمله ثغور آن سرزمین ست حصنی ست بغایت حصین که مخالفان سد یاجوج و ماجوج در انجا اند **بلغار**
ترکان آنرا بلاد گویند در نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول و عرض ست نزدیک بسیط رود اتل
و میان این شهر و سرای زیاده از بیست مرحله نیست و اهالی بلغار حنفی مذهب باشند و از غایت برودت
در انجا درخت ثمره نمیشوند و در اوایل فصل صیف شفق در انجا غائب نمیشود **قرقره** قلعه ایست بغایت منیع بر سر کوهی
وسیع واقع شده و وسعت آن کوه بمرتبه ایست که گنجایش اهالی آن نواحی دارد قرق بلغت مغلی چهل مرد را
گویند مدینه عظیم ست کرسی مملکت تاتار ست در جانب شمال واقع ست **صوادق** دامن کوهی فتاده است
اهالی آنجا مردم مسلمانند و تجار و مسافر بدان سرزمین آیند و روند از انجا تا قسطنطنیه از راه خشکی به بست روز
توان رفت **شقیتاقوا** مدینه جلیله از بلاد جلائقه میان این شهر و بحر محیط یکروزه راه باشد در حوالی این شهر
شهرهاست از جبل شرقی آن نزول میکند **ذکر در بیان تعداد ولایت ربع مسکون** انچه مشهور ست
شصت و یک ولایت ست **اول بلاد مغرب** ست و آن سی شهر ست بزرگترین دار الملک آن شهر بلبسان

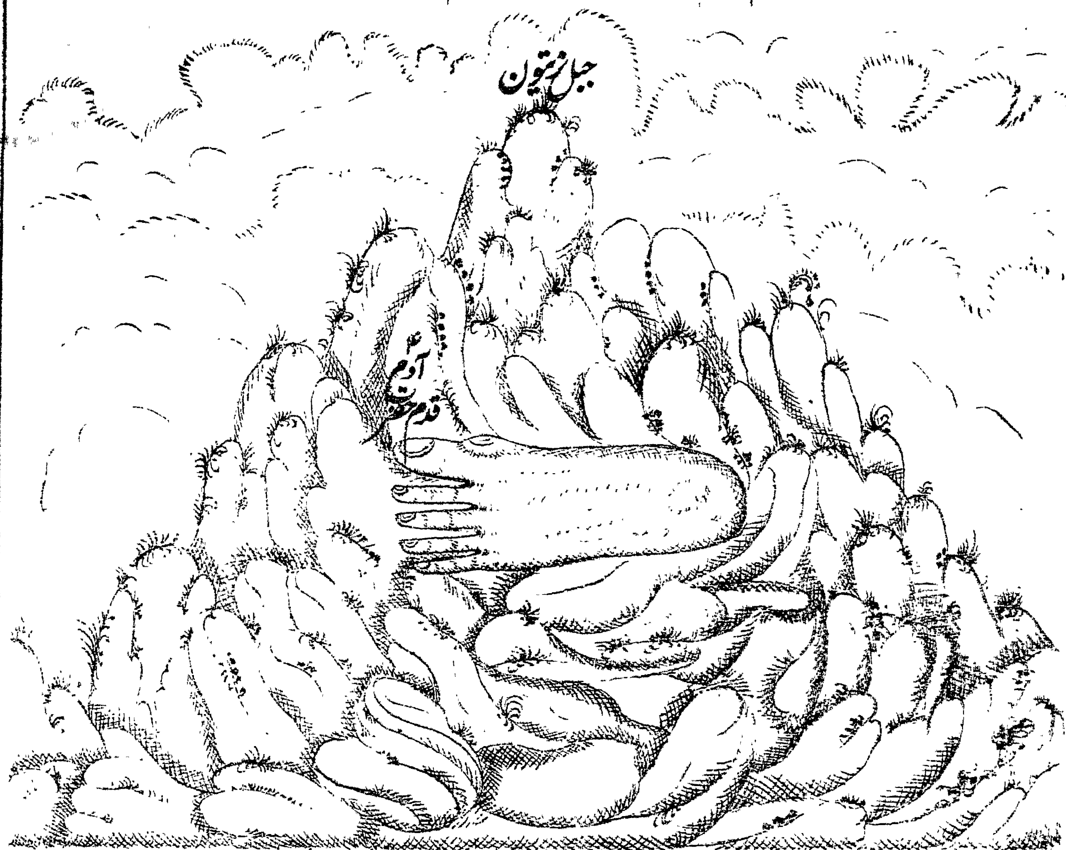
دو حوس و طرابلیس ست شرقی آن بلاد مصر و شمال آن بحر روم و غربی آن بحر محیط و جنوبی آن بلاد سودانست
دوم بلاد اندلس ست و آن بیست و سه شهرست بزرگترین دار الملک آن اکلیم و قرطبه است و اکثر ازان
بلاد بدست نصاری ست و در برابر بلاد مغربست سوم بلاد سودانست و آن یازده شهرست و دار الملک
آن جرجی در شرقی بلاد اندلس ست چهارم بلاد بربرست و آن سه شهرست بزرگترین آن شهر قاشست
و گویند او را سیزده دروازه است و مسافت مابین دو دروازه یک فرسنگ ست پنجم بلاد یمن ست
و آن بلاد دبست و دو شهرست بزرگترین آن شهر حضرموت و صفات ست و در جنوبی مکه است ششم بلاد
عمانست و آن سه شهرست و آن در شرقی مکه منعطف بجنوب بکنار دریای عمان هفتم بلاد زنجبست
و آن پنج شهرست بزرگترین آن شهر رغاده است در جنوب خط استوا هشتم بلاد حبشه و آن چهار شهرست
بزرگترین آن شهر ربع ست و بغایت آبادانست و هوای نیک دارد اما آفتاب در وقتیکه در اول حمل و میزان باشد
دران چند روز چنان گرم شود که اگر آب در ظرف مسین کرده بآفتاب بنهند در نیم روز بجوش آید نهم بلاد فریقیه
است و آن دوازده شهرست بزرگترین آن شهر نقله است یازدهم بلاد مصرست و آن بیست و هفت شهرست
شرقی آن دیار قصرست و شمالی آن دیار روم ست دار الملک آن قسطاطست و این بلاد بغایت معمور و آبادانست
و مردم اهل فضل بسیارست دوازدهم بلاد شام ست و آن هفده شهرست بزرگترین دار الملک آن
شهر بعلبک و حلب و دمشق ست سیزدهم بلاد حمص ست و آن چهار شهرست چهاردهم بلاد
فلسطین و آن هفت شهرست بزرگترین آن بیت المقدس و قیساریه است پانزدهم بلاد فلسطین ست
و آن چهل شهرست و معظم ترین دار الملک آن انطاکیه و ازان الروم و رومیه و عموریه و قسطنطنیه است که
این زمان او را استنبول خوانند و گویند در درون شهر استنبول هفت کوه ست و بجهت تضیق منزل مردم
بر بالای آن کوهها منزل ساخته اند چنانچه هیچ ازان کوهها ظاهر نیست مگر ارتفاع آن شانزدهم
بلاد ارمن ست و آن هفت شهرست بزرگترین آن طرطوس ست هفدهم بلاد قیروان ست
و آن دو شهرست هیزدهم بلاد فرسنگ ست و آن سی و یک شهرست بزرگترین آن شهر پرتکال
و کرش و کوه است و این بلاد بغایت معمور و آبادانست نوزدهم بلاد قلزم ست و آن پنج شهرست
دار الملک آن عدن ست نزدیک بدریا در شمال مکه معظمه منعطف بمغرب بیستم بلاد تهامه است
و آن شش شهورست بزرگترین آن شهر ثعلبه است در غربی مکه منعطف بخط استوا بیست و یکم بلاد

حجازست وآن چهار شهرست نزدیک بدریا در شمال مکه بیست و دوم بلاد بحرین وآن بیست شهرست
بزرگترین آن تکریب و موصل ست غربی آن بحر قلزم ست وشمالی آن بعضے از ممالک شام وشرقی آن وجنوبی آن
شهر هند بیست سوم بلاد جزیره عرابست وآن بیست و شش شهرست بزرگترین آن بصره و بغداد
و کوفه این زمان کوفه خرابست بیست و پنجم بلاد اهوزست وآن هفت شهرست بزرگترین آن شهر درزن ست
بیست و ششم بلاد نعاس ست وآن سه شهرست بزرگترین آن شهر کرکی ست بیست و هفتم
بلاد دیار بکرست وآن سه شهرست بزرگترین آن شهر ایل ست بیست و هشتم بلاد فارس ست
وآن هزده شهرست بزرگترین آن شهر اصطخر و شیرازست بیست و نهم بلاد کرمان ست وآن شصت
شهرست بزرگترین آن شهر هرمز ست اما در سنه خمس و ثلثین و الف از جهت گرفتن شاه عباس از فرنگ ویران خراب
گشته هیچ فردی دران موضع سکونت نمیدارد سی ام بلاد عراق عجم ست وآن نه شهرست بزرگترین آن
شهر اصفهان ست سی و یکم بلاد آذربایجان ست وآن سیزده شهرست بزرگترین آن بلاد اردبیل و تبریز ست
سی و دوم بلاد جیل ست وآن پانزده شهرست بزرگترین آن ری و قزوین ست اما ری درین زمان
خرابست سی و سوم بلاد قومس وآن چهل شهرست بزرگترین آن دامغان ست سی و چهارم بلاد
گیلان ست وآن هفت شهرست بزرگترین آن لاهجان ست سی و پنجم بلاد مازندران ست بزرگترین
آن شهر اشرف ست سی و ششم بلاد ارست وآن هفت شهرست بزرگترین آن شهر گنجه است سی و هفتم
بلاد گرجستان ست وآن هفت شهرست سی و هشتم بلاد ارمیه است وآن دو شهرست بزرگترین آن
شهر اخلاط ست سی و نهم بلاد طبرستان ست وآن پنج شهرست بزرگترین آن شهر استرآباد و آمل ست
چهلم بلاد خراسان ست وآن سی و چهار شهرست بزرگترین آن بلخ و مرو و هرات ست
چهل و یکم بلاد سجستان ست وآن چهار شهرست بزرگترین دار الملک آن سیستان ست
چهل و دوم بلاد کرمان ست وآن پنج شهرست بزرگترین دار الملک آن کج و بن فهل ست
چهل و سوم بلاد سند ست بزرگترین دار الملک آن بهکر و شهر تهته است
چهل و چهارم بلاد هندوستان ست وآن سی و هفت شهرست بزرگترین آن آگره و دهلی
و سومنات و قنوج و گجرات و لاهور و سورت ست چهل و پنجم بلاد اردن ست بزرگترین دار الملک شهر ملتان ست
چهل و ششم بلاد دوال ست وآن چهار شهرست چهل و هفتم بلاد جند ست

و آن سه شهرست بزرگترین آن بغرست چهل و هشتم بلاد فرغانه است و آن پنج شهرست بزرگترین
آن شهر قیام ست چهل و نهم بلاد خارستان ست و آن هفت شهرست بزرگترین آن بدخشان ست
پنجاهم بلاد ربیعه است و آن شش شهرست بزرگترین آن بکیران ست پنجاه و یکم بلاد زابلستان ست
و آن شش شهرست بزرگترین آن شهر کابل و میمندست پنجاه و دوم بلاد ما وراء النهرست
و آن بیست و سه شهرست بزرگترین آن دار الملک بخارا و تاشکند و سمرقندست پنجاه و سوم بلاد ترکستان
و آن سی و دو شهرست بزرگترین دار الملک آن چگل و خان بالیغ و کاشغرست پنجاه و چهارم بلاد روس
و آن سه شهرست بزرگترین آن مغیره است پنجاه و پنجم بلاد حرست و آن شش شهرست بزرگترین آن
سندابل ست پنجاه و ششم بلاد چین ست و آن چهارده شهرست بزرگترین دار الملک آن خرمند
و زیتون و کوفه و هجرست پنجاه و هفتم بلاد خطاست و آن بیست و دو شهرست بزرگترین دار الملک آن
ختن ست پنجاه و هشتم بلاد آلان ست و آن شش شهرست بزرگترین آن شهر باکریه است
پنجاه و نهم بلاد تاتارست و آن پنج شهرست بزرگترین آن شهر کیدست شصتم بلاد مشرق ست
و آن بیست و دو شهرست بزرگترین مستقر ملک آن شهر حلکر و شهر لیلی ست شصت و یکم بلاد یاجوج و ماجوج
و تعداد آن بلاد و احوال ایشان را بجز خدای تعالی کسی دیگر نمیداند لا یعلم الغیب الا هو

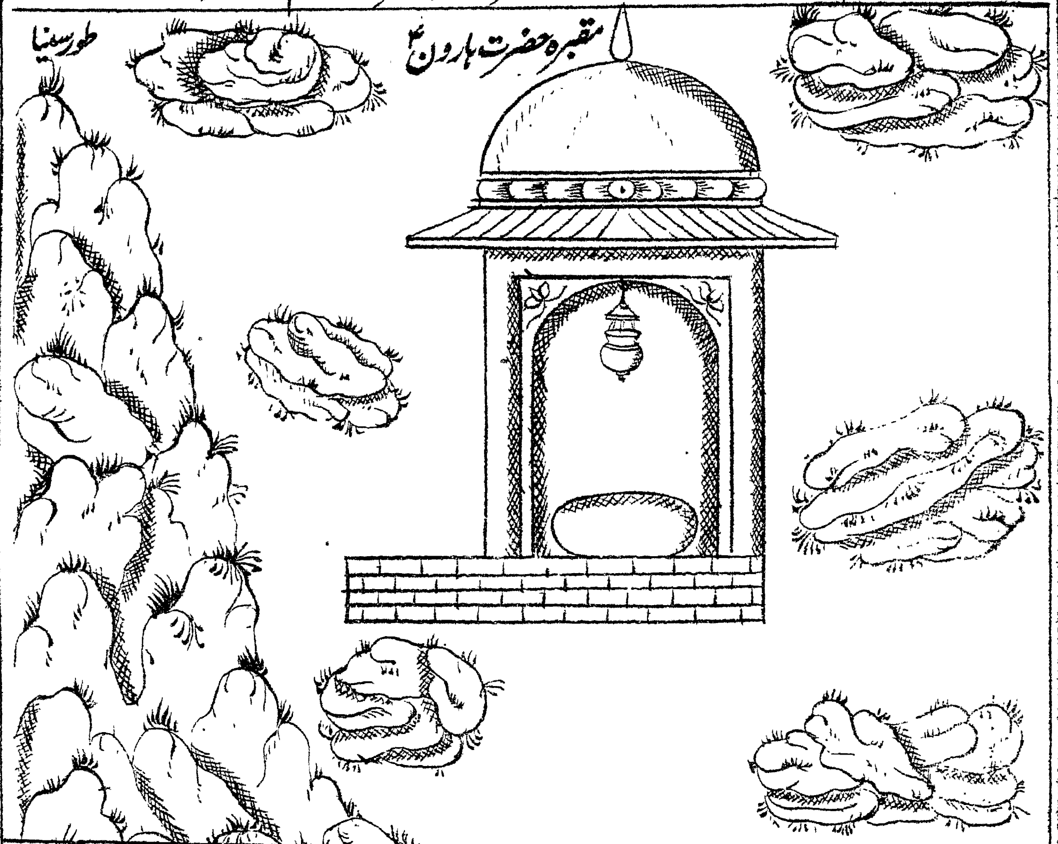
ذکر در بیان جبال ربع مسکون باید دانست که در وجود جبال فوائد بسیارست و منافع بی شمار
از جمله فوائد یکی آنست که آب بحار را از احاطه بسیط زمین مانع آمدند که اگر روی زمین املس بودی آب دریا
بدان محیط گشتی و کار خلائق بهلاک انجامیدی دیگر اگر روی زمین املس بودی بنی آدم را آب ذخیره بایستی
کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبهار اجزوردی و معلوم ست که آب شیرین در چندروز در موضعی بماند
منتن شود و طعم آن متغیر شود و در جبال کهوف و مغارات بسیارست و قطرات امطار در انجا جمع می شود
بتدریج منافذ آن بیرون می آید و بنی آدم علی مر الدهور و الاعوام ازان منتفع میشوند و دیگر فوائد بسیارست
که ذکر آنها موجب تطویل ست و جبال در زمین بسیارست چنانکه تعداد جمیع آنها تعذری دارد اما انچه
مشهورست ایراد کنم اما جبال عظیم که در ربع مسکون واقعست پنج گفتند برین ترتیب که مذکور میگردد جبل الکلام
بدایت آن از مکه و مدینه و تا شام و بجد حمص رسد و ازانجا با نطاکیه و ملاطیه و سمات کشد و بر دریاے
طبرستان گذر کند و بنواحی دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشاپور عبور کند

وتا حدود غور و غرجستان و بلخ کشد و تا بجزیرهٔ سراندیب در آید و از انجا بمحیط منتهی شود جبل شیراز از حدود
مین کشیده شود بر طائف و صنعا و شام و روم بگذرد و بشرقی دریای شام منتهی گردد جبل زیتون آنرا کوه
سراندیب نیز گفته اند و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه السلام بران کوه ظاهرست تصویر آن اینست

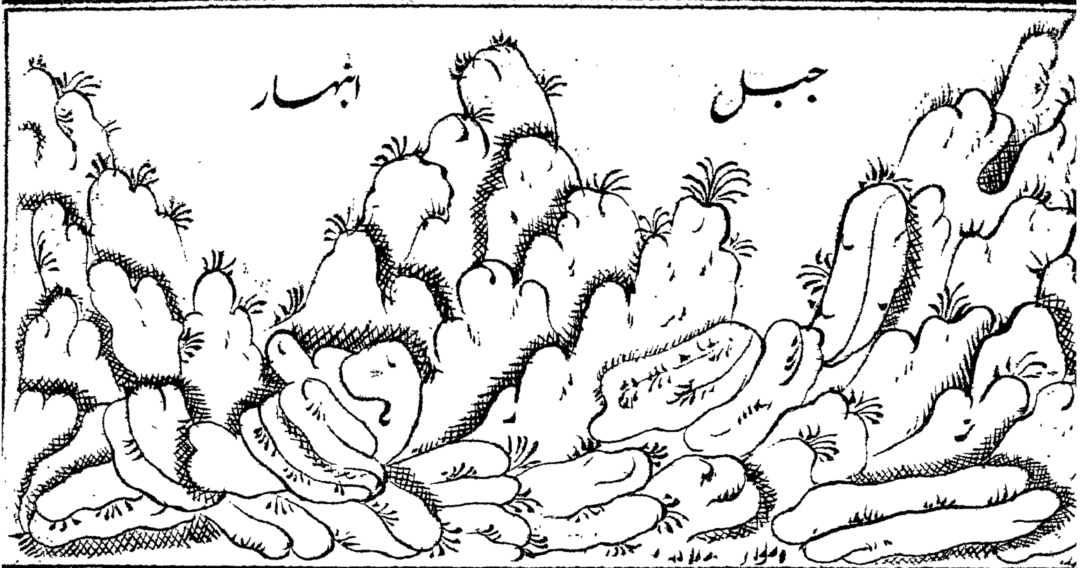


جبل دماوند بدایت آن از حدود طبرستان ست و بغایت بلندست و هیچ کوهی ازان بلندتر نیست
چه ارتفاع وی چهار فرسخ باشد و اعلی او بطریق خرگاه ست هرگز ابر از و مرتفع نشود و هیچکس بر سر
آن کوه نرفته و بشب بر سر آن کوه اشعه چون آفتاب نماینده شود و بروشنائی آن مسافات
بعیده توان دید و در روز دودی ازان متصاعد گردد و سر آن معلوم نیست جبل طورسینا و آنرا کوه کنعان
و مصر نیز گویند و از انجا تا مصر هفت روزه راه باشد و میان شام و وادی القری افتاده و مکالمهٔ حضرت
با موسی کلیم الله علی نبینا و علیه السلام ابد بران کوه واقع شده و عجائب نقلی از شیخ جعفر بوبکانی در عجالة الطالب
آورده و قد حدثنی عبد القادر بن ابراهیم بن محمد من آیمة المدینة علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم
سنه تسع و خمسین بعد تسعمایة فی مکة المشرفة ان اعماله جاء من جبل طورسینا من موضع مناجات موسی علی نبینا
و علیه السلام مع ربه سبحانه بحجر کلما کسرناه وجدنا فی داخله مکتوبا بالابیض الخلقی علی لون احمر لا اله الا الله محمد الرسول الله

ففي القطعة الكبيرة وجدناه الكلمة باهما وفي الصغيرة بعضها وانه قال احجار الموضع المذكور جميعها بهذه الصفة
فقلت فلعل هذا من سر قوله تعالى لموسى عليه السلام فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى و گویند هفتاد هزار
پیغمبران علیه السلام بر سر آن کوه از گرسنگی مرده اند و قبر هارون پیغمبر علیه السلام نیز بر سر آن کوه ست تصویر آن اینست



اما جبال غیر عظیم که در ربع مسکون واقعست بسیارست اما آنچه مشهورست ذکر کرده میشود **جبل قمر**
در جنوب خط استواست در تذکره آورده که این کوه سفیدست بجهت آنکه هرگز برف بران منقطع نشود و این
از تعجبات ست چه در حوالی آن کوه حرارت بمرتبه ایست که در نیم روز نان بر سر سنگ پخته شود و آب در ظرف
مسین بجوش آید و طول این کوه از مغرب بمشرق **جبل دران** و دران در بلاد مغربست و این بغایت
بلندست و همیشه برف باشد تا در نواحی اسکندریه و طول آن کوه هزار و صد و یازده فرسنگ ست
جبل کردب و این کوههای مغربست بر جانب مشرق میکشد و این کوه باین اقلیم دوم و سوم ست
جبل انهار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار
قنطره باشد که برین جویها ساخته اند و یاقوت احمر و زرد و کبود ازین کوه حاصل شود تصویر آن
اینست



جبل طلس در حدود مغربست وبغایت عظیم است **جبل واسط** ممتد شود تا بلاد اندلس ودر روی
سنگافی در موضعی معین در میان آن شگافی تیر آهنی باشد وچون قصد کنند که آنرا بگیرند غایب گردد
وچون دست از گرفتن باز دارند ظاهر شود وهیچکس را اطلاع بر حقیقت آن نیفتاده تصویر آن اینست



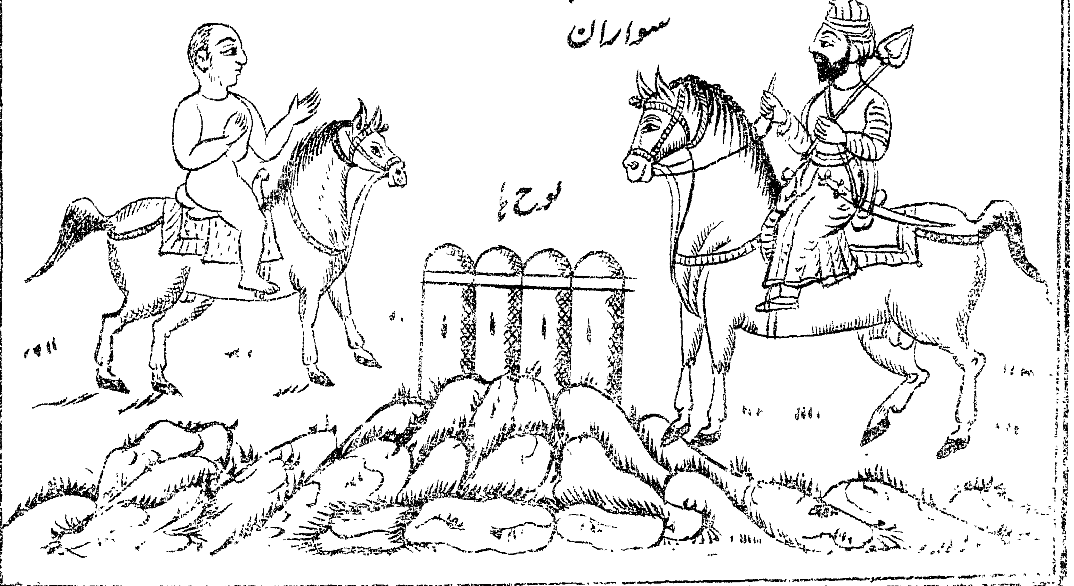
جبل فتح آنرا جبل فتح گویند بجهت آنکه اهل اسلام که در بلاد اندلس در آمدند آن کوه را پناه خود ساخت
فتح کردند وچند کوه دیگر در بلاد اندلس که ذکر همه موجب تطویل است ودر بعضی کتب اخبار مسطور است که چون
عبدالملک مروان شنید که دیوان بفرمان حضرت سلیمان علیه السلام در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات
شهرستانی بطریق طلسم زرین ترتیب داده اند بنابرین بموسی نصیر حاکم آنجا نوشت که بدانجا رفت
آنچه از غرائب آن دیار برو ظاهر شود اعلام نماید موسی نصیر چند مردم جهاندیده صاحب بصیرت را بدرق
گردانده بدانصوب توجه نمود ودر عرض چهل شبانروز قطع آن بیابان بیکران نموده بمقصد رسید

زمینی دید در غایت نزهت و آب و هوائی در کمال لطافت موسی از گرد راه بحوالی آن بنا رانده هرچند
احتیاط نمود اصلا دری یا دریچه ندید که در انجا توان در امد از امرای خود یکی را با هزار سوار بدان حوالی
ارسال داشت شاید که کسی را توانند یافت که حقیقت از و استفسار کنند ایشان هرچند دران بیابان بی پایان
شرط تفحص بجا آوردند کسی بدست ایشان نیفتاد آخر رای ایشان قرار یافت که نقب زده در انجا درآیند
چون نقب را بآب رسانیدند ملاحظه نمودند که آن بنا را آب سانیده و مس و ارزیز ریخته کرده از ان مایوس
شده بخاطر رسانیدند که در پهلوی آن برج دیواری که محاذی آنجا باشد برآورند پس دیواری بارتفاع
سیصد گز از گچ و سنگ برآوردند و دیگر امکان نقل آلات نبود و دویست و ده ارش می بایست که مساوی
شود معماران بر بالای آن کوشکی بارتفاع صد و هشتاد ارش مرتب داشت هنوز سی ارش دیگر می بایست
نردبانی سی ارش ساخته بر انجا نهادند پس موسی ندا درداد که هرکه بدانجا رفته حقیقت اعلام نماید
هزار مثقال طلا جائزه بگیرد و عمر برگشته را طمع بران داشته چون بسر نردبان رسید خنده برو غالب
گشته قهقه زد و خود را در انجا انداخت بیکبار از اندرون جوش و خروش و غوغای عظیم برخاسته
[illegible] تا دیر گشت روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی آن حصار رفته اورا آواز دادند جواب
[illegible]
شخص اول خود را باندرون انداخت آوازهای مهیب [illegible]
تا سه روز کشید دیگر هرچند موسی مبالغه نمود کسی جرات نکرد آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت
سر برگشته دیگر قدم تهور دران وادی تهور نهاده مقرر کرد که ریسمانی درمیانش بندند و چند کس
درزیر نردبان نگاهدارند که چون خواهد که خود را در انجا اندازد موکلان ریسمان را بقوت تمام
کشیدند قامت آن شخص گسسته گشته بموجب قضیهٔ نصف لی و نصف لک نامش از

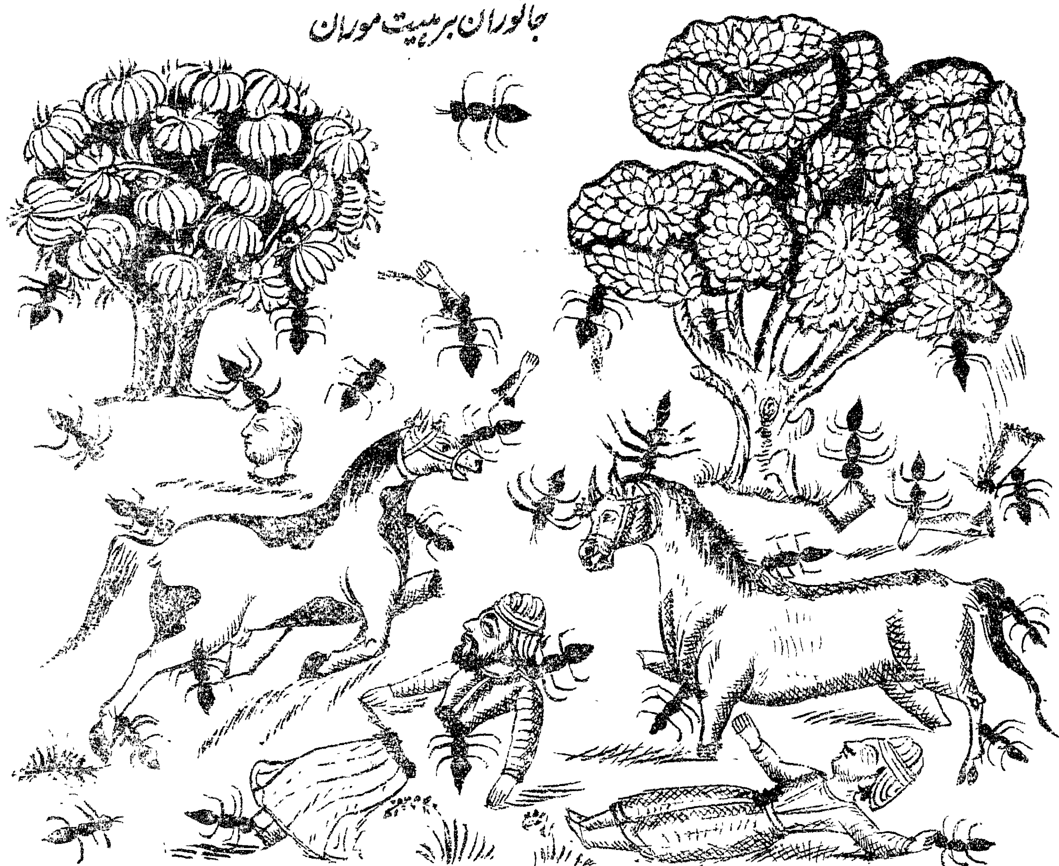
صفحهٔ حیات حک شد و
موسی نصیر از استعلام
این طلسم مایوس گشته
صورت آن بدین صورت
ست



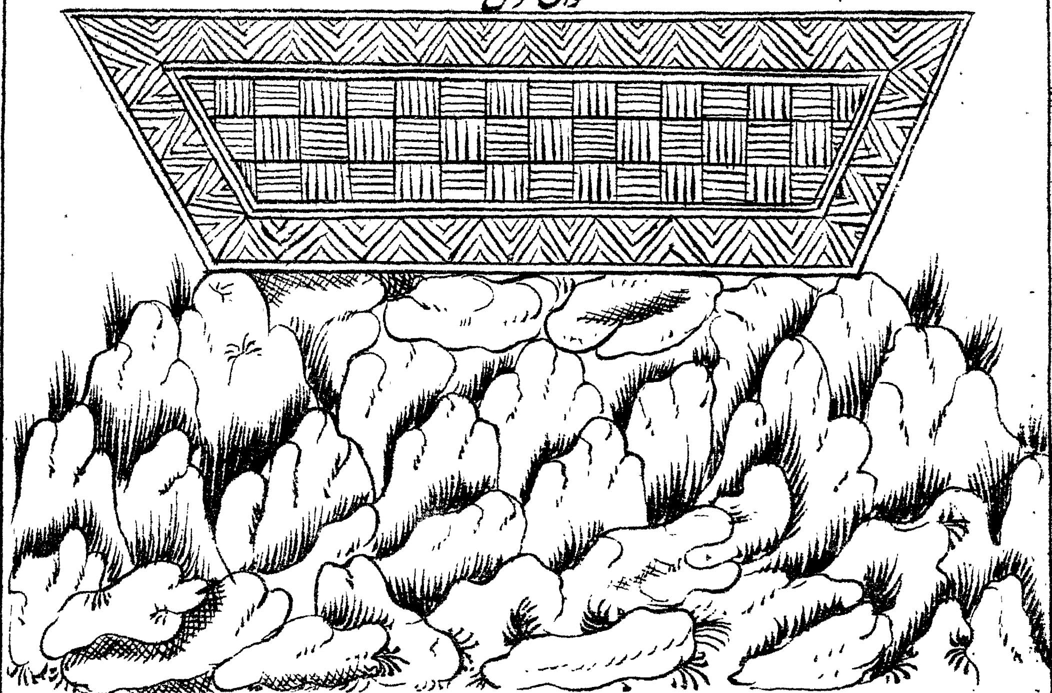
و در حین مراجعت لوحهای بسیار بلندی بیست ارش از سنگ سفید ملاحظه نموده که دران حدود
نصب کرده بودند و در آنجا اسامی پیغمبران علیهم السلام و سلاطین رقم کرده از انجمله لوح مسیحا بود
که در انجا مرقوم بود که زینهار ازینجانب تجاوز نکنی که بیم هلاک ست موسی نصیر چون از نوشته واقف
شد او را ازان عجب آمد و دو سوار که اسپان رهوار داشتند بدان سو فرستاد صورت آن اینست



وچون ازان حدود گذشته قدری راه رفتند جانوران بر هیات موران از میان درختان بیرون
تاختند اسپان وجوانان را با لاذغان قطع قطع کردند تصویر آن اینست



بالجمله موسی در زمان ولید عبد الملک در اندلس دو شهر بزرگ که یکی را طلیطله و دیگری را
قرطبه گفتندی فتح نمود و در یکی از جبال آن گنجی عظیم یافت از انجمله خوانی بود زرین پایهایش
از یاقوت احمر مرصع بمروارید های بی نهایت چنانچه جوهریان آنزمان از تقویم آن عاجز ماندند
که بزرگی آن خوان بمشابه بود که صد کس در انجا میتوانستندی نشست و در انجا نوشته بودند
که از سلیمان بن داود
علیهم السلام ست
تصویر آن بدینصورت
ست

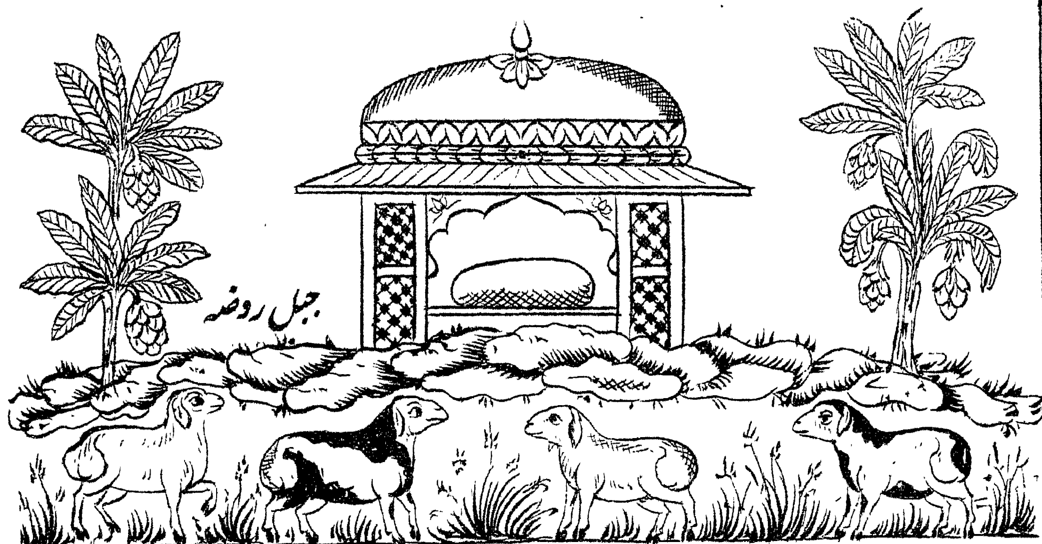


من نوادر صاحب آثار البلاد گوید که در انجا سنگی ست که آنرا حجر البهتة گویند همچو مقناطیس ربابینده انسانست و انفکاک او پیش از هلاک ممکن نیست تصویر آن بدین صورت ست



جبل مدیونه کوه مشهورست که در شرقی مدینه قاص و امتداد آن بجانب جنوب ست
جبل طاهره کوهیست بزمین مغرب و در انجا کنیسه ایست که نصاری آنرا متبرک دارند
جبل روضه کوهیست مبارک و بقرب مصر واقعست او را روضهٔ بهشت گویند در زمان خلافت

عمر رضی اللہ عنہ اہل کتاب آن کوہ بمبلغ ہفتاد ہزار دینار خرید کردہ اند او راضی نشد و گفت کہ روضۂ بہشت بدست مسلمانان
اولی تر کہ باشد و قبر محمد بن ادریس الشافعی درانجاست و درین کوہ گوسپند بسیارست و ہیچکس متعرض آنہا نشود تصویر آن اینست

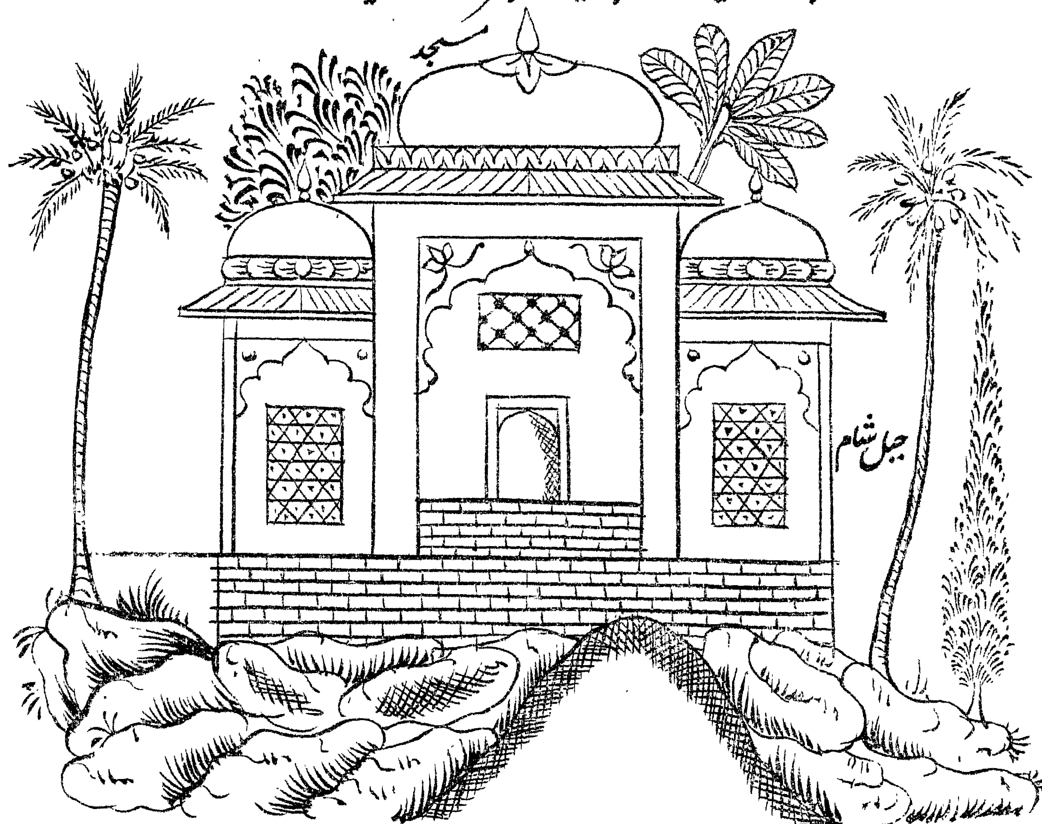


جبل قلال

در روزگار قدیم کسی درانجا نمیبود و چون علم اسلام ارتفاع گرفت طائفۂ از مسلمانان درانجا رفتہ ساکن شدند و جمعی از فرنگ نیز بحوالی ایشان ساکن گشتند و عمارتہا ساختند و پیوستہ بین الفریقین محاربہ و مقاتلہ باشد و تصویر آن بدینصورت ست



جبل معظم کوهی عظیم ست از جانب شرقی نیل مصر بر حدود قسطاط واقع تا ولایات نوبه ممتد شود
جبل القاجات چنین گویند که آن عبارت از چند کوه ست در حدود غربی و جنوبی ولایت مصر
در میان آن شهرها و عمارتها بود و اکنون خرابست و دران موضع میوه بسیار ست
جبل شام نزدیک دمشق ست و در کتاب مجید ذکر او آمده و اویناهما الی ربوة ذات قرار و معین
و بر ذروهٔ این کوه مسجدیست مشتمل کهفی تصویر آن اینست



جبل جوشن بقرب جبل شام واقع ست و در انجا معدن نحاس بسیار ست
جبل ابراهیم از حدود شام ست و آغاز کند از انجا تا بساحل قلزم ممتد شود
جبل بعلبک کوهیست که این سنگ را بران بنا نهاده اند و عمارت از جمله سنگ رخام ست
و ستونهای بلند از ان وضع کرده اند و هیچ بنا در دیار شام از ان غریب تر نیست
جبل سماق نزدیک بلاد شام ست قریب چهار فرسنگ طولانی باشد
جبل مقناطیس متصل ست بحر قلزم و در انجا مقناطیس بسیار بود و در اکثر بحار
مقناطیس می باشد و ازان جهت ست که بر سفاین مسمار حدید استعمال نکنند
جبل سلیمی آنرا جبل اسد نیز گویند و در وی راهیست به بیشه که در انجا شیر بسیار باشند

تصویر آن اینست



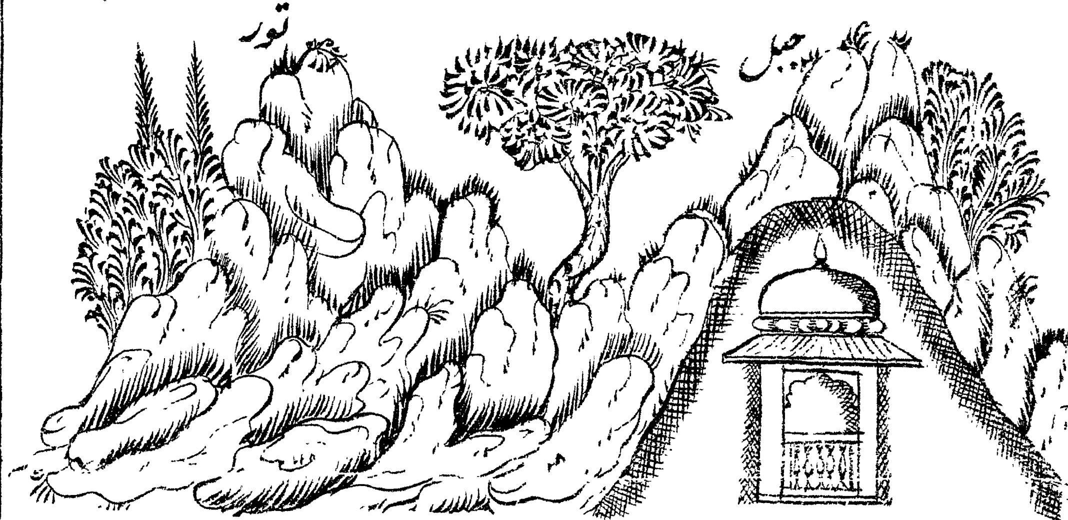
جبل ابو قبیس بقرب مکه معظمه مشهورست که بران کوه کله بریان خورند بقیة العمر از صداع ایمن شوند تصویر اینست



جبل حرا کوه دیگرست نزدیک مکه که پیش از زمان بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم درانجا تشریف میفرموده اند و وحی نیز بران حضرت دران موضع متبرک نازل شده است تصویر آن اینست



جبل ثور کوهیست نزدیک مکه در انجا غاریست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وصدیق اکبر رضی الله عنه بایکدیگر بوده اند از شب هجرت بمدینه طیبه کردند تصویر آن بدین صورتست



جبل قیقعان برجانب غرب مکه باشد جبل تهامه که عبارتست از چند کوه کوچکست بیکدیگر متصل شرقی آن بناحیه بحران ممتد شود و غربی آن بجانب قلزم و شمالی آن بجدود مکه وجنوب آن بجانب صنعان جبل رضوا جبلیست نزدیک بمدینه مکرمه باعتقاد بعضی شیعه چنانکه مهدی موعود در ان کوه غایبست واز انجا بیرون خواهد آمد تصویر اینست

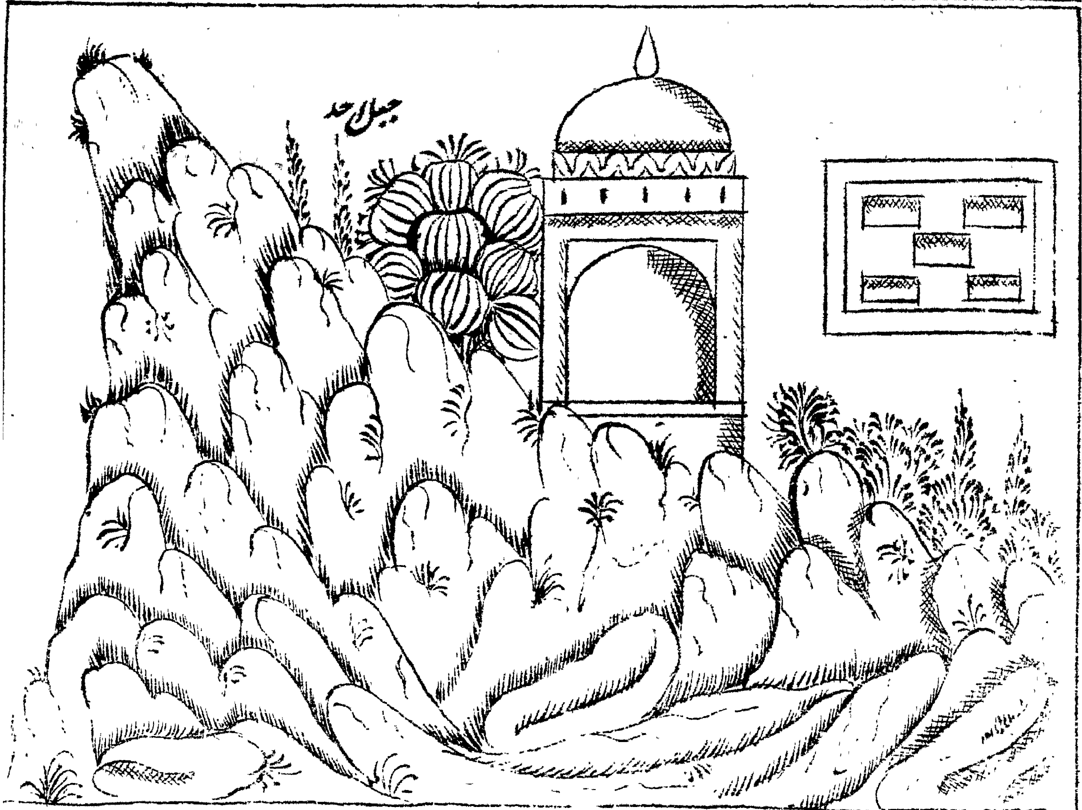


جبل احد کوه معروف ست بر شمال مدینه از اینجا تا بمدینه اندک مسافتی ست

ذکر غزوه احد و شهادت دندان مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

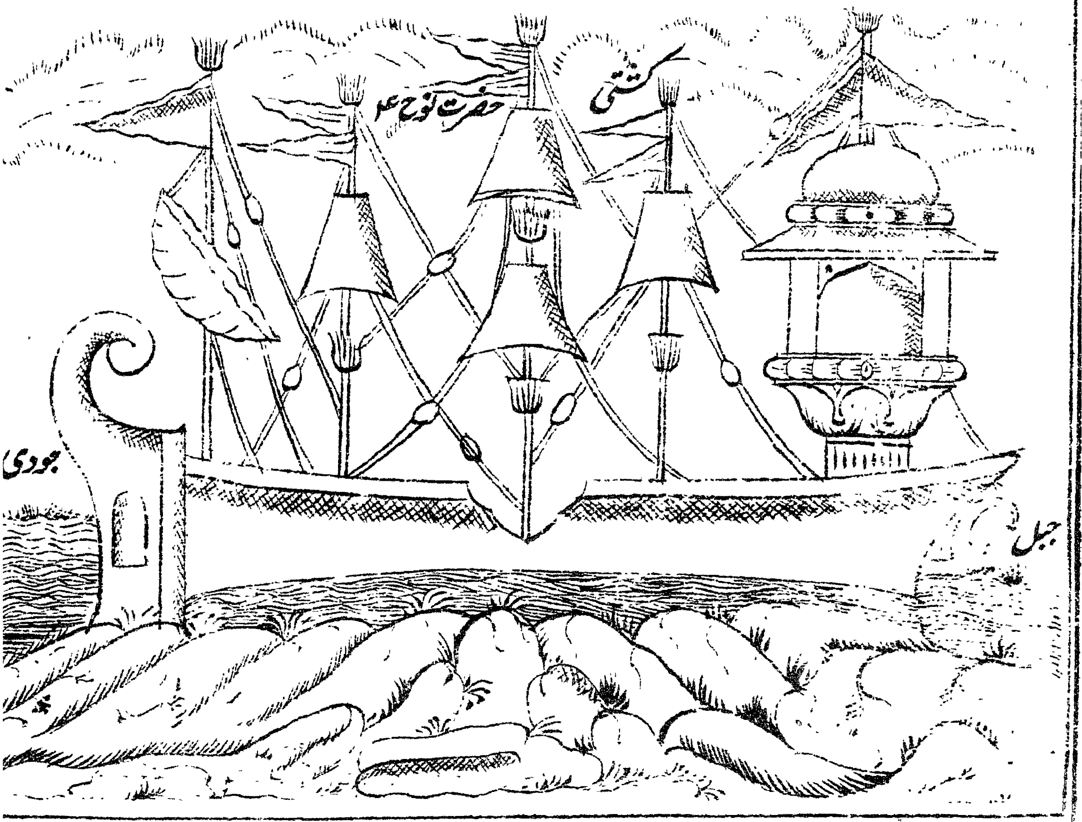
بعضے گفته اند که عتبه بود برادر سعد وقاص این حرکت بکرد و سعد میگفت که من حریص بودم و خواهان
آن عتبه را بکشم مرا اینقدر کافی بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که غضب خدا سخت شد بران کسی که سنگ
بر روی رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم انداخت نقلست که آنحضرت دعا فرمود بر عتبه در زمانی که
دندان مبارکش شکسته و روی عالم آرایش خون آلوده بود که بار خدایا سال بر و نگذرد که بکفر بمیرد و همچنان شد
و در جنگ احد هفتاد کس از مسلمانان شهید شدند چهار تن از مهاجر و شصت و شش از انصار و هنده که زن
ابوسفیان بود با دیگر زنان بکرد شهیدان در آمدند و گوش و بینی ایشان می بریدند و ازان گردن بندها
میساختند و بآن شماتت میکردند و بر سر حمزه رضی الله عنه رسیدند و او را مثله کردند و هنده شکم آن حضرت را
بشگافت و جگرش بیرون آورد و پاره ازان در دهان نهاد و میخائید و فرو بردن نتوانست و آنرا بینداخت
و هر زیورے که داشت تمام بوحشی داد بجایزه کشتن برادر امام حمزه رضی الله عنه بعد ازان
مسلمانان می خواستند که شهدا بردارند و بمدینه برند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ازان نهی کرد و فرمود که ایشان را بجاے دیگر نبرند از مقام خود و هر کرا برده بودند باز
آوردند و شهدا در قبر متغیر نمیشوند چنانچه از جابر انصاری رضی الله عنه مرویست که چون
معاویه که اجراے چشمه آب در احد نمودی کتابتے بعامل خود نوشت که در مدینه بود
که آنرا جاری گرداند او جوابش نوشت که قبرهاے در ممر آن افتاده و معاویه بن ابی سفیان

امر نمود که ایشان را از قبرها بیرون آورند و من دیدم که
ایشان را بگردن داشتند و بیرون می بردند
و گویا در خواب بودند و بیلی بر پس پاے
حمزه رسیده بود و خون تازه
ازوی بچکید و چهل
سال گذشته بود
تصویرآن جنت

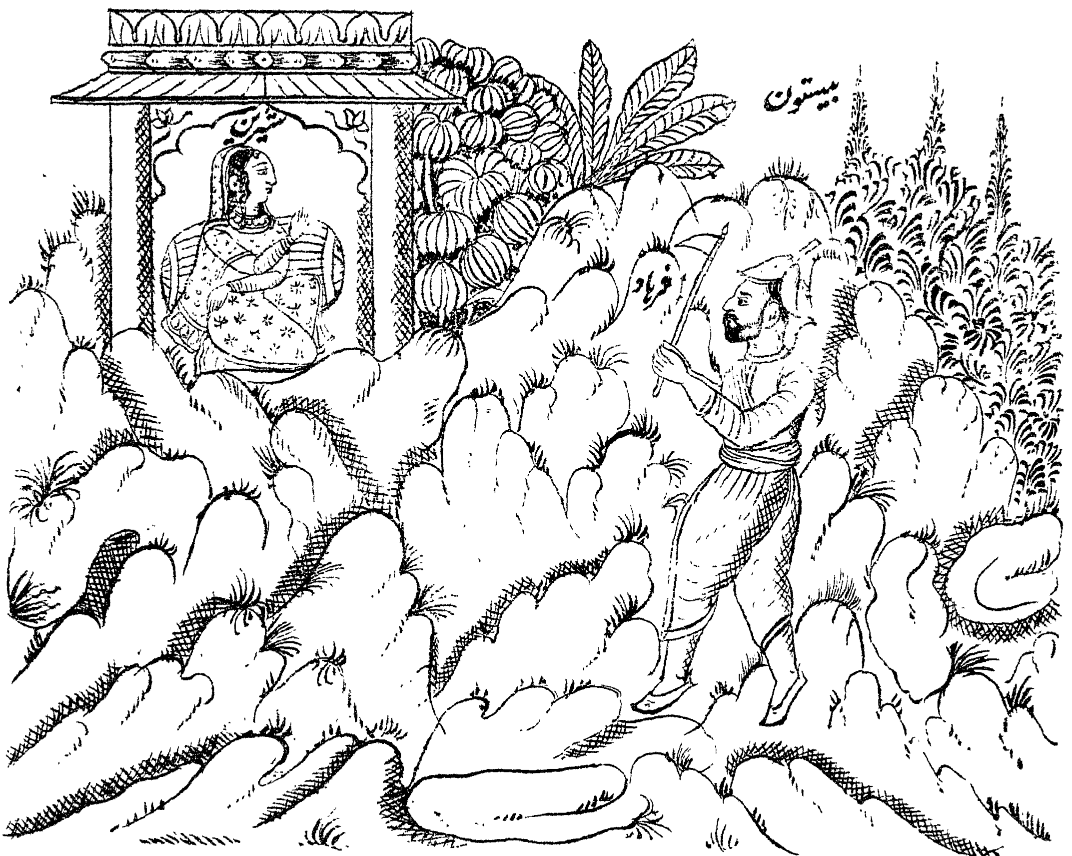


جبل اجا نزدیک بیابان قندست و بقبیله طی مخصوص باشد جبل جودی امتداد آن از شمال بجنوبست و مسافت سه روزه راه است و نزدیک بموصل ست و کشتی نوح علیه السلام بر سر آن قرار گرفت

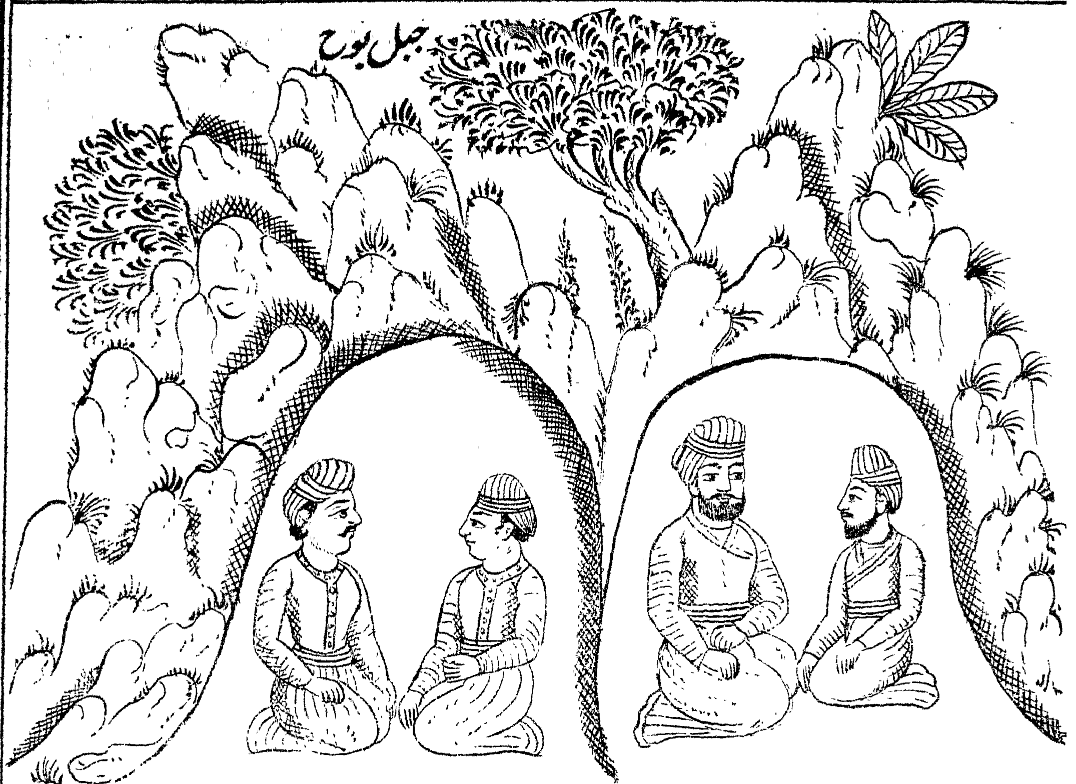
تصویر آن اینست



جبل جورجان بزمین فارس باشد و در انجا غاریست که آب از سقف می چکد و طلسمی ساخته اند
که اگر یک کس در غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند بقدر کفاف ایشان
متقاطر گردد جبل الوند در همدان بود در انجا چشمهٔ باشد که آب نافع امراض بود جبل سیلان کوه
عالیست بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و حیوانی که قصد خوردن اثمار کند هلاک شود و چشمهای آب گرم
نیز درو یست که اصحاب امراض را نافع بود جبل اشکران کوهی بجد و د اصفهانست و افاعی فراوان
دران بود و بر وز در قلهٔ آن بنجار یی مشاهده می افتد که صعود میکند جبل بیستون میان همدان و بغداد
مشهور و گویند صورت شیرین بعمل فرهاد دران کوه ظاهرست و یک طرف آن کوه املس واقع شده که
مطلقاً از انجانب تصاعد دست ندهد تصویر آن اینست

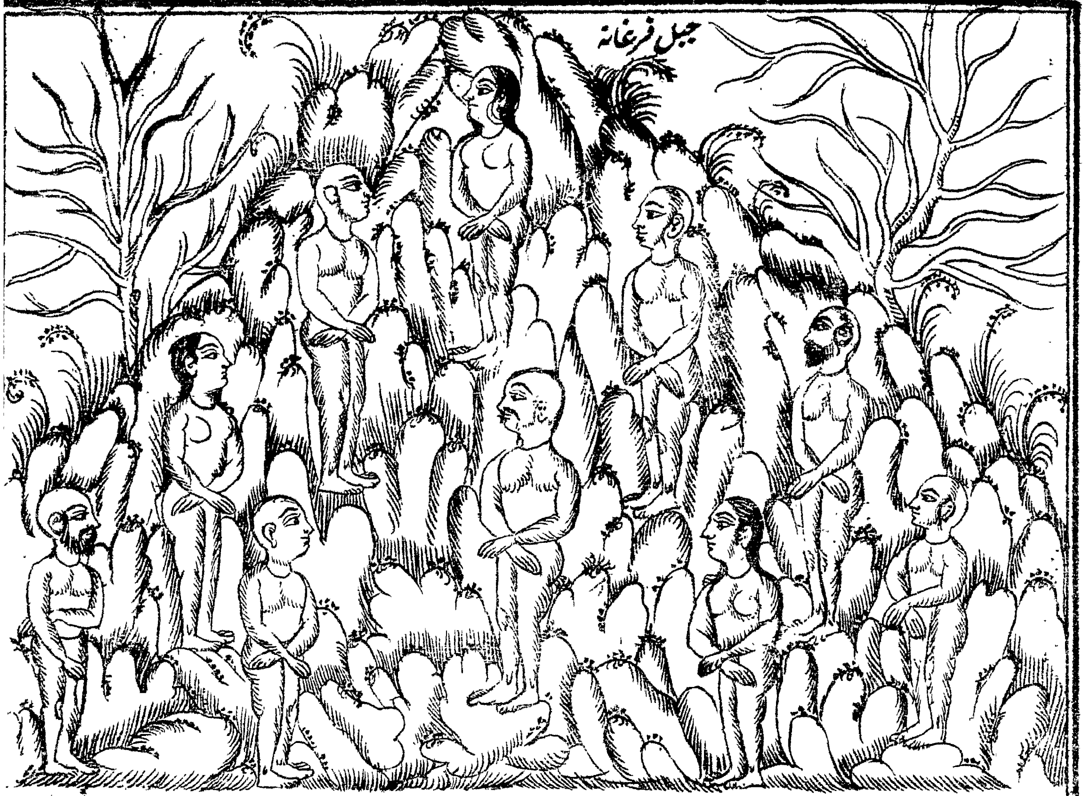


جبل گرگس میان ری و اصفهانست و گرد اگردو بیابانست و ماوای دزدان و قطاع الطریق
جبل اسود که آنرا سیاه گویند و متصل باشد بکوههای کهستان و آن کوه عظیم و هایل ست و در انجا
دزدان و قطاع الطریق باشند جبل لوج و ابلوج آنرا جبل نقص نیز گویند و از طوائف لوج و ابلوج
خلق کثیر در شگاف و مغارات آن ساکن باشند تصویر آن اینست



جبل قارون کوهی بزرگست میان طبرستان وری ودماوند وهیچ کوه باین کوه متصل نیست
جبل سیراف شهریست از شهرهای فارس برکنار دریا ونزدیک این شهر کوهیست بغایت عظیم
صاحب جهان نامه گوید که در بعضے از مواضع این کوه سنگها میباشد چون آن سنگها می شکنند
دراندرون وی جوهرے میباشد شبیه بیاقوت رمانی گویند این سنگ اول کوچک باشد بتدریج
دران سرزمین نشو ونما یابد واین معنی از عجائب قدرت الٰہی ست جبل جران کوهیست نزدیک
ماردین از بلاد اذربایجان بعضی جا بلندست وهیچکس بران نتواند رفت جبل الصّور کوهیست
محاذی بلاد کرمان وچون قدری از سنگ آن بسایند ودر ظرف پر آب کنند البته صورت آدمے
در ظرف قرار گیرد جبل اشیره باراضی شاش واقع شده که از بلاد ترکستان ست ومعادن نفط
وفیروزه وحدید وطلا در انجا بسیارست ودران موضع سنگی باشد که چون آتش افگنند سفید شود و
اثوابی را که بدان بشویند بغایت پاک ولطیف گردد جبل القالیه بر شمال بلاد صقالیه ست وارتفاع
آن سه روزه راه ست ومعادن زر آنجا بسیارست جبل فرغانه درین کوه گیاهی روید
بر صورت رجال ونسا که آنرا بیروح الصنم گویند در قوت باه اثری تمام دارد

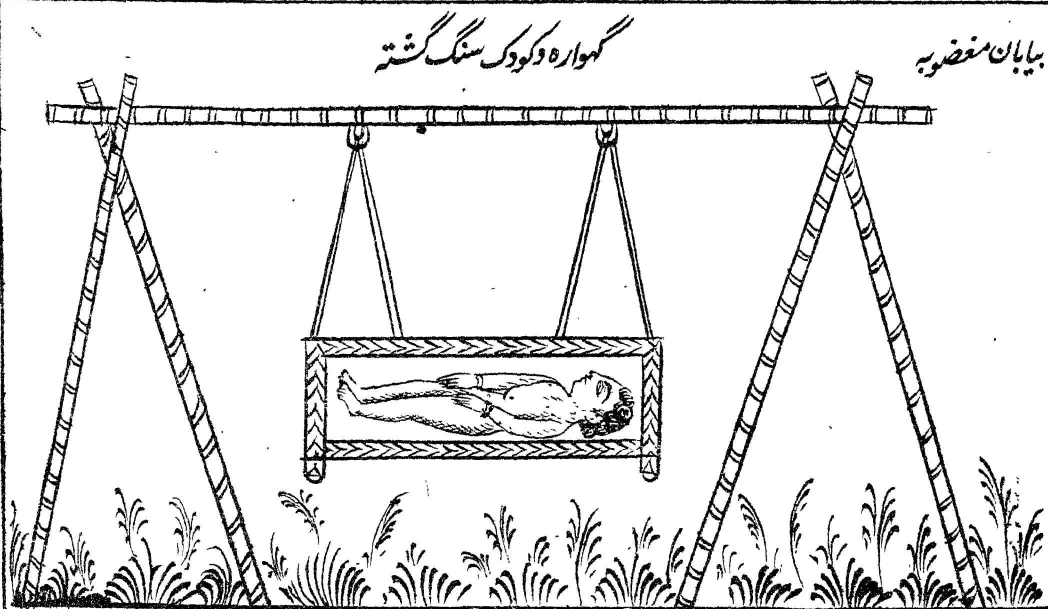
تصویر اینست



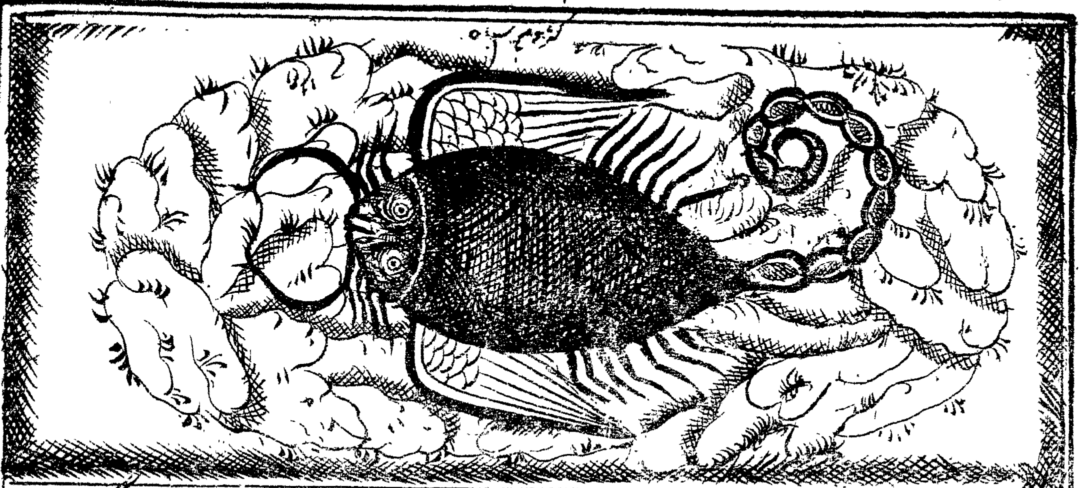
جبل الحدید بدیار هندوستان است و از انجا آهن سرخ حاصل میشود چون از ان زخمی بر کسی زنی البته از موضع جراحت خون بر نیاید اما پنداری که آنرا داغ کرده اند **جبل قطرانی** نزدیک هندوستان افتاده است درین کوه ادویهٔ هند فراوان باشد **جبل اللبان** کوهی معظم است مشتمل بر انواع فواکه و اثمار و مقام اقطاب و اوتاد و اولیاست **جبل سطائیل** درمیان دریای هندست و همیشه از انجا آواز دف شنیده میشود و فاعل آن پدید نیست **جبل شوقه** کوهیست در دریای هند و در انجا چشمهٔ آب باشد که بزعم هندوان هر کس که ازان آب بخورد عمر او دراز شود **جبل حارث و الحوارث** دو کوهست در دریای ارمنه دران دو موضع مقابر ملوک عجم باشد و بلیناس حکیم آنجا طلسمی ساخته که هیچکس بران نتواند رفت **جبل الفرح** نیز در بلاد ارمنه است بغایت مرتفع و وسیع و در انجا قری و قصبات و مزارع فراوان باشد و مردم آنجا را غم و اندوه نباشد مطلقا بدین سبب این کوه را بفرح منسوب کرده اند **جبل لشت** کوهیست که چون آتش بران افروزند آب بیرون آید و آتش بمیراند و در وقتی از اوقات بادشاهی بجهت امتحان آن بد انجا رفته فرمود تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن کوه جمع آورده آتش دران زدند چون آتش افروخته شد فی الحال آب از زیرش پدید آمد و مجموع را بمیراند **جبل فتق** امتداد آن از ساحل بحر خزرست نزدیک باب الابواب بجانب جنوب میرود و دران کوه طوائف بسیارست که هر یکی لغتی علاحده دارند

جبل سوح این کوه بکوه فتق متصل ست و بحدود ملطقه شاخ دیگر از جبال روم بوی پیوندد ؁
جبل شیر کوهیست بنزدیک خراسان واقع شده جبل مرتو که آنرا عقبه توران نیز گویند از حدود
غور در آید و بر جانب شمال هرات بگذرد و از انجا بساحت بسطام و دامغان گذر کند تا بکوه قارون متصل شود
جبل غورا از حدود غور و غرجستان بیرون آید و به تبت ممتد شود جبل خوجه از نواحی این دیار بکشد
تا حدود چین و در انجا معادن جواهر بسیار بود جبل ختلان از حدود ختن اغاز کند و بر نواحی بیلان
بگذرد و بحدود فرغانه ممتد شود جبل اسروشن کوهی بزرگست تا حدود بخارا ممتد شود بیابان اسروشنه
گذرد معادن زر و نقره و مس و سرب و آهن و سیماب و نوشادر در انجا بسیار بود و طریق بدست آوردن
نوشادر چنان باشد که بهر موضعی از انجا بخاری ظاهر میگردد و در شب اشتعال همی آید و بروز مانند دود مینماید
پس دران موضع خانها میسازد و منافذ آن مسدود میکنند تا آن بخاری که ازان موضع میخیزد متفرق نشود
و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر ازان منعقد میشود پس راهی ازان خانه باز کنند چون
از غایت حرارت دران خانه نمیتوانند رفت یک کس قبای پنبه را آب تر ساخته پوشیده درانجا نه در آید
و بتعجیل تمام قلع کرده بیرون می آورد و اگر یک ساعت توقفی واقع شود در حال بسوزد درین کوه نیز
سنگی باشد که آنرا بجای انگشت در آتش نهند سوختن گیرد خاکسترش بجای صابون بکار برند جبل ختا باد
از حدود کرمانست و در انجا معادن دهانه باشد و بعد از دهانه فرنگ در تمامی معموره بلطافت دهانه ختاباد
نباشد جبل کوچان کوهی معروفست در حدود کرمان و در انجا درختان انار و نارنج و لیمون باشد
و عمارات بسیار دارد جبل ابو غانم بر شرقی آن بیابان مکرانست و بر غربی آن منوجان و هرموز ؁
جبل بابک بابک خورم دین در انجا میبود در قری و قصبات ایشان مسجد ست و مردم آن ناحیه نماز
میکنند و قرآن میخوانند اما در نهایت مباحث الحاد مشغولی میکنند جبل سرشک قریب هراتست
و سنگ آسیا از انجا آرند جبل گرد کوه بحدود قهستان ست و رود هرس از میان این کوه بیرون می آید
و بران آب قنطره عجائب ساخته اند جبل فیروز کوه مشهور ست و احتیاج بتعریف ندارد جبل بدخشان
کوه بزرگ و معروفست و در انجا معادن طلا و نقره و لعل و لاجورد باشد جبل جغرا بنواحی جیحون و
خوارزم ست و کوهی بزرگست و تا نواحی چین باشد جبل باب الابواب کوهی بزرگست
بر کناره دریای خزر و در انجا بزمان سابق چهارده کوشک ساخته بودند اکنون خراب ست ؁

ذکر در بیان تعداد براری که در ربع مسکون اند هرچند وصف و تعداد بیابانها از حد بیان تجاوز کرده اما بعضی ازان که درمیان بلاد و امصار افتاده است و احیانا مردم ازان عبور میکنند مذکور میگردند **بیابان مغرب** بیابان بزرگست طول آن هفتصد فرسنگ ست و سیاهان مغرب درانجا متوطن اند **بیابان مصر** نیز بیابان عظیم ست و دران ریگ بسیارست و دربعضی جا مردم نیز باشند و درختان میوه دار نیز دارد **بیابان حجاز** درعرصهٔ آن ریگ و سنگ باشد **بیابان فلسطین** آنرا تیه بنی اسرائیل نیز گویند مساحت آن چهل فرسنگ باشد و زمین آن پر ریگ باشد **بیابان جغار** بدین بیابان پیوسته است و درانجا ماران باشند بقدر یک شبر از روی زمین جستن کنند و خود را بر بار شتر زنند و عبور ازانجا تعذری دارد **بیابان بجا** بین بحرین و عمان واقعست بواسطهٔ بی آبی مردم بدان راه نمیتوانند رفت **بیابان یزد** بسیار پرخطر ست همیشه قطاع الطریق درانجا بکار خود مشغول باشند **بیابان نخبو** از زوزن و قهستان ازمیان این بیابان بکرمان روند **بیابان کور** زمین سوخته دارد در اندک وقت بارانی که بارد قوائم ستوران بگل فرو رود و طول این بیابان پنج فرسنگ ست **بیابان مغضوبه** چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست پانزده فرسنگ ست و آبادانی درانجا بوده سنگ گشته تا بحدیکه گهواره درانجا یافته اند سنگین و دران کودکی از سنگ تصویر آن اینست

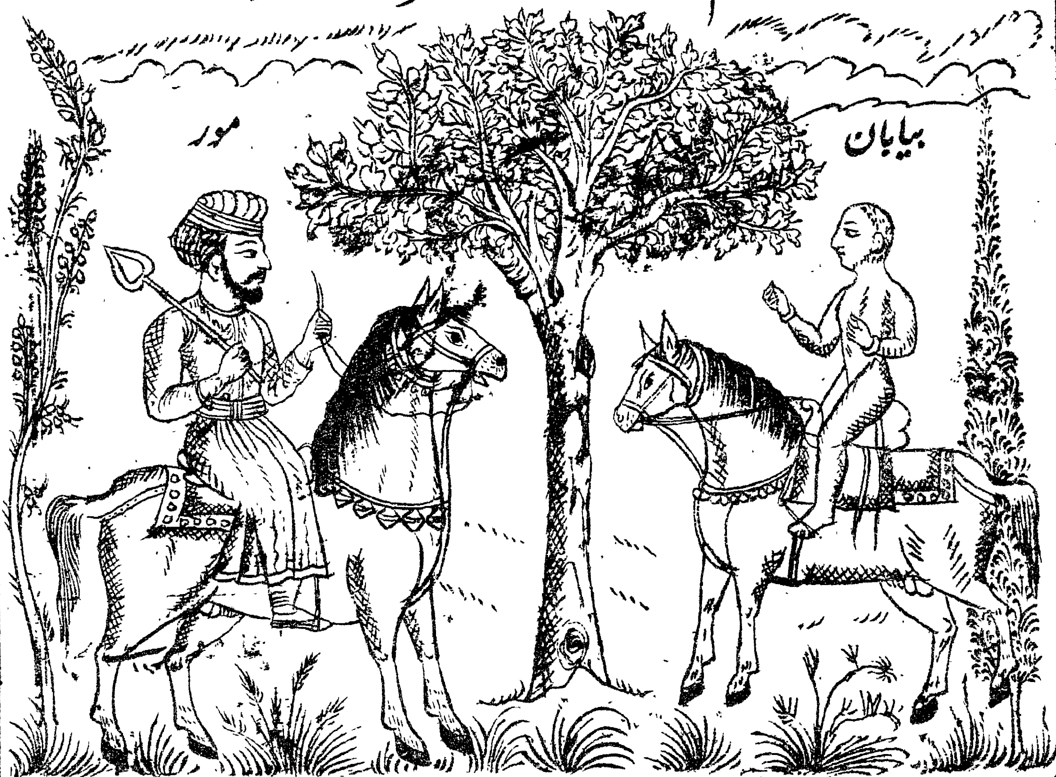


و بر کنار این بیابان جنسی از گژدم باشد بغایت سیاه که شب در هوا طیران میکنند و زخم آن بهر موضع آدمی که رسد مهلک باشد و تدارک نپذیرد تصویر اینست



بیابان خوارزم میان خراسان و خوارزم باشد عرض این بیابان صد فرسنگ ست
بیابان بدخشان چون از رقه بشام روند بدست چپ سایر بیابان حضرموت بیابان
کوچک ست و زمین آن ریگ باشد و آنرا احقاف نیز گویند بیابان ربیعه و مضر میان دجله و فرات ست
دران بیابان قبائل ربیعه و مضری بودند بیابان قلزم بر ساحل دریاست و تا حدود بربرستان کشیده شد
بیابان وسکره در حدود عراق در میان وسکره و حلوان افتاده است بیابان نوبه
بیابان عظیم ست و طول آن پانصد فرسنگ باشد بیابان نسبت بحدود سیستان تا دریای اکنون کشد
بیابان مکراق بر شرقی سیستان طولانی افتاده و قطاع الطریق در انجا بسیار باشند بیابان اموبه
در حدود بلخ در آید و بخوارزم کشد و زمین آن جمله ریگ باشد بیابان افروشتنه از اختلان بنیاد
کند تا فرغانه بکشد و دران موضع اتراک صحرانشین اقامت دارند بیابان سامره بیابان بزرگ ست
و در غربی این بیابان آبادانی و درخت و آب آن فراوان باشد بیابان اوسط از حدود واسط ممتد شود
تا کوهستان و اکثر اعراب صحرانشین دران مقام باشند بیابان عماره از حصین بنی عماره آغاز کند
و ممتد شود تا طارم و از انجا تا مقاد خراسان صد و بیست فرسنگ باشد بیابان بلغار از انجا
تا رود آتل یک ماهه راه باشد بیابان تحمد بیابان بزرگست نخلستان و مزارع دارد بیابان تبرز
بیابان عظیم ست قبائل و اقوام دران بسیار باشند بیابان فرس از حد خراسان تا کاشان ممتد شود
و کوهی بس خطرناک ست بیابان کرکس بیابان ست بحدود کرمان قم و در انجا کرکس بسیار باشند
و کوهی خطرناکست بیابان سور بیابان بزرگست و طول او هفت مرحله باشد و سور نام آب شور ست
که در میان بیابان واقع شده بیابان دوراق از حدود حمص ست طول آن پنج مرحله باشد بیابان غمره یک حد او

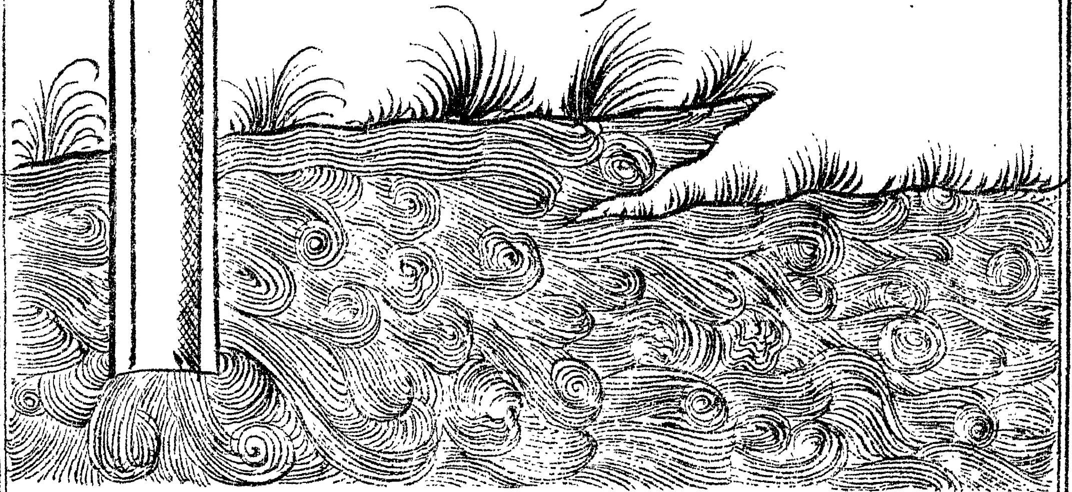
بخوارزم پیوسته است **بیابان وسک** و طول آن تا حدود دست و غزنین شش مرحله باشد*
بیابان خلیس بحدود سند باشد طول آن بیست فرسنگ ست و بیابانی ست بی آب و راه سخت و دشوار دارد
بیابان ابسکون بحدود طبرستانست و ابتدای آن حد بسکونست و ممتد شود تا بحر الابواب
بیابان کرمان از زمین لکر ممتد شود بحدود سیروان رسد و از انجا بموقان کشد و منتهی گردد*
بیابان مکربان در حدود شام بقرب مانس بیابان عظیم ست و بعدو بت آب معروفست و هوای
نیک دارد **بیابان لوط** اکنون آثار عمارت و دکاکین درانجا موجودست **بیابان مور** از عقب
قسطنطنیه و کیفیت آن بیابان معلوم نبود از عبد الله بن عمر و عاص مرویست که بر سر بیابان اسپی از مس ساخته
و صورت آدمی بر سر اسپ پرداخته و انگشتان خود باز کرده و بر کف دست او خطی نوشته اند مضمون آنکه
از عقب این صورت راه نیست و هر که ازینجا بگذرد به بیابان مور افتد و از دیه مور هلاک گردد و مثل این حکایات
در غرائب و عجائب عالم خواهد بود ان شاء الله العزیز تصویر آن بدین صورت ست



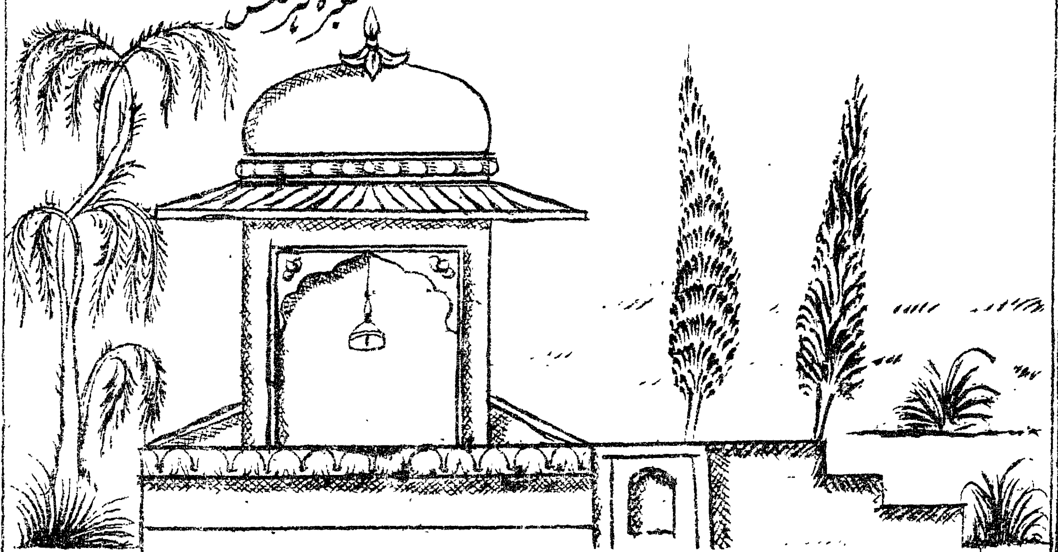
ذکر در بیان تعداد بحاری که در ربع مسکون واقع اند در بحار احوال مختلفه بسیارست
یکی ازانجمله همچنان آبست و دیگر ارتفاع مد و جزر و زیادت و نقصانات آبست و بباید دانست که چون
بسیط زمین باوتاد جبال استحکام یافت باری سبحانه تعالی دریای عظیم درمیان زمین و اطراف و اکناف

آن جاری گردانید و بعجائب قدرت خود در آفرینش بحار و انهار بیشمار مندرج ساخت و اصل همه دریاها
بحر محیط است و بگرد ربع مسکون در آمده است و دیگر بحار شعب و خلیجات این بحر است و درمیان بحار
و خلیجات جزائر و صحاری و عمارات و خرابهای بسیار است و همچنین درمیان جبال اودیه و مغارات
بیشمار است که تولد انهار از انجاست و حکمت آفریدگار سبحانه تعالی درانکه بحار شور و تلخ باشد اینست که
اگر آب شیرین بودی هوا فاسد گشتی و جمیع کائنات منتن شدی چه در بحار حیوانات عظیم هلاک میشوند عفونت
هوا موجب فنای بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغه حضرت عزت اقتضای آن کرد که طعم آب بحار شور و تلخ
باشد و ازان هم عفونتی نرسد و ازان سالم مانند اما حکمت در عذوبت آب انهار و بعضی از عیون و آبار بغایت
ظاهر است و ذکر بعضی از بحار عظیم و صغیر تشویقا للطالبین مذکور میگرداند اما بحار عظیم که در ربع مسکون
واقع شده اند پنج اند بحر محیط بحر مغرب بحر الشام بحر نیطس بحر طبرستان **بحر المحیط** این بحر را
بحر اعظم و بحر الهند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند و این بحر احاطه جمیع ربع مسکون کرده پس
بمحاذی هر موضع که رسیده مسمی بآن موضع گشته چنانچه بمحاذی بلاد هند بحر الهند گویند و بمحاذی بلاد فارس
بحر الفارس خوانند و همچون محاذی عمان را بحر عمان و محاذ بلاد چین را بحر چین گویند مبداش از جانب
مغربست بجانب جنوب گذشته از بلاد نوبه و بربر آمده و باطراف سودان گذشته و از انجا منعطف شده
بجانب مشرق رسیده و بحر هند و بحر چین همچنین رفته تا بلاد مشرق عقب سد یاجوج و ماجوج پس منعطف
شده بجانب مغرب تا دیار روس و از انجا گذشته و رفته تا بلاد زنج پس منعطف شده بمساحت مغرب تا انجا
که مبدأ بود و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آمده و ذکر هر یک ازان شعبات خمسه بموضع خود بیاید چنین گویند
که درین دریا بیست هزار جزیره است از انجمله یک جزیره افتاده که مساحت آن هزار فرسنگ و دران جزیره
کوههای عظیم و انهار بسیار است و یاقوت لون السما دران جزیره حاصل شود **بحر المغرب** این دریا را
بحر اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند و بحر اقیانوس گویند و ابتدای این بحر از اقصی ارض
سودانست و بر اندلس میگذرد و میرود بجانب مشرق تا بحر اعظم منتهی میگردد و دریای هند نیز در ناحیه مغرب
بدین دریا میپیوندد و سفاین تجار از شدت تلاطم امواج و ظلمه درین بحر میرود و صاحب عجائب البحار
در مؤلف خود آورده که درین بحر موضعیست که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا میپیوندد
و در انجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاع آن صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست غایت معموری

و آب این دو دریا بشکلے متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب
تا وقت زوال بحر مغرب بالا گردد و در بحر هند ریزد و از زوال
تا غروب حال بر عکس باشد و بجهت عظمت این دو دریا کس را
عبور بران میسر نمے شود و طول و عرض این بحر معلوم نیست
و جزائر خالدات از جملهٔ جزائر مغرب ست تصویر آن اینست



بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه نیز گویند طولش از مشرق تا مغرب هزار و هشتصد
فرسنگ ست و عرضش آنجا که بجیحا پیوندد دو سه فرسنگ ست این موضع را قدیم مقبرهٔ هرقلس
مے گفته اند تصویر آن اینست



وبهر فلس پادشاهی بود که قنطره برین موضع ساخته بود تا مردم بسهولت ازانجا عبور میکردند و دیار اندلس بر شمال و بلاد مغاربه جنوبی آن دریاست و اکثر رودها که از طرف روم آید بدین دریا پیوندد و دو شعبه ازین دریا بمیان اقالیم درآمده یکی را خلیج ادریش و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمورست که تجار بدان موضع رسیده اند و احوال آن مشاهده نموده و بعضی جزائر دیگرست که هیچکس آنجا نرسیده باشد و مساحت آن جزائر که مشاهدهٔ مردم گشته از ده فرسنگ کمتر و از پانصد فرسنگ بیشتر نیست **بحر نیطش** دریای بزرگست و این بحر را بحر طیر اندرون و بحر الروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه واقع شده و درین جزیره بسیارست که دران موضع حیوانات غریبة الاشکال مهیب الصور پیدا شده و از جزائر این بحر تجار بمنافع میرسند و ازین بحر نیز دو شعبه میخیزد یکی قریب بجزیره سودان و اراضی بلغار

از جملهٔ سواحل این دریا است تصویر اینست

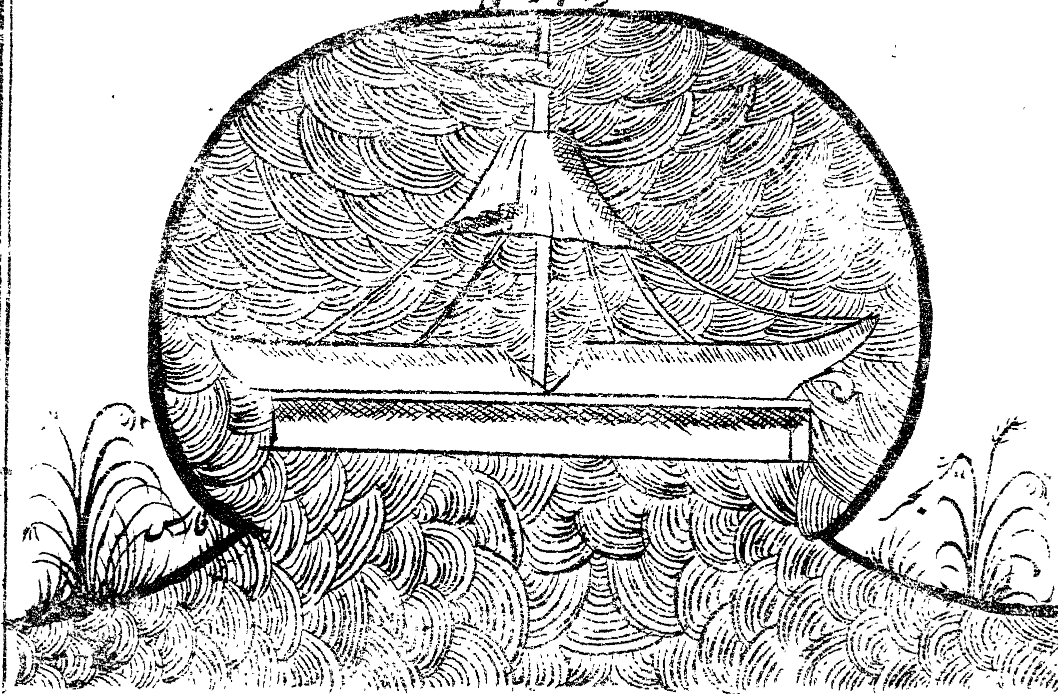
بحر نیطس



بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و بحر خزر نیز گویند و جهات این بحر مدورست و رودهای بزرگ چون ارس و رود کر و رود آمل و سفید رود درین دریا ریزد و اتصال این بحر بهیچ دریا نیست گویند که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه امواج آن بحر پیوسته متلاطم شود و درین دریا

بدو حزر نباشد و گویند آنجا در قدیم دو جزیره بود اکنون هفت جزیره دارد و ازین جزیره نفط سفید و سیاه
حاصل شود امّا بحار صغار که آنرا خلیجات و شعبات نیز گویند بسیارست آنچه مشهورست مسطور میگردد
و خلیج در لغت قطعهٔ از دریارا گویند که یک جانب زمین درآمده باشد بحر بربر که آنرا البحر الزنج نیز گویند
از جملهٔ خلیجات دریای هندست و در حدود بربرستان از وی جدا میشود و راکب این بحر سهیل و جنوب را
بغایت بیند و قطب شمالی را نتواند دید و کف این دریا باطراف برند و بجهت طراوت رخسارها استعمال کنند
و از جزائر که درین دریاست صندل و آبنوس آرند و عنبر از سواحل این بدست آرند بحر قلزم که آنرا لسان البحر
و بحر الاحمر و بحر عدن نیز گویند از جملهٔ خلیجات بحر هندست و اراضی یمن و عدن بر شرقی وی افتاده است
و در کتاب عجائب البحار مسطورست که هلاک فرعون درین بحر بوده است و قلزم اصلی نیست چه قلزم نام
قصبه ایست که بر ساحل این دریا بطرف غربی افتاده بحر فارس این بحر را البصره و عمان و بحر هند نیز
گویند از انجهت که این بلاد بر سواحل افتاده است و دریای بسیار خیر و مبارکست و اکثر سفاین ازین بحر
بسلامت و منافع بیحد باز آیند و اضطراب وی از همه دریاها کمتر و معادن دُر و لآلی نیز دارد و درین دریا در دو موضع
سنگ دارد چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود و گردابی نیز دارد که مخلَص از آن متصور نیست میان این دریا و
دریای قلزم یا پانصد فرسنگ زمین خشک باشد که آنرا جزیرهٔ عرب گویند و مصب دجله و فرات که از جبال روم اند
ازین دریا بود و جزیره بسیار دارد و تصویر آن این است

گرداب و کشتی



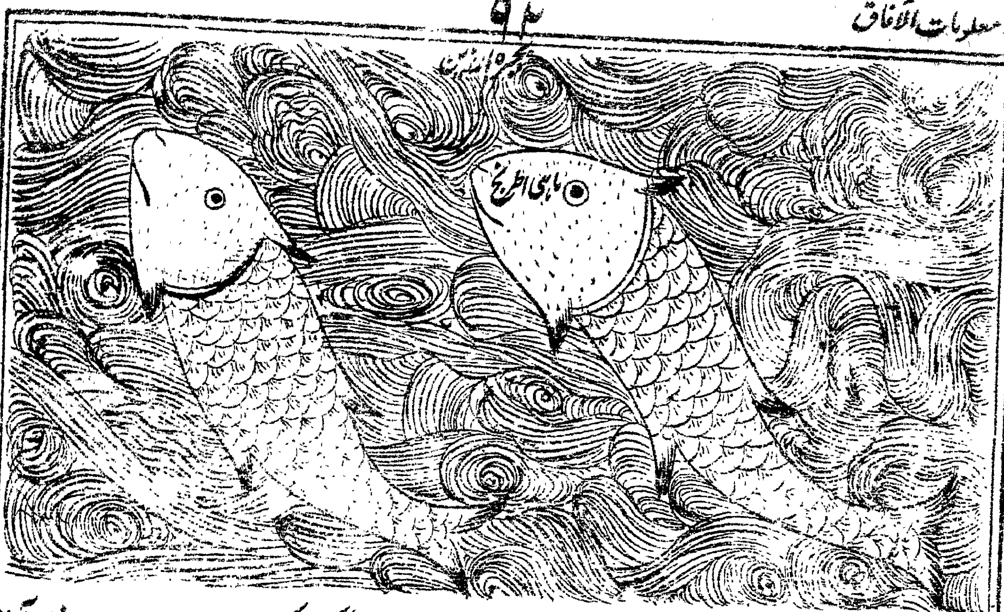
بحر هند این شعبه را جهت آنکه در مقابل اراضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حالانکه نیز منشعب از بحر اعظم ست و جزائر معموره درین دریا بسیارست و جزیرهٔ سراندیب درین دریاست و در بعضی از جزائر این بحر معدن جواهر و نقره و زر باشد **بحر اخضر** این دریا در اقصی بلاد هند افتاده منشعب از بحر اعظم ست و شهرهای چین بر سواحل او واقع شده و مدار اهل هند برین بحرست و در جزائر آن معدن یواقیت ست **بحر اندلس** از شعبهای بحر مغرب ست و بواسطه آنکه اراضی اندلس بر سواحل اوست این بحر بدین اسم موسوم گشته **بحر اوقیانوس** دریای طولانی ست اما عرضش دو فرسنگ و نیم باشد و یک شعبه از وی تا حد روم کشیده شود و دیگرے بجانب جنوب رود در بلاد زنگبار و بیابان مغرب ممتد شود و در آخر آن جزیره باشد که آنرا برطبه خوانند و چون از انجا بگذرد بصحاری و جبال ناسکون رود و دران موضع منتهی گردد **بحر آذربیش** از جملهٔ خلیجات بحر شام ست و اکثر تجارت اهل قسطنطنیه درین دریا بوده بمحیط متصل نیست زیراکه از بیابان صقلاب و روس براه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت **بحر یونان** این دریا نیز از بحر شام منشعب ست و جزائر یونان درین آب مستغرق ست و مشهورست که چون سفائن در برابر ارض یونان رسند آنچه مردم را پیش ازان بسه سال و دو سال از خاطر محو شده باشد بیاد آید و این معنی از مخصوصات آن موضع ست و درین دریا شصت و دو جزیره معمورست و یونان مسقط الرأس حکما و فضلا بوده **بحر سوق** از خلیجات بحر نیطش ست منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار و کیماک بار شد و فرنگ بر سواحل مقیم اند و ایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع دارند **بحر خنج** دریای بزرگ ست در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب خود را از دست کیخسرو خلاص داده درین دریا انداخته و کیخسرو بحیلهٔ مشهوره ازان حالش بیرون آورده قصاص فرمود **بحر الماس** این دریا بجزیرهٔ الماس باز خوانند که در میان وی افتاده است و الماس از جزیرهٔ که درمیان این دریاست بنوعی غریب و حیلهٔ عجیب بدست آرند و راه آن مهلک و پرخطرست **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب الشمال و ساکن ست و قعر آن معلوم نیست اما چون کشتی در وی افگنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از روش متقاعد باشند و گویند مردم آبی درین دریا بسیارست و تصویر آنها

اینست

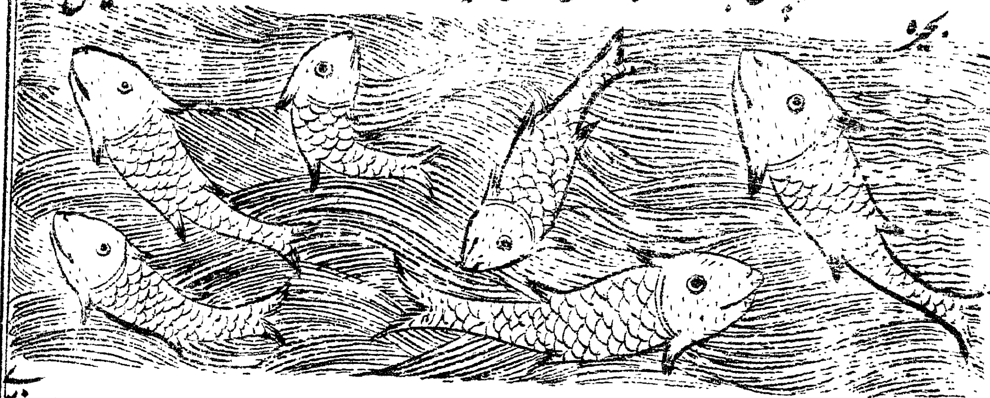


بحر السحاب بحریست در ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخاری بر بالای وی ایستاده باشد ازین سبب بدریا السحاب نسبت کرده اند **بحر مظالم** بحر عظیم ست در اقصای مغرب واقع شده و جزیرهٔ یاقوت درین دریا بود و این دریا در ظهر بلاد اقواق گذرد و ازانجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود

ذکر در بیان تعداد بحیراتی که در ربع مسکون واقع اند بسیار اند تعداد جمیع آن موجب تطویل ست اما آنچه مشهور اند اینست که مذکور میگردد **بحیرهٔ جابر طبس** طولش از مغرب بمشرق تا حد قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام میپیوندد **بحیرهٔ خوارزم** در حدود واقع شده است و دورش بقولی نود فرسنگ ست و چنین گویند رود جیحون و سیحون درین بحر ریزد و آبش تلخ باشد و حیوانات آبی درین بحیره کمتر توان یافت **بحیرهٔ طبریه** در اراضی شام ست و گویند دورش هفتاد فرسنگ ست در وی دوازده جزیره باشد **بحیرهٔ کیلکوی** نزدیک چین و ماچین افتاده است و دورش قریب هفتاد میشود و در وی نیز دوازده جزیره است و سقرلات خوب درین جزائر حاصل شود و سکان این موضع را هیچ دینی نیست **بحیرهٔ ارزن** در حدود آذربایجانست و بمیان این جزیره بری عظیم ست چنین گویند که درین بحیره ماهی اطریخ بآفاق برند بغایت لذید میشود و استخوان ندارد و بسیار نازک ست و خوش طعم تصویر آن این ست

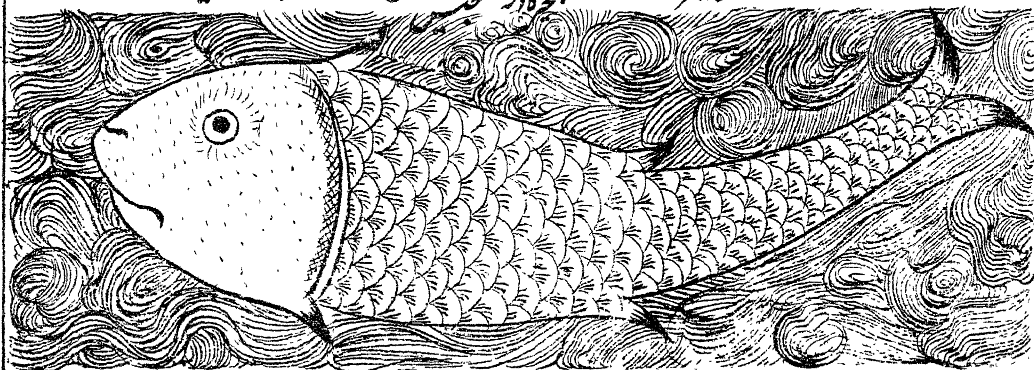


بحیرهٔ التیر آبی ایستاده است میان دو کوه در حدود شام چنین گویند که خلیل الرحمن علیه السلام خلیل آباد
درین بحیره بنیا نهاده است واین همه ازین جهت گویند که هیچ جانور دران ندیده اند و سکون آب بر وجه
تسمیه بیشود بحیرهٔ قلمه نزدیک روم ست و اهل حدود دو صنف باشند مومن و کافر و کافران مطیع و
منقاد اهل اسلام اند و جزیه و خراج دهند بحیرهٔ مشوان بحدود روم باشد و مقدار دوازده روزه راه ست
و چند جزیره معمور باشد و سمور و سنجاب در آنجا حاصل شود بحیرهٔ طلیس بر زمین مصر ست و بدریای روم
پیوسته باشد و یک شعبه از رود نیل بدان منتهی شود چون آب نیل در فزونی باشد آب این بحیره شیرین و
خوش طعم بود و چون آب آن روی بنقصان نهد آب دریا برین بحیره غلبه کرده شود و تلخ گردد و درین
بحیره ماهیی ست که آنرا تلقین گویند تناول آن موجب زیادتی ادراک و فهم باشد و نوعی دیگر ماهیست
که چون بخورند خوابهای هائل بینند و فزع کنند تصویر اینست



بحیرهٔ لقمان بحدود بلاد لقمان ست و پنج جزیره دارد و اهالی آنجا گبر و ترسا باشند و پوست و باد سرخ
در غایت لطافت از آنجا حاصل شود بحیرهٔ اقساشیه در حدود شام ست و بغایت بعید العمق ست

آورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته بمیان بحیره آمد و لنگری بر سر طنابی بسته در گذاشت چون باخر رسیدی دیگری وصل کردی تا درازی طناب بچهار هزار گز رسید هنوز بعمق بحیره نرسیده پس دست ازان بازداشتند بحیرهٔ ماسویه از جمله بحیرات فارس طول آن بیست فرسنگ ست و حوالی آن آب نیستان بسیارست بحیرهٔ ترخان بحدود ترکستان ست و مسافت دورش چهار فرسنگ ست و غیر ازانکه آبش گرم باشد و دیگر خاصیتی ندارد بحیرهٔ نیلی این بحیره در جنوب خط استوا است و دور آن چهل فرسنگست بحیرهٔ الرزه که آنرا اهیرمن نیز خوانند بجهت آنکه رود هیرمن در وی ریزد و طول آن بحیره چهل فرسنگ ست بحیرهٔ ارمینیه بحدود بلاد خزرست و دور آن هشتاد فرسنگ ست و آب آن بغایت تلخ ست و در میان وی جزیرها بسیارست و در انجا مردم زراعت کنند و آب شیرین دران جزائر توان یافت و حیوانات غریبة الاشکال در انجا بسیارست بحیرهٔ فرغام بحیره کوچک ست بحدود شمالی و در یک گوشه آب این دریا چنان سیاه بود که آبهای جوانب دیگر بحسب ظاهر فوق توان کرد و سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل شده و مطلقاً با جوانب دیگر آمیخته نگردد و اگر خاک را بدان آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود و این بحیره بغایت عمیق باشد چنانچه یکی از ملوک خواست که قعر آن معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب وی چنان روشن باشد که با وجود بعد چنان نماید که گوئی عمق آن چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد تخت کیخسرو و جام جهان نما کردند جماعتی که بر حفظ آن موکل بوده اند آنرا درین بحیره انداختند هیچکس را استخراج آن میسر نشد بحیرهٔ ملنجه مسافت دورش صد و بیست فرسنگ باشد و میان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سدی عظیم ساخته است تا از هجوم اتراک مردم این دیار ایمن باشند و انوشیروان از خواب بعمارت این سد تلقین داده بودند بحیرهٔ ارجلیس بحدود آن دو سلطان باشند و ازین بحیره ماهی بزرگ که آنرا طریخ گویند حاصل شود تصویر آن بدین صورت ست



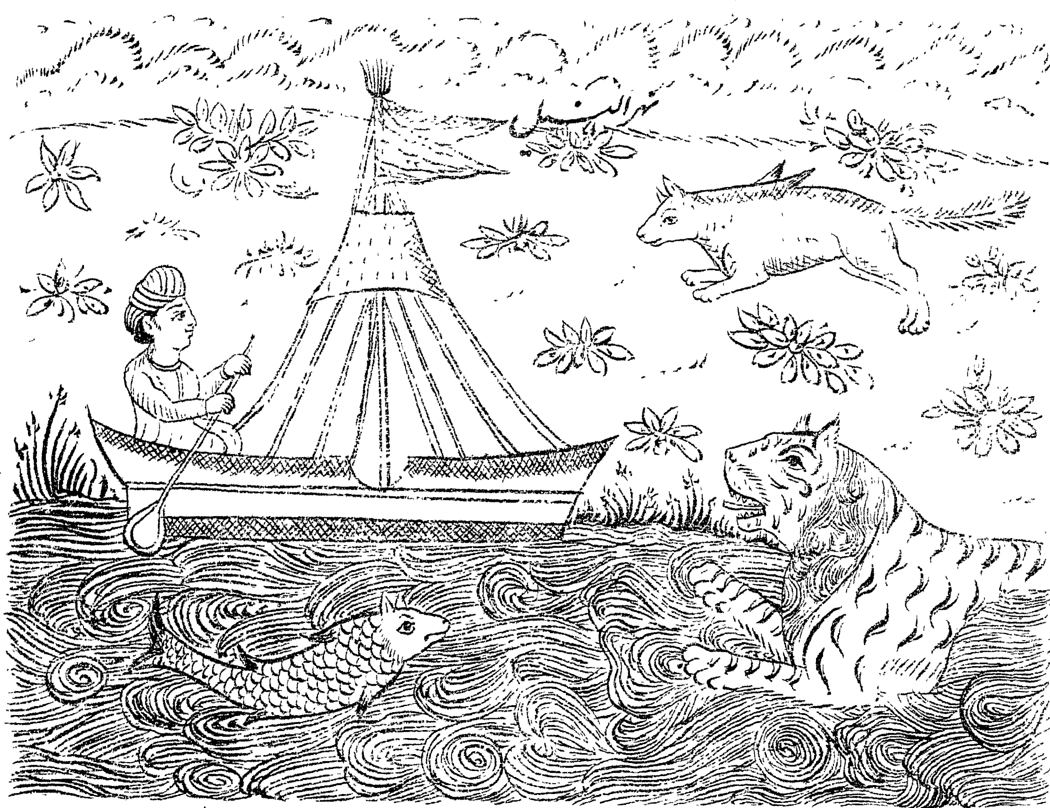
بحیرهٔ ارغیر در حدود فلسطین باشد نزدیک شهر که آنرا ازعن خوانند و این شهر یکی از شهرهای پنجگانه که
اصحاب لوط علی نبینا و علیه السلام در انجا بودند و بسبب قبول دعوت او از عذاب خلاص یافتند
بحیرهٔ مکران بحدود سند باشد و شهرهای سند در حوالی آن واقع شده بدریای هند منتهی گردد **بحیرهٔ روم**
بسه فرسنگ شهر سبیعه افتاده است و درمیان این دریا سه کوه بزرگ ست و چون سکان سبیعه را خوفی رو نماید
کشتیها ترتیب داده امتعهٔ خود را آنجا نهند و ازان بحیره عبور نموده بشعاب جبل پناه برند دیگر هیچکس بران
دست ندهد **بحیرهٔ اخلاط** چنین گویند که درین بحیره ده ماه ماهی نباشد و دو ماه ظاهر شود پیوسته چنین
باشد و سبب آن معلوم نیست **بحیرهٔ بجکان** بحدود ولایت فارس و آب وی بغایت شور ست و نمک بسیار بود
بحیرهٔ دشت ارزن طول وی ده فرسنگ ست و آب وی بغایت خوش طعم بود و گاهی آبش
نقصان پذیرد چنانچه نزدیک بآن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارات
و زراعات فراوان باشد **بحیرهٔ جردن** بحدود مغرب زمین ست و بعید العمق بود کعب الاحبار از حضرت
علی رضی الله عنه روایت کند که شخصی در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام درین بحیره فرو رفت
و تا اکنون هنوز بثلثی ازان نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا نماید اما چون در کتب مسطور بود راقم
حروف نیز در ایراد آن جرأت نمود **بحیرهٔ کور** در خط استوا مدور الشکل و دو نهر در جنوبی این بحیره خارج
میشود **بحیرهٔ سودان** در جهت مغرب و از آب باران جمع میشوند **بحیرهٔ قیرم** نزدیک شهر قیرم ست
آب آن شیرین ست **بحیرهٔ طبریه** دو رود در آن میریزد آب شیرین دارد **بحیرهٔ بابناس**
شهر دمشق در کنار باغستانست و ازین بحیره نهری بیرون می آید در بحیرهٔ طبریه میریزد **بحیرهٔ بقاع**
در جانب غربی بعلبک **بحیرهٔ قدس** بحیره ایست که اسکندر بر آن پل بسته از سنگ و طول آن پل
هزار و دویست و هشتاد و هفت ذرع و نیم ست و عرض پل هژده ذرع و نیم ست **بحیرهٔ انطاکیه**
میان انطاکیه و حلب دو روز راه ست **بحیرهٔ مراغه** در ما بین این موضع واقع شده **بحیرهٔ آب**
که در عراق عرب ست که از آب فرات و دجله جمع شده است بر همین مقدار که در صفت بحار کبار و صغار
مثبت افتاده اختصار نمود **ذکر در بیان تعداد انهاری که در ربع مسکون واقع اند** باید دانست
که در جبال کهوف و مغارات بسیار ست و در حین نزول قطار امطار و برف در آن مغارها میرود
و جمع میشود و بنابر ضیق منافذ بتدریج ازان موضع بیرون می آید و از انضمام و اختلاط بعضی به بعضی

جداول انهار پدید میشود و چند جوی کوچک بهم پیوندد و نهری عظیم حادث گردد و در هر اقلیمی چند نهر بزرگست غیر از سواقی و جداول که ضبط و تعداد آن تعذری تمام دارد پس بعضی از انهار عظیم که از طرف مشرق آید و بمغرب ممتد شود و بعضی از جانب شمال بجنوب بالعکس و ابتدای جمیع از جبال باشد و انتهای آن بحار و بحیرات بود و بلاد و مدائن که بر ممر آن انهار افتاده باشد بجداول آن منقطع شوند و آنچه زیاده آید بدریا پیوندد و نوبت دیگر بتاثیر آفتاب اجزای بحار لطیف در هوا صعود گیرد و از تموج آن ریاح تولد کند و غیوم سحابات مؤلف گردد و امطار حاصل گردد و پیوسته حال برینمنوال باشد و بعضی از انهار مشهوره اینست که مذکور میشود **نهر اندلس** آبیست که کشتی دران نتواند رفت و در انجا سنگیست که آدمی را جذب کند و دران نهر غرق کند و در کنار آن صورتی در موضعی بلند نهاده از مس خالص و بر پیشانی آن نوشته که ایها الرجل لاتجاوزنی فانک لم ترجع تصویر آن اینست



نهر ناحیه در ولایت اندلس بجد و دمغربست و در بزرگی برابر دجله ست و بنابر غایت شهرت از شرح مستغنی ست **نهر اشبیل** اهل اندلس آنرا نهر عظیم گویند و منبع آن از جبال شعوزه است از مشرق بمغرب میرود و بر شهر اشبیل میگذرد و در بحر محیط ریزد **نهر النیل** از معظمات انهار ربع مسکون ست و جریان او از جنوب بشمال باشد و ابتدای آن پس خط استوا باشد از جبال القمر و در بحر روم ریزد و نهری درازتر ازوی در معمورهٔ عالم نیست زیرا که یکماه راه درمیان بلاد اسلام میرود و دو ماه درمیان بلاد نوبه میرود و چهار ماه در صحاری و نه ماه در خرابها و هیچ نهری در تابستان چندان زیاده نمیشود که این نهر نیل و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان روی نماید در کتاب اسباب العجائب آورده که سبب ارتفاع آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه در مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته تا شد

نگذارد که آب نیل در روی ریزد پس بدین سبب میل رجعت کند اراضی مملو گردد و بعد از ان باری سبحانه تعالی
باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره رود نیل روان گردد و اهل مصر را
مقیاس بود که بران مقادیر زیادت و نقصان آب معلوم کنند و این مقیاس از موضوعات حضرت یوسف علی نبینا
و علیه السلام ست حکایت دختری که بآرزوی زینت او را در آب انداختن و دفع او بمکتوب امیر المومنین عمر ابن خطاب
رضی الله عنه شد شهرتی تمام دارد مقصدی ذکر آن نشده و نهنگ دران دریا بود که دو دست و پا باشد
و پوست او چون پوست شیر ست و حیوانی دیگر در انجا باشد که آنرا اسبابی گویند و آنرا با کشتی دوستی عظیم بود
و ماهی سقنقور خاصه این رود ست و خاصیت او اینست که چون کسی بدست گیرد رعشه پیدا شود و هر گاه که
از دست بنهد از آن رنج رعشه زائل گردد و تصویر اینست



نهر طاب قریب بمصر باشد و رودی بزرگ ست و بروی قنطره عجیب ساخته و آن یک طاق ست طول او قریب
دویست قدم و مجموع را از سنگ رخام پرداخته و طول هر سنگی ازین ده گز و پنج گز باشد **نهر قوس**
منبع آن از جبل خلیل ست از مشرق بمغرب میرود و از میان فلسطین و گویند بتجربه معلوم شده که چون دو لشکر در کنار
این نهر مقابل شوند آنکه در جهت مشرق بود مغلوب آید و آنکه در جانب مغرب بود غالب شود و نهایت این نهر
بحر روم ست **نهر اردن** منبع آن از جبل ثلج ست در بحیره بانیاس میرود **نهر عفرین** از بلاد روم مے آید

تا از بعد ابگذرد و با نهر اسود مختلط شود نهر اسود و نهر بغوا و نهر عفرین هر سه یکی شوند در بحیرهٔ انطاکیه ریزد

نهر صیحان از حدود روم بیرون آید و میان مرعش و مصیصه بگذرد و بدریای شام مے ریزد

نهر سیحان هم از حدود روم آید و میان مصیصه و ارزنه بگذرد و نزدیک شهر طرسوس بدریا اروتنهی شود

نهر دجله بغایت معظم ست و مبدار آن از جبال ارزالروم باشد و شرقی بلاد جزائر بگذرد و جزائر آن موضع را گویند که میان فرات و دجله باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب و بحر فارس میریزد و آب او نافع تر و سبکترین آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود نهر فرات آب بزرگست و از کوههای روم میان ثغور شام میگذرد و بر غربی شهرها جزائر ممتد گردد و بغرب بغداد یک شاخ بوے پیوندد و شاخ دیگر بکوفه رود و آنچه فاضل آید بحیر عدن ریزد نهر ماس اول آن کوههای نصیبین و آن دو قسم شوند یک قسم در دجله ریزد و یک قسم در نهر خابور ریزد نهر بزرگ از کوههای روم می آید و موصل و بغداد و بصره میگذرد بعد از ان در بحیرهٔ فارس ریزد و این نهر از جانب شمال بجنوب میرود نهر خابور در حدود بلاد جزیره است و منبع آن جبال راس العین باشد و آبی بغایت صافی و بفرات متصل شود نهر طبریه نهری بزرگست یکنیم آن سرد و نیم گرم ست و در نهر طبریه ریزد نهر مکریت آبی بزرگست و بسواد بغداد منتهی گردد و بر کنار این آب بسیاری از صلحا حضرت الیاس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام را دیده اند تصویر ان اینست



نهر علیسی شعبهٔ باشد از فرات که بقرب بغداد بدجله پیوندد و میرود و تا بعمان منتهی گردد

نهر سعمور بحوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فراهم آید و جداول بسیار از ان نهر منشعب گردد و از نهر بحر روم ریزد

نهر الذهب بر زمین شام ست و در صفت آن گفته اند که هو نهر اوله با لمیزان و آخره بالکیل

یعنی از جداول زراعت بسیار کنند و محصولات آن نیکو باشد و چون بآخر رسد در زمین فرو رفته
نمک شود و آن آب ضایع نگردد و نهر آب آنرا نهر مجنون نیز گویند بمیان موصل گذرد و در تابستان
آب وی سرد بغایت بود و نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد و مبداء آن جبال آذربایجان ست و
منتهای آن بحیرهٔ طبریه باشد در بعضی مواضع جداول از نهر منشعب گردد در اراضی آن نفوذ کند و چون تفحص
نمایند سنگی لطیف در نظر آید از آب منعقد گشته که آنرا مرمر گویند بمثال صفایح اطلس باشد نهر کر دهم در ولایت
آذربایجان ست بدایت از جبال ... و هم باشد و بمیان تفلیس و اران بگذرد و به بحیرهٔ ارمنیه منتهی شود نهر ارس اصل
جریان او از مغرب بمشرق و ابتدای او از جبال ارمنیه و این نهر بغایت سریع الجریان بود چنانکه سلوک کشتی
در وی متعذر بود چه در کنار آن سنگلاخ بسیارست بعضی مخفی و بعضی مکشوف و گویند برین نهر سه صد و شصت
شهر بود که حالا همه خراب شده و در نواحی اردبیل بگذرد و در بحر مغرب ریزد نهر جرجان منبع آن از کوههای
جرجان ست نزدیک بتخت سلیمان علی نبینا و علیه السلام از مشرق بجانب مغرب میرود و در بحر خزر میریزد
نهر اتل مبداء آن از جبال روس و بلغار و حدود شمالی ست و هفتاد و شش شعبه جدا شود و امداد معیشت
چندین شهر برین شعبها یست و میان این نهر و آب دریا فرق توان کرد چه اصلا آب دریا نیامیزد و نهر سفید رود
گویند از جبال آذربایجان و ارمینیه خیزد و جریانش از مشرق بمغرب ست و به بحیرهٔ آبگون منتهی شود
نهر تنه در حدود فارس ست آن از جبال اصفهان ست و بمیان خوزستان گذرد و نزدیک قلعه مهدی
ببحر فارس ریزد نهر فارس از حدود خوزستان آید و نزدیک عسکر بلاد اهواز بگذرد و هم نزدیک قلعه مهدی
ببحر فارس منتهی گردد و نهر اهواز و آن بغایت بزرگ ست و نهر بسیار در آن میریزد که حد و حصر آن ممکن
نیست اما اصل آن از نه نهر ست نهر شیرین از جبال دینور بیرون می آید و در بحر فارس میریزد نهر سود
بدایت او از جبال اقلیم اول باشد و بر بلاد زرنج بگذرد + نهر زنده رود نهر بزرگ ست و بر دروازهٔ اصفهان
میگذرد و دو شعبه از وی جدا میشود یکی را جرسان گویند و دیگر را قابوس و از قعر این مرجان بدست آید
نهر سنجر در ولایت اصفهان میگذرد و بعذوبت و لطافت آب معروفست و بساتین اصفهان از جداول
آن منتفع باشند و در بحر فارس میریزد نهر وحیل سجدو و بادغیس ست و آنرا مروالرود نیز گویند و اکثر مواضع
و مزارع و سرخس از آن منتفع باشند نهر هرات نهر عظیم ست آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از
مشرق بمغربست و هرات و سودان و قصبات آن از جداول این نهر منتفع گردند و سجدو و سرخس منتهی گردد

نهر هیرمن نهر مشهور ست در حدود سیستان میگذرد و جریانش از مشرق بمغرب ست از جبال غور ابتدا کند
و در سواد کرمان نیز گذرد و بحیرات زره منتهی شود نهر جیحون منبع آن از جبال بدخشان ست و میان مغرب
و شمال میرود و بحدود وخش چهار آب دیگر می‌پیوندد و آن موضع را پنجاب گویند و بعد ازان بحدود بلخ و ترمذ بگذرد
و بعد ازان منعطف شود بجانب جنوب پس میل کند بمغرب تا در بحیره خوارزم ریزد و آب آن در زمستان
یخ بندد چنانچه چندگاه کاروانها را بر روی آن آب و اگلی می باشد نهر شاش نهر بزرگ ست از بلاد ترکستان
می آید از مشرق بمغرب میرود مائل بجنوب تا خجند و فاراب بعد ازان در بحیره خوارزم ریزد و شاش موضعی باشد
بترکستان که این نهر را بدان باز خوانند نهر صریح در اقاصی ترکستانست در غایت بزرگی و در انجا نوعے از
مار بود که چون چشم کسی بروی افتد هلاک شود تصویر آن بدین صورت ست



نهر حاج بدایت آن از جبال ترکستان ست و بحدود اورکند آید و در انجا جوی اطلاق بوے پیوندد
و پس بحدود اخلیکته و خجند آید و بعد ازانکه ببحیره خوارزم منتهی شود نهر چیچان بدایت آن از جبال
چین ست چنین گویند که آبی شوم ست و اکثر کشتیها را آفت رساند و مردم آبی درین نهر باشند چون مردم
از اموال خود غافل باشند دربایند و بآب فرو شوند نهر سیحون نهر بزرگ بحدود هند آید و بغایت بزرگ ست
مشابه بنیل مصر باشد و در بحر هند میریزد و قصبات و قری بیشمار ازجداول آن منتفع میشوند و اصل آن از چند
نهر عظیم ست که بهم پیوندند و بسیار نهر ازوی خارج میشوند آب او نیز مانند آب نیل در تابستان بغایت زیاده میشوند

نهر سند ابتدای آن از جبال کشمیر و نهری دیگر از جبال کابل بدو پیوندد و آبی بغایت صافی و روشن
و در تابستان آبش بغایت سرد میشود و بحدود ملتان بنهر سیحون پیوندد **نهر گنگ** نهری بزرگ ست
در اقصای هندوستان و بدایت آن از جبال تبت ست و منتهای آن بحر هند ست **ذکر در بیان
بیابان و تعداد عیون مشهوره که در ربع مسکون واقع ست** سبب انفجار عیون
آنست که در جوف زمین منافذ بسیار ست و البته دران آب بود یا هوا هر گاه که بر هوا برودتی غلبه کند
هوا نیز آب گردد پس اگر زمین صلب نباشد چون آب دران موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی از ان بشگافد
و بر روی زمین جاری گردد و اگر زمین صلب بود بمعالجه محتاج شود چنانچه در قنوات و ابار عمل کنند و حرارت
بمیاه در فصل زمستان در آید هوا بارد شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس بدین واسطه آب
گرم باشد و در تابستان حرارت بر فراز باشد جهت آنکه چون در تابستان حرارت در آید هوا اگر گرم شود برودت
در باطن زمین مقام کند و حرارت را زائل گرداند و عیون در زمین بسیار ست اما آنچه مشهور ست و غرابتی
دارند اینست که مذکور میگردد **عین ارد سنگ** از ضیاع قزوین ست آب او دافع اسهال باشد و چون
از موضع اصل نقل کنند این خاصیت ندهد **عین لطیف** درمیان اسفراین و جرجانست و آب بسیار
از و حاصل آید و در بعضی اوقات منقطع گردد تا جمعی کثیر آنجا روند با سباب ملاهی و رقاصی کنند
و باز جاری شود **عین بادخان** در حدود دامغانست و چون مقداری حیض یا نجاست در آنجا
افگنند طوفان عظیم پیدا آید و صحت این معنی از اخبار بوضوح پیوسته **عین بامیان** چنین گویند
که درین چشمه بوقت بیرون آمدن آب بانگ رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت آید و اگر بر آتش
عرض کنند مشتعل گردد **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید از انجا بیرون آید و چون آنجا بیاشامند
مضرتی نرساند و اما اگر مقداری از راه برند و بیاشامند در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود **عین در آب**
درین چشمه گیاهیست که اگر مریضی در انجا غسل کند در وی پیچد و هر چند اضطراب بیش کند محکمتر گردد
مگر صبر کند تا بخاصیت همان آب از وی جدا شود **عین دوراق** آبا و گرم ست باشد که دخان از سر او
مرتفع گردد و مشتعل گردد و شعلهای او سرخ و زرد و سفید بود و این آب در هر دو موضع جمع ست
عین الزراعیه نزدیک موصل و در انجا نیلوفر روید و بقیمت فروشند و تصویر آن
اینست

عین الزراعیه



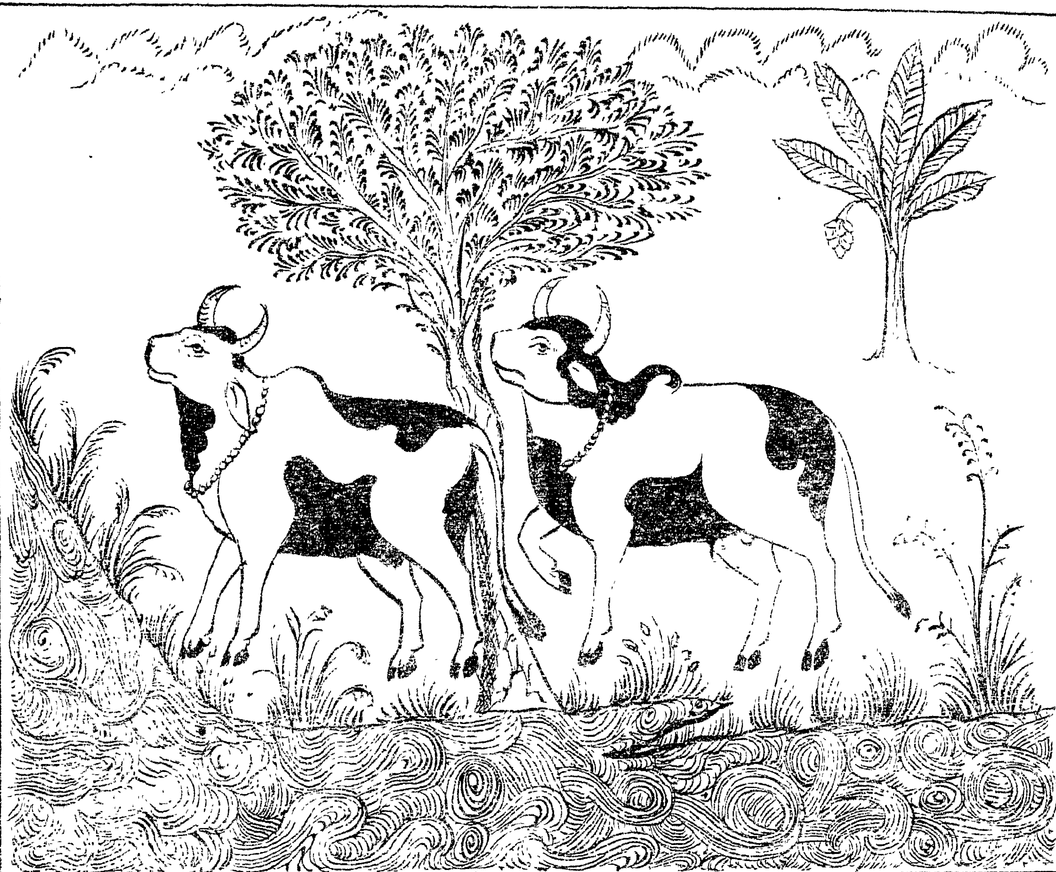
عین الجماد آب آن جهت دفع ملخ نافع ست چون در ظرفی کرده در مقامی بیاویزند ملخ در حوالی آن
نیاید بشرطیکه چون آب چشمه بردارند تا موضعی که مطلوب باشد بر زمین ننهند والا خاصیت زائل شود
عین مسکون در اراضی اندلس در پایان کوهی ست که آنرا مسکوره خوانند و این چشمه از حالات اول
کم نگردد عین انهار در اراضی انطاکیه ست اگر چوبی دران افگنند فی الحال بسوزد عین الفسار
در نواحی مصر غزاریست که اگر خاک آن از آب این چشمه گل سازند ازان گل موش متکون گردد عین آذربایجان
چشمه ایست که آبی بغایت صافی آنجا بیرون می آید چون لحظه بماند سنگ شود و گویند که سنگ مرمر
از انجا حاصل شود عین ازندیلون در سیستان ست و نی قصب ازان حاصل شود عین میلون
چشمه مبارکست بزمین بیت المقدس و اکثر بساتین آن موضع از انجا آب خورند عین دیلم چشمه ایست
بولایت دیالمه و آبش در تابستان بغایت سرد بود و در زمستان بحد گرم باشد عین قرار در موضعیست
از اراضی خراسان صاحب تپ ربع چون درین چشمه درآید خلاصی یابد عین گلشن بقریب طوس ست
و سه چشمه است مقارن هم که از پایان کوه سیاه بیرون آیند و در غدیری جمع شوند که دور آن بی وجریب باشد
عین وسله از جمله ضیاع سلماس ست و شرب آن موجب اسهال و اطلاق باشد عین اردشیر
او نیز همین خاصیت دارد بغایت گوارنده است عین نوح بحدود فارس باشد و اکثر علل را نافع باشد
عین سلیمان درسان قلعه ایست که آنرا بسلیمان علیه السلام باز خوانند در حدود کرمان در سابق الایام
چون شاهزاده دران قلعه بودی و آب چشمه خوردی البته بپادشاهی رسیدی عین گوسان چشمه بزرگست
و آب لطیف دارد و بحدود جرفت باشد عین معرل چشمه ایست بقریب بیابان مور قریه بزرگ بران
ساخته اند عین سراب اکثر بساتین و باغات ازان چشمه آب خورند عین الفضه چشمه بمغرب زمین

و در آب وی نقره بقدر یک مثقال یافته می شود **عین الکبریه** در حدود سلقان ست هر درختی را که تاک خشک شود چون قدری آب آن چشمه دریخ وی ریزند در حال باز سبز شود و اینهم از عجایب ست **عین نهاوند** در شگاف کوه نهاوندست و چون کسی محتاج آب زراعت شود نزدیک آن شگاف رود گوید مرا آب میباید فی الحال روان گردد و چون آب کفایت شود هم آنجا رفته گوید کفایت ست آب منقطع گردد و بسیاری از مردمان امتحان کرده اند **عین الشجر** این چشمه براه جرجانست آب آن در غدیری جمع میشود که در آن یک تیر پرتاب ست و در میان این غدیر درختی عظیم ست و هر سال چهار ماه این درخت غائب میگردد و سبب آن معلوم نیست یکی از ملوک فرمود تا آن درخت بمسامیر و سلاسل حدید استوار گردانند چون آوان غیبت او رسیده مسمارها کنده و سلاسل حدید را گسیخته درخت غائب شد غواصی را جهت تحقیق این امر در آب فرو فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرده و گفت هزار گز در آب فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم تصویر آن بدین صورت ست



عین عبد الله آباد میان قزوین و همدان باشد و آب آن بمثابه گرم ست که اگر بیضه در آن افکنند پخته گردد و همچنین در پهلوی چشمه ایست که آبها در آنجا جمع آید **عین البقر** چشمه قریب بعکه که یهود و

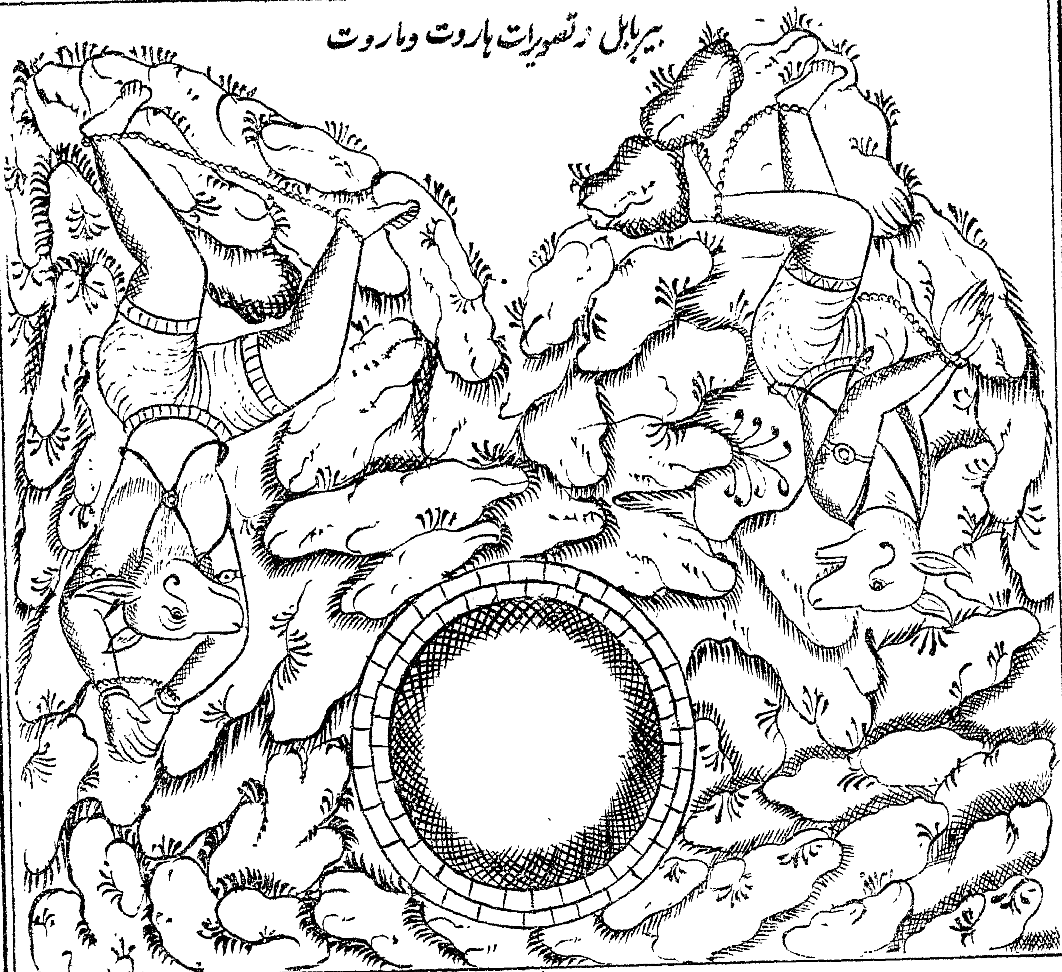
نصاری آنرا زیارت کردند و آب این چشمه خورند و اعتقاد ایشان چنانست که کلوانی که بجهت آدم زراعت کردند از ین چشمه برآمدند تصویر آن بدین صورت ست



عین البور چشمه ایست در آذربایجان که جاهها بدان تنگ کنند **عین المغرب** بدریای مغرب واقع شده و شهرتی تمام دارد و صندوق مقفل بر سر آن موضع ست و چون سر صندوق بگشایند آب از چشمه که در صندوقست بپاشامند و برین آب قصبات دائر باشد چون کم شود هندوان آیند جمع و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و از ذنوب معاصی توبه کنند باز در صندوق آب بسیار شود **عین العلاج** میان جرجان و قزوین باشد و آبی گرم دارد و پیکان را از جراحت بیرون کند اسهال را نافع آید **عین الحجر** چنین گویند این چشمه در قریه صحارست در ولایت دامغان اگر چوب در ان آب افگنند سنگ منقش و لطیف میشود **عین السم** در دیار چین ست و آب آن بغایت شیرین باشد اما چون از انجا بمقدار فرسنگی نقل کنند زهر هلاهل شود **عین الذنب** در کوه بیستون باشد و بغایت صافی بود چون هزار درم نقره در وی افگنند روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود سبب آن معلوم نیست **عین الشمس** چشمه ایست که در وقت طلوع آفتاب بجانب مغرب روان باشد و چون آفتاب میل غروب کند

بجانب مشرق جاری گردد **عین المشک** آبی در دیار چین ست هرچه بدان آب غسل دهند بغایت
پاک شود و از جامهائی که بدان آب بشویند بوی مشک بمشام رسد در میان عیون بهمین مقدار
قناعت نموده اند بعد ازین در تعداد آبار شروع کرده میشود بتوفیق الله تعالی **ذکر در بیان ابار**
که در ربع مسکون واقعست ابار در زمین از حیز تعداد بیرونست اما انچه مشهورند و غرابتی دارند
مذکور میگردد **بیر قضائی** چاهیست در مدینه طیبه که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
آب دهان مبارک در انجا افگنده ست و بیمار انرا ازان شفای کلی حاصل میشود **بیر زمزم** چاهیست
بمکه مبارک و مشهور مجاهد گوید که هرکس که آب بصدق نیت تجرع کند از هرگونه علتی که داشته باشد خلاص شود
بیر بدر چاهیست میان مکه و مدینه یکی از صحابه گوید که در وقتی از اوقات بدانجا رسیدم یکی را دیدم ازان
چاه با تازیانه آتش بیرون آمد و مرا بدان تازیانه ضربتی عظیم زده بچاه معاودت نمود **بیر توفیق**
بار اضی مغربست و بخاری از انجا مرتفع میشوند چنانچه اگر سنگی عظیم دران چاه افگنند بیرون اندازد
و بقعر چاه نرسد **بیر ارزق** چاهیست بزمین طرابلیس هرکه ازان آب بخورد احمق شود **بیر یوسف**
نزدیک قریه سنجرست از اعمال مصر یوسف علیه السلام را برادران دران انداختند آب آن امراض را
نافع باشد **بیر مشاش** آبی بغایت خوش دارد چون خشت خام دران چاه افگنند آوازهای هایل
ازان چاه برآید و بعد از سه ساعت ساکن شود **بیر صواعق** هرکه از آب این چاه بخورد اطلاق بدنش
پدید آید چون آبش را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دور برند سنگ گردد و اگر خرقه حیض دران افگنند
صاعقه عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که دیوارها بشکند و عمارت ویران سازد
بیر ماهیان گویند که چون نخچیر تشنه شود و قصد بیر ماهیان کند آب از قعر چاه بالا آید و چون بآب خوردن
مشغول شود آب او را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر بر کنار چاه افتد و جهت آن معلوم نیست
بیر المسیح در نواحی مصرست و درخت بلسان در حوالی این چاه ست و آن درخت را آب ازین چاه دهند
و گویند عیسی علی نبینا و علیه السلام آب این چاه وضو ساخته و غسل نیز کرده و گفته اند تا درخت بلسان را
آب ازین چاه ندهند ازوی روغن حاصل نشود **بیر سرج** بحدود بیابان رودست بر سر آن چاه
گنبدیست و جایگاه هولناک ست گویند در قعر این چاه فیروزه توان یافت **بیر خود** در میان حوض
نزدیک شهریست و بر سر آن چاه دیگی از مس نهاده اند و درین دیگ سوراخی کرده اند بدان مقدار آب

ازانجا بیرون آید که چند جوی بزرگ جاری شود و حال انکه سوراخ آن بغایت تنگ ست و الا شهر خود از کثرت آب ویران گشتی بییر بابل چاهیست که هاروت و ماروت بعقوبت عاجل آنجا گرفتار ند تصویر آن بدین صورتست



بییر اصفهان چاهی عمیق ست و قعر آن پدید نیست در وقت حکومت اسحق سیجوری کودکی دران چاه افتاده و مادر وی جزع بسیار میکرد و مردیرا که مستوجب قتل بود از زندان بیرون آورده در کمر او ریسمان بسته دران چاه فرستادند تا کودک را زنده آن مرد بیرون آورد چنین گویند که ۳ شبانروز رسنها بر یکدیگر وصل کرده بچاه فروگذاشتند و آن شخص قدری سنگریزه با خود داشت که در قعر چاه می افگند و بعد از انقضای مدت همچنان سنگ می انداخت آواز نمی شنید آخر او را بالا کردند و کیفیت آن پرسیدند گفت غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم نشد تصویر آن بدین صورت ست



بیر عبد الرحمن در ناحیه فارس ست بعید العمق ست و در اکثر اوقات خشک باشد و در هر سال یک نوبت معین
آب عظیم دروی پدید آید چنانچه از محل خود ببالا میل کند و برروی زمین روان شود و دیگر آسیا چند روز
بدان گردان باشد و تمامی مزروعات ازان آب مملو سازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد ازان
در زمین فرو رود و بحال اول آید بیر سایک هم بحدود فارس باشد و پیوسته ازانجا بخاری گرم بیرون
می آید و حرارت عظیم موثر میباشد بمثابه اگر مرغی بربالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقی کثیر
بر صدق این سخن گواهی دادند بیر الاصوات بحدود تبت واقع ست هر که نزدیک آن چاه رود
آوازهای غریب شنود و سخنهای عجیب استماع کنند از فارسی و تازی و ترکی و هندی چون باران آید
آوازهای منقطع گردد و چون باران تسکین یابد باز همین دستور اصوات ظاهر شود بیر سنگلدیب
بر سر آن کوه ست هر کس که خواهد که در قعر این چاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی آن کس آید و موجب
آن کسی نداند که چیست جمعی گویند که دران مرقد یکی از بنات آدم ست علیه السلام بیر الصنغ
در دریای هندوستان ست چون آب آنرا بگیرند و در ظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاق

منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بگذرانند زهری قاتل گردد و حکمت آن معلوم نیست بیر قیصورا
این چاه نیز در بلاد هندوستانست و درین نوعی ماهی باشد که اگر از آب بیرون آرند سنگ گردد

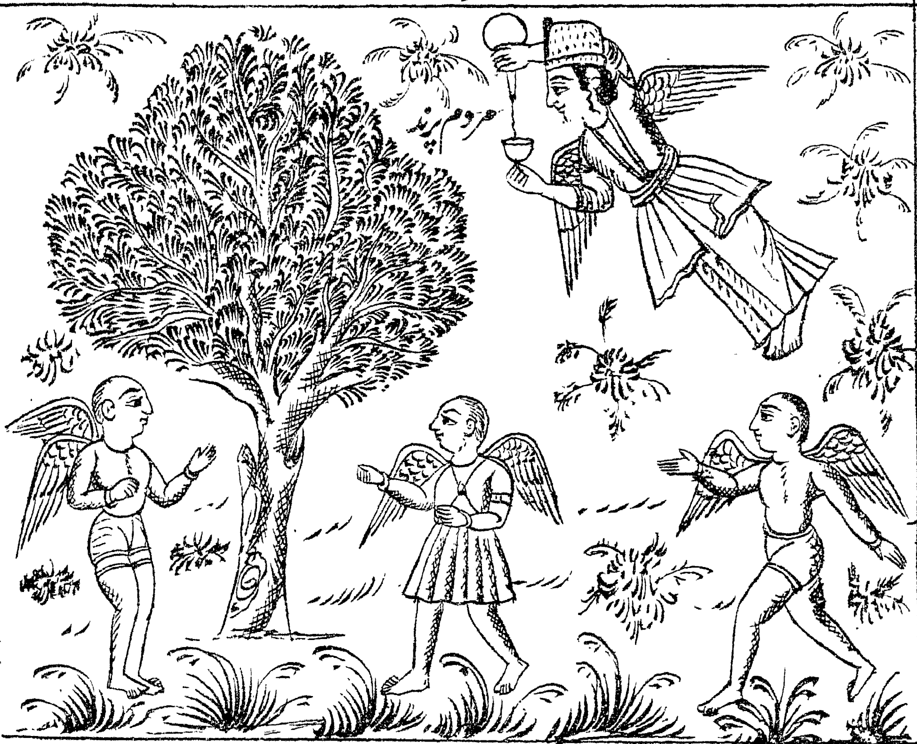
ذکر در بیان تعداد جزائر که در ربع مسکون واقعست

درمیان بحار و بطائح جزائر وارامی بسیارست که باری سبحانه تعالی آنهارا محل معیشت اصناف عباد ساخته و بعضی را جهة اخذ فوائد و منافع پرداخته و ازین جزائر برخی بتصرف بنی آدم واقع شده و چند جزیره مساکن طوائف جن ست و در بعضی ازان جزائر حیوانی چند اند بصورت خوب و غیر آن نیز ساکن اند و بعضی ازانها منفرد و وحوش و طیور باشد و بعضی ازانها معادن جواهر و طلا و نقره باشد و بر احوال چندی ازانها هیچکس را اطلاع نیست اما انچه مشهورست اینست که رقم زدهٔ کلک بیان مے گردد

جزیره هکموب درین جزیره درختیست که ثمرهٔ آن مشابه بشکل انسان ست و بعد ازان صورتی مانند کدو ازان درخت ظاهر میشود و دو پستان داشته باشد و آن ثمره که بصورت انسانست ازان دو پستان شیری مکمد تا مدت یکسال بقدر یک گز میشود و بعد ازان خشک مے شود بار دیگر بدستور اول آن ثمره از درخت مذکور ظاهر میگردد تصویر آن اینست

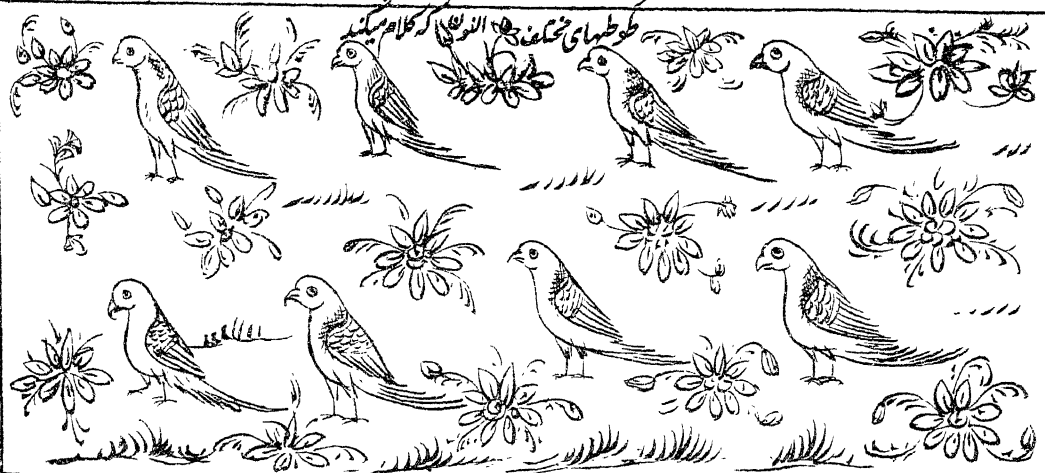


جزیرهٔ یاقوت جزیره معظم ست که در بحر مظلم افتاده است و در وی نوعی یاقوت سرخ و زرد و کبود یافت
جزیرة الفضه بقرب خط استواست و در بعضی مشرق در راه گذر آب قطعهای نقره افتاده باشد مقدار
یک مثقال مطلقاً با سنگ آمیخته نیست **جزیرة الزانج** در دریای چین ست و طول آن هزار فرسنگ ست
و بادشاه این جزیره را مهراج گویند و از خراج آن هر سال هزار من طلا و اصل خزانه میشود و صنفی از زرد باده باشد
که فیل و کابوس را تواند ابتلاع کرد و درخت کافور هم در انجا باشد و عجائب و غرائب این جزیره از حیز تعداد بیرون ست
در عجائب المخلوقات مسطور ست که خراج این بادشاه هر روز دویست من زر ست من ششصد درهم ملک بگوید
تا از ان زر خشتها سازند و در آب اندازند و خزانه او قعر دریا باشد و درین جزیره قومی هستند صورت ایشان



صورت آدمی
اما اخلاق
ایشان
اخلاق بهائم
و ایشان را
اجنحه است که
بدان پرواز کنند
صورت آن اینست

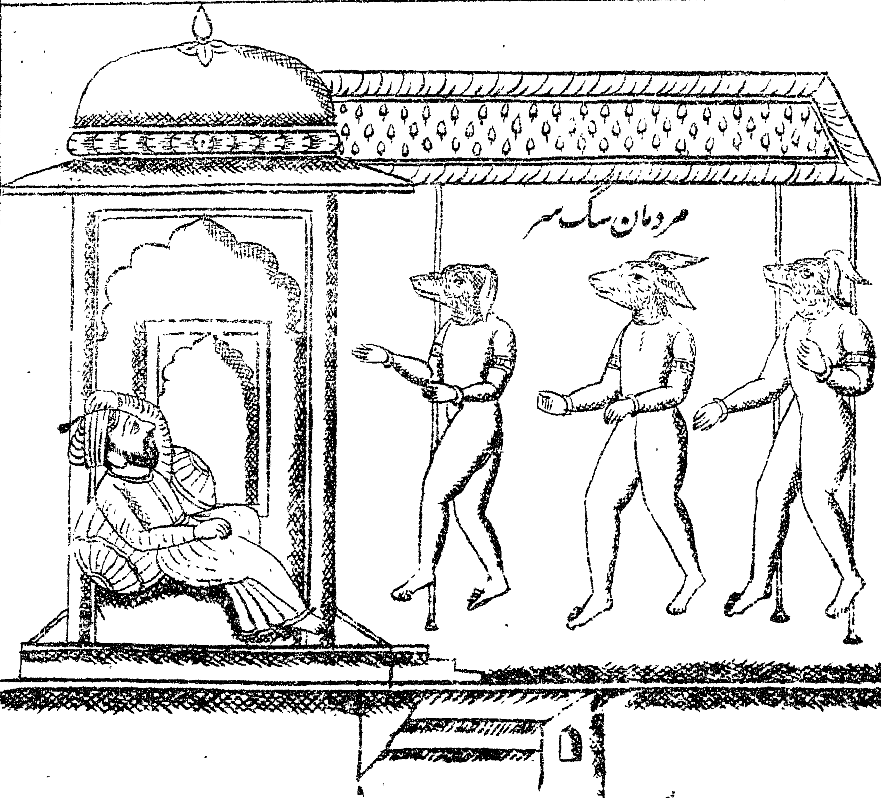
و درین جزیره نوعیست از طوطی سبز و سفید و سرخ و زرد هرچه بشنوند باز جواب دهند تصویر آن اینست



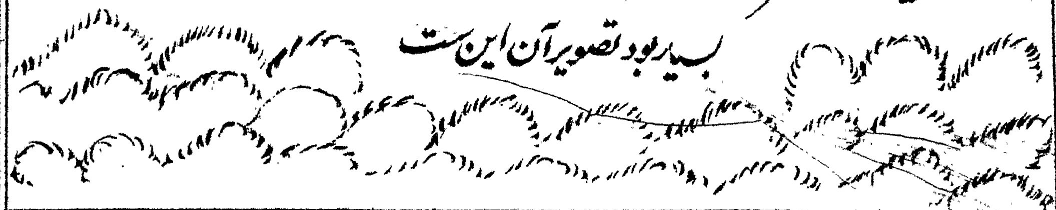
جزیرهٔ الطیری دراقصای چین باشد ودورش دوازده فرسنگ باشد و دروی کوهها بلند بود وآبهای روان وهوای خوش دارد و مردم جهت یاقوت زرد وسرخ وکبود دران جزیره روند وبدست آرند جزیرهٔ نق متصلست بجزیرهٔ زنج وازانجا طلا بسیار حاصل میشود وچنانچه اطواق وسلاسل کلاب وبوزینه از طلا سازند وپادشاه این جزیره زنی جمیله باشد وملازمان وارکان دولت او مجموع نسوانند وبرجال اختلاطی ندارند وآبنوس انجای هیزم بسوزانند جزیرهٔ پرطانیه دراقصای مغربست وبغایت بزرگ وعمارت غربی بدین جزیره منتهی شود جزیرهٔ وسلا درین جزیره قومی باشند ازنتاج قوم عاد چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد ومردم خورند تصویر اینست

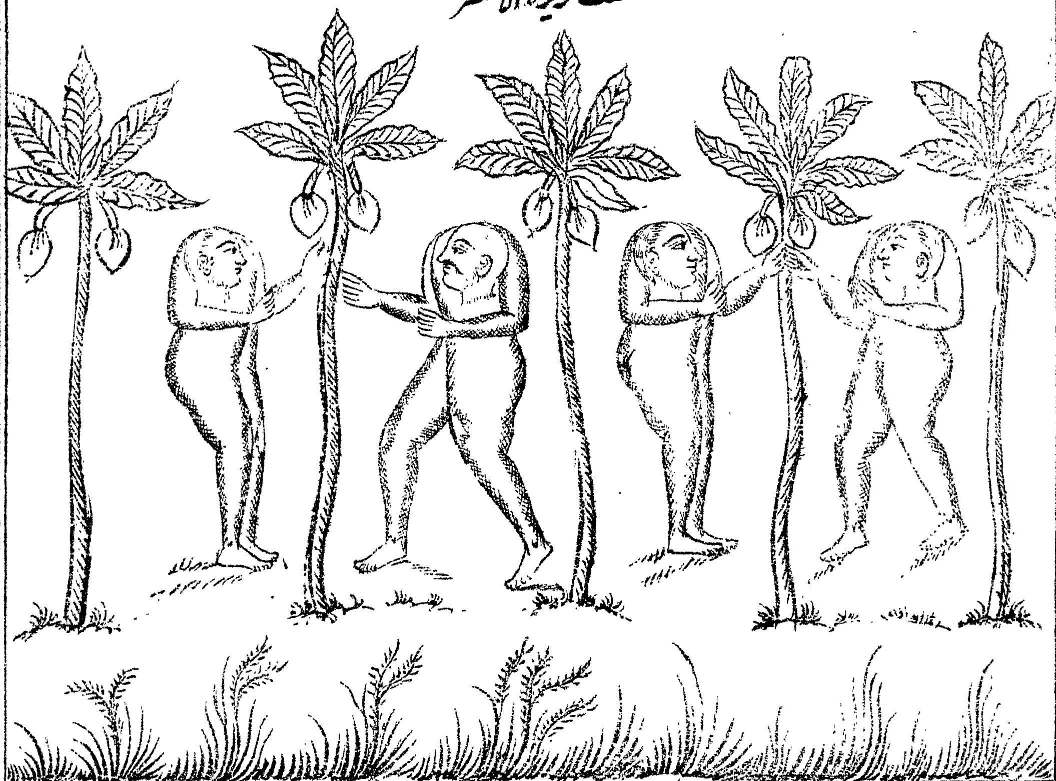


جزیرهٔ سلاهط در دریای هندست وصندل وکافور وسنبل ازجزیره آرند جزیرهٔ القصر نیز در دریای هند ودرانجا قصریست که هرکس دران رود بیهوش گردد گویند که یکی از ملوک آنجا رسید عزم قصر کرد چون درانجا رفت باخدم وحشم اعضای ایشان بدرشد حرکت نتوانستند کرد وخواستند که بیرون آیند نتوانستند آنکه خواب بر ایشان افتاد بعضی ازایشان تعجیل کردند باز آمدند وباقی هلاک شدند ندانست خبر دادند که درانجزیره آن قصر مردگان وسگان نشیندران آنجا قومی باشند که بدن ایشان مشابه بدن آدمیست وروی ایشان مانند روی سگ تصویر اینست



جزیرة البرق درین جزیره سه موضع بود که تمامی شبها و سال دریکی برق جهد و دریکی باران بارد و دریکی باد وزد **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره را روی بر سینه باشد و اشقر اللون اند و نارجیل و عود در انجا بسیار بود تصویر آن این ست



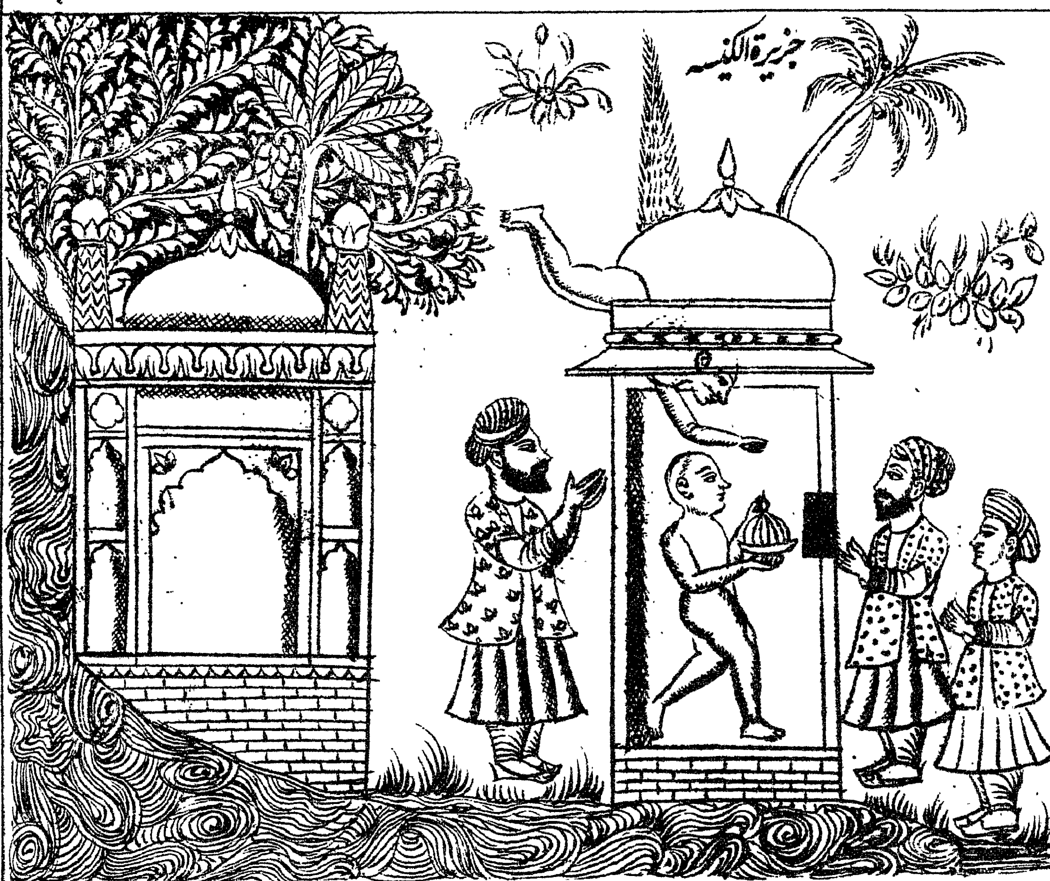


خلقت جزیرة الاشقر

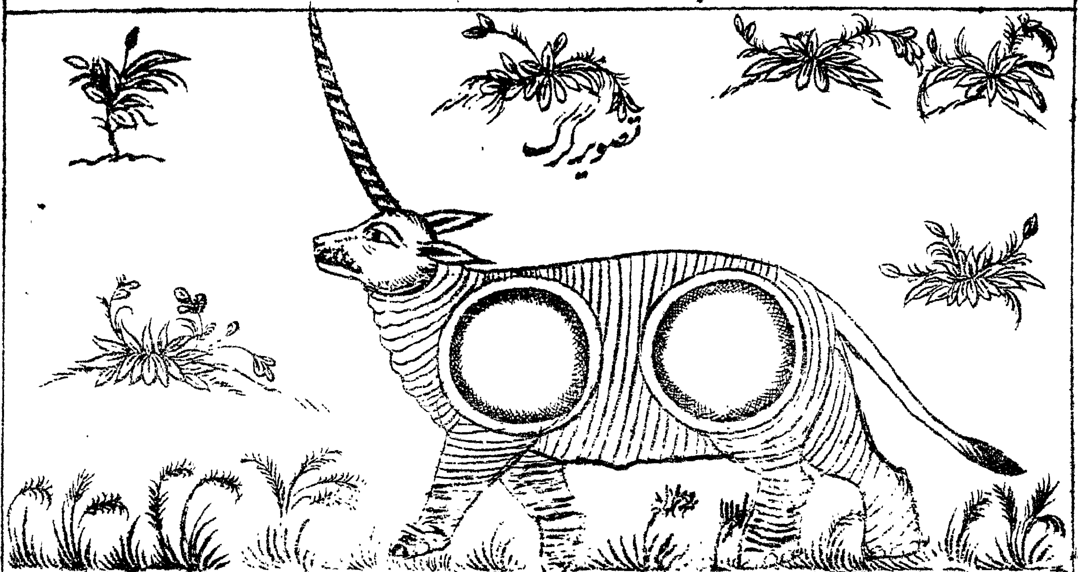
جزیرهٔ سالوس اهل این جزیره اکثر برهنه باشند از اهل هند مال ایشان آهن و نارجیل بود **جزیرهٔ جاشک** سکان این جزیره در حرب کشتی و راه زدن درمیان دریا مهارتی تمام دارند و بتوانند که مدتی در آب صحبت کنند و ضعف ببدن ایشان راه نیابد **جزیرهٔ محرقه** از جزائر دریای فارس ست و مغاص لولو در انجا باشد **جزیرة الحرب** از جزائر قدیم ست و سکان آنجا قومی اند از شیاطین الانس که متعرض اموال مردم شوند **جزیرهٔ مبارک** از جزائر قدیم ست و مردم کمتر بدانجا رسند **جزیرهٔ الماس** از جملهٔ جزائر زنج ست ساکنان بقامت از یک گز بیش نباشد و بیک چشم اعمی و نیمه تن مفلوج اند چنین گویند که صنفی از طیور درین جزیره باشند که هر سالی بدین جماعت محاربه نمایند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرهٔ سکسار** از جزائر زنگ یکی این جزیره است و هر که بدین جزیره رسد خلاصی ممکن نیست



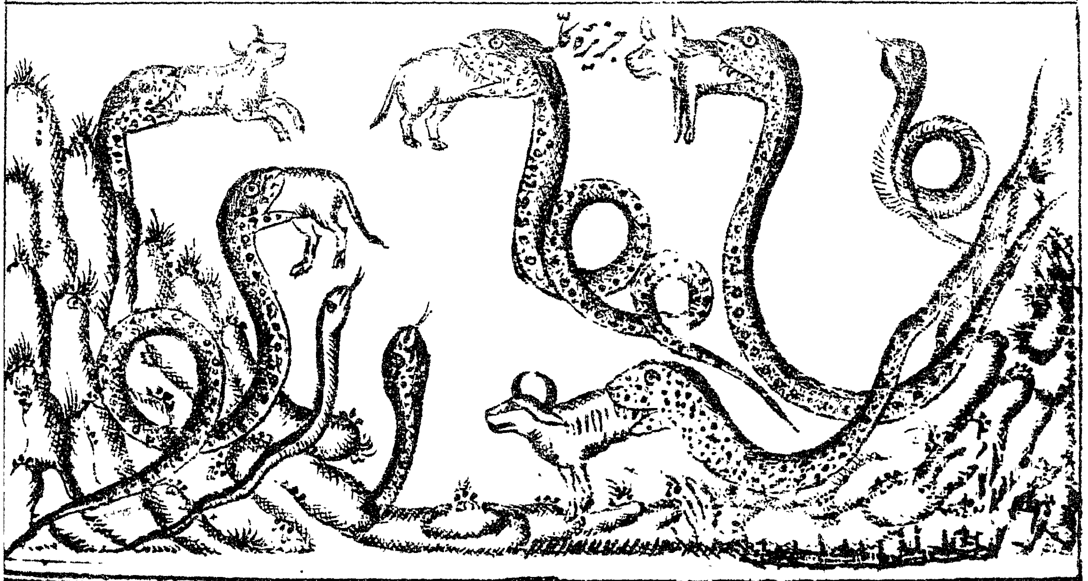
جزیرة النار از جزیرهٔ بحر مغرب ست و در انجا
مناره است بارتفاع صد گز و بر بالای مناره صورتی ساختهٔ اند
بطلسم که دست خود بجانب بحر مغربست دراز کرده گویا
بچیزی اشارت میکند تصویر آن این ست
جزیرهٔ طیور از جملهٔ جزائر بحر روم ست و در اصناف طیور
صد و سی صنف در انجا یافته اند جزیرة الکنیسه در بحر مغرب
باشد و دران کنیسه صورتی بود از سنگ و در مقابل آن مسجدیست
و بر شرقی کنیسه صورتی بطلسم کرده اند هر کس از زائران بتفرج
زیارت آن کنیسه آید آن صورت
سر بگنبد در آرد و آواز دهد که فلانی
بمهمان آمده است پس در کنیسه بگشاید و طعامی بقدر احتیاج او از انجا بیرون آید و باز در بسته شود و پیوسته حال بر همین منوالست
تصویر اینست



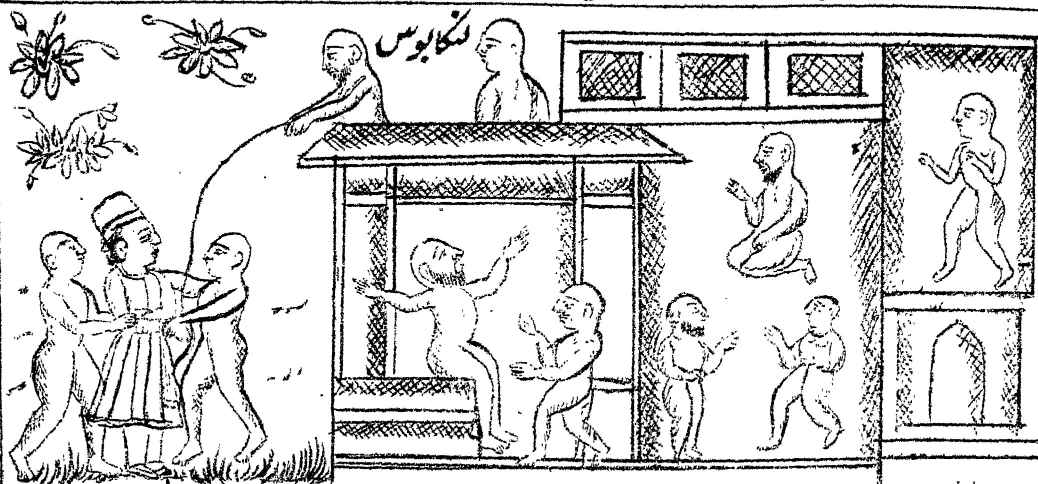
جزیره الحافظ از جزائر بحر روم ست و درین جزیره گوسفندان بغایت بزرگ باشند بی صاحب و چون سفاین تجار بدانجا رسند بی مانعی هرچند گوسپند خواهند تصرف کنند جزیرة القاهرون در بحر چین باشد و دران جانوریست که آنرا گرگ خوانند و او را بر پیشانی شاخ ست قریب یک گز و چون این شاخ ببرند موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید بعد ازان باطل گردد تصویر آن بدین صورت ست



جزیرهٔ بیطابل جزیرهٔ بزرگست و دروی عمارت نباشد و بشب آوازهای اوتار و مزامیر ازانجا شنوند همانا جنیان دران محل ساکن اند جزیرهٔ مهراج میان این جزیره غدیری عظیم باشد و هرچه از طلا و جواهر بدست بادشاه این موضع افتد دران غدیر اندازد و گویند این خزینه منست و در میان این جزیره کوهی باشد ابر قله وی آتش فروزان بود همیشه جزیرهٔ کله درین جزیره معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که هر یک گاومیش را ابتلاع کند تصویر آن اینست



جزیرهٔ لنکابوس عمارت دارد اما آنجا که ساکن اند برهنه باشند و گاهی جامه نپوشند و اگر مسافرے بدست ایشان افتد صید کنند تصویر آن اینست



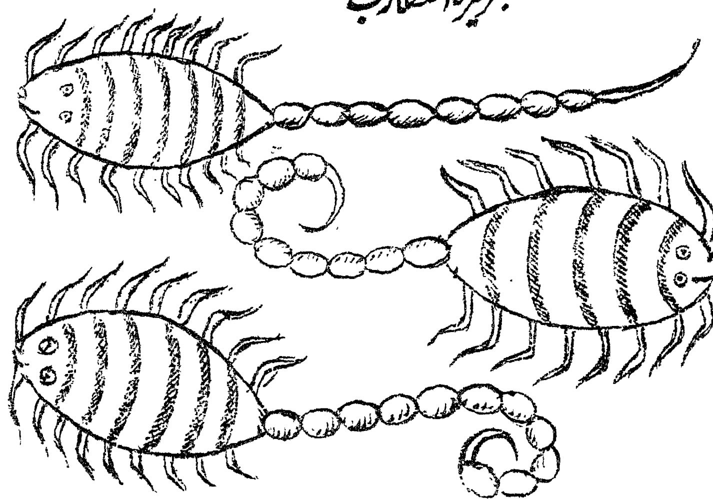
جزیرهٔ الریاح درین جزیره کاغوز باشد و آدمی کمتر بدانجا تواند رفت و حمدونه فراوان درانجا باشند

جزیرهٔ قمار در نهایت هندوستان ست و روی درخت عود باشد و عود قماری ازین جزیره آرند

جزیرهٔ الرومی از بحر خضر باشد و درانجا نوعی از درخت بقم باشد که بیخ آن تریاق زهر افعی و یا زهر سائر سموم باشد و درین جزیره گاومیش باشد که دنبال ندارد و جنسی آدمی باشند که قامت ایشان چهار گز باشد و مجموع برهنه گردد و سخن ایشان فهم نتوان کرد تصویر اینست

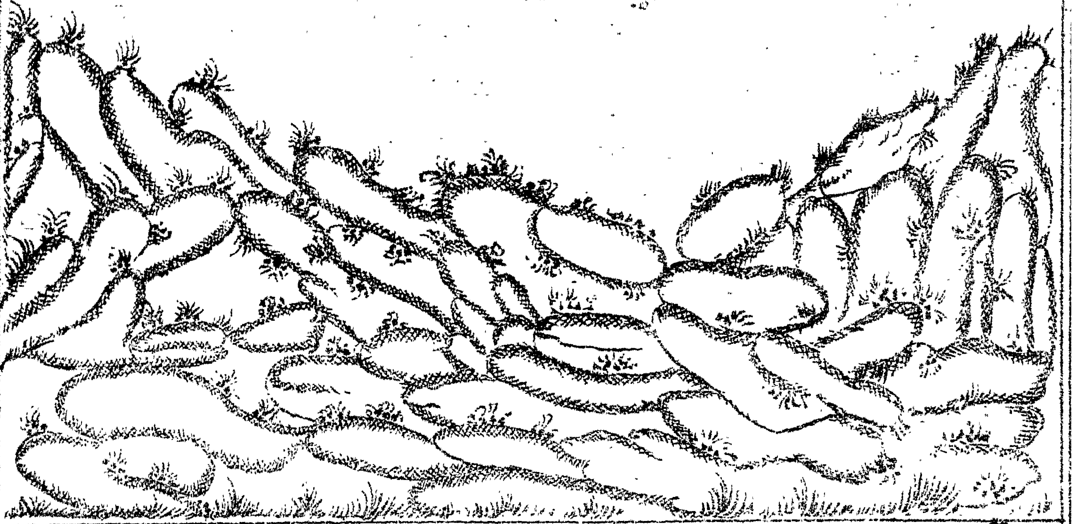


جزیرهٔ العقارب از بحر اخضر ست و درانجا کژدمان عظیم باشند و صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیده شد که بزرگی چشم آن کژدمان چند چشم شتر باشد تصویرات آنها بدین صورت ست



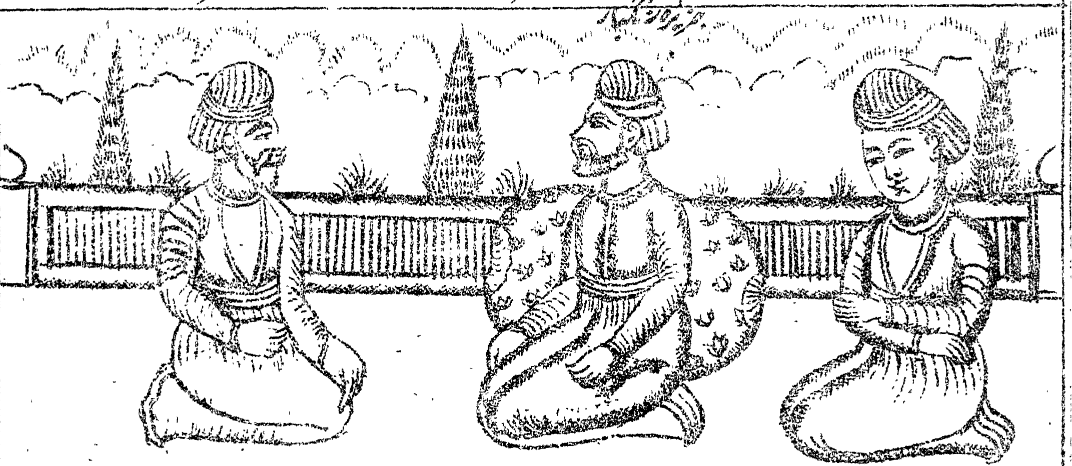
جزیره سراندیب جزیره معظم است و مساحت آن هفتاد فرسنگ است و در وی کوهیست که هبوط آدم علی نبینا و علیه السلام بران واقع شده است و درین کوه الماس و یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت تصویر آن اینست

جزیره سراندیب



جزیره قیس در آن جا قومی باشند که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدان گذرد جزیره مصطلی در وی درخت فلفل بسیار بود چنین حکایت کنند که بر هر خوشهٔ فلفل برگ بزرگ باشد و چون باران باریدن گیرد این برگ خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد و چون باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد و پیوسته چنین باشد جزیره زنگبار در دریای زنگ است و در وی عجائب بسیار بود و از آنجمله آنکه در آنجا طائفه زنگیان باشند و ازین عجیب تر که شعر چشم و ابروی و سر و ذنب و حواجب ایشان نیز سفید بود و تصویر آنها اینست

جزیره زنگبار



جزیره حاصل در دریای فارس است و گاه گاهی چون این دریا مد کند ماهی عظیم جنگی بماند و مردم آن نواحی چون آن ماهی را بگیرند و چربی و گوشت او را اخذ کنند تمامی سال مردم آن دیار را کفایت کند و بسیار فوائد ازو را

جهت سوختن و رجاء الناس آنجهت خوردن این روغنها را در ظرفی چوبین کنند و الا در هر ظرف و هر جا که بود
ترشح کند و مجموع ضائع شود جزیره **قبرس** جزیره معروفست و کشتی از عرصهٔ شام بدو روز بقبرس رود و از
قبرس بسه روز بروم رود و کتان و صوف قبرس از آنجا باطراف برند جزیرة **الحیات** در بحر خزرست و
عرصهٔ آن پر مار باشد اما ماران ضرر بمردم نرسانند جزیرة **الجن** این جزیره نیز در بحر خزرست و از آنجا اصوات
مهیب استماع میشود و هیچکس را که نمی بیند بدان جهت آنرا بجن منسوب دارند و گویند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام
بعضی جن را درین جزیره قید فرموده است تصویر اینست



جزیره **سوریا** در دریای فارس است و سکان آنجا قومی باشند بر ملت خلیل الله علی نبینا و علیه السلام
جزیرة **الابیض** از جزائر بحر روم است و در وی معادن نقره بسیار باشد از جهت آنرا به بیاض نسبت کرده اند و
منافع بسیار ازین جزیره حاصل آید جزیرة **الثور** از جمله جزائر دریای افریقیه باشد و در آنجا حیوانیست که اعضای او مانند اعضای بنی آدم است الا سر و گوش مثل گاو تصویر اینست



جزیرة السقیه از جزائر دریای شام ست و دور وے نود فرسنگ ست جزیرهٔ صور از جزائر دریاے روم ست و دورا و صد فرسنگ ست ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارتی دارند و ایشان را در وضع طلسمات شانی عالی بود جزیرة الطینه گویند جزیره بزرگست در دریای شام دور آن صد و سی فرسنگ ست اہل تجارت را از انجا منافع بسیار بدست آید جزیرهٔ بوکساقی از جزائر دریای طبرستانست و تمامی این جزیره سنگ خاره ست جزیرهٔ دشتبر سهلی این نیز در دریای طبرستان ست و عرصهٔ آن مرغزار بود و نفط سفید از انجا حاصل میشود جزیرهٔ باکر درین جزیره آب روشن نباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم بود و هر سال از ان آب آتش برآید و هوا استصاعد بود و سبب آن معلوم نیست جزیرهٔ جبیله در برابر بندالان واقع شده است و بغایت کوچک ست ذکر در بیان عجائب بعضے از ولایت و جبال و احجار و حیوانات بر و طیور و اشجار و ذکر عجائب و بحار و حیوانات بحر و غرائب انهار و جزائر و عیون و غیر ذالک از عجائب عالم که بقدرت آفریدگار عالم ظهور یافته است و در بیان شمهٔ از کوه قاف و غرائب بعضے از ولایات ربع مسکون و غیر ذالک

در بیان کوه قاف

از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم منقولست که گفت خدای تعالی کوه قاف را گرداگرد این جهان آفریده است و جهان در میان کوه قاف چون انگشت ست بمیان انگشتری و کوه قاف از زمرد سبز ست و از سبزی چنانست که این کبودی آسمان از فروغ ویست که بر آسمان افتاده است و اطراف و جوانب آسمان با کوه قاف پیوسته است و از آدمی هیچکس آنجا نمیتواند رفت زیرا که چهار ماه در تاریکی باید رفت تا آنجا رسد و آنجا آفتاب و ماهتاب و ستارگان نیستند و روشنائی آنجا از شعاع کوه قافست

در بیان شارستان جابلقا و جابرسا

این دو شارستانست یکی که در جانب مشرق ست آنرا جابلقا خوانند و دیگر که بجانب مغرب ست آنرا جابرسا گویند و این شارستانها از زمرد سبز و هر دو با کوه قاف پیوسته است و هر شارستانی دوازده فرسنگ ست در دوازده فرسنگ حضرت امیر المومنین علی رضے الله عنه از حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام پرسیدند که عدد خلائق آن دو شارستان چند ست حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وسلم فرموده اند

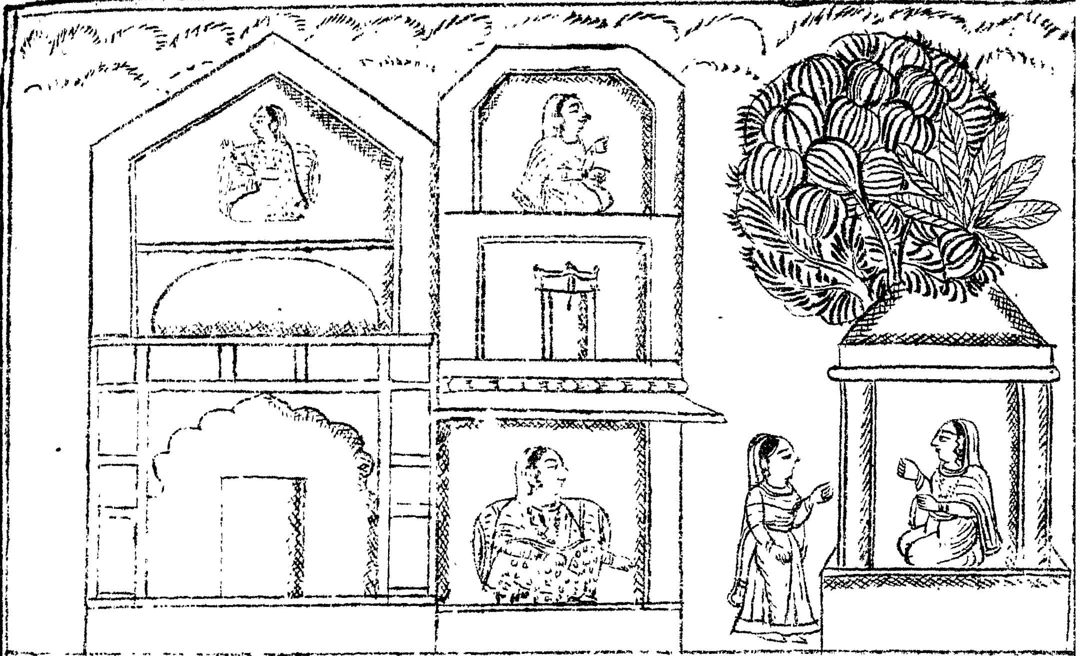
که هر شارستانی هزار در بند ست و بر هر در بندے هزار مرد نوبت دار ست که هر شبے که
نوبت دارند تا سال دیگر نوبت بدین نوبت داران نمیرسد و این نوبت داشتن ایشان
از براے آنست که دران ناحیت مردم بسیارند که ایشان را ناقیل گویند و آن مردم را
باین خلائق شارستان تعصب ست و شب و روز با ایشان کارزار مے کنند بارے
حضرت امیر پرسیدند که این خلائق جابلقا و جابرسا از فرزندان آدم اند یا نه حضرت
پیغمبر فرمود صلے اللہ علیہ وسلم که ایشان نه آدم اند نه جن و نه فرشتگان اند لیکن
طاعت ایشان بر مثال فرشتگان ست و روشنائی از شعاع کوه قاف ست و سنگ
و سفال ایشان چون نور ست که همی تابد و خورش ایشان از نباتے ست که از زمین میروید
چیزے نپوشند و ایشان را توالد و تناسل نیست زیرا که ایشان همه نر اند ماده در ایشان
نیست و ایشان همه مسلمانند و دین و شریعت مسلمانی دارند و از اهل بهشت اند زیرا که
در شب معراج چون جبرئیل مرا بآسمان مے برد آخر مرا سوے ایشان برد من اسلام
بر ایشان عرض کردم و ایشان اسلام قبول کردند العلم عند اللہ المعبود و بعد ازین
وقت آنست که خامهٔ مشکبار بذکر حالات بعضے از بلاد که از معظمات شهرهاے ربع مسکون شد با شرح تخته

ذکر شمهٔ از دیار مغرب

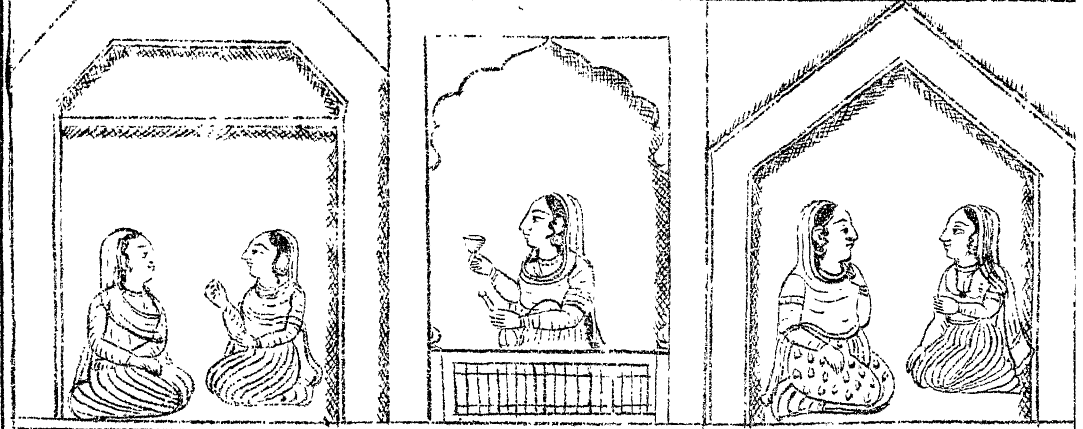
دیار مغرب عرصه ایست که چون ساحت سینهٔ کریمان کشاده و پهنا ور بود و عجائب
و غرائب دیار مغرب از حیز تقریر بیرون ست و تفصیل اسامی بلاد مغرب در صور الاقالیم
مذکور ست و دران ولایت غریب قریب بسفاة الریح مغاره ایست بے پایان و از
غایت گرما و کثرت ریگ روان زیاده عمارتے در انجا نتوان یافت و در بعضے نسخ بنظر رسیده
که بر جوانب آن مغاره ریگ روان ست و آن راه نیز چند روز گذرند و درمیان ریگستان
شهریست که دران همه شهر زنانند و اگر مردے در انجا رود از اقتضاے آب و هوا
شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانے

مرغ روح از قفس قالبش پرواز کند

تصویر آن بدین صورت ست







و درانجا چشمه ایست که چون زنان دران چشمه نشینند شهوتی بذات و نفس ایشان غالب گردد بحیثیتی که از غایت ذوق نطفه ازان زنان منفصل گشته در رحم پیکر انسانی منعقد گردد چون نطفه مردان منضم نیست لاجرم فرزندان همه دختر باشند و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر دران چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون ازوی برود که بهلاک نزدیک شود و آن زنان رشک حور و پری اند از طلب مجامعت بری اند و اگر فی المثل یکی ازان بولایت دیگر افتد از مباشرت آزرده خاطر گردد اما از چندگاه عادت آن ولایت کند و عورات آن شهر بشرف اسلام مشرف اند و در عبادت حق تبارک و تعالی و تقدس درجه علیا دارند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد از عمارات و زراعت و غیر آن زنان کنند و هر چیزی که حاصل شود درمیان خود بسویت قسمت نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان درمیان ایشان نباشد و افزونی مال و تنعم و ذخیره نهادن و تعظیم را از محظورات شمارند و در یک جانب دیگر ازان مغاره طائفه بنی اسرائیل توطن دارند در زمانی که حضرت باری سبحانه تعالی فرعون و قبطیان را غریق بحر غضب خویش گردانید جمعی از بنی اسرائیل دست بدعا برداشته بزبان تخشع گفتند یارب ما را دیگر بمیان این قوم مبر والله اعلم

در غرائب و عجائب ولایت بیجانگر بیجانگر شهریست در نهایت معموری و عظمت کمال وسعت و بسطت و فسحت مملکت بیجانگر از حد سراندیپ تا ولایت بنگاله بندر که بگلبرگه اشتهار دارد و از ناحیه ملیبار تا حدود بنگاله زیاده از هزار فرسنگ باشد اکثر معمور و آبادان و هفت شهر بند و حصار پیرامون یکدیگر کشیده اند و گرداگرد حصار در عرض پنجاه گز همه جا سنگها بقد آدمی نصفی در زمین و نصفی بیرون قریب باهم محکم کرده اند و میان حصار اول و دوم و سوم بساتین و مزارع و عمارات است و از سوم تا هفتم دکان و بازار بیشمار و قصر بادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه پادشاه چهار بازار در برابر یکدیگر واقع شده و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ترتیب داده بود و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریض و دکانان گلفروش فراوان دارد و دران شهر پیوسته گل خوشبوی و تازه روی باشد و خلائق آنجا استشمام ریاحین جمله ضروریات دانند و بی بوی خوش صبر نتوانند کرد و در بارگاه سلطانیه جویهای آب صافی روان فراوانست و براطراف آن سنگهای تراشیده پل انداخته بر جانب یمین ایوان پادشاه دیوانخانه بغایت وسیع ساخته بود بچهل ستون سر منزل کیوان افراشته از سنگ و گچ و در زیر ایوان کرسی ساخته بود بلندی آن کرسی زیاده از قد آدمی بود سی گز طول و شش گز عرض و دفترخانه و نویسندگان آنجا می نشینند

و در میان آن چهل ستون خواجه سرائی ملقب بهدنایک بر دکانچه بکمال استقلال در دیوان می نشست
و در پایان دکانچه چوبداران صفها کشیده ایستاده بودند و هر کسی را که مهمی داشت بمیان ایشان
در آمده تحفه گذرانیده روی بر زمین می نهاد و برخاسته عرض مدعا مینمود و نایک مذکور بر موجب عدالت
حکم میکرد و دیگر کسی را مجال مداخلت نداشت **در بیان صفت ولایت کشمیر** بدانکه کشمیر ولایتیست
در میان اقلیم چهارم و عرصه زمین آن مکان طولانی واقع شده و آن محروسه محفوف است بکوههای بلند
بی مانند حد شمالی آن متصل ست بولایت بدخشان و جنوبش بممالک هندوستان و غربیش لزیق ست و
بمنازل و مساکن قبائل افغانان و شرقیش بمبادی صحرای تبت و هیچ بیگانه را بران دست تصرف نیست
چه معظم طرق آن منحصرست در دو سه راه از انجمله یکی بجانب کوهستان بدخشان میرود و عبور ازان بغایت
صعب و دشوار چنانچه احمال و اثقال ازان جبال بر پشت الاغ و دواب میسر نیست و مردم انجا بار را بر پشت
گرفته بچند روزه راه آنجا میرسانند که دران مکان بر چهارپایها بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستان
میرود نیز همین منوالست و یک راه دیگر بجانب صحرای تبت ست یکمرتبه ازین دو راه مذکور آسانترست اما
گیاه چند روزه آنجا زهردارست و سوار را مرور ازان دشت بغایت دشوار زیرا که هوای آن صحرا متعفن و
ناخوش ست بیکبار اسپ در اثنای رفتار نفس گیر شده می افتد و کشمکش دم گرفته میرود و دران دشت هموار
که درمیان آن کوهها واقع ست دو هزار (۲۰۰۰) قریه معمورست با چشمهای آب خوشگوار و انهار بسیار و کثرت اشجار
با اثمار و هیچ جا یک وجب زمین غیر معمور نیست و اکثر و اغلب زراعت آن دیار برنج ست در غایت خوشبوئی
و هوای آن ملک موافق و سازوارست و گویند دران ولایت دلکشای شهریست معظم و خوش هوا و زیبا
تعمیر تمام ست و نشیمن پادشاه و حکام ایشان آنجاست چون دجله بغداد نهری درمیان آن دائم الدهر
روانست و عمارات شهر بر دو جانب ست و از جمله غرائب آنکه اینچنین نهری با پایان از یک چشمه ایست که
آنرا دیر میگویند بیرون می آید و سرچشمه آن همدران نزدیکی واقعست و بر روی آن آب سی هزار پل از
کشتیها و زنجیر بسته اند و ازانجمله هفت پل در درون شهر واقع ست و عمارات بتکلف پر زیب و زینت و اکثر
از چوب ساخته اند بعضی کنده کاریست و بعضی ملون و منقش و در کوه و دشت آن دیار جنت آثار اصناف
اشجار میوه دار بیحد و بیشمارست چون هوایش مائل بسردیست برف عظیم می بارد و میوه های گرم و سرد
چون خربوزه و نارنج و لیمو وغیره حاصل نمیشود و اما ازمواضع دیگر بانجا می برند و بعضی مورخان گفته اندکه

که ولایت کشمیر از جملهٔ بساتین سبعه است که بفرمودهٔ حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام جنیان آنرا انشا
کرده اند و از غایت لطافت آب و هوا مردم آنجا بشکل و شمائل زیبا میباشند و خوشرنگ **در بیان
عجائب و غرائب ولایت خطا** برای عالم آرای سالکان مسالک بدائع و سائران ممالک وقائع
که پیوسته خاطر خطیر شان از ایراد حکایات غریبه و روایات عجیبه متمتع است مخفی و مستور نماند که صاحب
مطلع السعدین در خلال احوال مرزا شاهرخ بهادر خان بن امیر تیمور صاحبقران قصهٔ حیرت افزای دلکشای
خطای که از روایات ثقات نقل کرده چون بقدر مناسبتی بوضع این مختصر داشت بنا بر علیه موجزی از آن سمت
تسطیر یافت صاحب مطلع السعدین گوید که چون مرزا شاهرخ ایلچیان بجانب خطا ارسال میداشت
در شانزدهم ذیقعده سنه [۸۲۲] اثنی و عشرین و ثمانمایه از هرات بیرون آمده توجه نمودند و در شانزدهم شعبان
سنه [۸۲۳] ثلث و عشرین بسرحد خطا رسیدند و آنکه والی حاکم سرحد بود ایلچیان را طوی عظیم داد و انواع تکلفات
حاضر گردانیده اصناف خدمات بتقدیم رسانید و در آنجا تمثالی بشکل لکلک ساخته بودند پیری اندرونش
رفته بطریقی آن جانور بر میداشت و سری میجنبانید و بغایت تقلید شبیه میکرد چنانچه منشا حیرت مردم
گردید و هفدهم بچول درآمدند و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعهٔ محکم است و اطرافش
کوههای رفیع راه در میان قلعه واقع گشته از آنجا کیفیت دیگر نسخه اسامی ایشان نوشتند از آنجا بسوکجو آمدند
و تمامی رخوت و اسباب ایشان را گرفته در دفتر مثبت کردند و بخازنان پادشاهی سپردند و جمیع مایحتاج از
ماکول و مشروب و ملبوس و مفروش در یام خانها مرتب و مهیا بود و هر شب برای هر کس یکدست جامهٔ
خواب ابریشمی و یک خدمتگار آماده کرده بودند و از آنجا تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ایشان است
نود و نه یام خانه است همه آبادان و میان یام خانها چند قرغو و کیدی قو است و قرغو عبارتست از خانه
که بلندی آن شصت گز است و دائم در آنجا ده کس میباشند اگر قضیه روی دهد بر بالای آن آتش افروزند
و از آنجا قرغوی دیگران آتش دیده آنجا نیز آتش بر افروزند و همچنین دیگری تا در یک شبانروز سه ماه
راه خبردار میشوند که البته قضیه واقع است بعد از آن مکتوبی که مشتمل تفصیل آن بود متعاقب رسیده از یک
کیدی قو تا بدیگر کیدی قو دست بدست میرسانند و کیدی قو خانه داری چند مردم که در آن خانها
ساکن اند و سیاق ایشان همین است که مکتوب را بکیدی قو دیگر میرسانند و مسافت میان دو کیدی قو
چهار دانگ فرسنگ است و از سوکجو تا قمجو که شهری بزرگ است نه یام خانه است و در هر یامی چهار صد و پنجاه

اسپ و دو از گوش بود جهت آوردن ایلچیان و در قمچو خانه ایست که آنرا چرخ فلک میخوانند و آن مشتمل
کوشکی مثمن هست و از زیر تا بالا پانزده طبقه ساخته اند و در هر طبقه منظرهای مقرنس خطائی غرفهای نیکو و ایوانها
و دران طبقات صورتهای غریب نگاشته اند و دران صورت دیوان ساخته اند که آنرا بر دوش دارند و کوشک
بیست گز بلندی و دوازده گز پهناست همه از چوب تراشیده و مطلا کرده اند گوئی طلاست و سراپه بزرگ
در زیر آن کوشک مرتب گردانیده اند و میلی از آهن از زیر تا بالا دران تعبیه کرده و دیگر میل بر سر کرسی آهنی
نهاده و سر دیگر میل بر سقف کوشک استوار کرده چنانکه درون سرداب باندک حرکتی آن کوشک معظم
در گردش و حرکت در می آید القصه ایلچیان هر روز بجامی و هر هفته بمقامی میرسیدند تا چهارم ماه شوال
بشهری در کنار آب قراموران که آن آب در بزرگی برابر جیحونست رسیدند و دران شهر دختران صاحب حسن
بسیارند بحسن آباد مشهور گشته و از انجا گذشته از چند شهر دیگر عبور نموده بیست و هفتم شهر شوال بشهر صیدین
رسیدند و این شهریست در کمال عظمت و در انجا بتخانها بسیارست و در یک بتخانه بتی جسیم از برنج
ریخته اند که بلندیش پنجاه گز و بر هر عضوی دستی و بر هر دستی بتی ساخته اند و آن بت با آن بزرگی
بران کرسی موضوع ست و در قدیم بت که هر یک بطول ده گز باشد بر بالای دو طبقه ریخته اند و این
خود می نماید چنانکه گوئی معلق استاده است آخر روز هشتم ذیقعده هنوز صبح صادق ندمیده بود که بدروازه
شهر خان بالیق رسیدند و آن شهر بغایت بزرگست چهار حصار دارد و از هر حصاری تا حصار دیگر یک
فرسنگ ست و سواد اعظم ممالک چین ست و آنرا خطا نیز گویند و آن بلده در موضع طولانی افتاده است
دورش بیست و چهار فرسنگ ست و از ابتدای شهر تا انتهای سه محل بام بسته اند و طول راست بازارش
سه فرسنگ ست و از جمله اهل حرفه سی و سه هزار دکان رنگریزست و باقی اصناف برین قیاس توان کرد
و از جمله تمغات هر روز هفتصد بالش تمغائی نمک سنجاست و از جمله مکان آن مکان هفتاد تومان لشکریانند
که عبارتست از هفتصد هزار کس و هر هفتاد هزار تومان دیگر رعیت اند سوای غربا و تجار و آینده و روند
و کشتیبانان و عبده اوثان که داخل دفتر عرض نیستند و هر شب چهل هزار عسس بحفظ و حراست شهر اشتغال
دارند و در میان شهر چندین رود بزرگ جاریست و سیصد و شصت پل چوبین و قنطره بران بسته اند و کشتی
بیحد و عدد دران انهار آمد و شد مینمایند و با وجود شهر بدین عظمت که مذکور گشت فرش کوچها و محلات
و اسواق تمامی از خشت پخته و سنگ تراشیده است القصه ایلچیان را از پهلوی برجی که عمارت میکردند

بدون شهر خان بالیق درآوردند و بر درگاه بادشاه فرود آوردند و آن فضائی بود که مقصد قدم همه بسنگ رخام
فرش بسته و در دو جانب دریا پنج فیل محمودی ایستاده ایلچیان از میان گذشته بدرون درآمدند
و قریب بصد هزار آدمی در وقت صبح که هنوز روز روشن نشده بود حاضر بودند و در اندرون نیز فضائی بود بغایت
وسیع و تختی بلندی آن سی گز و بر بالای آن تخت عمارت عالی که ارتفاع ستونهای آن پنجاه گز و در پیش
ستونها سه دروازه ساخته و این میانه همه بادشاه است و از چپ و راست کورکه و نفیر و نقاره و ناقوس
ده کس منتظر بادشاه اند که کی برآید آنها را بنوازش درآورند قریب بصد هزار آدمی در آنوقت بر درگاه
جمع گشته بودند و دو هزار مغنی و سازنده ایستاده آواز بهم و زیر ساز کرده و دو هزار مرد دیگر سلاحدار ایستاده
القصه چون روز روشن شد آنها که منتظر ایستاده بودند یکبار ناقوس و کورکه و نفیر و نقاره فرو کوفتند
چنانچه زلزله در گنبد گردون افتاده و آن سه دروازه کشادند و خلائق درون دویدند چون ازین فضا
بفضای دیگر رفتند آن نیز بغایت وسیع و دلکشا بود در اینجا نیز کوشکی بود از کوشک اول بعظمت تر و تختی
آوردند بلندی آن چهار گز با طلس زر گرفته و نقوش خطائی و شکل سیمرغ و صور دیگر در و نگاشته و بر تخت
کرسی زر نهاده و چپ و راست خطائیان صف زده ایستاده اند اول امرای تومان پیش آمدند بعد از آن
هزاره و صده و ایشان بغایت بسیار بودند در عقب ایشان جبه پوشان و نیزه داران فزون از حد
و شمار و بعضی از آن شمشیرها کشیده در دست و مجموع آن خلائق چنان خاموش بودند گوئیا متنفسی
اینجا نیست و چون پادشاه از حرم سرای بیرون آمد نردبانی پنج پایه ساخت نقره بر جنب آن تخت
نهادند و پادشاه بر تخت آمده بر صندلی زرین نشست و او مردی بود میانه بالا قریب دویست و سه صد
موی محاسن او چنان دراز که در کنارش سه چهار حلقه و از چپ و راست تخت دو دختر ماه پیکر خوش منظر
مویها بر میان سر گره زده و گردن و عارض کشاده و مرواریدهای بزرگ در گوش آویخته و کاغذ و قلم
در دست گرفته منتظر تا پادشاه چه فرماید هرچه بر زبان پادشاه گذرد فی الحال قلمی نمایند چون پادشاه بحرم
درون رود آن نوشته بعرض او رسانند که اگر حکمی را تغیر باید کرد نوشته بیرون فرستند تا اهل دیوان
بران موجب عمل کنند الحاصل چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صفها برابر روی پادشاه ایستاده
ایلچیان را پیش بردند قریب دوازده گز نزدیک تخت و امیری زانو زده و بخط خطائی احوال ایلچیان
نوشته برخواند مضمون آنکه از راه دور و دراز از پیش شاهرخ پادشاه آمدند و بواسطه پادشاه تبرکات

و تنسوقات تحفه آورده‌اند و بپای پسر زده آمده‌اند بعد از آن حاجی یوسف قاضی نام که یکی از امرای تومان و از
مقربان پادشاه بود پیش آمد با چند نفر دیگر از مسلمانان زبان‌دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند و تا شوید
بعد از آن سر بزمین نهید سه نوبت ایلچیان سر بزمین نهادند بعد از آن مکاتیب حضرت خاقانی در پارچه اطلس پیچیده
بدو دست گرفتند و مولانا قاضی مذکور پیش رفت و آن مکاتیب را گرفته بخواجه سرائی که در پیش تخت ایستاده بود
و خواجه سرائی آنرا پیش برده پادشاه آنرا گرفته بگشاد و دیده باز بخواجه سرای داد بعد از آن هفت تن از اعیان ایلچیان
پیش بردند و پادشاه احوال شاهرخ میرزا و فرزندان او پرسید و استفسار نمود پس ایلچیان الفضای اولین
باز آوردند و خوانها گسترانیدند و ایشان را بر سر خوانها نشانیدند و بعد از فراغ طعام ایشان را بر بام خانه
بردند و جمیع مایحتاج از ماکول و ملبوس و مفروش آماده و مهیا بود و در ششم ذیحجه جشنی بود اسپان را آورده
ایلچیان را سوار ساخته بدر خانه پادشاه بردند هنوز از شب اندکی مانده بود در آن وقت سیصد هزار آدمی
آنجا جمع شده بودند چون روز شد آن سه دروازه را گشادند و ایلچیان را بپای تخت بردند و از برای پادشاه
پنج بار سر بزمین نهادند پادشاه از تخت فرود آمد و ایلچیان را بیرون برده و در آن جشن از نوادر امور غریبه
بسیار بود از آنجمله شخصی بر ستان خوابیده بود و هر دو پای خود بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف او نهادند
و شخصی دیگر مجموع این نیها بدست گرفته پسری ده ساله آمد و بر بالای این نیها رفت و بلندی هر نی هفت گز بود
آن کودک بر سر نیها انواع بازیها کرد و آخر نیها را یک یک می‌انداخت تا بیکی رسید بعد از آن بر سر آن نیها
معلق‌ها زده بازیها کرد بعد از حرکات غریبه از سر نی خطا شد چنانکه هر کس پنداشتند که افتاد و آن عمر خود را
سر داده بود چون از بالای نی جدا شد پس یکبار آن شخص خفته بکمال سرعت برجسته او را در پهلو گرفت
القصه ایلچیان در پانزدهم (۱۵) جمادی الاول سنه (۸۲۵) خمس و عشرین و ثمانمائه از پادشاه رخصت گرفته از خان بالیق
بیرون آمدند و باز بدستور اول بلکه بهتر از بیشتر مراعات می‌یافتند و منازل و مراحل طی کرده می‌شتافتند
و در دهم ماه رمضان سنه (۸۲۵) خمس و عشرین و ثمانمائه بهرات بابرکات باز آمدند **و در بیان عجائب و
غرائب جبال** هر چند بیک نیرزد و هم بسر حد تصدیق غرائب امور نرسد اما چون عقل دوربین که بمقتضای
ارباب دانش و یقین است بدیدهٔ امعان نظر کند و اندک بعد از تعلق ارادهٔ قادر مختار بوجود امری ممکن
لذاته با آنکه در نهایت استحاله باشد هر آینه از طریق وجوب بر منصهٔ ظهور جلوه‌گر آید و چون مخبر صادق علیه السلام
از وقوع آن اطلاع نماید باید که بی ریب و شبهه بحسن قبول تلقی باشد و اعتقاد و در کمال قدرت مالک الملک

جل ذکره سمت ازدیاد پذیرد بنابرین در نظر اهل بصیرت مناسب چنان نمود که شمه از واقعاتی که عقل بشاهدهٔ
آن اعتبار نداشته باشد مذکور و مسطور گردد امید که از مطالعهٔ این کلمات موحدان را زیادتی عرفان
و ملحدان را اصول ایمان پیوند و من الله التوفیق و هو یهدی الی سواء الطریق بدانکه در حدود کرمان کوهیست
که سنگهای آن چون بشکافند در میان صورت آدمی نگاشته بینند بعضی نشسته و بعضی خفته و بعضی ایستاده
دیگر در شرقی بسطام کوهیست در انجا تختیست که چون نجاستی بران واقع شود چندان باران بارد که پاک شود
دیگر کوهیست در حدود یمن بر سر آن کوه آب از هر طرف جاریست اما پیش از ین که بزمین هامون رسد سنگ
میگردد و شب یمانی سفید از آنست دیگر در طبرستان کوهیست که آنرا هرفر کوه خوانند آبی فرود می آید
و هرگاه که یک بانگ بر آب زنند بایستد و چون دیگر بانگ زنند روان گردد و پیوسته چنین باشد دیگر در کوه
اندلس غاریست که اگر فتیله بر سر چوبی بندند و دران غار اندازند افروخته و سوزان بیرون آید و قطعاً
آتش و حرارت دران غار محسوس نمیشود دیگر در نزدیک کوه اندلس دو چشمه ایست جاری و میان هر دو وجب
ینست از یکی آب بغایت گرم بیرون می آید که هر چه در وافگنی پخته گردد و از ان چشمهٔ دیگر آبی چنان سرد
بیرون می آید که یک جرعه نتوان خورد دیگر در بلاد هند کوهیست که دران دو شتر بطلسم ساخته اند و از دهن
هر شتری آبی جاری شده است و دو جوی روان میشود و در موضع آنجا باب شتران زراعت میکردند
اهل یک موضع بتصور آنکه آب زیاده گردد دهن شتر بشکستند آب بکلی منقطع شد و دهان شتر را باز پیوند کردند
فائده نداد تصویر آن بدین صورتست



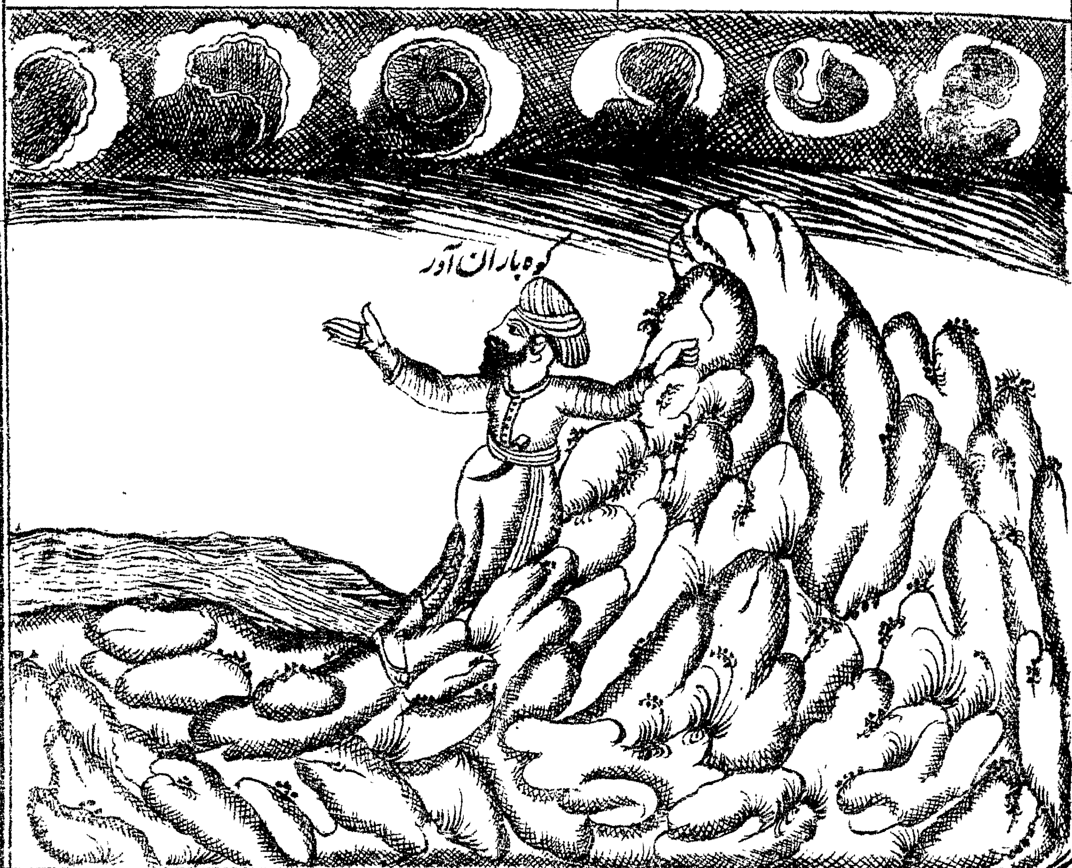
دیگر در حدود غور کوهیست و آبی بغایت شور و گرم از ان کوه بیرون می آید و روان میگردد هر چند
پیشتر میرود بیشتر میگردد چنانچه رودی بزرگ میشود و چون از ان حدود متجاوز گشت سرد و شیرین میشود

دیگر در حدود بصره کوهیست که مردم آنجا گل آن کوه بکنند و بهند یا دسموم بران وزد گوگرد شود و ازان بعراق و خراسان برند و فروشند و آنرا گوگرد بفارسی گویند و نزدیک آن کوه موضعیست معمور و خلق بسیار آنجا ساکن اند و هیچ کار و صنعت ندانند و تجارتی نکنند و معیشت ایشان همه ازانست و خانهای بی تکلف دارند و پرنعمت دیگر در کوههای خراسان گیاهیست و خاصیت غریب وی آنست که هر حرکت که از چیننده آن گیاه در حالت چیدن در وجود آید خورنده آن نیز همان فعل کند از خنده و گریه و پای کوفتن وغیره دیگر در حدود بیت المقدس کوهیست و در آنجا خانه از سنگ ساخته اند و مردم بآنجا روند و عبادت و دعا کنند چون شب در آید خانه چنان روشن شود که گویا شمع افروخته اند دیگر کوهیست در میان ری و قزوین و دران کوه سنگ ریزه هست که اگر کسی آن سنگ ریزه در آتش افگند اگر گوید آتش کبود باید کبود آید و اگر گوید سرخ سرخ آید هر رنگ دلخواه شخصی باشد همان رنگ نماید دیگر در سراندیپ کوهیست که نزول آدم علی نبینا و علیه السلام بران واقع شده و اثر قدم او آنجا بر سنگ فرورفته و چون باران آید اثر قدم او آنجا شسته شود و باز روز دیگر ظاهر میگردد و تصویر آن بدین صورت ست

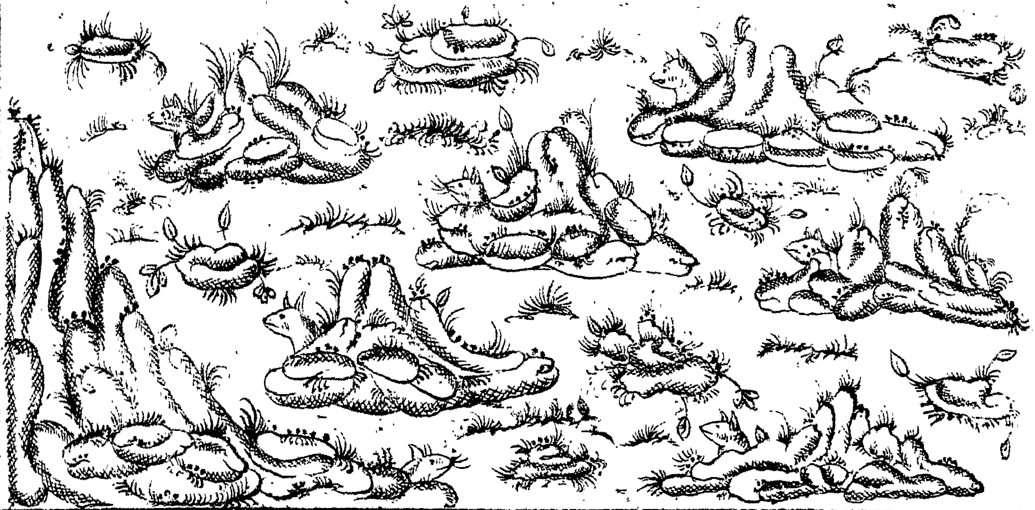

نقش قدم حضرت آدم علیه السلام

جبل دیگر در ولایت تبت و آن کوهیست هر که بران کوه بگذرد آنرا ضیق النفس پیدا شود و بعد از آن بمیرد یا گنگ شود دیگر در شرقی نیل مصر کوهیست که دائم ازان کوه آوازی شنیده میشود که شبیه ست بآواز آدمی و هیچکس حقیقت آن ندانسته دیگر در کوه قنطوسه غاریست و دران غار میتی ست که هیچ تغیر دران پیدا نشده است و معلوم نیست که چه کس ست دیگر هم در ترکستان کوهی ست و دران کوه غاری هر که دران غار رود بمیرد دیگر هم آنجا غاریست که هر که پیش آن بگذرد بمیرد دیگر کوهی در ترکستان که آنرا جبل انک گویند در وی قطعهای زر و نقره یابند اگر قطعهای خرد برگیرند فائده یابند و اگر قطعهای بزرگ برگیرند و بخانه آرند موت طاعون پیدا شود و چون باز بمکانش آرند برطرف شود و اگر غریب برگیرد ضرری نرسد

دیگر کوهیست که هر مرغی که ببالای آن کوه طیران نماید فی الحال بمیرد دیگر بهمدان جا کوهیست که
چون سنگهای آنرا بهم سایند باران شود تصویر آن اینست



دیگر در ولایت فرغانه کوهیست که سنگ آنجا چون هیزم میسوزد در یکی از کوههای بصره غاریست که
زبانهٔ آتش از ان غار بیرون می آید و شعله آن آتش استخوانهای آدمی بیرون می اندازد و چون
چنین ست حقیقت آن کس نمیداند دیگر در یکی از کوهها اندراب درهٔ تنگی ست که رهگذر مردم انجاست
اگر کسی در وقت گذشتن آوازی کند یا سخنی گوید در ساعت بادی سخت در وزیدن آید چنانچه آن
مردم را بیندازد و درختش را بر باید بنا برین چون مردم بدان کوه رسند هیچ سخن نگویند و دم نزنند
بعضی از غرائب جبال در ذکر تعداد آن مسطور گشته مکرر نگردانید **در بیان غرائب و عجائب**
جبال در حدود مغرب حقتعالی از سنگ آفریده است که مطلقا صورت و هیأت موش دارد
و در ان نواحی گربه نمیباشد آن سنگ را بجای گربه بخانه می برند موش گرد آن سنگ جمع میشوند قطعاً
از وی نمی گریزند و آنجماعت موشان را میگیرند و میکشند و گویند آن سنگ جاذب موشانست
تصویر آن بدین صورت ست



دیگر در ولایت تبت سنگی ست که از غریبان هر که آنرا ببیند بخندد بحدیکه هلاک شود و مقیمان از این ایمن اند
دیگر موضعیست نامش عین جاره و دران نزدیکی سنگیست قائم چون آن سنگ را ببینند اهل زنان آن موضع
از زیادتی شهوت دیوانه شوند و از خانها بیرون آیند و از مردم طلب شهوت کنند تا آنزنان که سنگ را قائم کنند دیگر در قرب
سنگیست طولانی الشکل هرگاه که محتاج باران شوند آن سنگ را ببینند از ند باران بارد و چون آنرا باز ایستاده
کنند باران بایستد دیگر در ولایت یکیاس صنمی از سنگ ست که در آب اندازد باران آید دیگر در عجائب الدنیا
آورده که سنگیست که نقره را از مسافت دو گز جذب کند مانند سنگ مقناطیس که آهن را جذب میکند دیگر گوهری
که آنرا شاه گوهران میگویند اگر کسی او را به رسن باریک بسته بدریا اندازد و هر کجا که گوهریست در دریا جذب میکند
و آنکس بعد از ساعتی آن شاه گوهران را بیرون میکشد گوهران دیگر نیز با و چسپیده باشند تصویر آن اینست



دیگر در حوالی ترند سنگی ست که چون مردی بر سر آن سنگ بخواب رود چون بیدار شود احتیاج بآب افتد چون بخورد نامرد شود و دیگر در حوالی مصر سنگیست که چون کسی آن سنگ را از دست گیرد فی الحال سست شود تا که آن سنگ از دست بیندازد دیگر در یکی از فضای بلخ سنگیست بقدر یک سوار چون مردمان بیایند و از دو جانب سنگ نشینند آن سنگ غریدن آغاز کند چنانچه گر مردان یک فریاد و افغان کنند بلکه نقاره نیز اگر نوازند میان جانب دیگر آواز نشنوند و دیگر در هندوستان سنگیست که آوازش چون آواز جرس ست آن سنگ را سنگ عقاب گویند خاصیت آن سنگ آنست که اگر کسی او را در دهان گیرد در سخن بر دشمن غالب گردد دیگر در حدود چین هیست که گاه از آسمان سنگ می بارد بوزن یک من و نیم من مردمان آن دیه خانها در زمین سنگ ترتیب نموده اند چون وقت باریدن سنگ شود دران خانها پنهان شوند دیگر در نهاوند سنگیست بزرگ چون کسی را غایبی یا مرضی باشد یا از چیزی دزدیده شود نزدیک آن سنگ رفته بخواب رود احوال هر یک بخواب بیند چنانچه هست تصویر آن بدین صورت ست



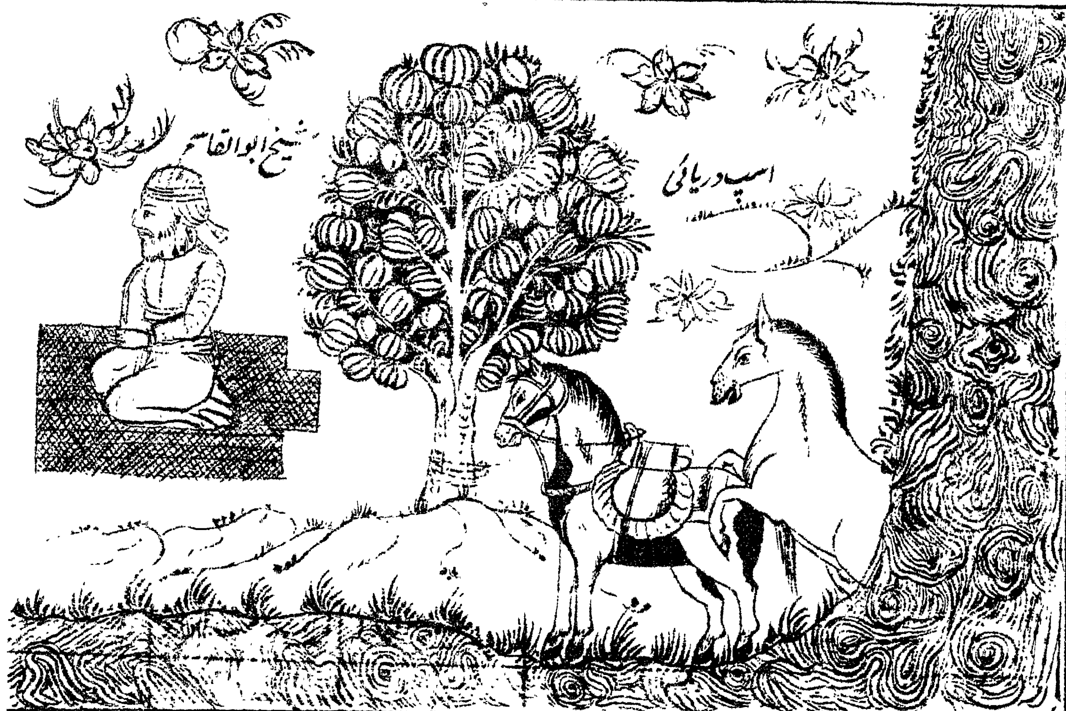
دیگر در حدود مصر سنگیست که چون او را بسر که اندازی در اضطراب آید و خود را از سرکه بیرون اندازد و نام آن منقض الخل ست در بیان عجائب و غرائب عیون در نواحی آذربایجان چشمه ایست آب صافی ازان بیرون می آید و چون کسی را خشت سنگی باید قالب خشت را آنجا برد آب در قالب ریزد خشت سنگی میگردد دیگر در حدود چین بابین کوهی موضعیست هرگاه که آب در آبدان کم شود اسپی در میان آبدان آرند و خود گرداگرد آبدان نشینند و نگذارند که اسپ از آبدان برآید فی الحال ابر پیدا شود و چندان باران ببارد که آبدان پر شود بعد ازان اسپ را براورند و همانجا بکشند و گوشت او را ریزه ریزه کنند و بر سر کوه نهند مرغان آنجا خورند و هر سال این طریق بجا آرند چنانچه اگر در سالی اسپ را در آب آن نهند ازهم

آن سال یک قطره باران نبارد دیگر در نواحی دامغان چشمه ایست که اگر از آن چشمه آب بردارند و مقداری
از سر چشمه دورتر برند سنگ شود دیگر در ولایت حضرموت چشمه ایست که آنرا بئر الخنوث گویند هر که از آن آب
بخورد مخنث گردد دیگر در ولایت مصر حوضیست که در سنگ بریده اند و چشمه ایست قریب بآن حوض که آب
این چشمه بدان حوض در آید چون حائض و جنب دست بدان آب کنند چشمه بایستد آب حوض بدبوی شود
و چون آب حوض را بیرون ریزند و پاک سازند دیگر بار آب چشمه عود کند دیگر در حوالی بیت المقدس چشمه ایست
که اگر نجاست دران اندازند آب جوش کند و بسیار شود و در عقب آنکس روان گردد اگر باو رسد او را هلاک کند
دیگر در نواحی غزنین چشمه ایست که اگر نجاست دران افتد باران ببارد تا آن نجاست را بیرون نیارند نه ایستد
دیگر در نواحی طمغاج دو چشمه ایست یکی شیرین و دیگر شور و هر دو در یک موضع جمع میشوند و چون از آن موضع
بیرون آیند باز دو جوی شوند یکی شیرین و دیگر شور و حکمت آن معلوم نیست دیگر در ولایت عندبان چشمه ایست
که چون آب او در سبو کنند در ساعت سنگ شود و اگر باز بچشمه ریزند آب صافی شود دیگر در حدود بدخشان چشمه ایست که
اگر کسی در چشمه در آید آب چشمه آنکس را بزور تمام بیرون اندازد و جهت آزمودن شخصی باروانی که پانصد من
گندم دران بود در چشمه انداخت چشمه آن بار را بزور تمام بیرون انداخت دیگر در حدود ترکستان سنگیست بصورت مردی که
دائم دست بر دهان دارد و یکی دو سال که آسمان باران نبارد و خشکسالی و قحط برخیزد اهل آن دیار جمع شده سوی آنصورت آیند بعضی



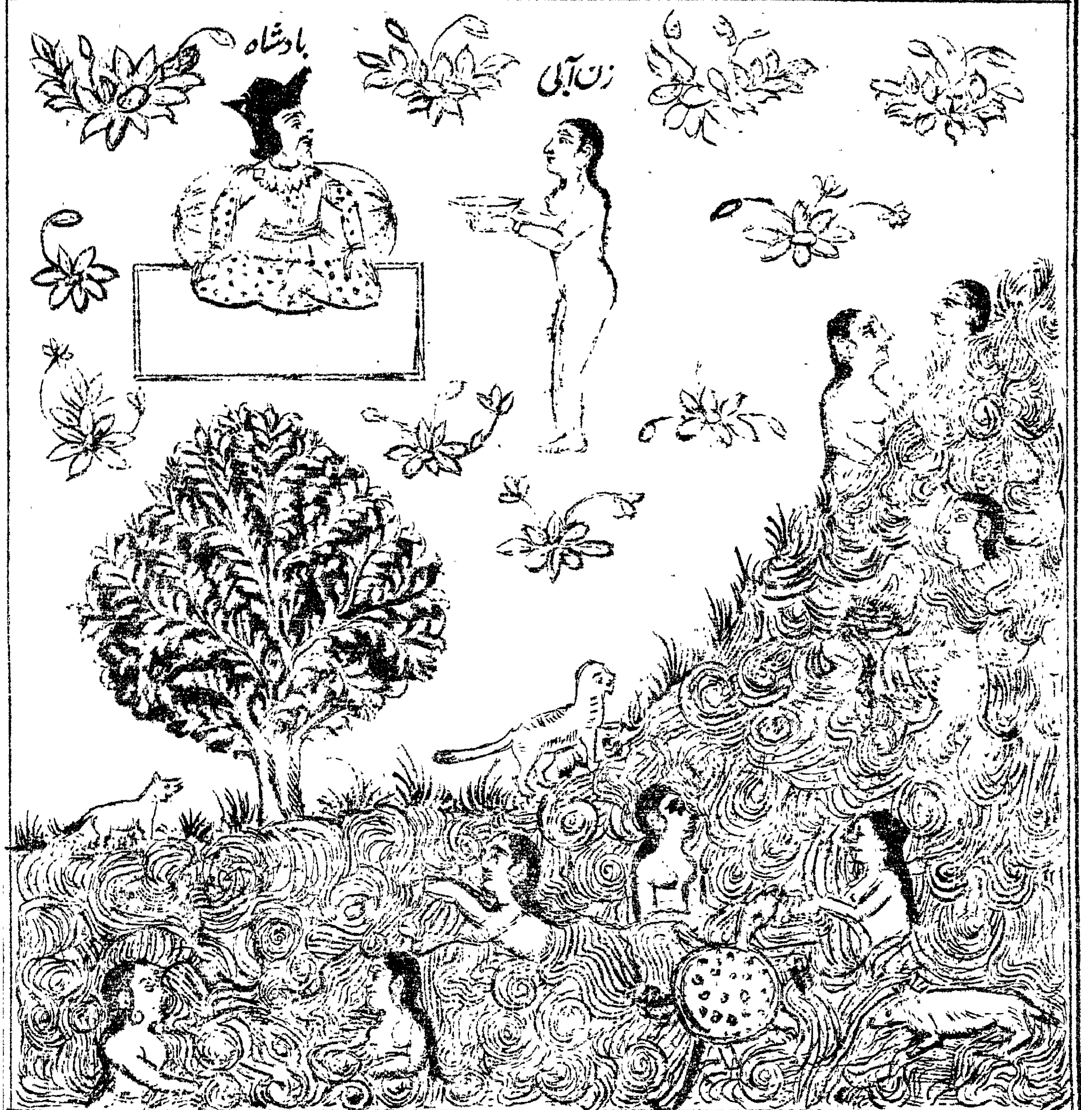
روی نیاز بر زمین نهند
و بعضی نماز و مناجات
کنند و دست و پای
مهتر را ببوسند و پیش
بصد خواری ستایش
آنصورت بیفگنند و گویند
ای صورت اینکه آورده ایم
مهتر ماست پیش تو این را
قربان میکنیم از برای آنکه
ما را آب روان بدهی
چون نوع زاریها کنند
آنصورت دست از دهان
بردارد و بقدرت کامله از
دهان آنصورت از هر سوی
جوی روان شود و زراعتها

دیگر در دیار بکر چشمه ایست و بر سر چشمه سنگی بر صورت مردی ایستاده تا که آن صورت ایستاده باشد آب چشمه جاریست و چون آن صورت بیفتد از ندآب چشمه منقطع گردد و باز چون آن صورت را بر پای کنند باز آب چشمه جاری شود و دیگر در یکی از کوههای نیشاپور چشمه ایست که دور آن یک فرسنگ آورده اند که یک روز شیخ ابوالقاسم گرگانی بر مادیانی سوار بر سر آن چشمه رسید و مادیان را برین درختی بسته خود بنماز و مناجات مشغول شد درین اثنا اسپی از میان چشمه بر آمد و بر مادیان مذکور جسته باز بچشمه در آمد و مادیان بعد از انقضای مدت یکسال کره آوردنا در الصورت که شبیه و نظیر نداشت چون شیخ مذکور چنین کره دید طمعش بحرکت آمد بار دیگر مادیان را بر سر چشمه مذکور آورده بها بجا بست و خود بر سر چشمه مذکور منتظر نشسته باز همان اسپ از ان چشمه بر آمده کره مذکور را در پیش انداخته همراه خویش بچشمه برد چون شیخ آن حال را بدید مضطرب شده بر سر چشمه آمد کره را آواز کردن گرفت ازین جهت شیخ مذکور بکره کانی مشهور شد تصویر آن بدینصورت ست



دیگر در حدود طالقیه چشمه ایست که وسعت دور ان دو فرسنگ ست و مردم آبی در ان چشمه بازی و رقاصی کنند و چون کسی را از ین مردم ببنید بگریزند و در آب در آیند گویند دختر پری پیکر ماه روی از مردم آبی عاشق پسری گشت که در شهر طالقیه مسکن داشت و بعشق آن پسر هر شب از آب بر آمدی و سرود عاشقانه سگفتی و میگریستی تا آخر روزی جهت آن پسر قنطاری از زر پر کرده آورده بان داد

واد این سخن آهسته آهسته بپادشاه رسید نصفی از آن زر از پسر گرفت پسر از آن شهر بیرون رفته بشهری دیگر توطن اختیار کرد و آن دختر بعشق آن پسر همچنان هر شب از آب برآمدی و بجایگاه آن پسر نشستی و گریستی جوانان دیگر را بران دختر طمع افتاده خود را بر وعرض کردند دختر را به پیکر هیچکس از آن جوانان نگاه هم نکرد تصویر آن بدین صورت ست



دیگر در سه فرسنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم یخ بندد و روزی که خنک بود یخ کمتر باشد و چون یخ در شهر نماند انجا آورند در حدود بابل نهریست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر کرده که در سال بدهند اگر وجه مقرری را میدهند آب در جوهای ایشان میرود و الا انقطاع می یابد دیگر در زمین قوم عاد بطلسم مناری از مس و سوار ساخته اند چون ماههای حرام در اید آب از آن روان شود و چون ایام منقضی گردد باز ایستد و پیوسته حال برهمین منوال باشد



دیگر در ولایت بابل حاکمی بود که هر روز بر کنار آبی چشمه دیوان ظلم میداشته چون متخاصمان نزد او می آمدند او میفرمود
که پای در آب نهید آنکس که حق بجانب او بود پایش در آب فرو نمیرفت و آن دیگر را حال بر عکس واقع میشد
دیگر در تحفة الغرائب مسطور است که در ره بابش چشمه ایست که در روزی که آسمان بی غیم باشد دران چشمه اصلا
آب نبود و در روزی که ابر بود پر آب شود دیگر در بعضی اعمال انطاکیه چشمه ایست که چون آب آنرا بر زمین
افشانند که کژدم بسیار بود کژدمان از سوراخها بیرون آمده بر آنجا جمع آیند و مردم آنهمه کشته از شر عقارب
ایمن شوند در عجائب عیون بر همین قدر اختصار افتاد تصویر انها بدینصورت ست



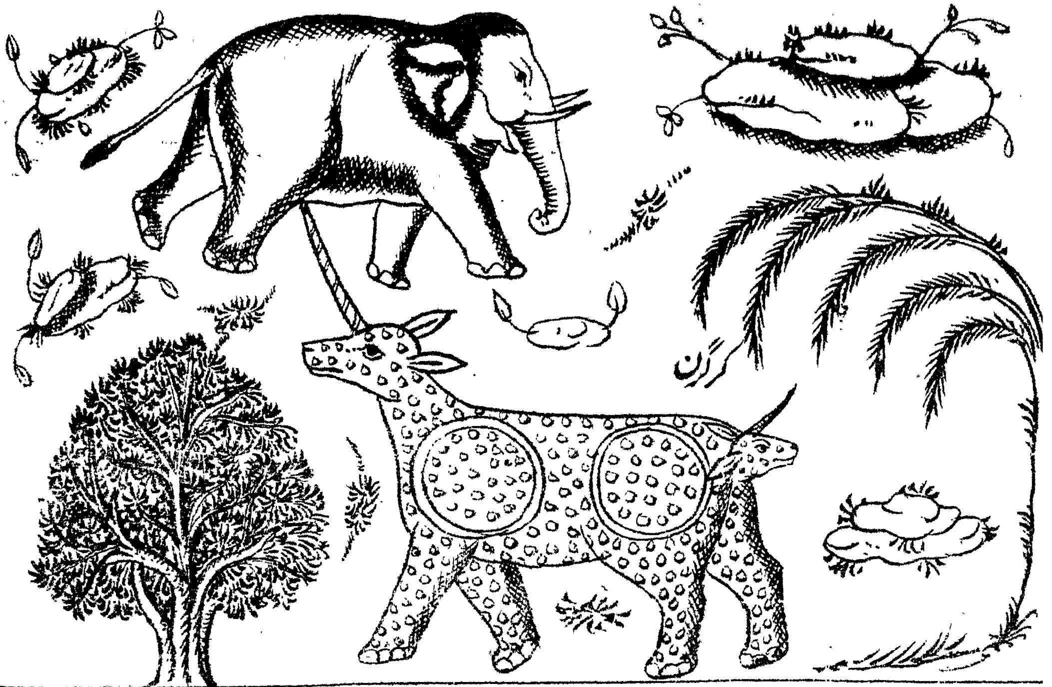
در بیان عجائب و غرائب حیوانات بر در ولایت تبت جانوریست که او را ازاحه گویند عظیم جثه اش بمرتبه ایست که دور کاسه چشم او قریب یک فرسنگ باشد و دیگر اعضا و جثه اش بدین قیاس میتوان کرد درین جهان عظیم تر از وی حیوانی نیست هر حیوانی را که چشم بران حیوان جبال مثال افتد فی الحال بمیرد و عجب تر آنکه اگر چشم او بر حیوانات دیگری می افتد بر عکس آن خود مے میرد و حقیقت آن جز علام الغیوب کس نمیداند و دیگر در بلاد حبشه حیوانیست که آنرا زرافه گویند سر او چون سر شتر ست و شاخ او چون شاخ گاو ست و پوست او چون پوست پلنگ و سم او چون سم آهو و گردن و دو دست او دراز ست و دو پای او کوتاه چنین گویند که گفتار با شتر جمع شود پس حیوانی ازان متولد شود بعضی اعضا مشابه گفتار بود و بعضی اعضای او مشابه شتر چون این حیوان مذکور با گاو وحشی جمع کرد حیوانی متولد شد که آنرا زرافه گویند

صورت آن اینست



دیگر در ولایت مغرب حیوانی ست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید تا وقت غروب مادر زنده باشد بعد ازان بمیرد و در روز دیگر بوقت معهود این نو رسیده ولدی متولد گردد و مادر بهنگام غروب بمیرد و پیوسته حیات و ممات آن حیوان بدین دستور باشد دیگر در بعضے ولایات جانوریست کرگدن نام قوتش بمرتبه ایست که فیل را بر شاخ خود بردارد و هلاک گرداند و گاهی که حامله گردد حمل در بطن او چهار سال بماند بعد ازین سر از فرج او بیرون کند و گیاه میچرد و چندگاه بر همان دستور باشد تا قوت گیرد و چون از فرج او بیرون آید بالهام ربانی از مادر خود بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت مهربانی باشد اگر نگریزد مادرش بزبان درشتی که دارد ولد خود را چندان بلیسد که پوست او فرو ریزد و گویند چون

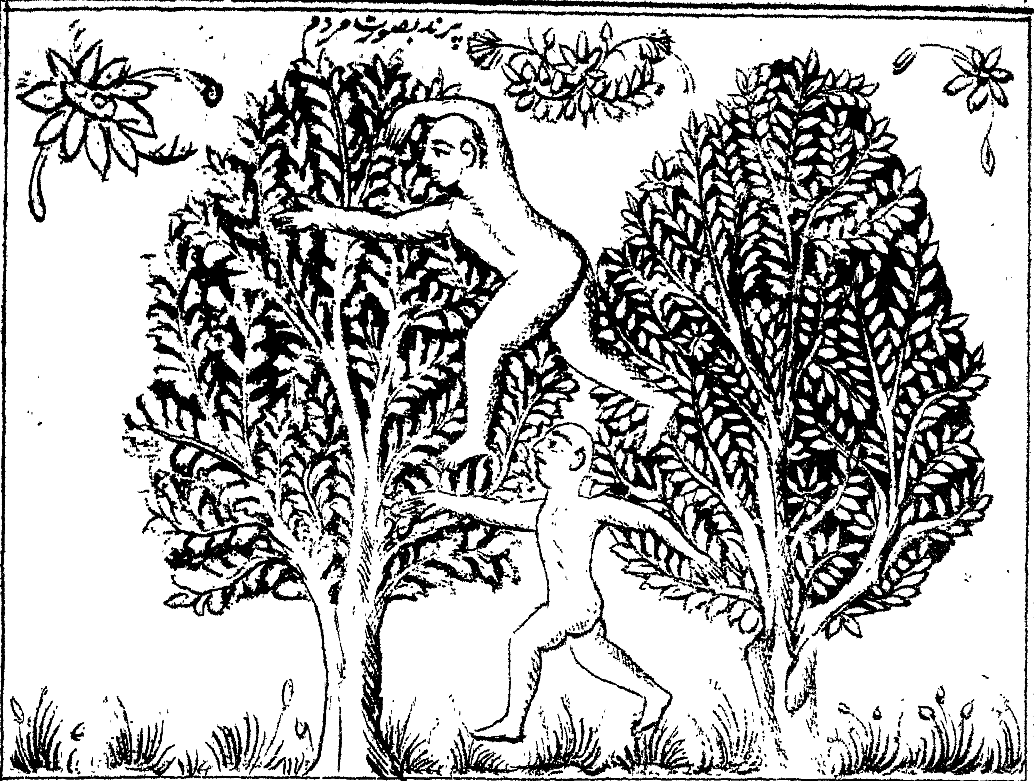
شاخ او ببرند صورت حیوانات مثل فرس و بقر و غیر ذلک از انجا بیرون آید تصویر آن بدین صورتست



دیگر در بعضی بیابانها جانوریست نام او دشق لیکن بصورت انسان ست و در راهها کمین کرده می نشیند اگر آدمی را دریابد اورا هلاک میسازد دیگر سراج خادم گوید که در مصر مهمان سیکی شدم میزبان از جهت مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که یکی میگفت من برادر توام در اسلام مرا از قیدی که دارم خلاصی بخش چون نیک نظر کردم یکی را دیدم که بپائے آویخته بودند مرا بروی رحم آمد و ویرا رها کردم چون صاحب بیت بخانه آمد آن شخص را ندید از طباخ پرسید که شکار ما کجاست گفت مهمان او را رها کرد میزبان با من گفت که چرا چنین کردی چه آنکس از جمله نسناس بود ما ایشانرا صید میکنیم و میخوریم و آن جماعت در غایت فصاحت اند هر جا که باشند زبان اهل آن دیار را دانند تو فردا همراه ما بیا تا بشکار ایشان رویم روز دیگر همراه میزبان بیرون رفتم تا بآن مقام رسیدیم میزبان دو سگ شکاری را بکشاد و نسناس گرفتار آمد ایشانرا بریان کرده خوردیم گوشت ایشان بغایت لذیذ بود دیگر در عجائب الدنیا مسطورست که در حدود چین جانوریست بصورت آدمی که هیچ تفاوت نیست و در بیشها بسر برند و از درختی

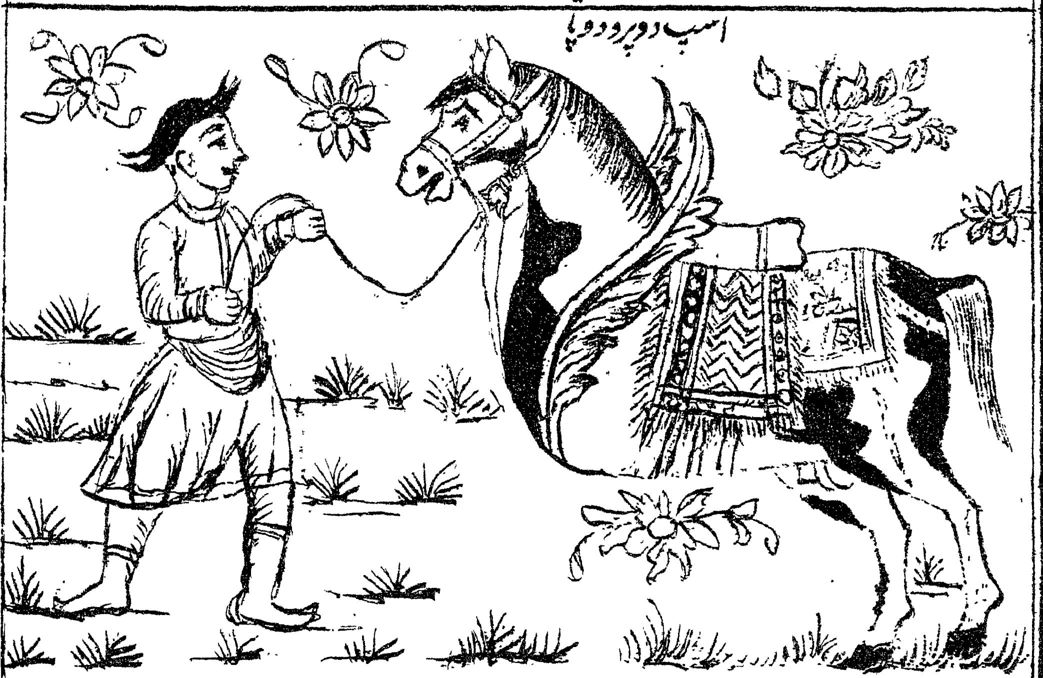
بدرختی می جهند و میوه میخورند

تصویر آن بدین صورتست



دیگر از ارسطاطالیس حکیم منقولست که در فضای مغرب موضعیست که نسناس در انجا میرویند
مثل نباتات واین صورت از قدرت حضرت عز شانه بدیع نیست دیگر در کتاب طبایع الحیوان
مسطورست که بارسے میباشد که بے واسطه بیضه تولید ولد میکند دیگر بادشاه سنجاب
از برای نوح سامانی اسپی فرستاده بود که دو پر داشت و دو پای و آن دو پر طیران میکرد

تصویر اینست.

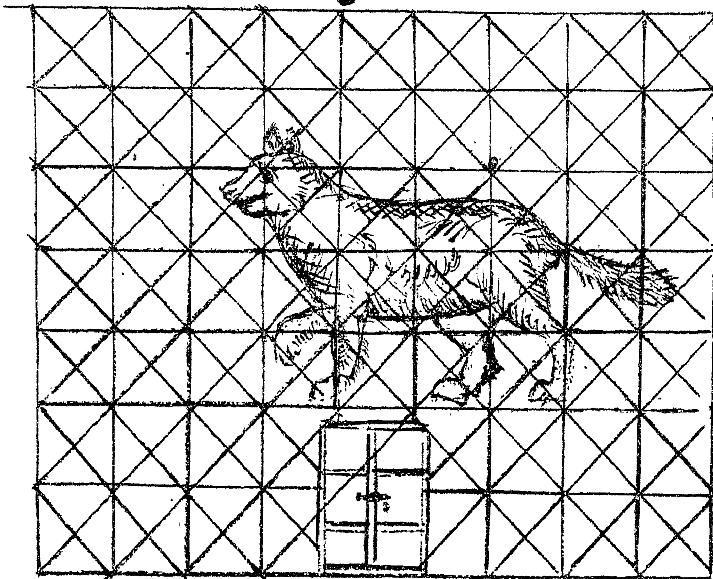


دیگر در حدود دیگر روباهی می باشد که از درختی بدرختی سے پرد هر مریضے که از گوشت او تناول کند بقدرت کامله باریتعالی ازان رنج شفا یابد تصویر اینست



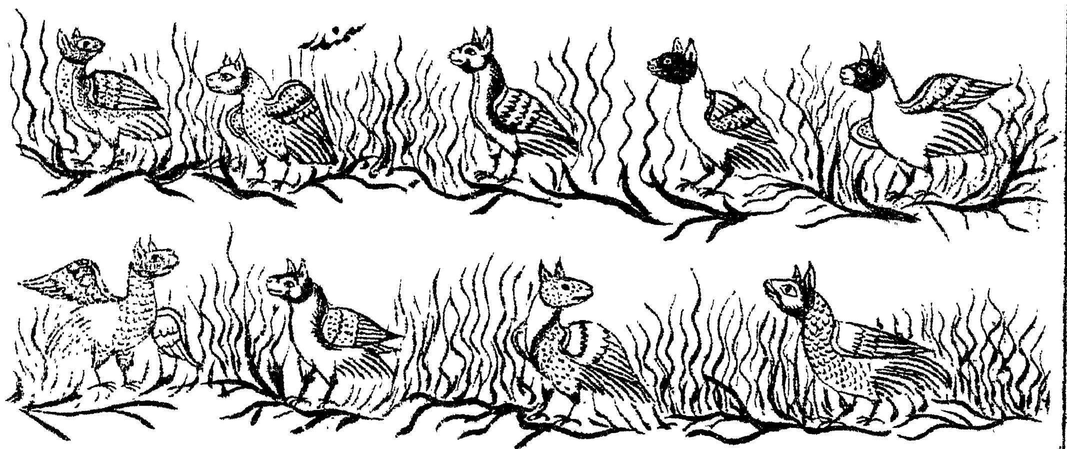
دیگر در حدود مغرب حیوانی ست مشابه گربه که از نافش مشک بمشام میرسد صورت آن بدینصورت ست

حیوان گربه شکل



دیگر در بیان عجائب و غرائب طیور در حوالی طیقر که از بلاد هندست صنفی از طیورست در هر خانه که آن مرغ باشد اگر طعام مسموم در آوند کنند آب از چشم او روان گردد و آن به بندد و سنگ شود و اگر آن سنگ را بسایند و بر جراحت بمالند به شود در غیر این موضع مرغ نباشد دیگر در بعضے از مواضع هند که آنرا بمرقین گویند مرغی باشد چون در جزائر میرد نصف منقار او بمنزله کشتی باشد

مردم دران نشسته در دریا آیند دیگر در ستر آباد صنفی از مرغ اند مثل فاخته و کور ست در ایام بهار ظاهر شود و صنفی از عصافیر تابع او باشد یک عصفور بجهت او دانه و غذا آورد چون آخر روز شود آن عصفور را بخورد روز دیگر دیگری بیاید باو نیز همان پیش آرد و از ان غائب شود تا سال دیگر دیگر در ولایت غور صنفی از مرغ است که آنرا سمندر گویند مشابه موش ست اگر در آتش در آید او را نسوزد و چون از آتش بیرون آید پاکیزه تر گردد گویند دستاری از پر سمندر بر سبیل تحفه جهت حضرت جهانگیر بادشاه آورده بودند که هرگاه که چرکین شدی در آتش انداختی پاکیزه تر شدی تصویر آن بدین صورتست



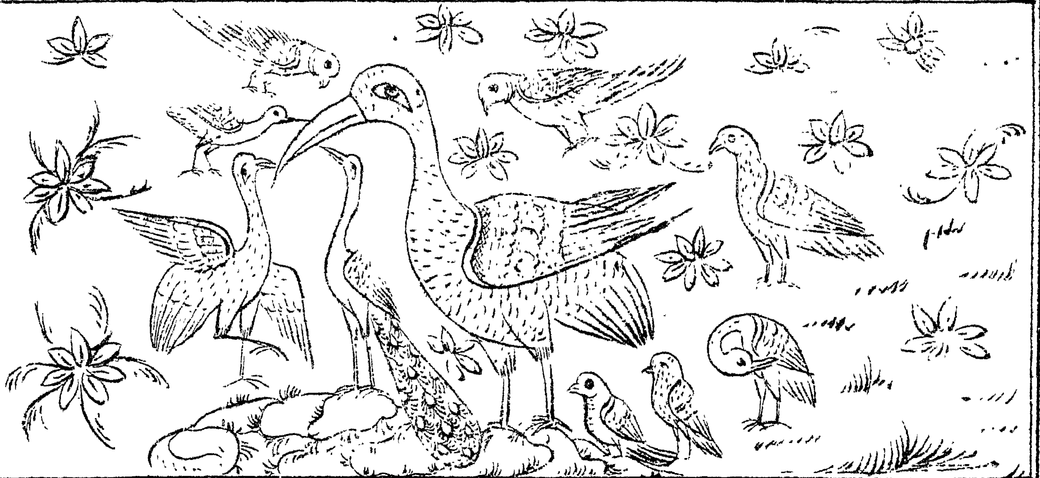
دیگر در بلاد بلغار صنفی از مرغ است که نصف منقار او بجانب یمین مائلست و نصف منقار او بجانب یسار مانند لام الف و در وقت اکل بر هم منطبق باشد و بیضهٔ او را بر برف نهد بگدازد تصویر آن بدین صورتست



دیگر در جزیرهٔ سقلاط طیری باشد که هرگاه که راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقب وی میرانند تا بطریق مستقیم رسند تصویرش اینست



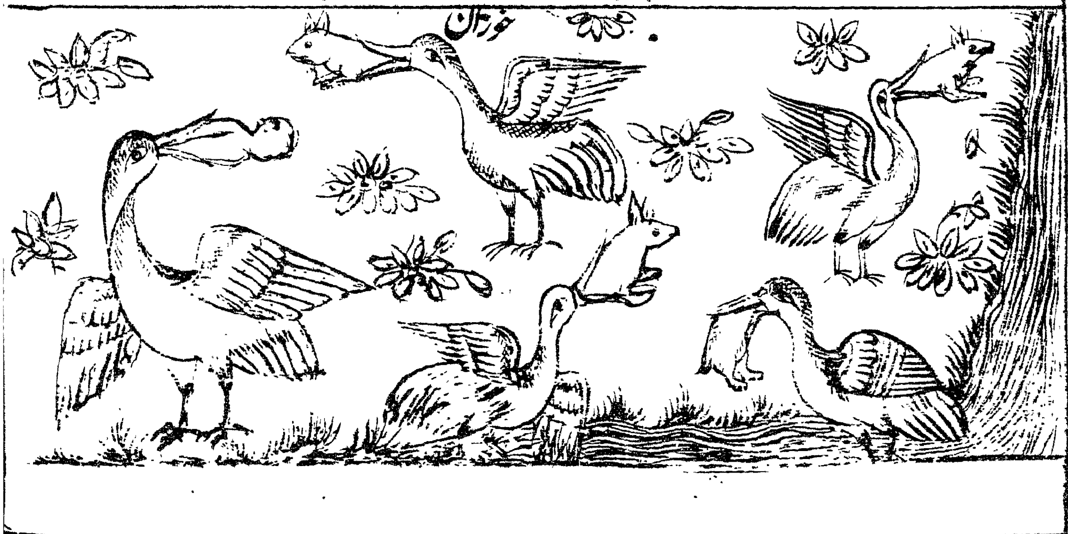
و دیگر در هندوستان مرغیست که دهن بزرگ دارد و دهن خود پر آب سازد و بر سر کوه آید و دیگر مرغان خود را
بوی می رسانند و از دهنش آب میخورند و باز بر سر شغل خود میرود و تصویر آنها بدین صورت ست



و دیگر در حدود مغرب مرغیست که آنرا قارون گویند همراه کشتی طیران نماید و اگر بمحل خوف رسد
یا بجائی که حیوانی ضرر بدان خواهد رسانید یک نوبت بانگ میکند و ملاحان دانسته لنگر مے اندازند و
بدفع آن میشوند و دیگر در حدود حرم و منام مرغیست که در روز نوروز با آبادانی آید و مردم آنجا استدلال کنند
که درین سال قحط واقع مے شود و در ولایت بابل نیز از جنس مرغی پیدا میشود و دیگر در عجائب المخلوقات
عربی مسطورست که طیری هر سال در روز عاشوره علی الصباح در مشهد مقدس امام حسین رضی الله عنه
می آید و تا هنگام غروب نوحه میکند و بعد از آن می پرد تا سال دیگر تصویر آن بدین صورت ست

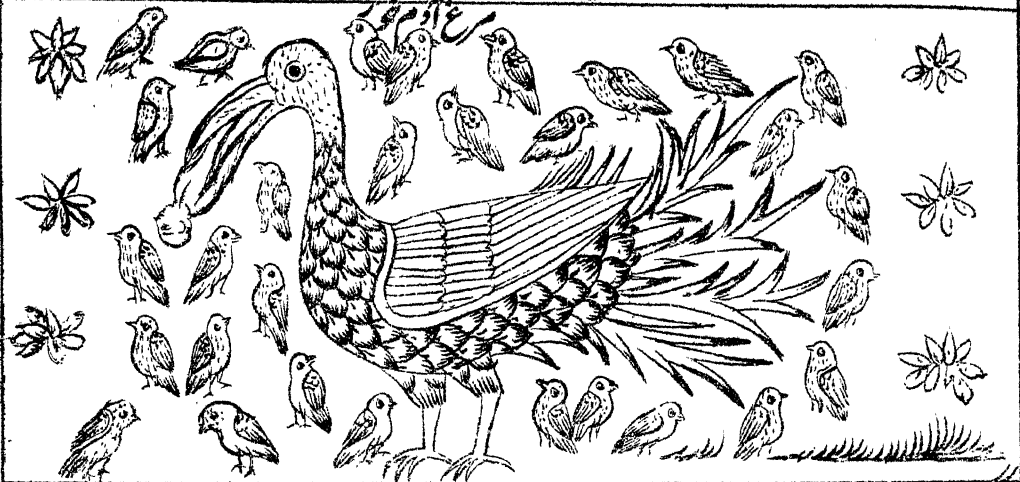
روضه متبرکه حضرت امام حسین علیه السلام

دیگر آورده اند که قمری نر یا ماده اگر بمیرد آن دیگر جفت دیگر نکند تا زنده باشد دیگر در بعضی از دیا مرغابی اند که ایشان را خوزان گویند و در عظم جثه برابر فیل اند و گاه گاه بسواحل آیند و آدمی یا غیر آن از حیوانات صغار و کبار شکار کنند و بپرواز در آیند تصویر آنها بدین صورتست

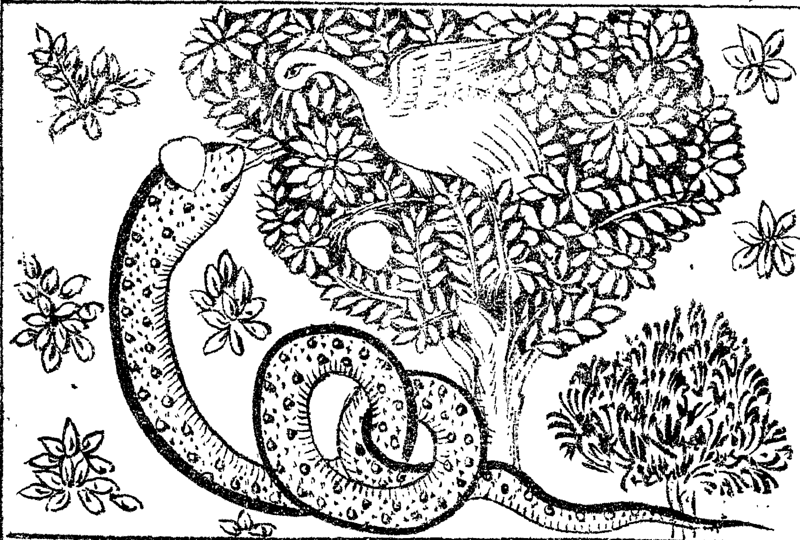


دیگر در حدود مصر در بیابانهای آن مرغیست که آنرا باغنیس گویند وسی دنبال دارد و هر سال سی بچه آرد و بپرورد و کار او آنکه گاه گاه کمین کرده آدمی را یا حیوانی از حیوانات صغار و کبار که دریابد شکار کند

تصویر آن بدینصورت ست

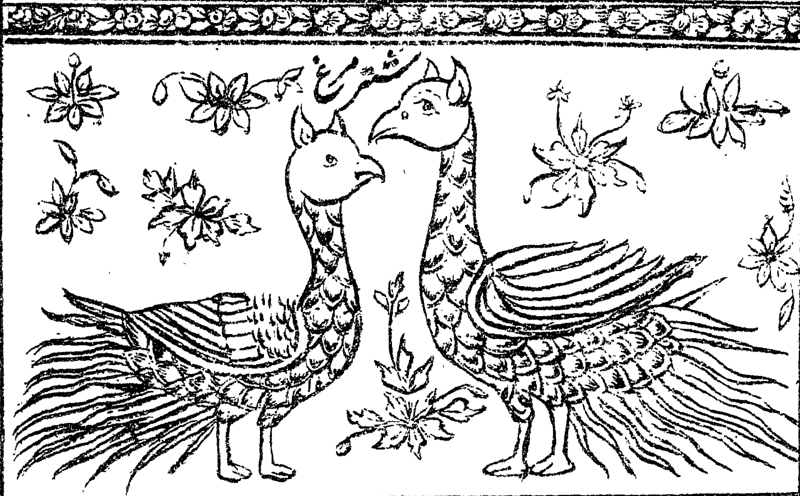


دیگر در ولایت زنج طیریست که بر درخت کافور بیضه می نهد و هر گاه که مار قصد بیضه کند بیضه خود را چنان بر چشم مار میزند که هر دو دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه بشکند نمی شکند و هر گاه بچهٔ او از بیضه بیرون میکند و ما در پوست بیضه بر گرد ولد خود می نهد و مار بواسطه خوف بیضه قصد بچه نمیتواند کرد و تصویر این ست



دیگر آورده اند که چون شتر مرغ با مادهٔ خود جفتی گیرد ماده منی را از جانب گوش بیستاند و در وقت بیضه نهادن بیضه را از جانب دهن بر می آرد

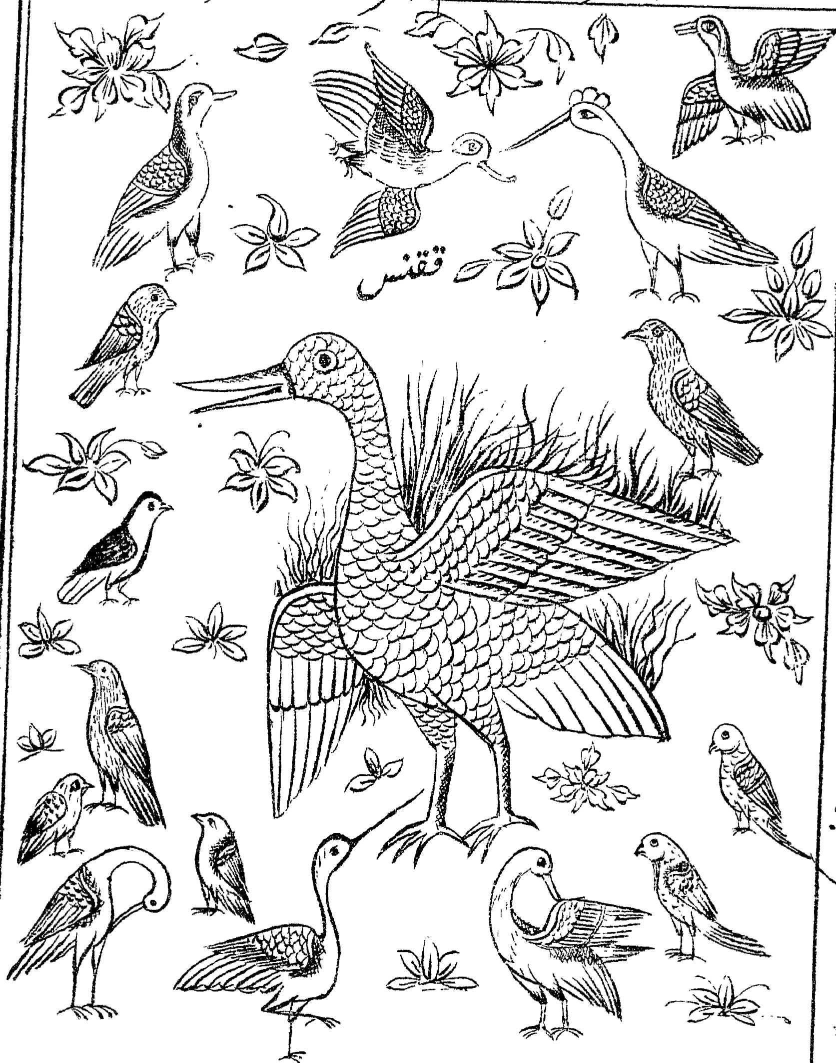
تصویر آن این ست



دیگر در کوه نور مرغیست خرد حریص و زر و سیم را بسیار دوست میدارد و بشهرها درآید و هر جا که زری یابد
یا حلیه سیمین و زرین میربايد و بآشیانه خود می برد و در خس و خاشاک پنهان میکند و بسیاری از مردم آشیانهٔ
او را زیر و زبر کرده زر و نقره می یابند دیگر در ولایت بربر مرغانی اند خرد که ایشان را بادفا گویند و مردم
ایشان را نگاهدارند و هر صباحی ایشانرا در صحراها کنند و یکی از ایشان در قفس نگاهدارند و آن مرغان
تا شب در صحرا بچیدن دانه مشغول باشند چون شب شود جمله بخانه صاحب خویش درآیند ازین جهت
ایشان را مرغان بادفا گویند دیگر در عجائب الدنیا مسطورست که چون عقاب بچه را از بیضه بیرون آورد
او را در صحرا بگذارد و خود بپرواز آید و فانس نام مرغی دیگرست او تعهد و پرورش بچگان عقاب کند تا که
بچگان عقاب بپرواز آیند عجب تر آنکه چون مرغ فانس پیر شود از پریدن باز ماند بچگان مذکور آنچه صید
کنند نزد فانس آرند و او را پرورش دهند تا که او زنده باشد تعهد او نمایند دیگر در حدود ترکستان مرغیست
که او را بوهارون گویند و در خوش آوازی مشهورست و تمام شب تا روز بخیرد و نغمهای بس دلنواز میکند
تا بحدیکه بسیار کس صف گرد آن بسته باشند که در وقت شنیدن آواز آن بگریند چون آواز مرغ
بگوش رسد بی اختیار در گریه و نوحه درآیند و جامه بر تن خود میدرند تصویر آن بر فرد اول ست
دیگر در ولایت بربر مرغیست که در سالی که غله گران خواهد شد بانگی کند مردم دانند که درین سال
غله گران شود و در سالی که غله ارزان شود بنوعی دیگر بانگی کند که مردم آگاه شوند که درین سال البته
نرخ ارزان خواهد شد دیگر در بعضی از جزائر هند و چین مرغیست که آنرا رخ گویند عظم جثه اش بمثابه ایست
که فیل را بمخلب خود ربوده بر هوا طیران می نماید گویند که کشتی در حدود جزیره از جزایر چین افتاده اهل کشتی
جهت طلب آب از کشتی فرود آمدند در اثنای آن گنبدی بزرگ از دور بدیدند که می درخشید همه بدانجا
شتافتند و دیدند که بیضهٔ رخ بود طول و عرض آن بیش از صد گز بود آنگاه دست بسنگ بردند و بیضه را
چندان کوفتند که شکسته شد جوزه بیرون آمد همچو کوهی برهامون افتاد آنگاه آن مردان بکشتی درآمدند
ناگاه رخ چون بلای عظیم پدید آمد کوه پاره در چنگ داشت تا بر سر اهل کشتی زند چون اهل کشتی آنچنان
بلائی دیدند بخدای عزوجل نالیدند و مخلص خواستند آن مرغ محاذی اهل کشتی در رسید کوه پاره فرو گذاشت
درین اثنا بادی سخت در وزیدن آمد آن کشتی را از جای خود بر بود آن کوه پاره بدریا افتاد و کشتی
بسلامت از آنجا که یکماه طی داشت بایکجا رسیده بود و تلاطم که از افتادن آن کوه پاره در دریا شده بدانجا نارسید



دیگر در بعضی کتب مسطور است که در جزائر هند مرغیست ققنس نام که عمرش بهزار سال میرسد بعد از انقضای مدت مذکور در یکی از صحاری هیزم بسیار جمع نموده بر فقدان عمر اندک حسرت بسیار خورده بنیاد نوحه و زاری و تعزیت و سوگواری بنیاید و سائر مرغان آن صحرا از کمال تاثیر ناله و نفیر او مدهوش گشته همچو پروانه بر گرد سر آن یگانه میگردند و او درین اثنا آه جگر کشیده با ضطراب تمام بالهای خود را بر هم زند و از بال او آتشی جسته در هیزم می افتد و او با هیزم تمام سوخته خاکستر میشود و از خاکستر بیضه پیدا شده بعد از مدتی ققنس بچه بیرون آمده طیران مینماید و او نیز بدستور آبا و اجداد تعیش مینماید تصویر اینست



دیگر در تاریخ فرغانی منقولست که در صعدیه مطر طائری که همچون آدمی لحیه و غبغب داشت و رویش نیز چون
روی آدمی بود و در عظم جثه بغایت و پرهایش بچند رنگ ملون بود و آن مرغ را عنقا میگفتند و شبیه
اکثر طیور در اعضایش بود نزد عزیز بالله بن معز اسمعیلی آوردند تصویر آن بدین صورتست



در بیان عجائب و غرائب اشجار در بادیه نزدیک شام درختیست ببالا مانند درخت توت و برگ
بزرگ چون شب در آید برگهای آن درخت از سر شاخهای چون چراغ افروخته شود و روشنائی دهد
و در شبهای تاریک روشن نماید اگر دست بران برگها مالند نسوزاند اگر برگ از درخت باز کنند روشنائی
ندهد دیگر در طبرستان چوبیست که آنرا بزبان طبری ممیز خوانند و شبهای تاریک آنرا بجای چراغ
بسوزانند دیگر در هندوستان گیاهیست هرگاه آدمی دست نزدیک آن برد خود را بزمین چسپاند
چون دست بزیر برد تا بگیرد باز خود بالا کشد و حکمای هند آنرا گیاه مردم گریز خوانند دیگر در هندوستان

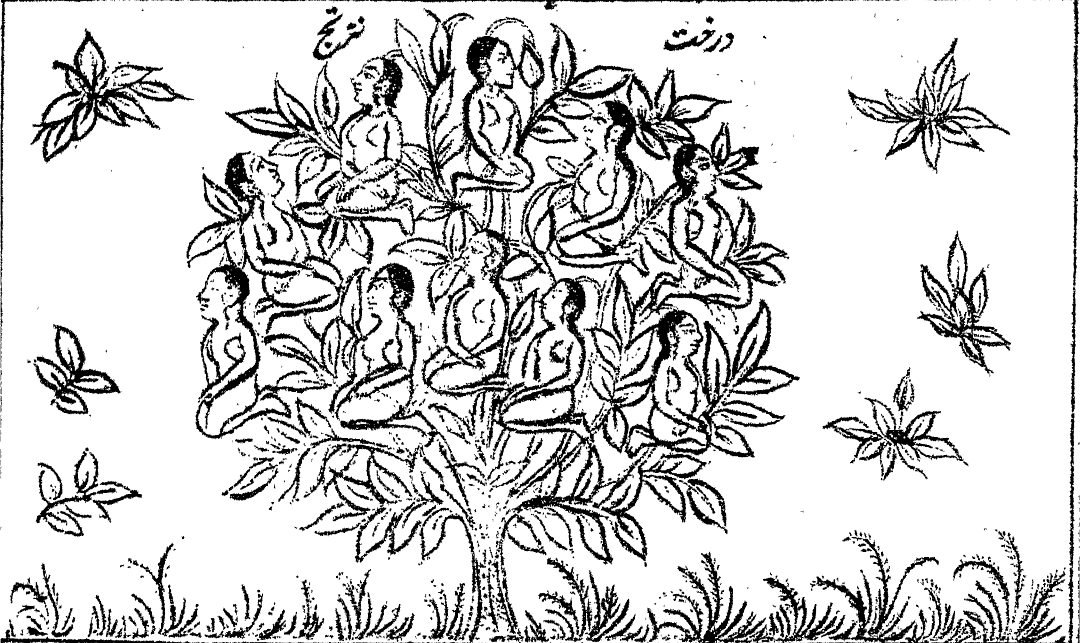
درختیست که طوطیان بر سر آن آشیانه کنند اگر کسی تیغ بران درخت زند در ساعت خون روان شود یا ...



دیگر هم در ان حدود درختیست که اگر کسی برگ آنرا بکند خون از و ناغش روان شود و اگر چوب بر آتش نهند
نسوزد دیگر در بلاد هند درختیست که آنرا انار عوکش گویند هر میوه که از طرف شرقی بر آید بغایت شیرین بود
و هر اناری که از جانب غربی بر آرد ترش بود و در حدود مصر گیاهیست که بطریق فتیله چون چراغ آنرا روشن
سازند چون شمع بسوزد دیگر در ولایت حضرموت در قدیم الایام ظرف سفالین یافته بودند در زیر زمین و در ان
خوشه گندم بود بوزن یک من هر دانه چند بیضه مرغی دیگر در سراندیپ نوعی از گندم است که در یک غلاف
ازان دو دانه باشد دیگر در بلاد چین درختیست که در ماههای حرام ازان آب بیرون می آید چند انکه همه حوضها
ازان آب پر کنند
چون ماههای حرام
بگذرد آب منقطع گردد
دیگر در بلاد مصر
خربزه بغایت شیرین
بود و بزرگی آن
بمثابه ایست که یک شتر
قوت و طاقت دو خربزه
بر ندارد و تصویر آن اینست



و دیگر در بلاد اصطخر نوعی از سیب ست که یک نصف آن شیرین ست و یک نصف ترش و دیگر در قریه بهنیا نوعی از سیب ست که دور آن دو شتر ست و دیگر در قریه ناصره درخت ترنجیست که ثمرهٔ آن بصورت زنی باشد که او را دو دست و دو پستان و دو پای و موضع فرج او مفتوح باشد تصویر آن بدین صورت ست

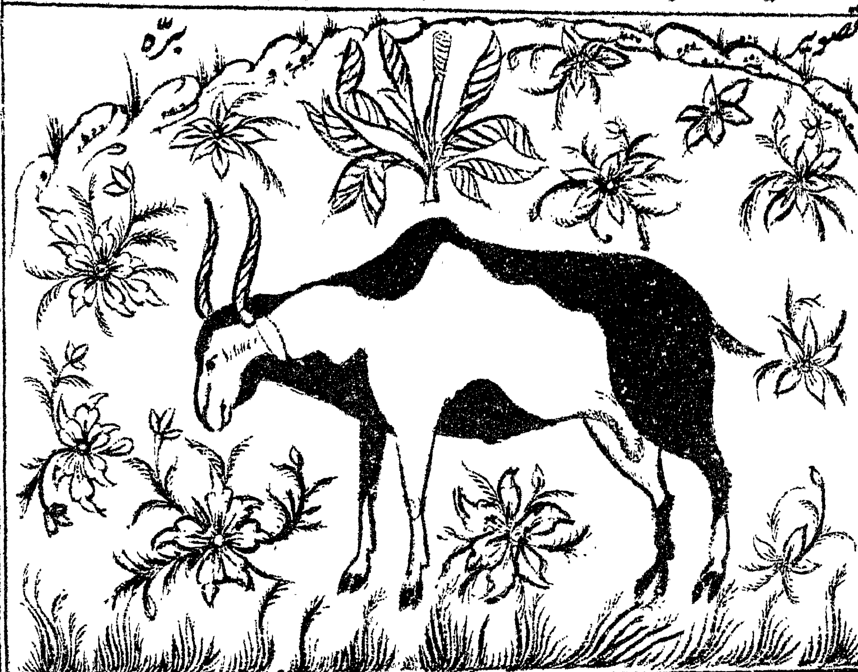


دیگر در هرات که جانب مغرب ست هر سال که درخت عشر اگل کند زنان دیار را شهوت غالب گردد چنانچه تعرض بمردان رسانند و هر سال آن حالت پیدا شود و دیگر در ولایت بصره در وقت خرما غراب بسیار بر درختان جمع شوند چنانچه سیاه شوند و یک دانه بار اضرر نمیرسانند چون خرما بریده شود در پای درختان زمین بکاوند و حیف که ریخته است پیدا کنند و مے خورند تصویر آن بدین صورت ست

خرمای ردی ۱۲



دیگر در شهر روز نوعی از تاک ست که یکسال انگور بر دهد و یکسال میوهٔ دیگر که آنرا وداع گویند دیگر در بلاد اندر انگوری حاصل شود که خوشهٔ آن بوزن پنجاه رطل میشود دیگر هم در ولایت آن درخت زیتونست که در هر سال آن درخت گل کند روز دیگر بسته شود و روز دیگر رسیده شود دیگر در ولایت خوارزم خربزه بی آب بود چه در اوایل بهار بیخ ترانگبین را شق کنند و تخم خربزه دران شق نهند و بخاک بپوشند و آن تخم سبز شود و از آب درخت خار آب خورد تا خربزه پیدا شود در غایت حلاوت بود دیگر صاحب تحفة الغرائب گوید که از بعضی تجار معتمد القول شنیدند که در بلاد ترک موضعیست که در انجا صنفی از حبوب زراعت کنند و در حوالی آن تخم گیاهها که نازکست بکارند چون آن میوه برسد پوست از و دور شود و بره از ان ظاهر شود و ازان گیاه بچرد چون گیاه تمام شود قوت پیدا کند و ازان موضع بیرون آید و او را همه اعضا باشد الا آدم که نباشد تصویر اینست



دیگر در حوالی غور درختیست که هرگاه آفتاب به بیت الشرف خویش رسیدی یک شخص از مردم آنجا طاسی در دست بیایدی و بر درخت بید بر آمدی و اهالی آن قریه پیش او جمع گشتندی بعد ازان آن شخص دست خود بطاس زدی و گوش بران داشتی از حوادث آن خبر دادی و جمله موافق افتادی



دیگر در تیه بنی اسرائیل دو درخت ست که اوراق آن طیور میشوند و این حال تا چهل روز امتداد مییابد بعد ازان منقطع میشود و تصویر اینست

دیگر در حدود بربر شهریست که اوراق بمثابه سنگریزه هست که اگر آنرا در طعامی تعبیه کنند و بخوردن شخصی
دهند گرسنه شود تا یکماه و دران یکماه معالجه مفید نیفتد چون آن مدت منقضی گردد بی منت طبیبی آن خود بخود
زائل شود دیگر در بعضی از بلاد درختیست که اگر کدام شخص در زمستان سخت زیر آن بخواب رود از برودت آن
متضرر میگردد و اگر در وقت گرما زیر آن بخواب رود آنرا برودت آن مضر میگردد و اگر آتش در تحت آن درخت
بیفروزند در ساعت باران ببارد و اگر تا ده روز آتش بر حال خود باشد باران منقطع گردد دیگر در بلاد مغون
درختیست بزرگ که آنرا انجوا گویند قریب هفصد شاخ دارد که هر شاخ بمانند بهاریست و بران درخت صد هزار
مرغ آشیانه دارند چون آن مرغان بچگان خود را بپرانند و بران برسند بر شاخهای آن چندان پنجال
جمع گردد که آن شجر بی آنکه بادی وزد بخودی خود خویش را اجنباند و پنجالها را میریزد و مردم آن نواحی
پنجالها را بجای هیزم بکار برند دیگر در حدود هندوستان درختی ست که ثمرهٔ آن بعینه صورت انسان
دارد و حرکت میکند الا که سخن نمیگوید مگر از جهت تحرک برگهای آن درخت آواز واق واق باستماع می آید
آن درخت را واق واق گویند صورت آن اینست



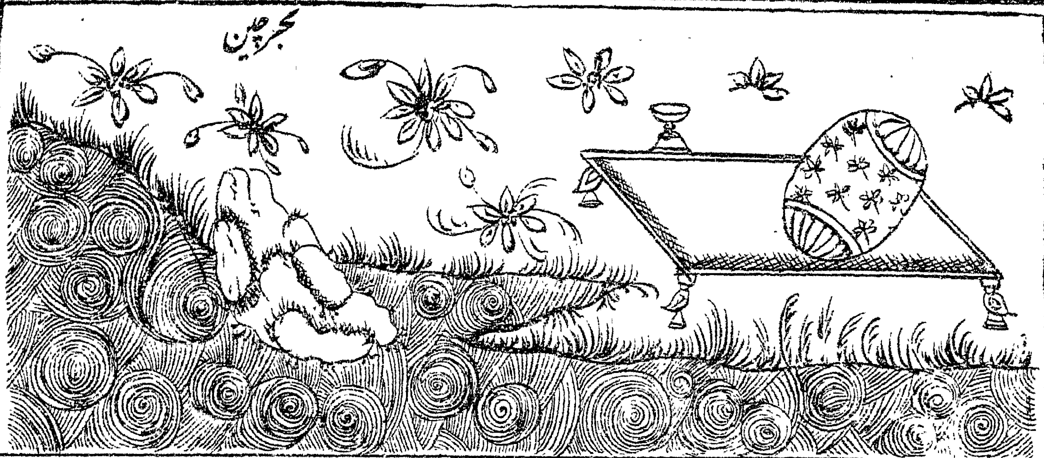
دیگر در حدود عفر درختیست که هر سال بعینه کژدم بار می آرد و هر که دست بران کژدم می نهد چون
کژدم نیش میزند صورت آن اینست



دیگر پادشاه اندلس را باغیست که دران باغ نوعیست از درخت که میوه‌های آن درخت صورت مردان است
وبعضی بصورت زنان اگر زن پیر که حیض انقطاع یافته باشد یا مرد پیر ازان میوه بخورد در ساعت جوان و
تازه‌روی گردد و قوت جوانی یابد صورت اینست *



دربیان عجائب و غرائب بحار کبار و حیوانات بحر چین که اورا بحر سبز نیز گویند عمق
آن بمرتبه‌ایست که بجز باری تعالی کسی دیگر بقعر آن پی نبرد چنانچه گویند که روزی خضر نبی علیه السلام
خواست تا قعر آن معلوم کند دران بحر فرو شد دران اثنا فرشته را دید که با حضرت خواجه گفت که کجا
میروی خواجه جواب داد که میروم تا قعر این دریا معلوم نمایم فرشته گفت در زمان طوفان نوح علیه السلام
کوهی درین دریا افتاده تا این زمان که مدت چهار هزار سال گذشته است هنوز نصفی از قعر این دریا
نرسیده حضرت خواجه این سخن را معلوم نمود ازانجا بازگشت تصویر آن اینست

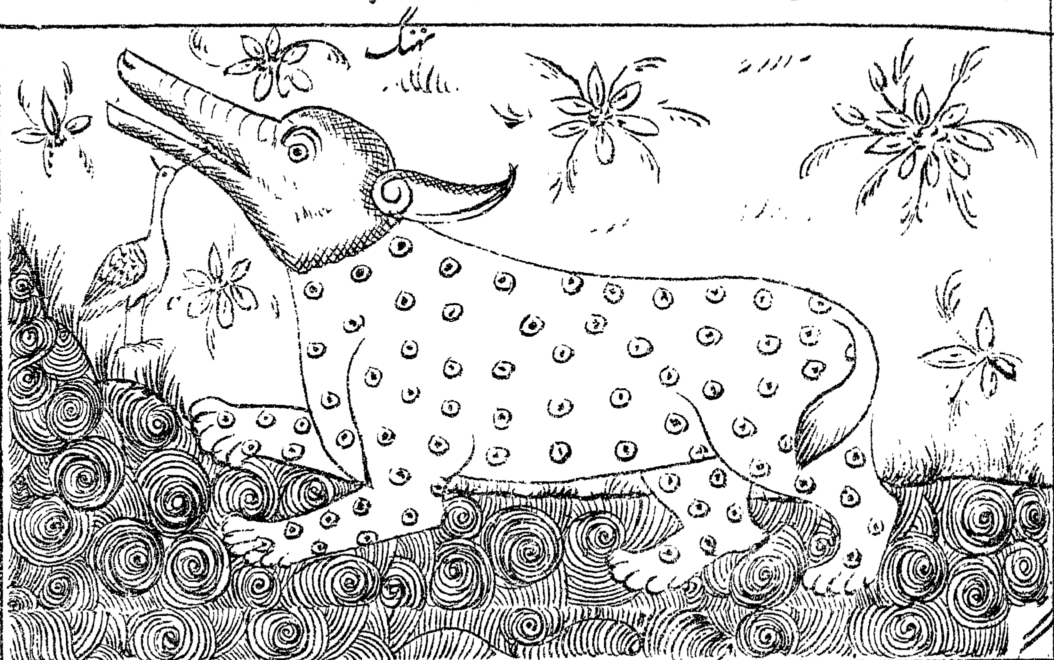


دیگر آورده اند که روزی غواصی بدریائی فرو رفته بکسب خود مشغول شد درین اثنا یکی از مردم آبی یافت
او را اسیر ساخته از دریا آورد و خلائق از برای تماشا بر سر او جمع شدند اما زبان کسی نمی فهمید مردم فکر کرده
او را کدخدا کردند چون از و پسری بوجود آمد آن پسر بعد از بلوغ بلغت ابوین سخن میکرد آنگاه مردم از وی
احوال مردم آبی استفسار کردند وی از پدر معلوم نموده بخلائق گفت که پدرم میگوید که مردم آبی مانند
مردم برند مگر مردم آبی را دم مانند حیوانات بر عقب میباشد اما عجب حالتی ست که مردم بر را دم کبر زدی ست
یعنی از پس تصویر آن بدین صورت ست

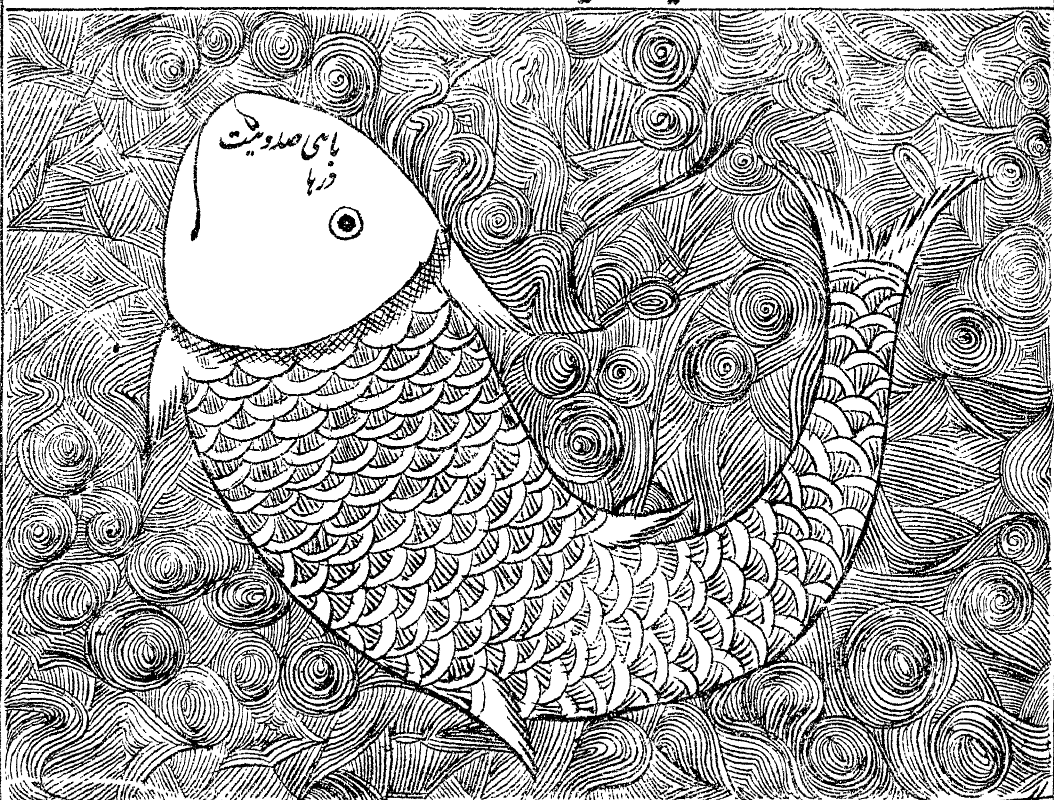


دیگر گویند که تمساح جانوریست که در دریاها میباشد و در رود نیل و سند نیز باشد و بفارسی آنرا نهنگ گویند
و هیچ سلاحی بروی کار نکند و پیوسته در کمین شکار ست چون شکار را بخورد گوشتی که در بن دندان بماند
در آنجا کرم می افتد آنگاه بر لب دریا آشفته وار بخوابد و دهن خود بگشاید بقدرت الهی مرغی بیاید
و در دهان وی در آید و آن کرمها از بن دندان نهنگ برارد درین اثنا چون خواهد که دهان بر هم نهد
آن مرغ استخوانی را که چون سوزن بر سرش هست چنان بر کام نهنگ زند که از جانب دیگر بر آید نهنگ

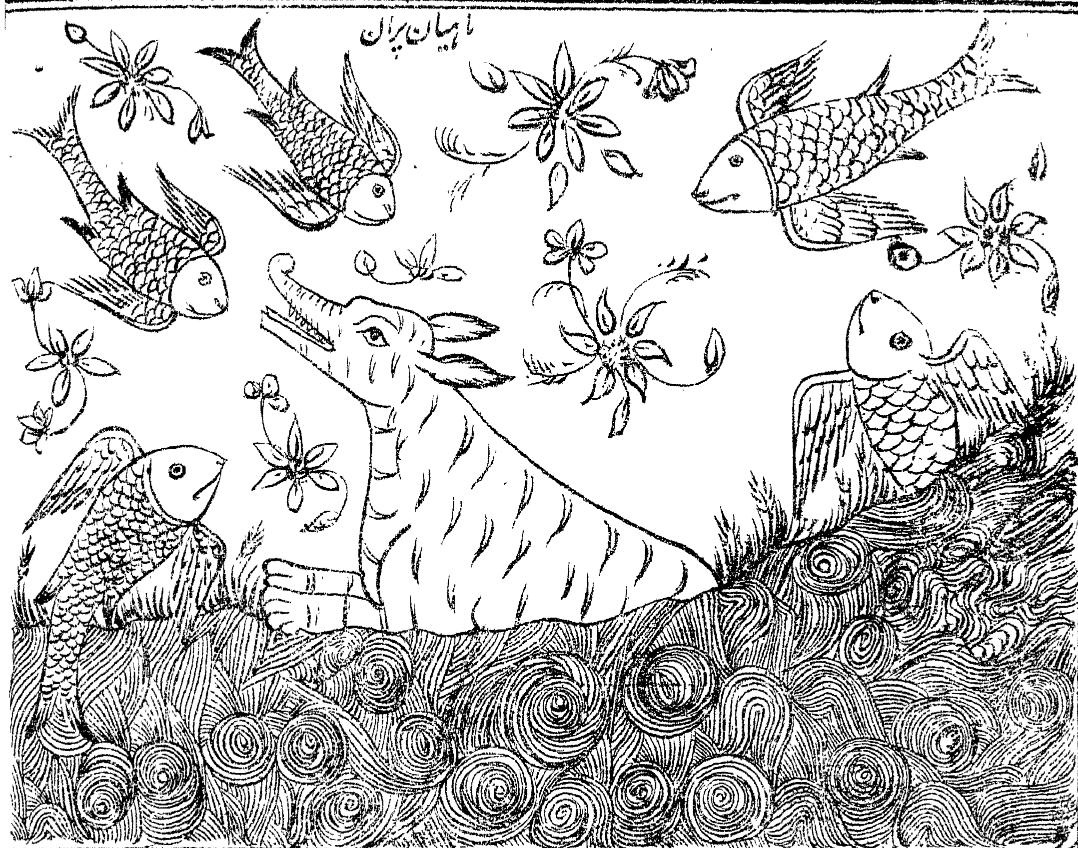
دهان باز نگشاید و آن مرغ بسلامت از دهان وی بر آید و بپرد و تصویر آن بدینصورت ست



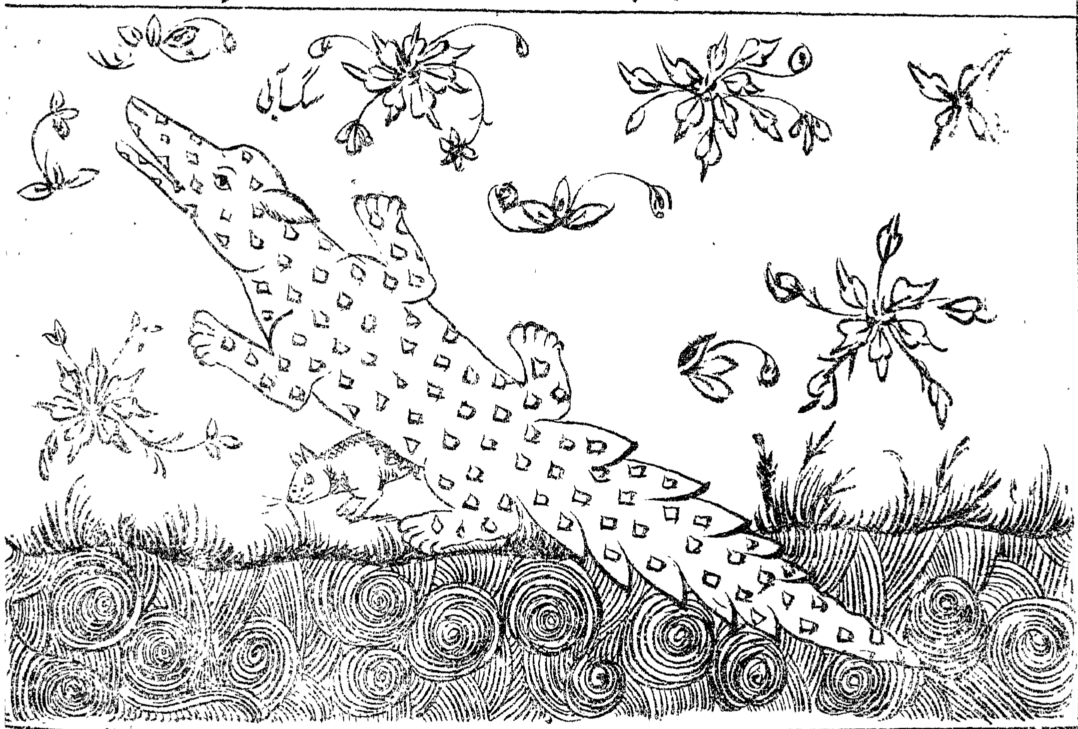
دیگر در بعضی از بحار ماهی مهیا باشد که طول آن صد و بیست ذرع ست و عرض فم او دوازده ارش ست
و تصویر آن بدین صورت ست



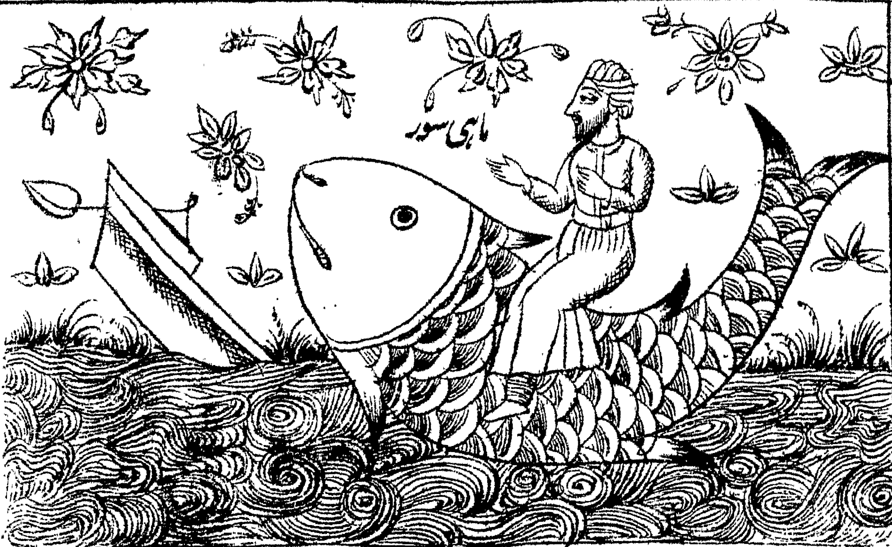
دیگر هم درین بحیره ماهی مهیا باشد که می پرد و چون در طیران می آید خود را دران حیوان بحری که بر سطح آب
دهان باز کرده میرساند و در دهانش در آید و آن حیوان ماهی را فرو میبرد و تصویر آن بدینصورت ست



و دیگر آورده اند که سگ آبی خود را بگل آلوده بکنار دریا جائی که نهنگ میخوابد می آید و می افتد و چون بر ساحل آید و بدستور معهود دهان خود بگشاید تا آن مرغ دهانش از کرم پاک کند سگ آبی فرصت یافته خود را بدهان نهنگ اندازد و در ساعت اندرون شکمش پاره پاره کند و بخورد و بدر آید و نهنگ بمیرد تصویر آن این ست



دیگر در بعضی از دریاها ماهی ست که او را سور گویند و با آدمی دوستی تمام دارد چنانکه با سفینه همراهی کند اگر حیوانی قصد کشتی کند او را دفع نماید و اگر کشتی غرق شود و مردمان را بر پشت خود را کرده بسواحل رساند تصویر اینست



دیگر در بعضی از بحار حیوانی ست قوی هیکل و در عجائب المخلوقات گوید که عظمت جثه او بمرتبه ایست که گاه گاهی که در بحر بمیرد و بر سواحل افتد طول و عرض او تا دو فرسنگ ست رنگش مانند رنگ پلنگ و در بال همچون ماهی و گوشش نمانند گوشهای فیل پهن و در سرش دو چشم برقی مانند کاخ و بر گردنش شش مار هر ماری بقدر مناره نام آن حیوان تنین ست هر گاه که تنین در بحر آید بحر در اضطراب آید تصویر آن بدین تصویر ست



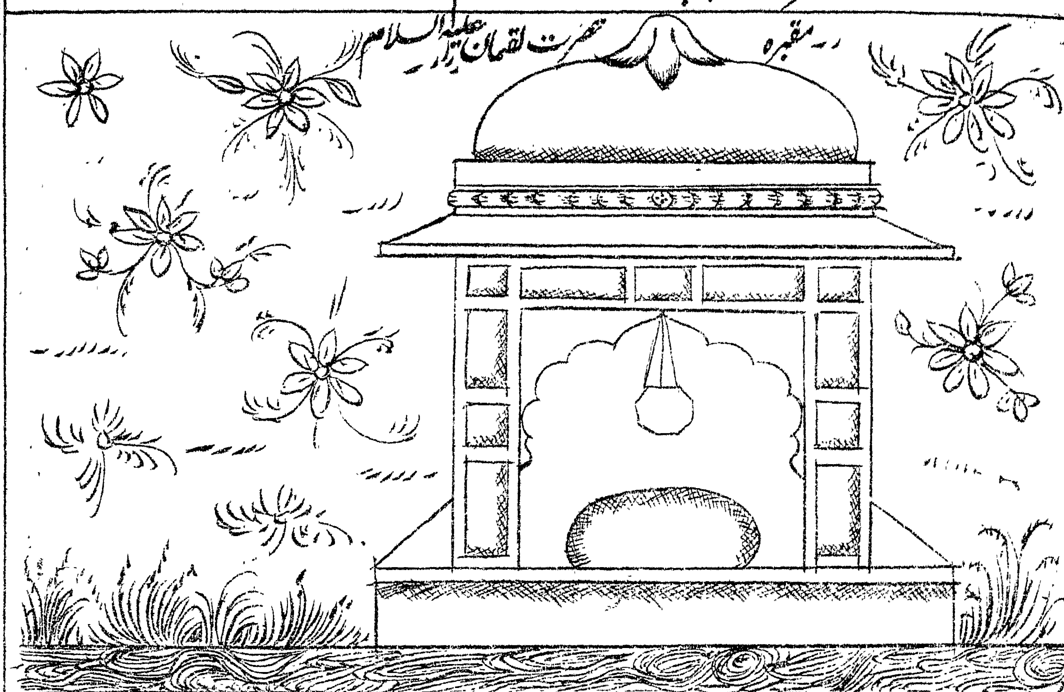
دیگر در عجائب المخلوقات مسطورست که ملک باب الابواب روزی بشکار دریا رفت وماهی در غایت بزرگی صید کرده از اندرون شکمش کنیزکی صاحب جمال برامد با پیراهن وشلواری تا زانوی هم از پوست دو دست بر سر میزد و نوحه میکرد وبعد از زمانی که بمرد صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده والعهدة علی الراوی

تصویر آن بدین صورتست



دربیان عجائب وغرائب انهار درطبریه رودی بغایت بزرگ وجاریست یکنیمه آن آب بغایت سرد ونیمه دیگر بغایت گرم وبیکدیگر آمیخته نگردد وچون از حدود بیرون آید سرد شود دیگر در تحفة الغرائب مسطورست که در زمین مکران رودیست که بران قنطره ساخته اند هر که بران قنطره بگذشتی قی کردی دیگر درمیان بصره واهواز رودیست بغایت بزرگ که در انجا مناره بغایت بلندست هر چند گاه آب رود بالا باندازه مناره بلند آواز ها مانند آواز دهل وکوس برآید وباز روان شود وکسی حکمت آن ندانسته دیگر صاحب

تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهریست که بر کنار آن قبر لقمان حکیم علیه الرحمه والغفران در آنجاست و هر کس
که آن قبر را چهل روز پیاپی زیارت کند حکیم شود تصویر آن بدینصورت ست

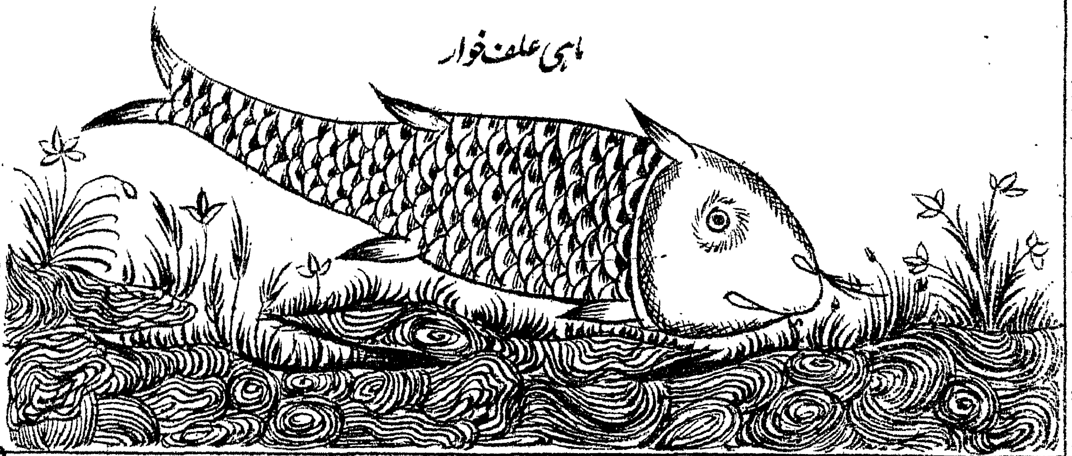


دیگر در نواحی آذربایجان نهریست که هر کس که پیاده بران نهر بگذرد و دو پاچه بر شکم زن باردار نهد
وضع حمل بروی آسان شود دیگر فریان موضعیست در همدان و آنجا نهریست که آنچه از مزروعات حاصل آید
نمک شود و اگر مردم را از نمک منع کنند آب بزمین فرو رود و نمک شود دیگر همدرانجا نهریست بعرض
بیست ذرع و عمق آن هشت ذرع و در موضعی که آنرا مزید گویند بزمین فرو رود که اثری ازان ظاهر نشود
چون چهار فرسنگ ازان دور شود باز بروی زمین ظاهر شود **در بیان عجائب و غرائب آبار** در ولایت
راه جان چاهیست که پایان آنرا بسیارها امتحان کرده اند قعر آن معلوم نشده و ازان چاه لبالب آن قدر
آب بیرون آید که مزروعات جمیع سیراب میشوند و طاحونه آنجاست که مردم بزیارت آن میروند دیگر در
آسیا و آسیاخانه ۱۲
تحفة المشارق مسطورست که در یکی از کوههای عراق چاهیست که از قعر آن کسی آگاه نیست اما گاه بیگاه مردم
با دف و چنگ بر سر آن جمع آیند و آغاز سرود کنند بعد ازان مردم ازان چاه آوازهای رود و سرود
بخوش آوازی بمرتبه شنوند که از غایت خوش آوازی مردم بیهوش شوند و حقیقت آن کسی را معلوم نشد
دیگر در نواحی همدان چاهیست که پایان ندارد پادشاه همدان خواست که بقعر آن چاه وقوف یابد از
دار و درخت و کاه ممالک همدان آنچه بود تمامی دران چاه انداخت هیچگونه اثری ازان پدید گشت

بعد از سالی دیگر کاروانی از ولایت خطا بهمدان رسید چون نظر شاه باهل کاروان افتاد رنگهای روی ایشان زرد و صفرائی دید گفت که مگر آب و هوای ولایت خطا باعث صفراست که رنگ و بشره زرد و صفرا مثبت اهل کاروان گفتند که امسال صورتی عجیب و حالتی غریب در ولایت خطا حادث گشته که جمیع آبهای آن ولایت ناگاه مخلوط شده بود چون آبها خوردیم تمامی ما کاهی شد و حقیقت آن بر همگیس ظاهر شد شاه چون این سخن از ایشان استماع نمود او را یقین شد که مخرج این چاه در ولایت خطا خواهد بود دیگر در بعضی از توابع مراغه چاهی ست که کبوتران دران چاه می باشند و مردم دام بر سر آن چاه می اندازند و کبوتران را میگیرند و عمق آن چاه زیاده از پانصد گز باشد و بروشنائی منتهی میشود و در آنجا چاههای دیگرست که کمتر از پنجاه گز آب نمیرسند

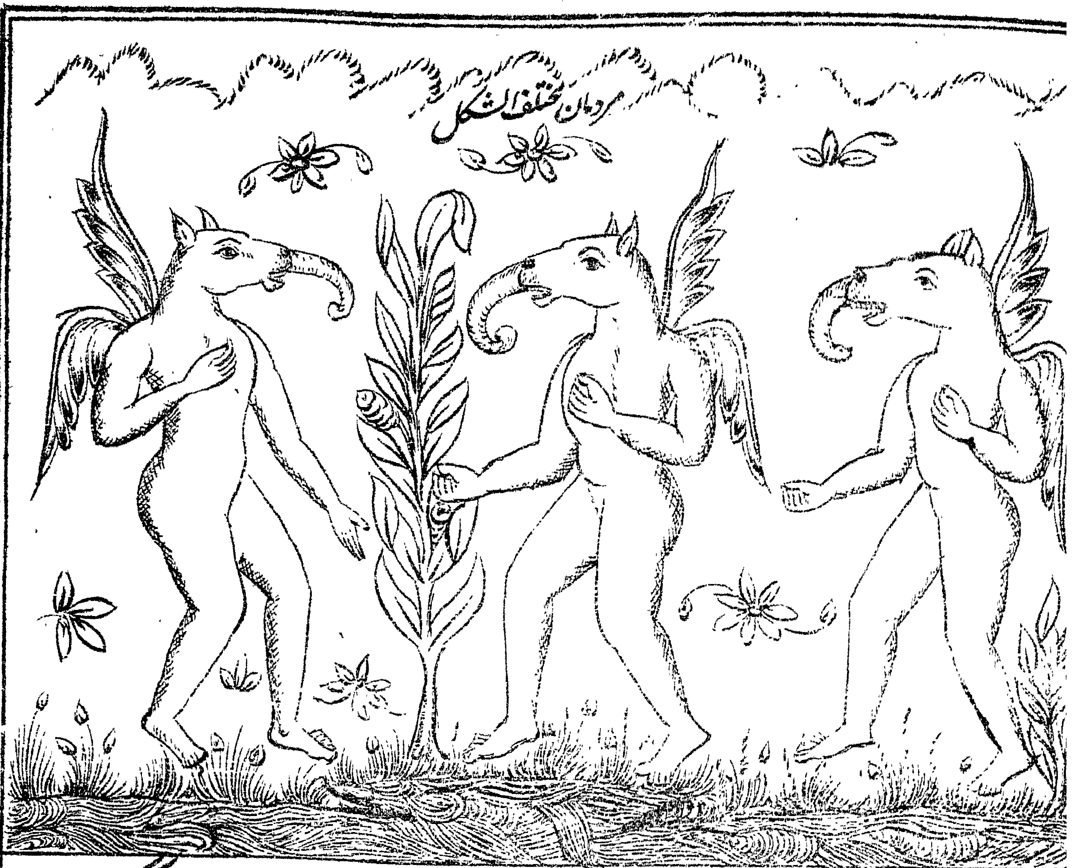
در بیان عجائب و غرائب جزائر

جزیره ایست که ساکنان آنجا همه زنان باشند و مرد در میان نبود و در آنجا درختی ست که چون آن زنان میوهٔ او بخورند بدختر آبستن شوند دیگر هم دران نواحی جزیره ایست که در آنجا نوعی از تاکست که در سه سال یک نوبت انگور بار آرد دیگر هم دران نواحی جزیره ایست که از دریای آن ماهی در شب بیرون آید و آتشی از بینی او بر فروزد که چراگاه آنجا روشن شود و دران ماهی علف میخورد و تصویر اینست

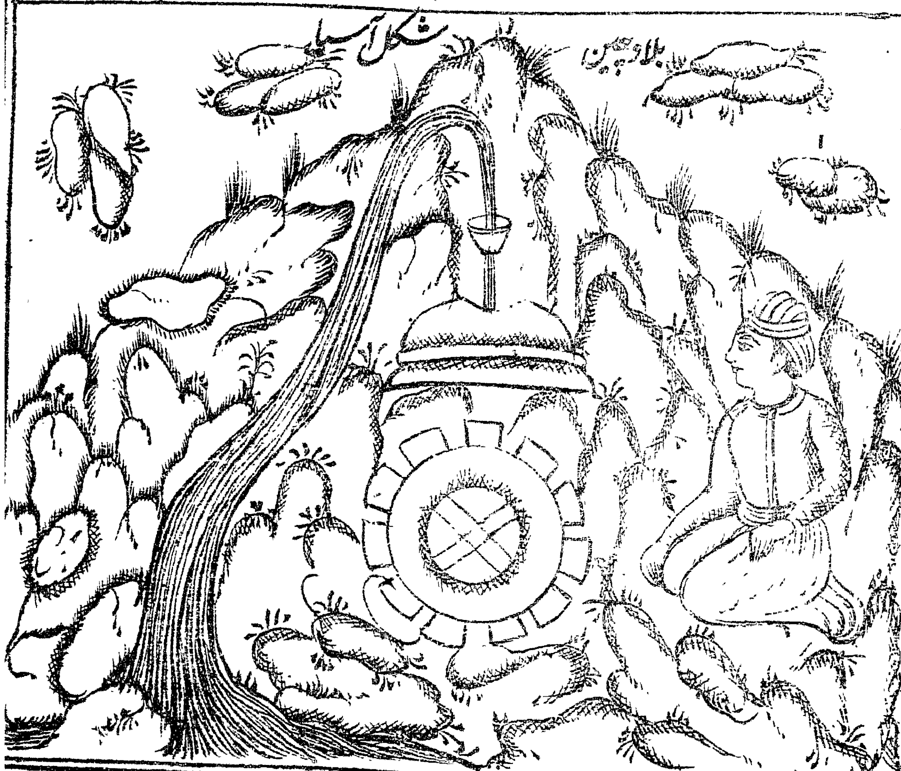


ماهی علف خوار

دیگر جزیره ایست که آنرا سطائیل گویند ساکنان آنجا همه پری رویان اند و سخن نگویند و قرنفل سپید رنگ بسیار بود و خاصیت آن قرنفل آنست که هر که در جوانی آن قرنفل را بخورد موی او سفید نشود و هرگز پیر نشود و تجار بدانجا روند بی آنکه ملاقات میان ایشان واقع شود خرید و فروخت کنند باین طریق که تجار رخوت خود را بر لب دریا نهند و بروند باز تجار بیایند اگر بمدعای ایشان باشد فهو المراد و الا باز روند و پری رویان قرنفل دیگر اضافه کنند تا آنگاه که تجار راضی شوند دیگر در یکی از جزائر قومی اند که بشکل انسان اند مگر آنکه بال دارند که بآن طیران کنند و سر ایشان بمانند سر اسپ و پهنای ایشان بمانند خرطوم فیل تصویر آن بدین صورت است

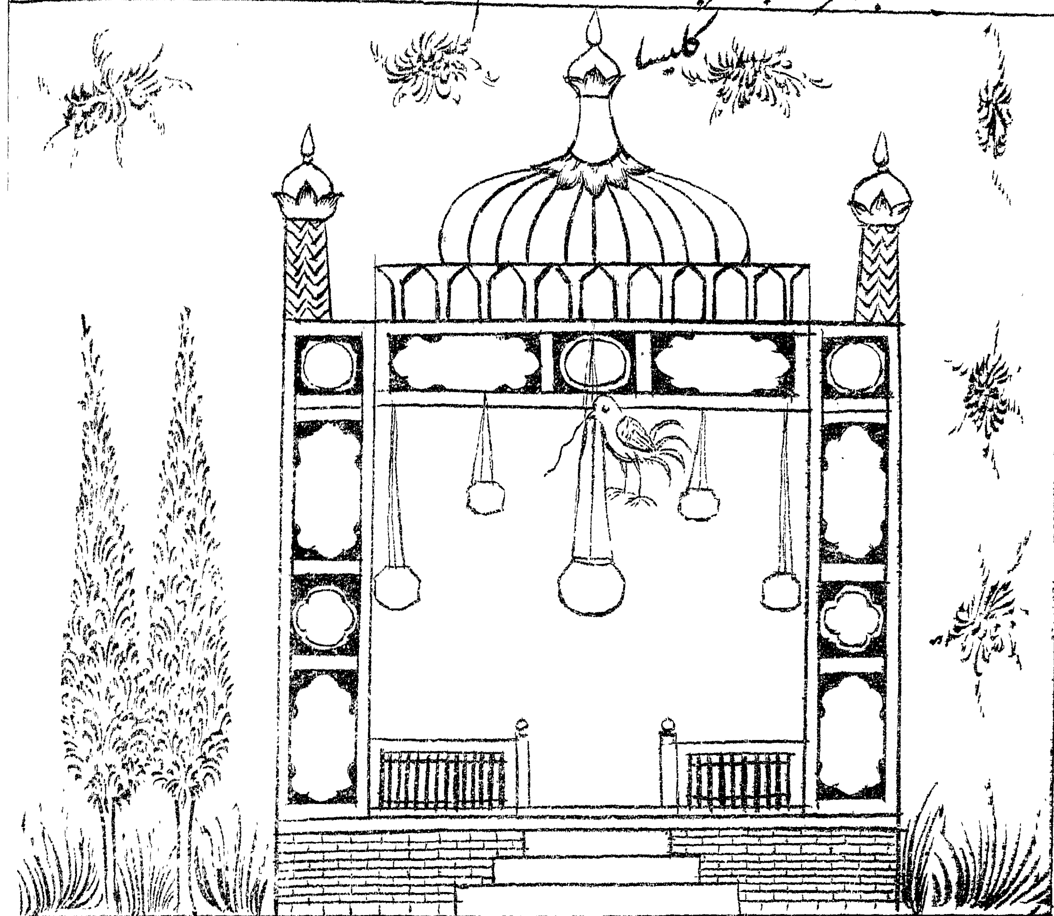


دیگر هم دران نواحی جزیره ایست که ساکنان آن همه زنان باشند اما زنان بهوا آبستن شوند دیگر جزیره ایست که دریای آن جزیره چنان غلیظ و سطبر است که از سطبری و غلظت کشتی در آب نمیتوان رفت اگرچه باد و طوفان وزد و از غلظت آن آب حیوان بحری نیز نمی باشد در بیان عجائب و غرائب متفرقه بسیارند اما آنچه

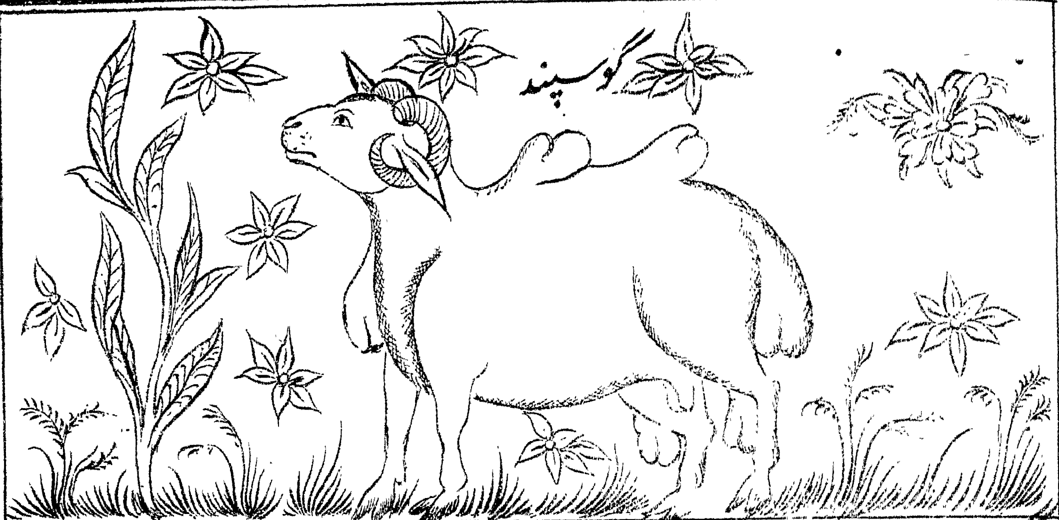


غرابتی بیشتر دارند مسطور میشوند دیگر در بلاد چین سنگ آسیا است که سنگ زیرین میگردد و سنگ بالا همچنان ایستاده باشد و آردی که از آن آسیا بیرون می آید سبوس می انداز[د] جدا باشد و سبوس از آرد جدا نمی شود همچنین چیزهای عجیب و تصویر آن نیست

دیگر در حدود مصر کلیسائی ست در آنجا قندیلها آویخته و خروسی زرین بر بالای قندیلهای آویخته و فتیله در منقار او نهاده و جوف آن خروس پر از روغن ست و هرگاه که یکی از ان قنادیل بمیرد خروس از بالا فرود آید آن قندیل را برافروزد و باز سر بر آرد و حکمت آن معلوم نیست تصویر آن اینست



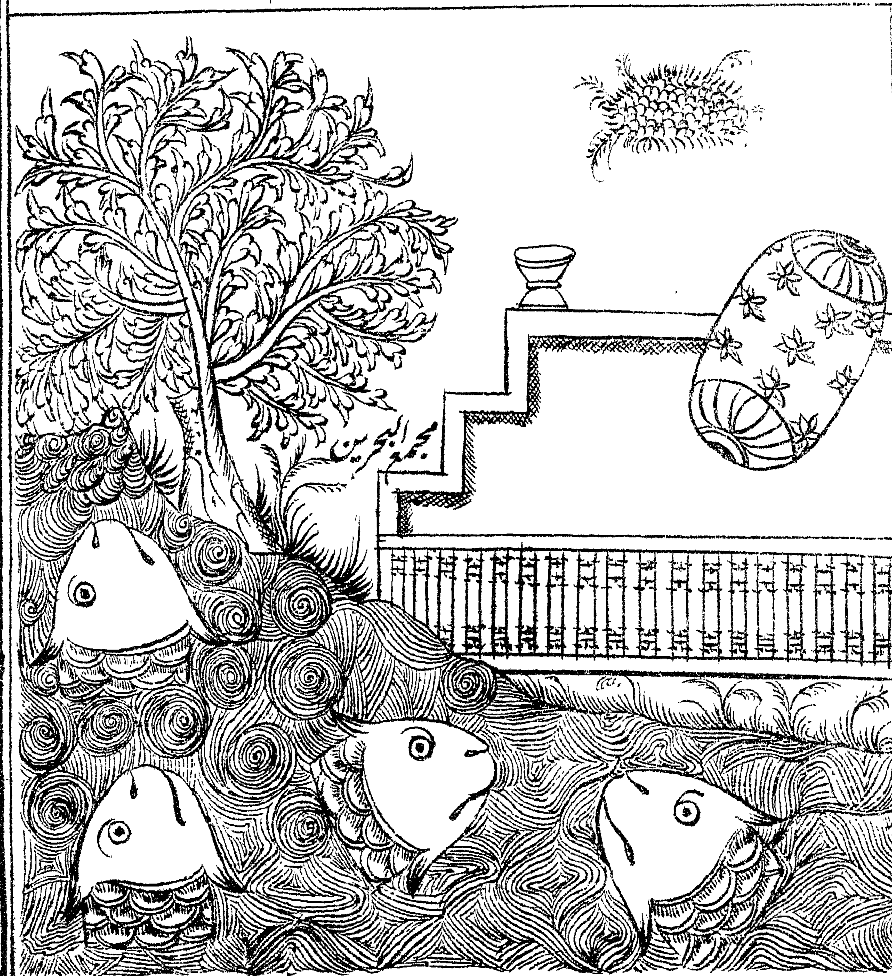
دیگر در بلاد یمن تمثالی ست بر صورت سواری هر سال چون ماههای حرام در آیند از ین تمثال آب شیرین بیرون آید و حوضهای خود را ازان آب پر سازند تا سال دیگر کفایت کند **دیگر** در یائیست میان حضرموت و عمان چون تاجران از انجا بگذرند آوازی بشنوند که فلان بن فلان متاعی که داری قیمتش چندین درهم ست و چون بعمان در آیند کسی آن متاع را ازان قیمت بیشتر یا کمتر نخرند **دیگر** در بلاد هند قریه ایست و در انجا عمودیست از مس و بر سر آن عمود مرغیست هم از مس و در پیش آن عمود چشمه ایست چون روز عاشورا آید آن مرغ بامر باری تعالی بالها بگشاید و منقار خود دران چشمه در آورده آب افرو برد بعد ازان آن عمود چندان آب بیرون آید که یکسال کفایت کند **دیگر** در بعضی بلاد هندوستان موضعیست که نوعی گوسپند باشد که آنها شش ذنب باشد یکی موضع معهود و یکی در سینه و دو بر کتف و دو بر ران تصویر آن بدینصورت ست



دیگر در بعضی از مواضع آن صنفی از مارست که چون کسی را بگزد آنکس بیحرکت و بیخبر گردد و او را بر تخته چون بندند و در آب اندازند آب آنکس را بجایی برد که دار الشفاست او را معالجت کند و بعد از مدت بوطن باز آید

دیگر در بیابان زمین ریگی است مخلوط بریزهای زر سرخ و در آنجا نوعی از مورچه است مثل سگ چون هوا گرم شود بسیار فساد رسانند آنگاه مردم بیایند و از آن ریگها آن مقدار که خواهند بتعجیل تمام از خوف این مورچها برگیرند

دیگر در [illegible] بر کنار دریا که خضر و موسی علیهما السلام ماهی بریان را که نصفی خورده بودند و نصفی گذاشته آن نصفی زنده شد و در دریا آمده بود الحال از نسل آن ماهی بسیار است در آن دریا که نصف اعضا او بر حال خود است طول آن ماهی از یک ذرع بیشتر است تصویر آن این است



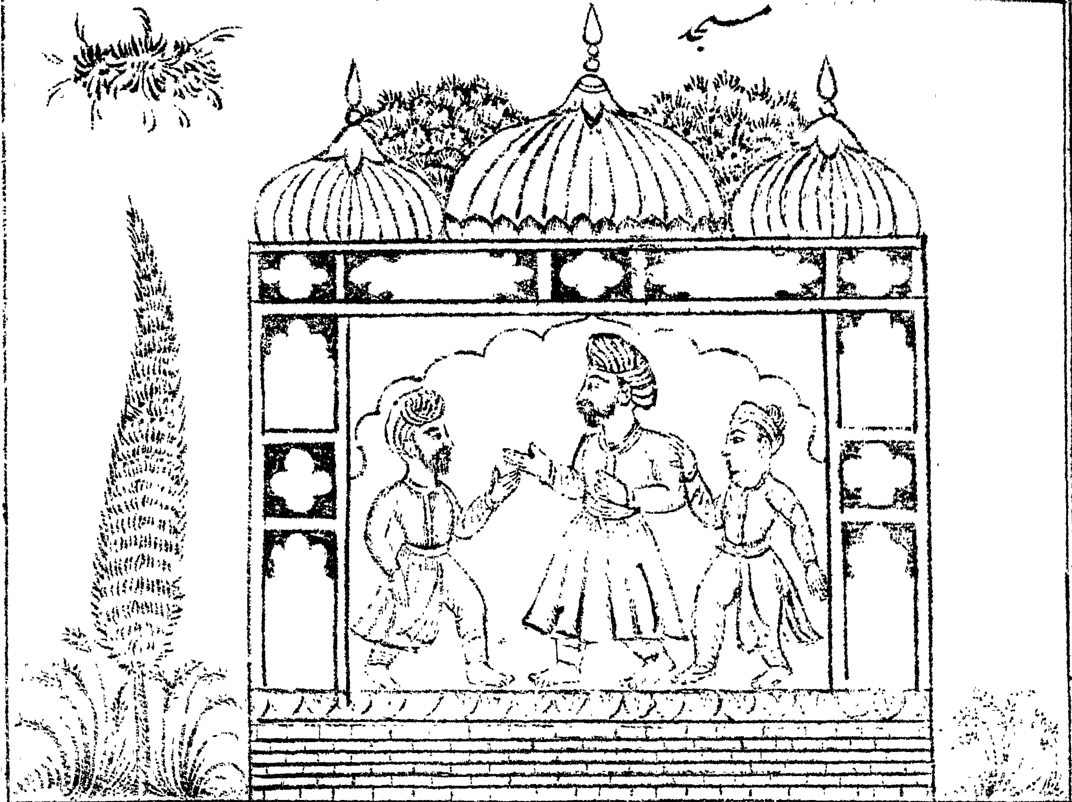
دیگر شهریست قدیم از بلاد مصر بر شرقی نیل بسبب اعمال بد اهل آنرا حضرت حقتعالی همه را سنگ ساخته و حالا مشاهده توان کرد که صورت زن با زوج خود خفته و قصاب گوشت پاره میکند و کودک در گهواره و نان در تنور و غیر ذلک همه سنگ شده تصویر آن اینست



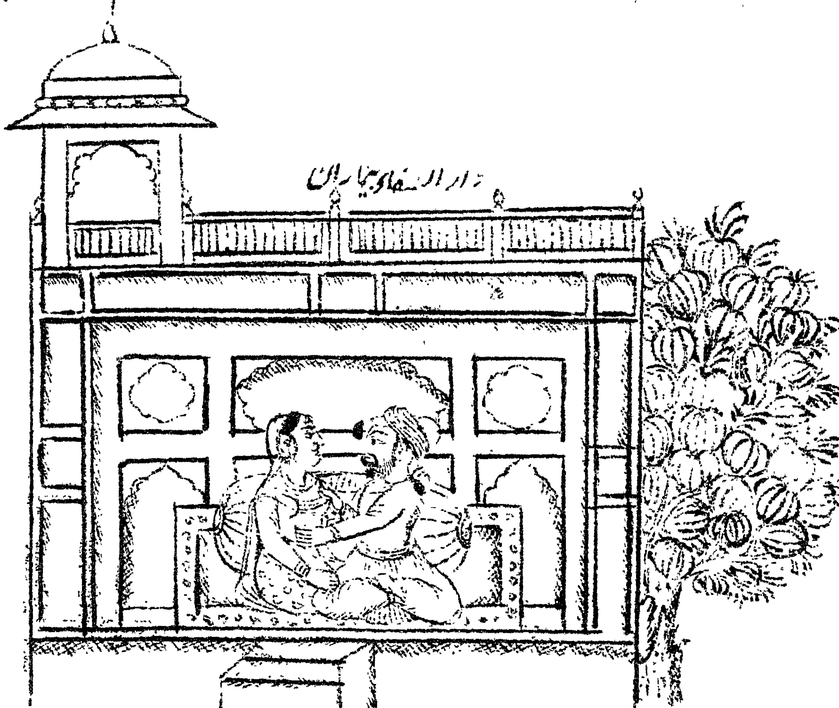
دیگر در عراق قریه ایست از حلب و در آنجا معبدیست که چون بیماری در شب در آن معبد باشد در خواب بیند که کسی او را میگوید که شفای تو در چه چیزیست یعنی فلان چیزست دیگر در حمص آبیست که اگر کژدم آنجا بکسی ضرر نمیرساند اگر جامه از آن آب بشویند کژدم گرد آنکس نگردد و بر در مسجد آن صورتیست که نصف اعلی آن صورت آدمیست و نصف اسفل آن صورت کژدم چون پاره گل بران صورت نهند و آنرا در آب اندازند اگر کژدم گزیده از آن آب بخورد شفا یابد تصویر آن اینست



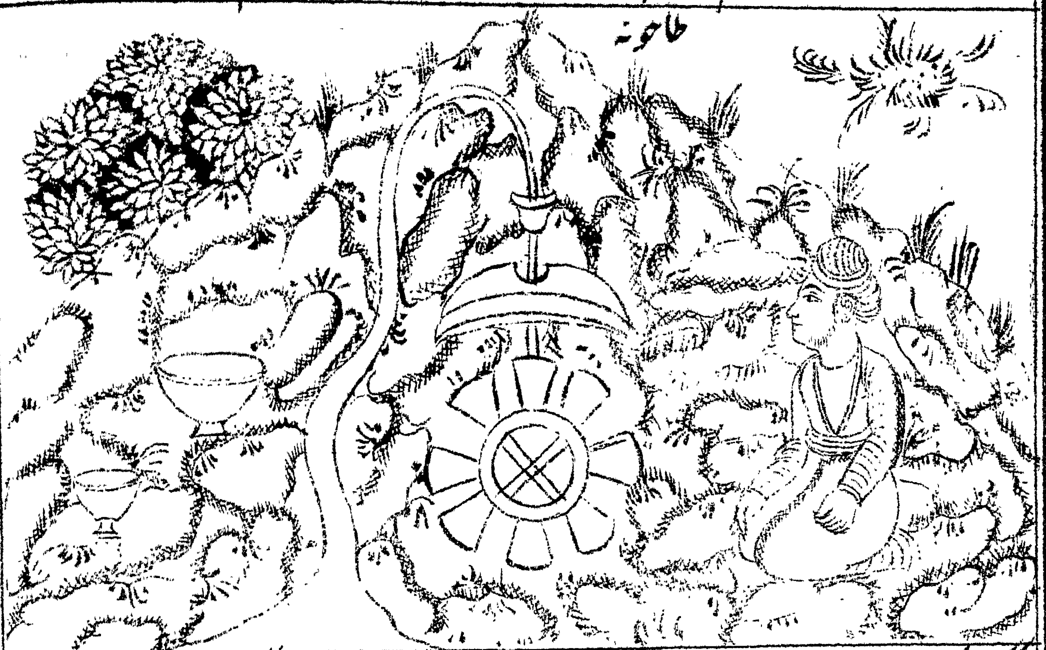
دیگر ناصره قریه‌ایست بقرب تبریه اهل آن قریه مریم رضی الله تعالی عنها را تهمت کردند بشومی آن خنزیر که آنجا متولد گردد تا روز دیگر نباشد دیگر در ولایت اصفهان مسجدیست که هر کس در ان مسجد سوگند خورد بدروغ عضوی از اعضای او خلل یابد تصویرش اینست



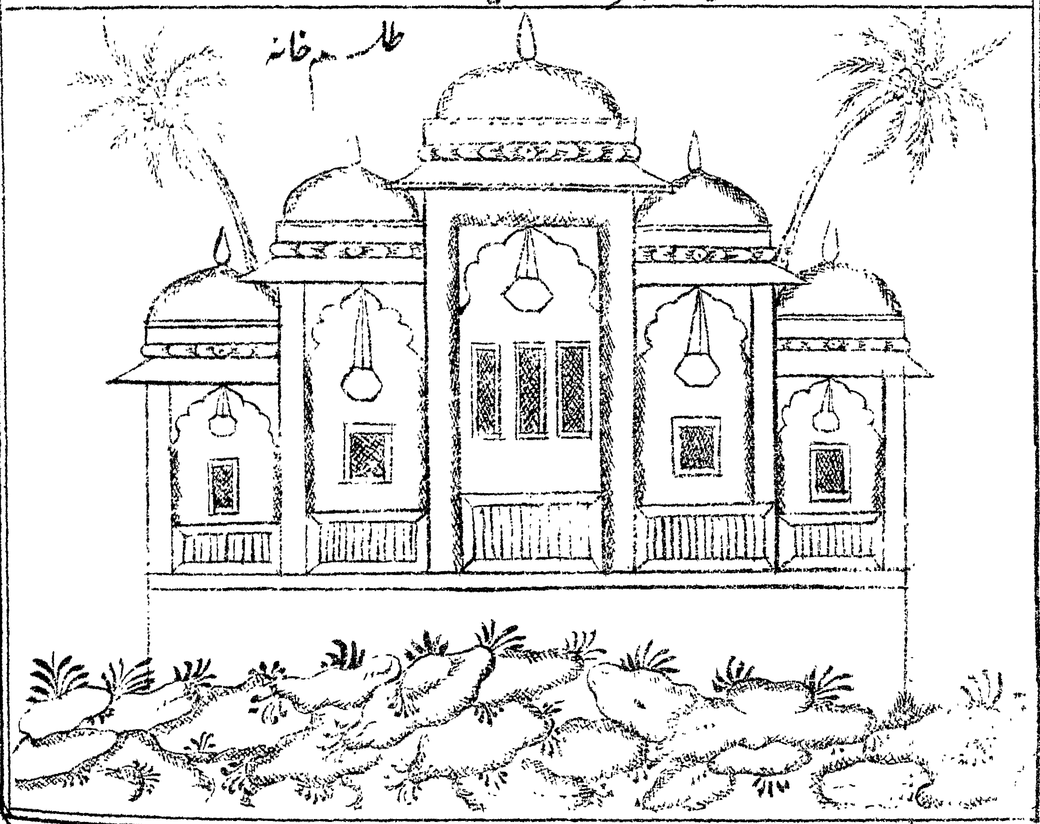
دیگر دربکو که یکی از مواضع کشمیرست و در انجا خانه ایست و دران خانه صورتیست مجسم کسی که او را بیماری کهنه بوده باشد او را بآنجا برند چون دست بر پستان آن مجسمه نهند سه قطره شیر ازان پستان بیرون برآید آنرا با آب حل کند و بخورد مرض و بیماری او زائل و برطرف گردد بامر الله تعالی تصویر آن اینست



دیگر صاحب تحفة الغرائب گوید که در نینوی طاحونه ایست بس بزرگ چون صاحب طاحونه خواهد که طاحونه ساکن گردد
گوید اسکن بحق یونس علیه السلام ساکن گردد و چون گوید که حرک بحق یونس علیه السلام متحرک گردد تصویر آن اینست



دیگر دریکی داشته و غریبان در اینجا بخواب میرفتند و هر غریبی که در اینجا از دیگری چیزی می دزدید راه
بیرون نمیشد و میگشت تا اصلا راه بدر نمی برده و چون آن چیز را بجای خود میگذاشته ابواب بروی
مفتوح و ظاهر گشته تصویر آن اینست



دیگر در جامع الحکایات مسطورست که حکما در هفت شهر از مملکت نمرود هفت طلسم ساخته اند در یک صورت بطی بود که چون غریبی دران شهر در آمدی آنجا بط بانگ کردی مردم از حال او متفحص گشتندی و در دوم طبلی بود هر کرا چیزی گم شدی دست دران طبل زدی آواز آمدی و دزد را نشان دادی و در سوم آئینه بود هر کرا عزیزی بسفر رفتی و مدت غیبت او متمادی گشتی و از حال او خبر نداشتی در هر سال روز معین دران آئینه نگریستی حیات و ممات و خوشی و ناخوشی عزیز خود معلوم کردی در چهارم حوضی بود که هر سال بروز معهود نمرود بر کناره آن جشنی ساختی و دران حوض مانند خمر و گلاب و جلاب و شکر ریختی ساقی هر کرا ازان حوض جام پر کرده دادی همان خوردی که دران ریخته بودی و در پنجم غدیری پر آب بود که حاکم در وقت داوری بر کنارش نشستی و مدعی و مدعا علیه را فرمودی که پا بر دران غدیر نهند صادق را ازان آسیبی نرسیدی و کاذب غریق شدی و در ششم نیز غدیری بود و صور بلادی که نمرود در تحت تصرف داشت دران نگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردندی معلوم شدی نمرود جوئی ازان غدیر بدان صوب روان ساختی دران سال آن شهر غرق شدی و در هفتم که دار الملک نمرود بود درختی بر در بارگاه پادشاه نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستادندی آن درخت سایه برایشان افگندی و با وجود این نعمتها نمرود هر دو گشت امثال این عجائب بسیارست که اگر مجموع آن رقم زده کلک گردد خوانندگان را ملالت روی نماید لاجرم همین قدر اکتفا رفت در بیان بعضی از نوادر و غرائب در نگارستان احمد غفاری آورده که حبیب السیر از جامع التواریخ جلالی نقل میکند که چون جعفر برمکی بنابر تصاریف ایام از بلخ جلا نموده متوجه شام که دران حین دار السلطنت بنی امیه بود گردید روزی بمجلس سلیمان ابن عبد الملک در آمد و دران اثنا تغیری فاحش در سلیمان پیدا شده و حکم باخراج جعفر نمود روی باهل مجلس آورده گفت این شخص زهر همراه دارد همگنان پرسیدند که از چه معلوم کردی گفت بواسطه آنکه در بازوی من دو مهره جزع بسته است که چون زهر حاضر شود حرکت کنند امتحان را از جعفر سوال نمودند گفت آری زهر در نگین دارم تا در هنگام شدائد بکار آید لاجرم او و اولادش ملقب ببرمک شدند چون در مجلس مهرها را در قدری

ز هر حاضر نمودند هر دو خود را چنان

بر یکدیگر زدند که بیم آن بود که بشکنند

اهل مجلس همه متعجب گشتند

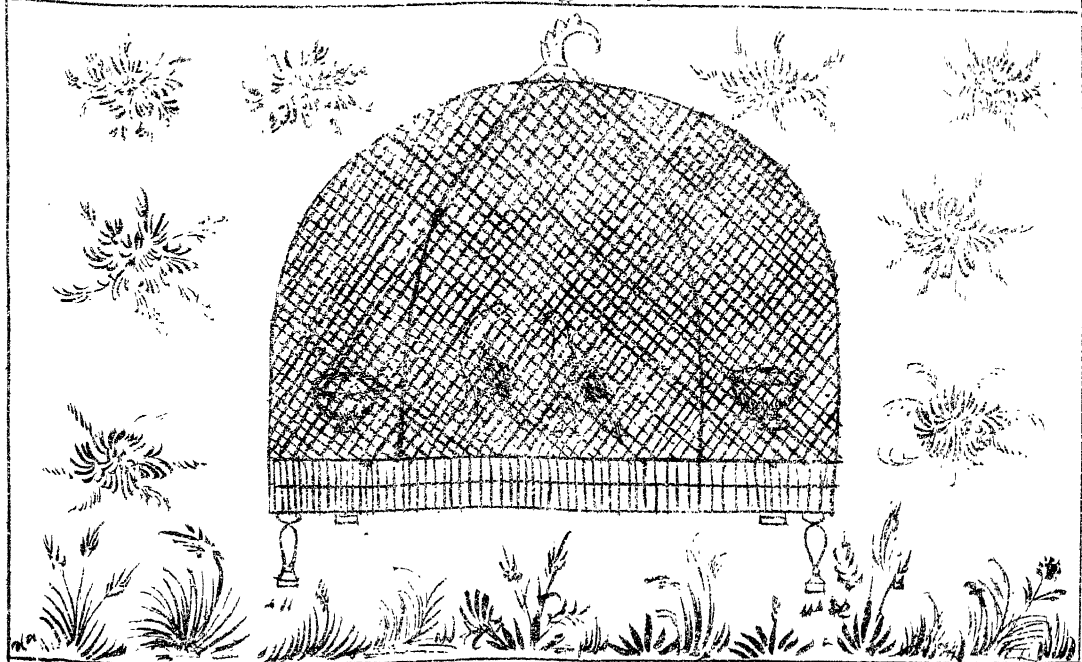
تصویر اینست



حکایت غریبه در تاریخ اعثم کوفی مسطورست که هشام بن عبدالملک وزی بشکار رفته دران شکار
نظرش بر غباری افتاد که شایع طریق تمام ظاهر گشت ملازمان را توقیف نموده خود با یک غلام رفیع نام
بدان صوب توجه نمود آن خود قافله بود که از ولایت شام بکوفه میرفت هشام را دران میان نظری بر پیری
افتاد روی بدو آورده پرسید که از کجائی و از کدام قبیله پیر گفت که از کوفه ام واما از دانستن حسب و نسب من
ترا چه فائده هشام گفت سبب اخفا معلوم شود چه شرمست می آید که از نسب ناپسند خود مارا خبر دهی پیر گفت من
مردی ام از قبایل حکم با قبیله عک قرابتی و نسبتی نیز دارم هشام گفت الحمد لله چه شکرها واجب ست که بنوعی
نسبتی ندارد پیر گفت نسب ما اگرچه خوبست و تو بد معلوم کردی باری شما از نسب عالی خود بیان فرمائید هشام
گفت نسب ما از قریش ست پیر گفت قریش طوائف بسیارند و بمقتضای وجعلنا شعوبا وقبائل لتعارفوا
قبائل بسیار و شعب بیشمار عالی و اسافل عالم و جاهل درایشان هست تو از کدام شعبه هشام گفت از معارف
بنی امیه پیر خندان شد و گفت **بیت** شراب عشق عجب شورشی بجان آورد * که آنچه در دل من بود بر زبان آورد
و گفت مرحبا یا بنی امیه نیک رفتی که مرا از حال خود آگاه گردانیدی و بر جلالت نسب و طراوت حسب خود ظاهر
ساختی ترا با وجود این چشم شهلا و لطافت لسان و فصاحت بیان چه شود که مردم را طعنه زنی ای جوان
مانا از رذائل خلائق شما اید و شجره ملعونه که در کلام ملک علام وارد شده افمن کان مومنا کمن کان فاسقا عبارت
از شماست و در شما مردان را خال نکال و وبال بر رخساره عارست و زنان شمارا از غایت خبث طینت
و غلبه شهوت سستی در بند ازار و از جمله عفاف از صنادید شماست آشکارا دست از خویشتن باز داشتن

ولوای خلافت خاتم الانبیاء علیه التحیة والثنا برافراشت وصحبت حرب که ره وافتخار میکنند در جاهلیت
هم حاضر بود وهم بطیار و چون بظاهر اسلام آورد منافقی بود بغایت غدار ومکار وعقبه بن ابی معیط که مخبر
صادق نسبش را از قریش نفی نمود شما او را از قریش دانسته بخود منسوب گردانیدید و ولد او ولید پلید که در عین
مستی فریضه بامداد را چهار رکعت گذارد وگفت چون مرا نشاطی وانبساطی هست اگر خواهید رکعتی چند
دیگر نیز بگذارم او را در کوفه بر نفوس مسلمانان حاکم ساختند وحکم بن العاص وپسرش مروان که مطرود ومردود
حضرت رسول صلعم بودند شما ایشان را مطبوع ومقبول دانسته مواخذتید سبحان الله از معاویه وبچه اش
چه گویم مصراع ای سگ پا بهمه خوبی زکرمت گویم النوادر صاحب حبیب السیر گوید که در بعضی تواریخ
مسطور است یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد وخواص آن جانور
آن بود که هرگاه طعام مسموم در مجلس حاضر شدی اشک از چشم آن مرغ رفتی واز منقارش آبی که قطره اش بسان اشک
منعقد گشتی ومنفعت سنگ مذکور آن بود که چون آن را سائیده بر جراحتها نهادندی التیام یافتی

تصویر آن بدین صورت است



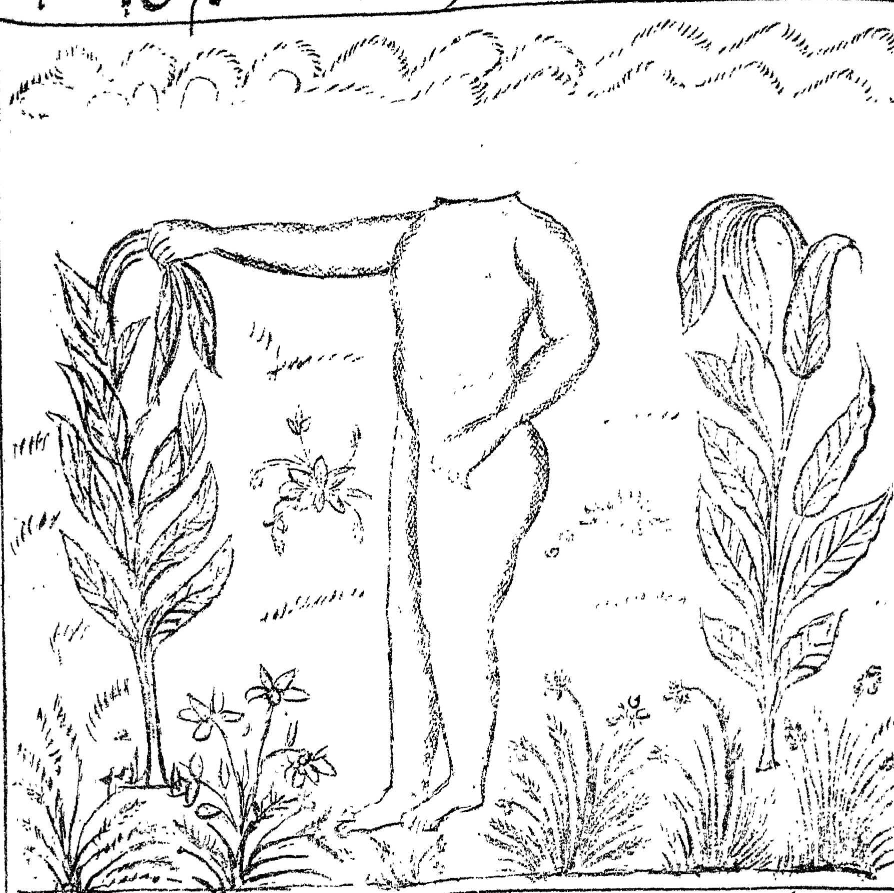
من البدائع در طبری مسطور است که در عهد مهدی در ماه ذی حجه سنه اربع وستین ومایه صباحی
بی آنکه ابر وغباری باشد چنان تاریک شد که یک ذره پرتو آفتاب نماند بلکه شب دیجوری که ابر مظلم
داشته باشد بنماید واین حالت تا ظهر کشید واین آیتی در بزرگی بود که هیچ آفریده ندیده بود بلکه نشنیده
من البدائع آورده اند که در سال دوم از سلطنت برطانس که او را قیصر ثالث گفتندی موافق

سال میلاد کثیر الاسعاد پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم آتش مشتعلی بر فلک در حوالی قطب شمالی ظاهر
شده تا آخر سال باقی ماند ودران ایام چون یکساعت از روز مانده تا شب چنان ظلمت وتیرگی دست میداد
که هیچ چیز مرئی نمیشد واز جوف هوا چیزهای ریزه ریزه وخاکستر میبارید واین حکایت را بعضی حکما
در کتب حکمت در تحت ذکر کائنات ذکر کرده اند بدیعه سلیمان از جعفر پرسید که هیچ چیز ازین طرفه تر
دیده جعفر گفت آری روزی والی نخشب در کنار جیحون نشسته انگشتریش که دران یاقوتی بود آبدار از دستش
درآب افتاد حاضران بر فوتش اظهار ندامت کردند او گفت باکی نیست ودرساعت خازن را طلبیده گفت
فلان صندوقچه را بیار خازن چون صندوقچه را حاضر کرد وی ازانجا ماهی بیرون آورد ودرآب انداخت
وبعد از لمحه ماهی آن دانه نفیس را بدهن کرده بیرون آورد سلیمان از استماع این حکایت تعجب نمود قاصدی
نزد حاکم نخشب ارسال داشته آنرا استدعا نمود چون قاصد عود نمود ماهی را همراه آورد در صدق کلام
بوضوح پیوست تصویر آن اینست



نقلست که خسرو پرویز را انگشتری یاقوتی در دجله افتاده وی بدین تدبیر وی را بیرون آورد والعلم عند الله
دربیان بعضی از بدائع ووقائع که در عهد اعلی حضرت حضرت خلد مکانی وقوع
یافته بدیعه در سنه هزار وشصت ودوم جلوس بعرض اعلی حضرت رسیده که در موضع هلاکون
پرگنه گوالیار در مزرعه شخصی طویل جسمی کشته افتاده وسرش را بریده برده اند آن پادشاه معتمدی فرستا

ر آن لاشش را بنظر احتیاط دیده بیاید فرستاده آمد بعرض رسانید که شخصی سه نیم ذراع پادشاهی دراز



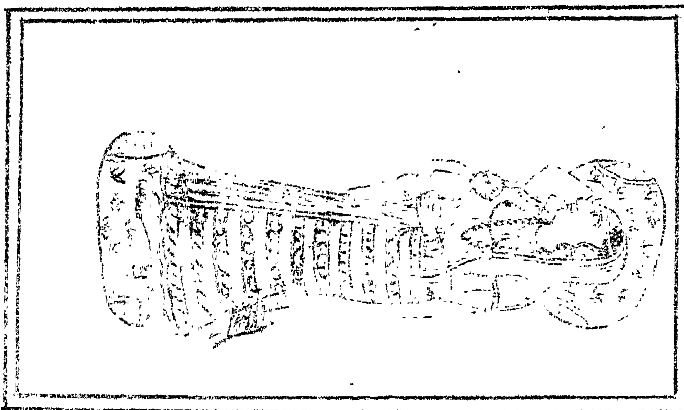
دیک نیم ذراع
ریض در یکی از ذراع
شته اند و سرش
ید نیست در زمینی
له آن لاشش افتاد
فریب یک بیگه
نشیب و فراز شده
وبا و غسل
جنگ کرده اند
تصویر آن بدین
صورت ست

بدیعه در نواحی کشمیر زمانی که حسین بیگ خان خویش علی مردان خان حکومت آنجا داشت قطعه
برف که طول و عرضش بیست ذراع و ارتفاع آن چهار گز بود از هوا افتاد بدیعه دیگر آنکه ده
درخت نیم خشک شده بود مردم هر چند قصد بریدن آن کردند بتبر و دیگر آلات قطع میسر نیامد و مردم بسیار
برای تماشا می آمدند و هر روز هجوم طرفه میشد جمعی از غایت جهالت و ضلالت کمر پرستش بسته اند چون بعرض

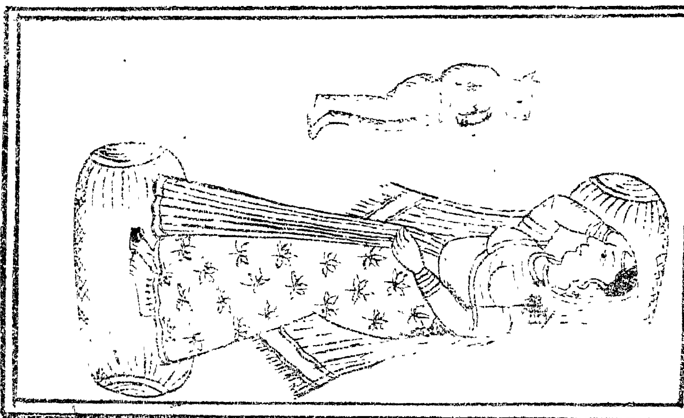


قدس اعلی رسید
رزدار تعین فرمودند
را انجا رفته درخت
مذکور را آتش در داد
تصویر آن بدین
صورت ست

بدیعه در سنه نهم جلوس وقتی که فردوس آشیانی از دولت آباد بدار الخلافت می آمدند معتمد خان مؤلف اقبال نامه جهانگیری که در عهد آن پادشاه خدمت بخشیگری داشت نه ساله دختر زیبا منظر با پسر عجیب پیکر از نظر گذرانیده بعرض رسانید که این اعجوبه در دو نیم سالگی پستان آورده و در هفت سالگی بی آنکه با مردی مقارنت جسته باشد حامله گردید و در هشت سالگی پسر زائید حاضران را ازین خبر تعجب بکمال قدرت ایزدی ایمان تازه گردانیده آمد تصویر آن اینست

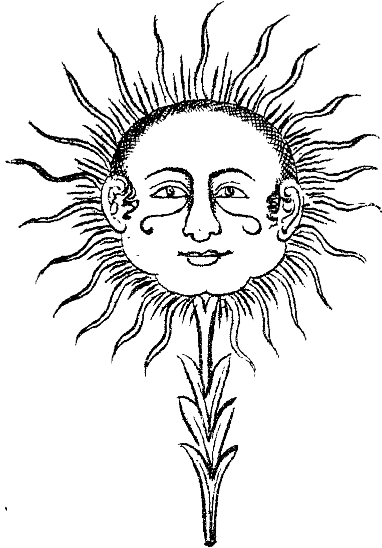


بدیعه در سنه بیست و چهارم جلوس اعلی حضرت در یکی از مواضع بهار چهار روز مانده باد تند وزیدن گرفت و در هیجان گرد و غبار هوا پرده ظلمانی برروکشید و روز روشن شب تاریک گردید ازان رعد در خروش آمد و باران بشدت تمام باریدن گرفت در قطعه زمین که طول مقدار هشت بیگه و عرض دو بیگه داشت پارچهای گوشت بوزن دو دام و یک نیم دام بارید و بعضی از سکنه آنجا ازان گوشت قدری بچشیدند و خوردند



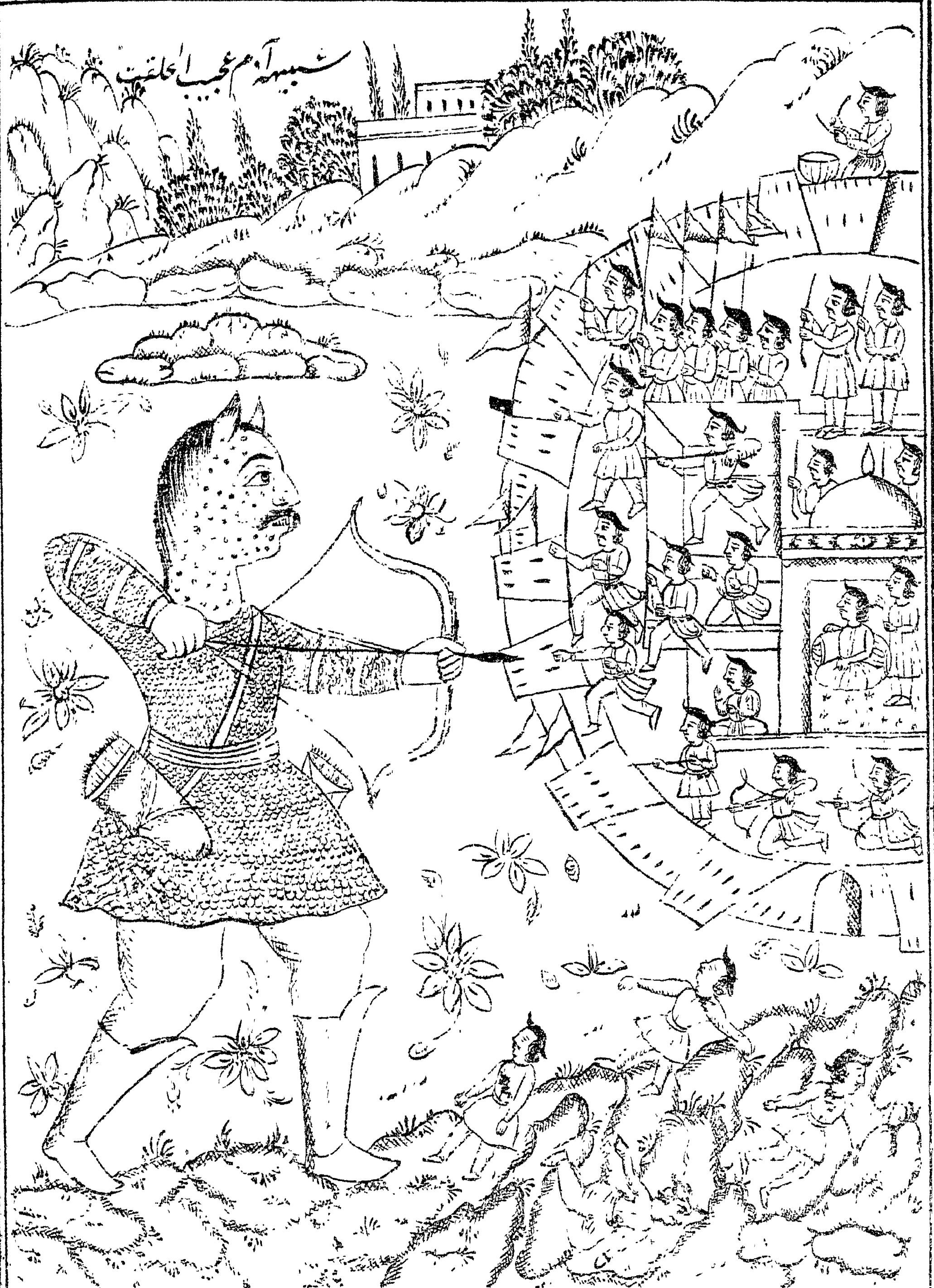
بدیعه در عهد فردوس آشیانی در دار الخیر اجمیر زنی از اقوام بافنده دختری زائید که روی و سر و چشم و بینی مانند شیر داشت و باقی اعضا بصورت آدمی تصویر آن اینست

بدیعه در نواحی اورنگ آباد زنی از قوم برهمن مسلمان شده در سلک ازدواج سیدی انتظام یافت پس از
چندی حامله شد وقت وضع حمل در عرض یک پهر یک پسر و چهار دختر زائید و یک دختر ازان زنده ماند
بدیعه در نواحی کشمیر مقامی ست شنگرف و جائیست حیرت افزا که در کوه دالانی کنده اند و صفه مطبوع ساخته
در ایام تموز و شدت حرارت از سقف سنگین آن صفه طلسم آئین قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بمجرد
رسیدن آن قطره یخ می بندد و صورت عضوی اعضای انسان ازان مرتب میشود و در عرض هفده روز
ازان قطرات یخ بسته شکل انسان مرتب میشود و تمام و کمال جزو موجود و مهیا میگردد دست و پا و رو و چشم و
بینی و گوش و سر و موی و انگشت و ناخن دران صورت آبی نمودار میشود آن شکل بعد از تمامی اندک اندک
آب میشود و در عرض هفده و هژده روز اثری ازان تمثال نمیماند **دیگر از غرائب** در شهر مبارک رمضان
سنه هشتم حضرت خاقانی ظل سبحانی خلد مکانی در تالابی که متصل قلعه کلیانی واقع صوبه دکن از جو هوا
ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد بمجرد افتادنش آب تالاب بیرون رفت و آب آن تا دو پهر
در جوش بود و خروش میزد **دیگر از غرائب** بعرض حضرت خلد مکانی رسید که در ملک فرنگ در یک
برتگال چند روز متصل و متوالی ستاره دم دار در هوا نمودار شده بزمین افتاد و آن ناحیه بسبب سقوط
ستاره تاریک گشت و هوا را ظلمت فرو گرفت و در شب و روز فرق محسوس نمیشد و تا سه روز حال بر همین منوال
بود غریو از نهاد خلائق برآمد و مردم در ظلمت حیرت فرو
شدند پس از سه روز که آفتاب طلوع نموده پرده ظلمانی
از میان رفت تصویر آن ستاره بدین صورتست

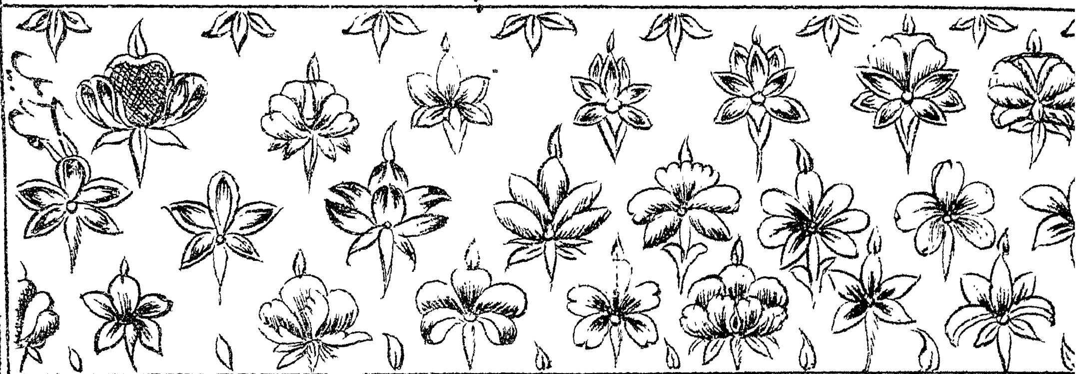

ستارهٔ دنباله دار

بدیعه شخصی غریب خلقت عجیب هیئت که دست و پا
و روی مانند آدمی و گردن و ایال و گوش همچو اسپ داشت
ظاهر شد طول قامتش شش ۶ ذرع و عرض سه ذرع بود و حلقه
هزار میخی در بر و ترکش یکی بر کتف و دیگر بر روی سینه
و کمان در دست داشت و هر تیر که از شست او جستی از
سه چهار آدمی پران گذشتی روز بقتل مردم پرداختی و شب
درکوه رفته ناپیدا شدی تیر و تفنگ و سائر اسلحه بر و کارگر نشدی و در یازده روز سه هزار و هفتاد و دو نفر

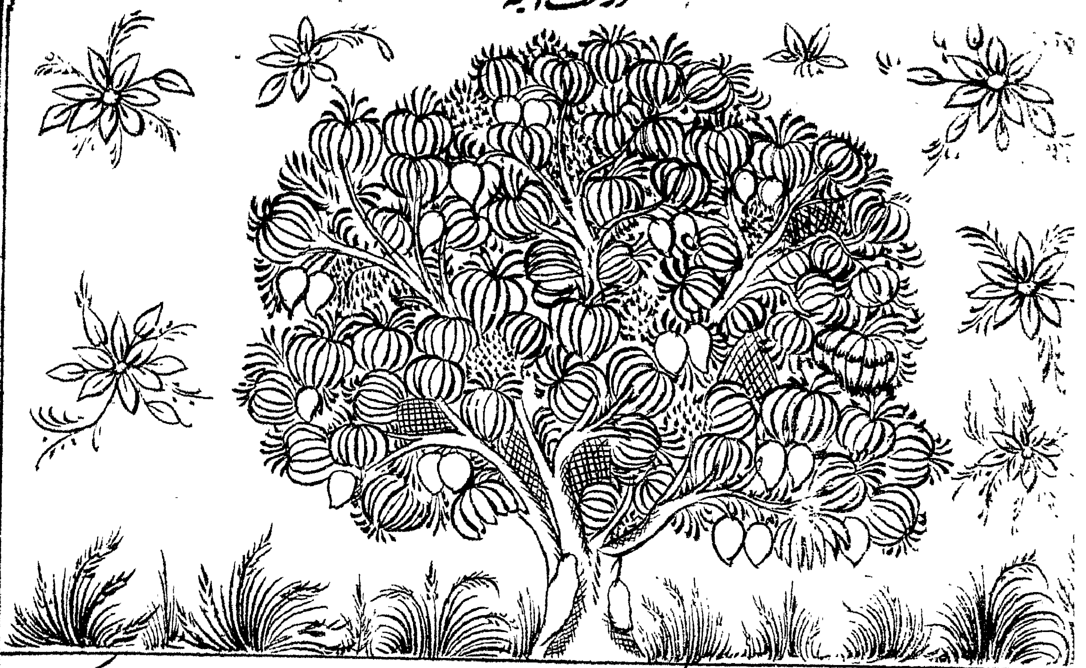
فرنگی را کشته شهرها ویران ساخته چون عاجز شدند از جادوگری چاره جو گشتند و خندقی ترتیب داده بزور فسون آن قوم شیطان را
دران خندق انداختند و او را مقید ساخته بحیلهای بسیار اساس حیاتش را در انداختند و حاکم فرنگ شبیه آن دیو صورت بحضور فرستاد
و مردم ثقه آن دیار در حق او چیزها گفته بعضی عفریت از نوع راکس گمان برند که بلنکا و بلنکاه سکونت دارند و بعضی این دیوها را
از قوم جن مشتمل برین شکل تصور کردند و جمعی نقل کرده اند که در یکی از جزائر آدمیان باین هیئت و ترکیب و درازی قامت و تنومندی
سکونتی دارند و صفات حیوانی بر آنها نهایت غالب است این بهایم سباع سیر از انها بوده است تصویر است



بدیعه سنه نهم جلوس حضرت خلد مکانی در پرگنهٔ ملکی تعلقهٔ صوبهٔ بهار شعلهٔ آتش که طول و عرض شش گز پادشاهی بود ظاهر شده مانند گرد باد باهتزاز آمده شش کروه را حرکت کرد و درین مسافت آنچه درخت وغیره بود همه سوخت و محترق گردید **بدیعه در بیان سنوح شدت زلزله و شگافتن زمین** چهاردهم محرم سنه دوازدهم جلوس حضرت خلد مکان در نواحی مندران بشدت زلزله در قطعهٔ زمین شگافی که پنجاه ذرع طول و دو گز عرض پدید آمد و هر چند سکنهٔ آنجا ریسمانهای دراز یا پانصد گز را سنگ بسته دران انداختند سنگ بزمین نشست و عمق آن معلوم نشد پس از چهار روز بی سبب ظاهر آن شگاف فراهم آمده و زمین یک لخت برابر گردید **بدیعه** سنه هزار و هشتاد هجری در موضع ادلی پور تعلقهٔ سرکار جونپور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد تا و صاعقه پدید آمد و از جوف هوا شوری و غریوی بگوش سکنهٔ آنجا رسیدن گرفت پس از ساعتی گلها ریهیل با آنکه موسم آن نبود در موضع مذکور در رنگ باران بارید و توده گلها بزمین ریخت و روز دیگر اعیان و حاکم آن نواحی که آن گلها مشاهده کردند بسیار خوشبو بودند و از گل ریهیل در رنگ و مشابهت هیچ تفاوت نداشت تصویر آن است



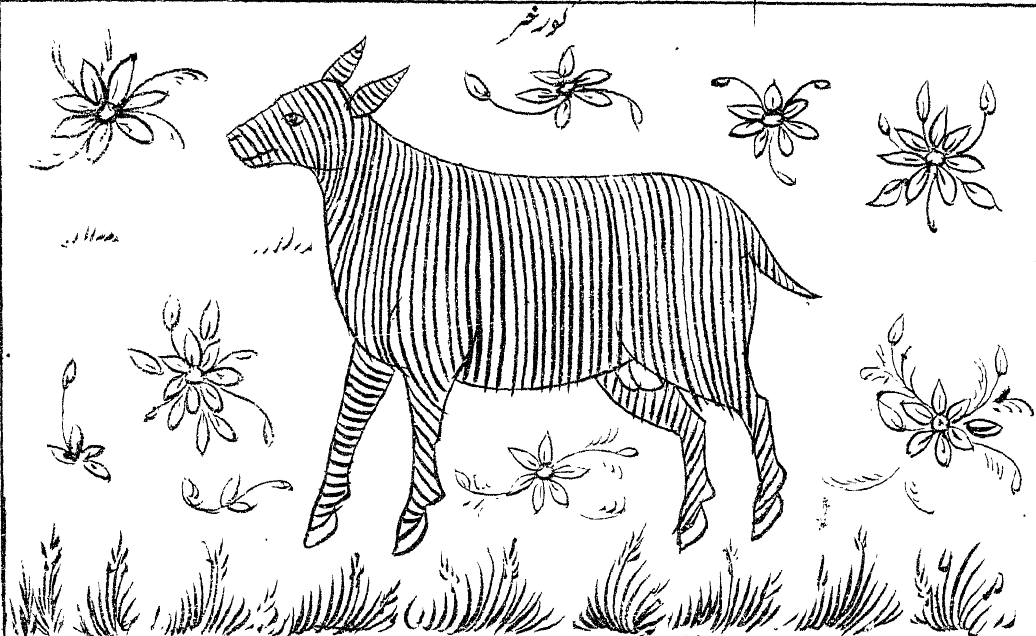
بدیعه از واقعهٔ دار السلطنت لاهور بعرض حضرت خلد مکانی رسید که یار محمد کودک پسر محمد شفیع ساکن موضع شفیع پور سهارن عمله پرگنه پتیاله بکرم الله تعالی همین که از مادر تولد شد کلمهٔ طیبه را بزبان راند تا چهار ماه بعد ازان حق الله تعالی ورد زبان داشت والحال که عمرش از شش ماه میگذرد اسم الله ذکر اوست **بدیعه** بعرض حضرت خلد مکانی رسید هفتم جلوس والا که در ولایت چین فی تاج العالم حکومت دارد حکمش در کمال نفاذ و دران ملک تمام سال باران می بارد و همیشه درخت انبه بار میدهد و بر هر درخت انبه یک شاخ پخته و شاخی میوهٔ خام و شاخی گل کرده و شاخی شروع بار نموده تصویر آن درخت انبه بدین صورت است



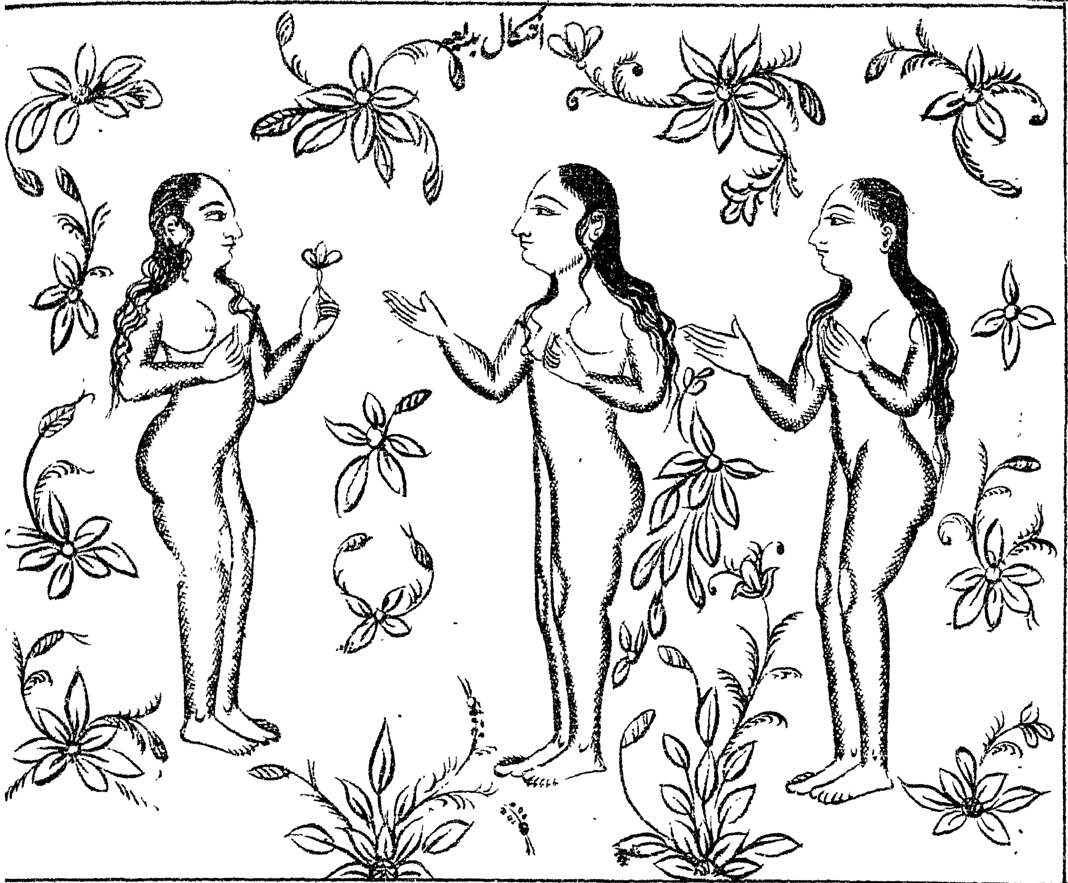
درخت انبه

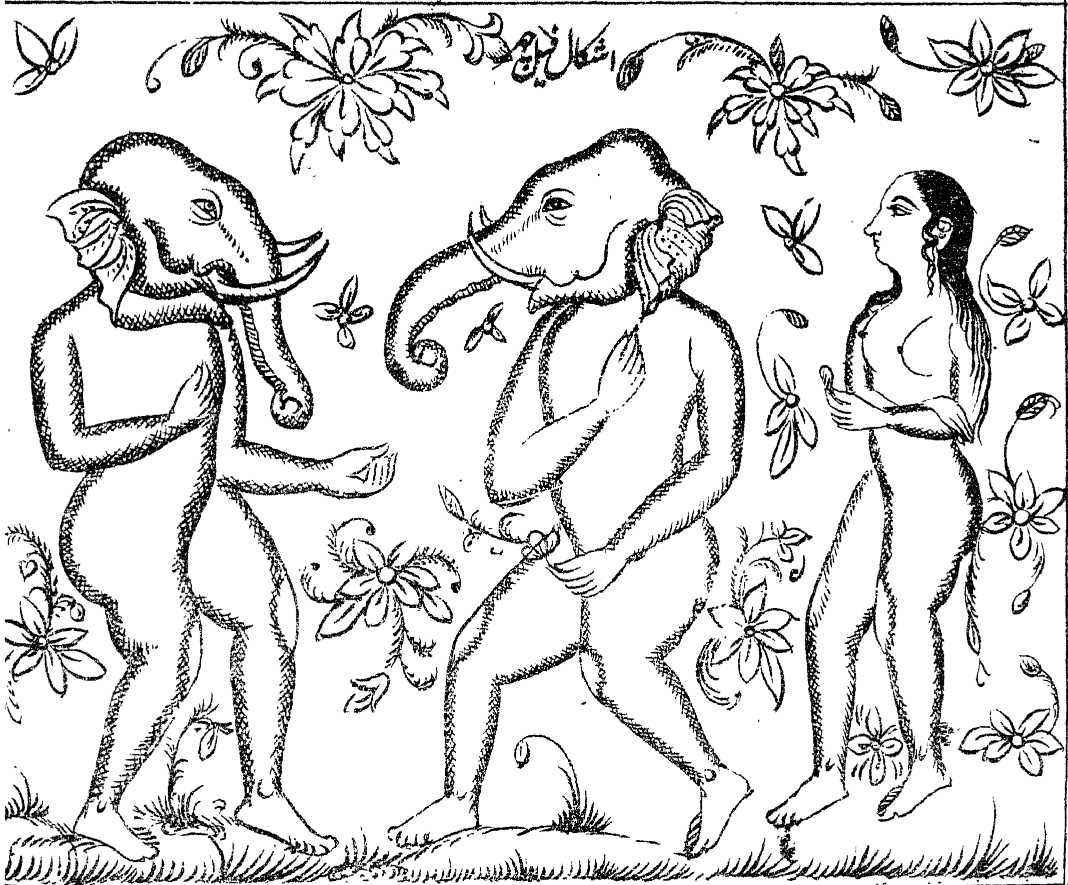
نزدیک بندر چین کوهیست چون جهاز میرسد آواز مهیب ازان مانند صدای توپ برمیخیزد و سکنهٔ
آن دیار بسبب اعتدال هوا بیمار نمیشوند و محتاج بمعالجهٔ طبیب و استعمال دوا نمیگردند و اگر احیاناً احدی
گرفتار آزار شود در حوالی شهر نهریست ازان غسل میکنند و همه آزار میرود و هر سال طلای بسیار ازان آب
برمی آید و اصلا آنجا مگس و سگ و زاغ و زغن و گنجشک نیست بدیعه سیدی پریشان حالی کثیر العیالی
در یکی از مواضع پانی پت توفیق انزوا یافت و راه تردد و سعی بر خود مسدود ساخته اهل و عیال در کنج قناعت
بسر می برد در اوائل محرم سنه هشتم جلوس حضرت خلد مکانی سه چهار روز از قسم ماکولات در خانه سیدی
موجود نشد با عیال و اطفال بفاقه گذرانید سید مذکور از آتش جوع مضطرب شده بقرات مصحف مجید
مشغول بود دخترش با دل بریان و چشم گریان از دست فاقه بی تاب شده پیش پدر آمد ناگاه دید که از زیر گوشه
طیلسان که سید بر دوش داشت دود برمی آید و بوی طعام بمشام امید میرسد آنمعنی را بپدر ظاهر کرد سید
متعجب شده ملاحظه نموده دید که چهار رکابی پلاو گرم ست و طباخ قدرت برای تسکین جوع گرسنگان آماده
نموده سید بدرگاه کارساز سجدات نیاز بتقدیم رسانیده طعام غیبی را با عیال تناول فرمود و از همان روز
پنج و نیم آثار برنج و پنج آثار گندم از جوف هوا در خانهٔ او می بارید چون بجملة الملکی جعفرخان این حقیقت را
بعرض پادشاه رسانید حکم شد که محمد اسحق چیله در آنجا رفته بارش گندم و برنج را برای العین مشاهده نموده
بعرض والا رساند و چیلهٔ مذکور بمقصد شتافته و حقیقت را دریافته آنچه دیده بود معروض داشت خدیو خداگاه

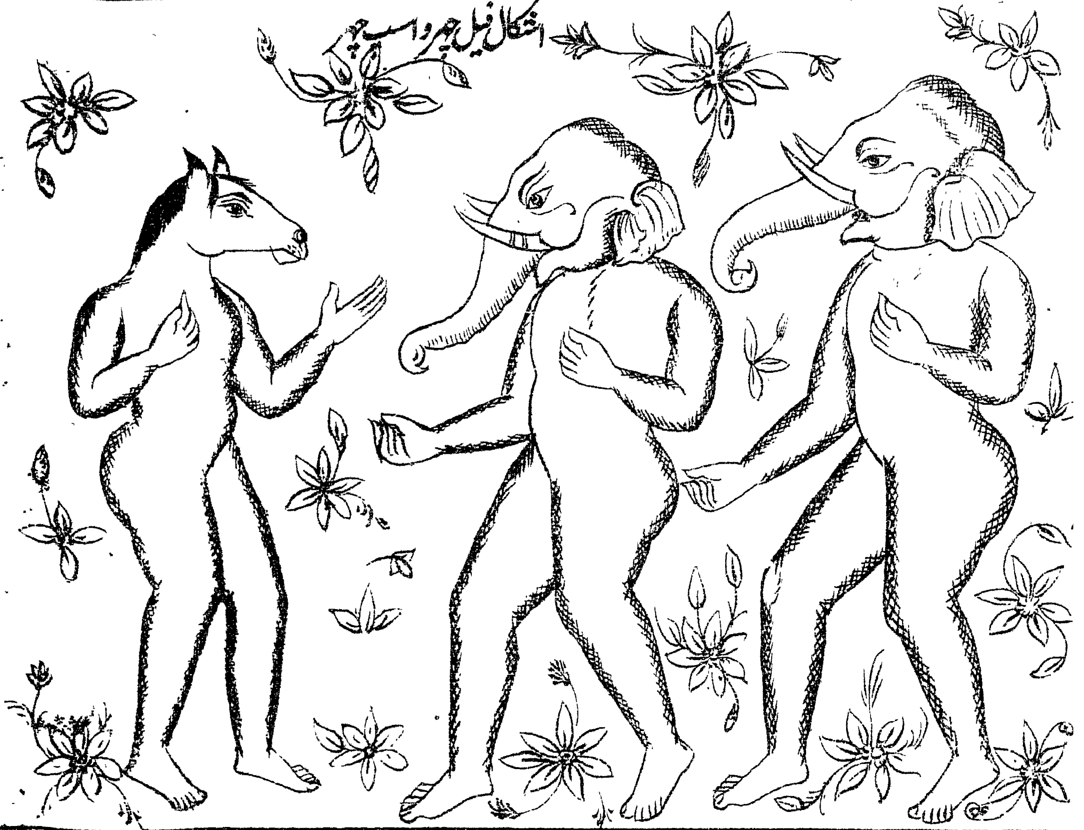
تعجب نمودہ و برحال سید مذکور رحم فرمودہ بانعام مبلغی روزانہ او را خوشوقت ساختند و غریب تر آنکه روزے که روزانه مقرر شد وظیفهٔ غیبی انقطاع پذیرفت بدیعه والی عدن تحفهٔ آن سرزمین بطریق پیشکش بدرگاه حضرت خلد مکانی فرستاد و از انجمله گورخرے بود که نقاشش ازل از سم تا دم او بے تفاوت کم و بیش خطهای سیاه و سفید بطرز لهریه بپوست آن کشیده گوئی استاد بقلم یگار هر خطے را بپرکارے درست کرده صنعت دستی بر آن حیرت نظارگیان و افزوده از غایت غرابت و ندرت او بادی الحال هیچکدام را اعتماد آن نبود که خطوطش اصلیست همه گمان داشتند که عملی خواهد بود آخرها که مدتے ماند و اصلا فتور در نقش و رنگ نشد همه را بر صنعت صانع قدیم تیقنے جدید حاصل آمد تصویر آن اینست



بدارالخلافه سنه نهم جلوس والا دوازده شخصے که هر یک چهارده گز و پانزده گز قد داشت و بعضے بصورت انسان بودند و برخے مانند فیل و چندے روے و گردن مثال اسپ داشتند و بر پیشانی یکے از انها مارے کلان پیچیده بود از قلعهٔ کالنجر برامده بودند راه صحرا گرفتند و رعایا که
قاسبه رانی میکردند آنها را
مشاهده نموده راه حیرت
پیمودند تصویر آنها اینست

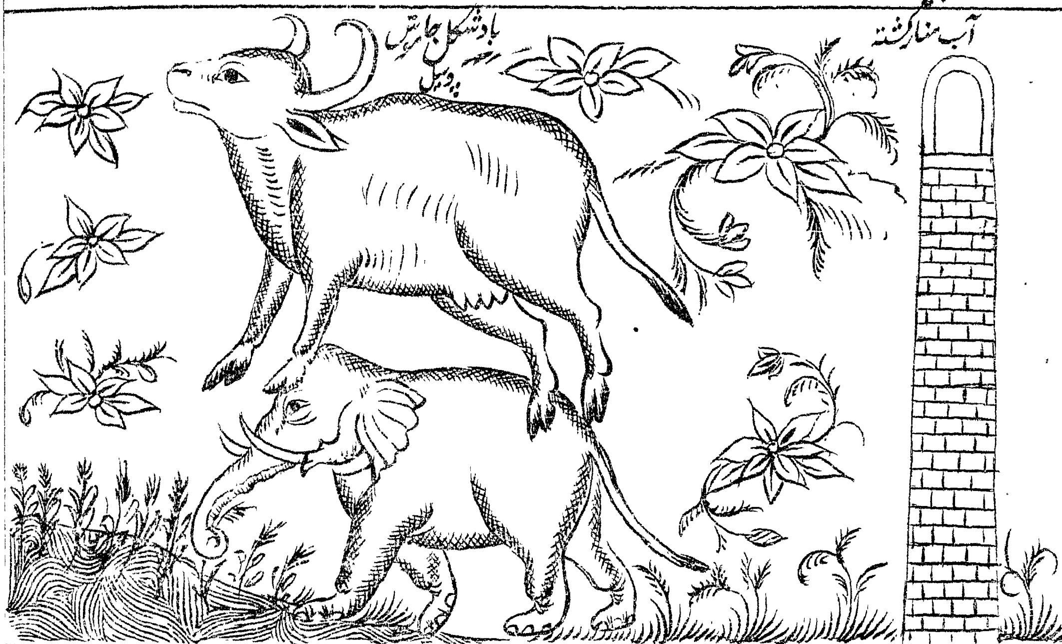

اشکال


اشکال



اشکال اسپ چہرہ و مار بر سر

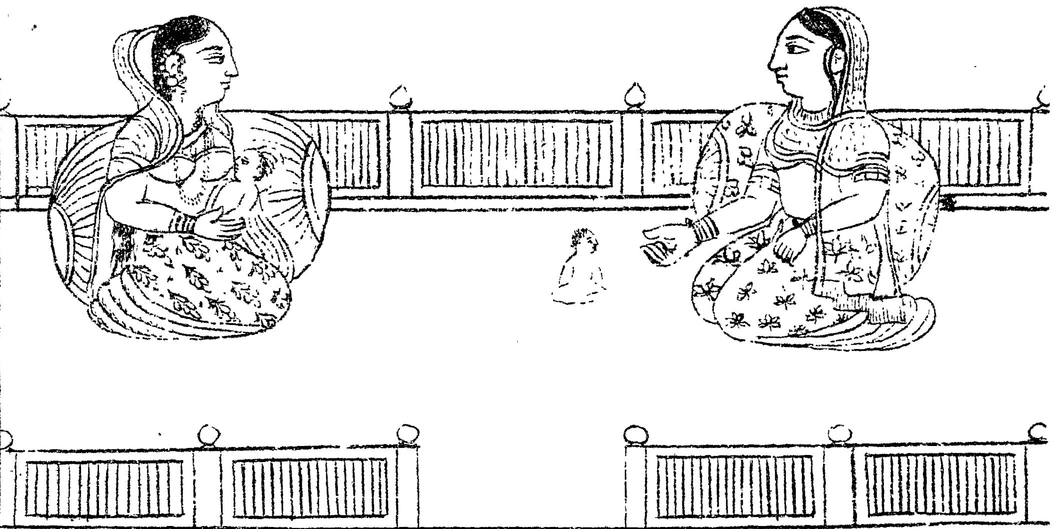
بدیعه چهاردهم جمادی الثانی سنه ۱۲ دوازدهم جلوس حضرت خلدمکانی در موضع میکون سرکار مانکپور
صوبهٔ الهآباد بادی بهم رسیده سر بفلک کشیده و بحرکت درآمده باندک زمانے بشکل جاموش کلان
متمثل گشت و پس از ساعتی بشبیه فیل ظاهر شده قصد تالاب کلانی که وران جوار بود کرد بیکدم
همه آب تالاب درکشید بصورت منار بود نمودار گشته قطع باغ چودهریان که درانجا واقع شده بود خراب
ساخته و از بیخ و بن برکشیده باز هیئت گردباد شده از نظرها غائب گردید تصویر آن بدین صورت ست



بدیعه درعهد عدالت مهد حضرت خلدمکانی انار الله برهانه بحوالی ملتان در زمین قوم ناهران
که همه زمینداران آن سرزمین اند چاهے عمیق حفر میکردند اتفاقاً در تهٔ بعض چاه بنظر بچه قدرے گل
خون آلود بنظر بیلداران آمد حیرت زده متفحص آن حال گردیده طفلے صحیح از میان گل ظاهر شد و خون
از زخم ترشح نمود هرچند دانشوران و شعور آسنج عقل دوربین را در یافت ماهیت و حالت او کار فرمودند
در نیافتند و دانای حقیقی جل شانه که دانای هر نهان و آشکار است که ان الله علیم خبیر آن کودک را
از چاه برآوردند درکنار ترحم مرضعه دایه بپرورشش دادند چون بحد غلامیه رسید بکلمهٔ طیبه و قرآن مجید
گویا شد و بعادت اسلام بزیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً سعادتمند گردید مؤلف این حروف
از مردم ثقه شنیده سر بشکر سجدات حمد او تعالی و تقدس برخاک نیاز نهاده بسپاس و ستایش پرداخت
تا الیوم که در قید حیات ست بدیعه درعهد اواخر حضرت خلدمکان نور مرقده در مضاف صوبهٔ ٹھٹه
موضعیست بر کولاب نیلوفری از پرگنه سهلواتی وسان موضع اکثر جنود بهارت و برهمنان حجاجکان

مبتلا شده از زن جاجکی شش ماه گوشت پاره که هیچ عضوی از اعضای آدمی دران ظاهر نبود متولد شد مضغه متحرک بود و برتافت و بدفن آن گوشت مضغه پدرانه شفقت رخصت نداد بیت زاده الم توده خاکستر ست ٭ سرمه چشم پدر و مادر ست ٭ کار بمحافظت و نگاهبانی او نمودند چون چندی گذشت ازان گوشت پاره علامات اعضای انسانی و حیات جسمانی باهر شد چنانچه نشانه سر چشم و بینی و دهان و بنان دست و پای هر روزه روی در نمودار شد تا مدت دو ماهه کودکی سالم الاعضا شد حرکت و آواز رضاع نمود شیر از پستان مادر مکیدن گرفت همیعنی بر حاضران موضع و غیر ذلک ابواب تعجب مفتوح گردانید مادر و پدر آن کودک را بامر قوت پی برده پرورش کردند گویا دانای پدروش شده بحد پانزده سالگی بدار البوار جهنم رفت تصویر آن بدینصورت ست

تصویر زن و طفل جاجکی



بدیعه در اواخر عهد سعادت مهد حضرت خلد مکانی انار الله برهانه در بلده ٹهٹه زنی حامله را درد زه ظاهر تا شش روز بدین حالت گذشت هر چند دایه بعلاج سقط حمل آن نموده بی قطع رحم فائده ندید رخصت قطع رحم خواست مادر و پدر او بیم هلاک زندگانی مشاهده کرده حواله بخدای عز اسمه نمودند قابله را جواب دادند بعد چندین بصفت صانع حقیقی جل شانه از بن ران آبله نما ظاهر شده شگافت دختری پیدا گردید و آن زن از درد زه فارغ شده بمرهم پرداخت و آن جرح عنقریب التیام یافت عالم و عالمیان از مشاهده همیعنی حیرت افزا شده تجدید ایمان بقدرت الهی نمودند آن دختر بده سالگی رسیده سفر آخرت

اختیار نمود تصویر آن بدین صورتست



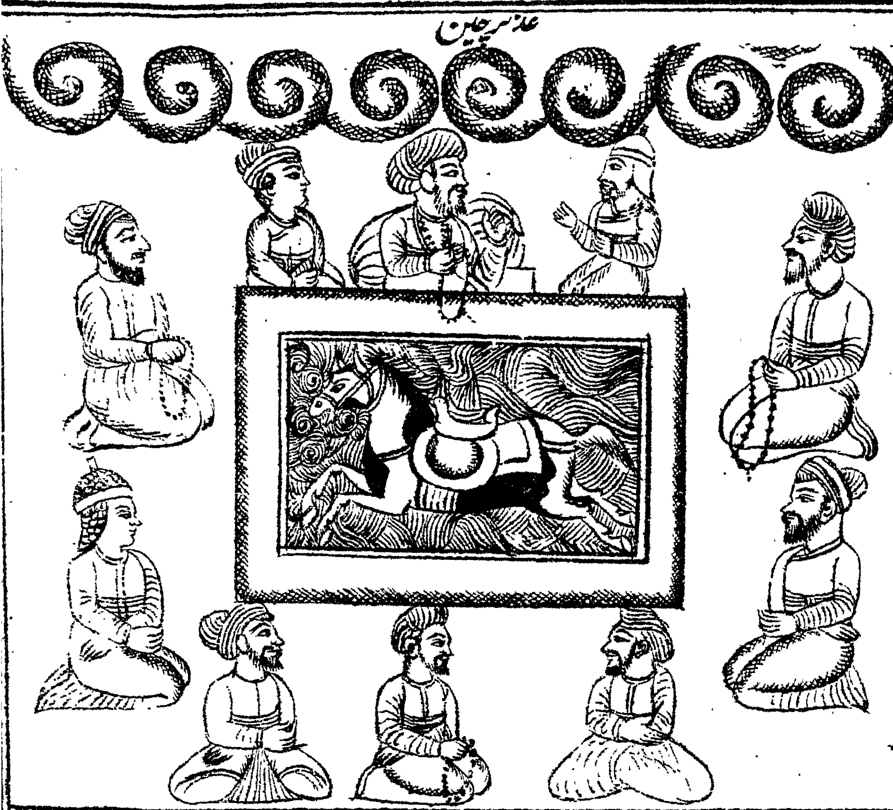
دربیان بعضی از غرایب که از عجائب البلدان وغیرها منقولست

ابروق موضعیست از بلاد روم وانجا جمعی از مقتولان که جراحات سیف ورمح در اعضای ایشان ظاهرست وجامهای ایشان بهیچ چیز تغیر نیافته هریک ایشان برپای ایستاده پشت بدیوارست گویند جمعی از صحابه وتابعین بودند که درزمان خلافت ثانی یعنی حضرت عمر رضی الله تعالی عنه شهید شدند تصویر آنها بدین صورتست



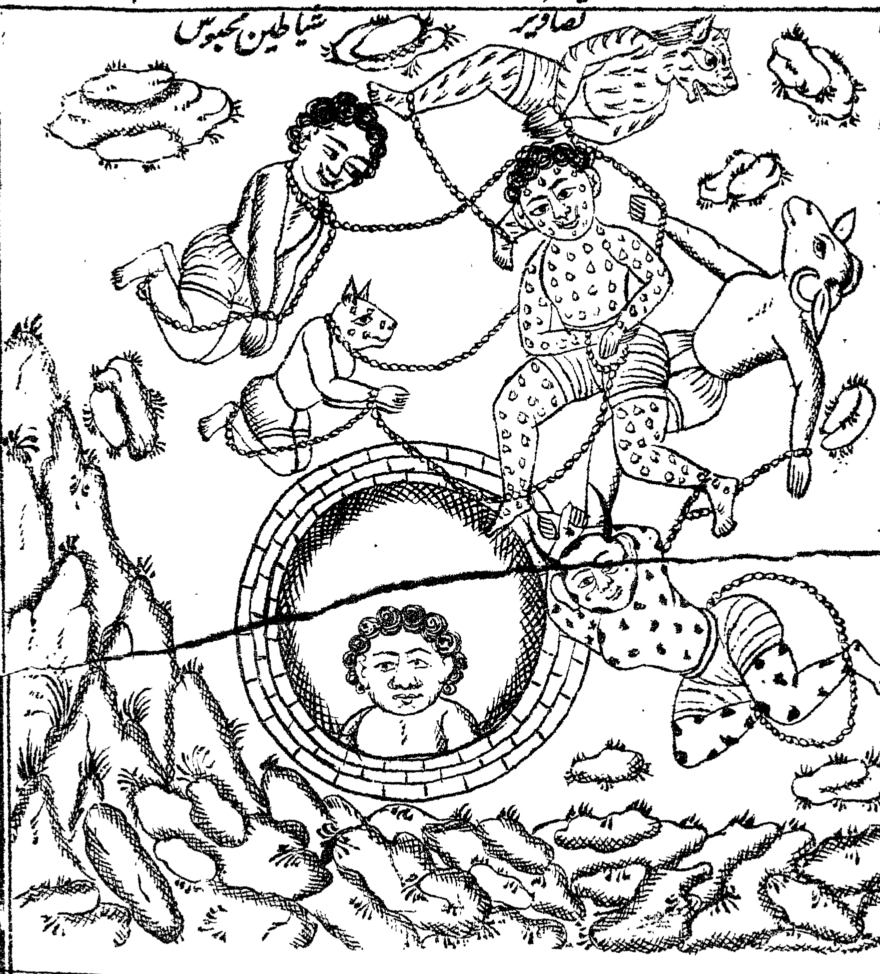
انچه متصل ست با علی عیذاب معدن زمرد در کوههای آنست وزمرد سبز اعلی از انجا بمواضع دیگر آنرا المسموم وهند خلاصی شود وافعی چون دران نظر کند حدقهٔ چشم او از سر بیرون آید چین ولایت وسیع ست یکی ازان بلاد غدیریست هرسال بران یک نوبت جمع شوند واسپی دران غدیر انداز نگذارند که بیرون آید مادام که اسپ دران غدیر باشد باران آید وچون باران بقدر کفایت بباید اسپ را بیرون آورند وهر سالی که این عمل نکنند باران نیاید تصویر آن بدین صورتست

عدن از بلاد
یمن ست بر ساحل
بحر هند و آن
در فضائیست
که از جمیع جوانب
کوهها آن محیط
بوده است در یکی
از کوهها راهی
برین اند و بآن
راه دران موضع آیند

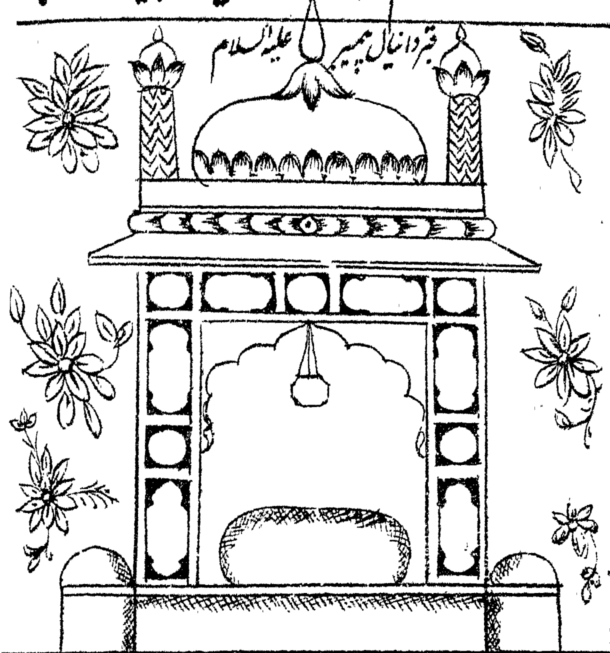


وجبل نار در آنجاست و چنین گویند که آنچه شرایط قیامت ست از آنجا ظاهر خواهد شد و بیر معطلا

که در قران مذکورست
دران موضع ست
و آن چاهی بود
که سلیمان علی نبینا
و علیه السلام
شیاطین را در آن
محبوس ساخته اند
تصویر آن بدین
صورت
و ترکیب
است

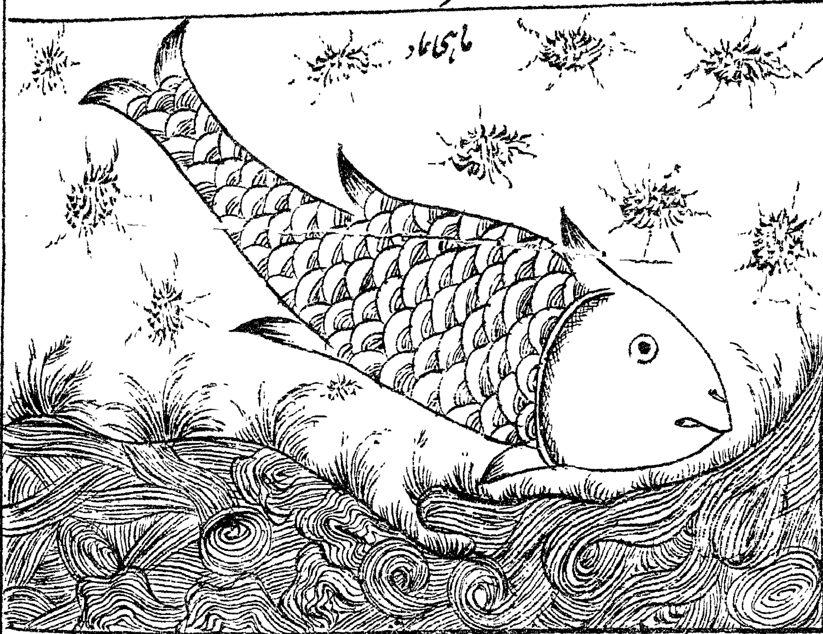


شستر قبر دانیال پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام انجاست تصویر آن بدین صورت است



در غرائب شنیدنیها اگر زن در هنگام
وضع حمل بدشواری زاید دختری بکر که همنام
او باشد بانگ وی شنود و گوید که ای فلان من که
دختر بکرم زائیده ام تو هنوز نزائیده فی الحال
آن بچه آواز بشنود بفرمان خدای عزوجل بچه
ازوی جدا شود دیگر اگر کسی را کژدم گزیده باشد
فی الحال برخر شود زبانی تحمل کند اگر دراز گوش
بانگ کرد درد ساکن شود و اگر دراز گوش بانگ
نکرد در گوش او بگوید که ترا کژدم گزیده است همان باعث به شود دیگر در اثنای آنکه باران بارد سگان آواز کنند
باران ساکن شود دیگر شیر هرگاه آواز خروس بشنود تهور آن نداشته باشد که توقف کند والبته بگریزد در غرائب
دیدنیها سنگیست که آنرا حجر الجنین گویند اگر نظر زن آبستن بران سنگ افتد فی الحال بچه ازوی جدا شود دیگر
شیر با وجود شجاعت و تهوریکه دارد از خروس سپید گریزان شود امکان نباشد که چون نظر شیر بر خروس افتد توقف
تواند کرد دیگر اگر پلنگ کاسه سر آدمی می بیند گریزان شود دیگر اگر تگرگ بارد و غلات از پایان بود زن حایض
برهنه گردد و موی خود باز کند و بجنبد آن ابر که بالای سر وی بود از تگرگ افشاندن باز ماند و تگرگ نبارد

دیگر در دریای نیل مصر
نوعی از ماهی هست که آنرا
هماد گویند هر که آن ماهی
با خود دارد هر کس که بیند
چندانکه نظر بران اندازد
مهربان و شیفته وی گردد
خواه زن خواه مرد باشد
تصویر آن ماهی اینست



دیگر اگر چشم آدمی اول بگرگ افتد گرگ سست و بی قوت گردد و اگر چشم گرگ اول بآدمی افتد بانگ
نه گرگ نتواند زد و اگر هر دو یکدیگر را ببینند این خاصیت ندهد دیگر اگر در روز مصاف کعب گرگ بر نیزه
آویزند هر اسپ که نظر بران نیزه افگند گریزان شود هر چند سوار خواهد که اسپ باز گرداند بجائی نرسد
دیگر اگر کسی پاره از موی شیر برد و در حجره آویزد پشه دران حجره نتواند رفت چون ببینند گریزان شوند
دیگر اگر ببینند که مورچه دانهای غله گندم پاره پاره از سوراخ بدر آورده است و بآفتاب کرده بتعجیل باز بسوراخ
می برد معلوم باید کرد که بارانی سخت خواهد بود از برای آنکه مورچه هر دانه که جهت ذخیره بسوراخ برد هر دانه
دو سه پاره کند اگر نم یابد بروید هرگاه که نم گیرد بآفتاب برد و خشک کند و چنان حسی کند که وقت باران
باران باریدن معلوم کند بدو ساعت پیش از آن بسوراخ کشیدن گیرد دیگر اگر چشم زن حائض بر چیزی
مصقول افتد مثل آئینه بکدر و تیره شود در غرائب بوئیدنیها هرگاه که خربق بکوبند و در آب آغارند
و از ان آب در خانه اندازند موشان از بوی آن بگریزند دیگر گژدم از فندق تر بگریزند و اگر پیرامون
گژدم از فندق تر دائره سازند گژدم بر جای بماند و بهیچ سوی نتواند رفت تا بمیرد دیگر از شاخ گوزن
در خانه دود کنند از جنس گزنده هر چه آنجا باشد بمیرند تا بگریزند دیگر موش و گژدم از بوی پشم شتر که
دود کنند جمله گریزان شوند دیگر اگر پوست کفتار در خانه نهند هر سگ که بدر آن خانه رسد از بوی آن
احتراز کند البته بدرون خانه نرود دیگر اگر کسی اول ترب خورد بعد از ان سیر خورد باز ترب خورد بوی
سیر از وی نیاید دیگر اگر سداب در زیر زن حامله دود کنند فی الحال بچه در شکم وی بمیرد دیگر هر که بنفشه
بوید خواب بر وی غلبه کند دیگر هر جا که پیه شیر نهند موش و مگس گرد آن نتواند گردید دیگر اگر خواهند که کیک
از خانه کم شوند خون گوسفند با آب آمیخته در جائی نهند تمام کیک خانه در آنجا جمع شوند دیگر اگر کسی
پیه شیر در خود مالد دد و دام نزدیک وی نتواند رفت از بوی آن دیگر اگر ریش بز در دامن کسی که
تب ربع دارد دود کنند تب از وی برود و دردسر را نافع بود دیگر مار گرد درخت انار نتواند گردید اگر چوب
بیخ درخت انار دود کنند همین خاصیت دارد دیگر اگر گژدم بگیرند و در آتش اندازند از بوی آن هر چند
گژدم که دران نواحی باشد بگریزند دیگر ملخ از دود سرگین گاو بگریزند و همچنین بمیرند دیگر گرگ از بوی
پیاز دشتی بگریزند دیگر تراشه سم اسپ که نعل بندی کرده باشند در زیر زنی که مشیمه از وی جدا نشده باشد
دود کنند مشیمه از وی جدا گردد

در بیان خواص خوردنیها وغیره

مردار سنگ اگر موش خورد بمیرد

دیگر اگر زنی دانهٔ سیاه بلوط بکوبد و با شراب عتیق عجین کند و شافه سازد هرگز حائض نشود دیگر اگر کسی ا
چرک گوش فیل بخوردش دهند هفت شبانه روز در خواب نرود دیگر اگر بادام تلخ بخوردن سگ دهند
آواز نتواند کرد دیگر اگر پوست گفتار غربالی سازند هر تخمی که زرع میکنند بدان به بیزند و بکارند ملخ زیان
باآن زراعت نتواند کرد دیگر اگر دندان روباه بر کودک خرد بندند شب در خواب نترسد دیگر اگر نیلوفر
بسایند و خشک کنند و بآتش افگنند نسوزد اگر بر خود اندازد آتش بروی کار نکند دیگر در هر کشتی که روغن
زیت باشد موج دریا چون نزدیک سد باز گردد دیگر اگر یکدانه فندق درست بی عیب در سر بندد
تا آن فندق با وی باشد کژدم وی را نگزد دیگر اگر کسی خاکستر در آب باران بجوشاند و نرم ساید
و بر پارچه طلا کند بر سینه دختران بندد دو سه روز بگذارد بعد از آن بردارد پستان شان بزرگ نشوند
دیگر اگر زنی بر کفترک بول کند هرگز نزاید **در بیان دانستن قیمت جواهر** اینست باتفاق مقومان
و مبصران روزگار دانه که نیم دانگ باشد چون بی علت بود قیمت او چهار دینار بود چون سه طسوج بود
قیمت او هشت دینار و هر حبه هر سنگ که بیفزاید بهای آن دوباره باشد تا دو دانگ همچنین باشد
چون دو دانگ بود بهای او دویست دینار بود و اگر قیمت زیاده و کم باشد بارادت بائع و مشتری باشد
و اگر دانهٔ مروارید پاکیزه و بی علت باشد و تمام اوصاف در و باشد از گردی و درستی اگر مثقال باشد
هزار ارزد و بیشتر نیز و اگر بدین صفت نبود پانصد دینار مروارید از شکل و لون و هیات قیمت گیرد
صفت مروارید چند نوع بدین تفصیل خوشاب و تیز آب و شکر گون و آسمان گون و شاهوار نجمی
و ثلغی و عذبی و بیضی و شعری و تبتی و عمانی و زجاجی و جصبی و بهترین همه نجمی باشد زیرا که او در کمال
عزت بود مروارید از گرمی تن مردم خراب شود و طراوت وی برود و بوی مشک و کافور و جای نمناک
آب برد او را با جواهر دیگر نباید آمیخت و از سرگین گاو و نوشادر نگاه باید داشت **خاصیت مروا[رید]**
آنست که در مفرحات و معاجین دل را قوت دهد و غم از دل ببرد و آمدن خون از گلو منع کند و دارو
چشم بکار دارند روشنائی بیفزاید و چشم را از بخوری باز دارد و خون دل صاف کند و مالیخولیا را زائل کند
دانستن قیمت یاقوت بدانکه یاقوت سرخ برنگ معصفر باشد دیگر بهرمانی و رمانی و قیمت آن
مساوی باشد بعد از آن عنبس که در وی سبزی باشد بر مثال پر طاوس و آسمان گون و نیلگون و زرد
بانواع باشد و بهترین او شمسی ست و بعد از آن نارنجی ست و بعد از آن تبتی بهرمانی بی عیب بقول مقومان

وجوهرشناسان معتبر در روزگار ما اگر بوزن طسوجی باشد بی عیب ادب دینار بود و اگر مموج باشد شش دینار ارزد و دو دانگ صد دینار و نیم مثقال هزار دینار باشد و دویست دینار و چهار دانگ شش دینار و پنج دانگ هفتصد دینار و یک مثقال هزار دینار باشد و نزد بطلیموس و ابوریحان اگر یکمثقال سرخ مموج بی عیب مربع یا مستطیل باشد قیمت آن پنج هزار دینار باشد و هرچه ازین زیاده شود بدین ترتیب رغبت بائع و مشتری تعلق دارد و رنگهای دیگر بحسب مقومان وقت خاصیت او آنست که همه سنگهارا بگیرد اما الماس را و الماس او را بگیرد و دیگر شعاع که او را بود هیچ جوهر را نبود و از همه جوهر گران تر بود و در آتش پایدارتر بود هر که با خود دارد از طاعون ایمن باشد و اگر در دهن گیرند دل را قوت دهد و فرح انگیزد و اندوه و غم ببرد و تشنگی بنشاند و در چشم خلق با شکوه بود و در معاجین مضرت مسموعات بازدارد و خون اصحاف کند

قیمت زمرد بدانکه انواع زمرد بسیارست و از همه بهتر آنست سبزی او سبزتر باشد و آبدار و شفاف و مموج باشد و زود شکسته شود و بسوهان سوده شود و طاقت آتش ندارد و آنچه غیر ریانی باشد سهل بود در قیمت زمرد که ریانی باشد گفته اند که یکدام پنجاه دینار و دو سه درم دویست دینار و پنجدرم هزار دینار و زمرد با آمی تیره و مخلط نباشد بهای او درین مرتبه نبود خاصیت او آنست که هر که زمرد با خود دارد از صرع ایمن باشد و در معاجین دل را فرحت دهد هر که زمرد بخورد زهر بروی کار نکند و موی رومی او ریخته نشود و در موضع حمل زنان بغایت خوب باشد و نوعی از زمرد که اگر پیش دید افعی بدارند چشم او بترقد

قیمت الماس بدانکه نوع الماس سفید و شفاف مانند آبگینه فرنگی باشد و نوعی دیگر بزردی میل دارد و آنرا تبتی خوانند و نوعی بسبزی میل دارد و گفته اند که بسرخی میل دارد و پاره بزرگ نادر افتد الماس را پهلوهاست و او را جز در سرب نتوان شکست و الماس چون گرم کند در آب سپندان بروی ریزند اگر سفید بیرون آید نیکو باشد و بزرگ خاصیت الماس آنست که هر که با خود دارد از صاعقه ایمن باشد و چشم زخم نرسد و در چشم مردم عزیز و مکرم باشد و از آتش ایمن باشد هر که الماس با خود دارد دفع سنگمثانه کند سنجاصیت

قیمت لعل بدانکه لعل در روزگار پیشین نبوده است و معدن او در کوه بدخشان است ناگاه دران نواحی زلزله سخت شده بود پارچه کوه بزرگ از جای خود رفت لعل پیدا شد اگر ریانی یا آتشی باشد و آبدار و صاف و شفاف و مموج قیمت آن چون زمرد ریانی ست و او را انواع است قمری و عنابی و زرد و حمیری خاصیت لعل آنست که هر که با خود دارد خوشخویی گردد و از احتلام خفته

و به هوا بهای شوریده نه بیند و در مفرحات بیامیزند روی را بغایت سرخ نور باصره زیادت کند

قیمت فیروزه بدانکه فیروزه در چند موضع میباشد نیشاپور و کرمان و خجند و یزد و بهترین همه نیشاپوریست و آن مشهورست بابو اسحاقی زیرا که پیدا کننده آن کان او ست و رنگ و بهترین نگهای دیگر و رنگ او متغیر نشود و بعد ازو سلیمانی بعد ازو ازهری این هر سه از دیگرها بقیمت برترست اگر نیشاپوری صاف سرخ نیم مثقالی باشد ده دینار ارزد یک مثقالی سی دینار سه مثقالی صد و پنجاه دینار خاصیت او آنست که دیدن او چشم را سود دهد و درد و دو به بکار دارند روشنائی زیاده کند و دارنده او دائم بر خصم مظفر باشد هر که از خواب برخیزد و فیروزه بیند آن روز بر عکس نشاط ها بگذرد **قیمت بیجاده** اگر بیجاده برنگ یاقوت باشد بقیمت لعل ارزد و بسیار بود که بیجاده را بیاقوت مشابهت باشد آنرا باتش فرق توان کرد و بعضی باشد که باتش نیز متغیر **قیمت مرجان** بدانکه معدن مرجان در دریای روم ست و در میان دریا کوهیست مرجان در آن کوه همچنان نبات رسته است و چون او را بگیرند و از آب بیرون آورند هوا بیند سخت شود و در مفرحات کنند خون دل صاف کند و روح حیوانی را مدد دهد و اگر صلایه کرده بدندان بمالند سبزی و زردی دندان ببرد و بیخ دندان محکم کند و مسموم را و جانور گزیده را نیم درم سوده دهند زهر را بحرکت عرق بیرون برد پرورش مثانه و عسر البول را سود دارد و بهترین او سرخ بود که در روی در شکستگی نبود سفید و زرد و سرخ و خاک رنگ میباشد و معدن او در کوه خراسانست اگر او را بسایند و کسی که زهر خورده باشد بدهند بخاصیت دفع کند بسوزند و بر جراحت نهند سود دارد **سنگ مقناطیس** بدانکه مقناطیس سنگیست که آهن را رباید و هر چند که بزرگتر باشد آهن بزرگتر بر گیرد و معدن او در دریای قلزم ست بجهت آن در آن دریا کشتی را آهن نزنند و بهترین مقناطیس مجروح را باید داد تا آهن را جمع کند و بیرون آورد و اگر زن حامله بر پای بندد زود بار نهد و اگر کسی که نقرس داشته باشد بندد دردش ببرد و اگر صاحب مفاصل با خود دارد سود دارد و اگر سوراخ مور بسنگ مقناطیس بگیرند همه بگریزند و اگر در زیر دختری دود کنند و دود از گریبان بدر رود دوشیزه باشد و اگر از دامن بیرون آید دوشیزه نباشد و آنرا حجر الحدید نیز گویند **قیمت دهنه** بدانکه دهنه دو نوع ست ترش و شیرین و تولد دهنه شیرین در معدن زر باشد و تولد دهنه ترش در معدن مس باشد و هر دو برنگ فولاد باشد و رنگ بعضی طاوسی باشد از جانب مغرب و معدن دهنه ترش در ترکستان در شهری که افراسیاب بنا کرده است خاصیت او

آنست که اگر کسی را در چشم رگ مثل رگ ناخنه باشد یا غباری که بداروها بر نخیزد دهنه شیرین را بر سنگ
بمالد و در چشم کشد سود آرد دهنه ترش زهریست اگر در دهان گیرند زیان دارد و اگر کسی را کژدم زده باشد
دهنه ترش را بسرکه بساید و بمالد شفا یابد **قیمت عقیق** عقیق بر انواعست از همه بهتر زرد رنگ و صافی
و شفاف بود و از بسیاری که هست کسی التفات بوی نمیکند و داشتن عقیق بغایت مبارکست بفال
و حکما را تقدم او را عزیز داشته اند **در بیان علم طب** علم طب بر دو قسم ست نظری و عملی بدانکه طب
عملی آنست که بدان احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا بدین علم حفظ صحت کنند
حال الحصول و استرداد آن در حال زوال و این علم بر دو قسم ست از برای آنکه اگر مفید اعتقادست
بامور مجرد و از بیان کیفیت عمل آنرا **نظری** گویند چنانکه علم بارکان که چهارست و امزجه که نه است و
اگر مفید اعتقادست بامور چند چنانکه تصرف در اورام مثلاً باعتبار زمان و وقت از جهت [illegible] و تحلیل
چون حاصل عمل با علم ست و بعلم همچون لا عمل ست و مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و دفع مرض
زائله است و حفظ شی بعد از علم بآن شی میسر بود و بدانکه معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن
شی است پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در
عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود اعم از انکه توقف برای ماهیت بود یا از برای
وجود و این سبب چهار قسم ست زیرا که سبب در مسبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود یا بالقوه است آنرا
سبب مادی گویند مانند چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا صوری گویند چون صورت
سریر که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج بود از مسبب اگر موجد اوست آنرا **سبب فاعلی** گویند چون نجار
و اگر ایجاد برای آنست آنرا **سبب غائی** گویند چون جلوس بر سریر بدانکه اسباب مادی صحت بسیاست
که صحت دران مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان بود و اگر مرکب ست یا غلیظ بود
و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح ست یا متوسط و آن اخلاط ست و اسباب صوری صحت عبارت از
مزاج بود **در بیان ارکان** و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن جسمی بسیط ست که اجزای اولی
بدن انسان و غیر آن ازان مرکب شود و آن چهارست [illegible] آتش [illegible] طبع او گرم و خشک ست دوم هوا
و طبع او گرم و تر ست سوم آب و طبع او سرد و تر ست چهارم خاک و طبع آن سرد و خشک است
در بیان ارواح در عرف اطبا روح جسمی ست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاج

مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت
و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا **روح حیوانی** گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و این روح چون بعضی را
بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل شود و آنرا **روح نفسانی** گویند و قوت نفسانی
بدو قائم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه است و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر را بکبد رسد
او را کیفیتی حاصل شود و آنرا **روح طبعی** گویند و قوت طبعی بدو قائم بود و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد
در بیان اخلاط خلط جسمی ست رطب سیال که کیلوس اولا بدان مستحیل شود و آن چهار ست صفرا و سودا
و خون و بلغم و هر یکی ازان چهار طبعی بود **در بیان مزاج** و آن کیفیتی ست ملموسه که از امتزاج ارکان حاصل
شود بواسطه فعل و انفعالی که میان صور مواد متضاده ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت یک یک
از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا **مزاج** گویند آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانچه
بهیچ طرف از کیفیات مائل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند و معتدل بالفرض باشد برای آنکه وجود او
در خارج محالست یا آنکه مائل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مائل بود اسم
مجانبی یا ابرد یا ایبس یا ارطب باشد و اگر بدو طرف مائل بود و این نیز بر چهار قسم ست احر و ایبس و احر و ارطب
و ابرد و ارطب و ابرد و ایبس و این چهار قسم را نیز معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی ست و این کیفیت
ملموسه که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال و اعتبار قسمت عقلی ست اما اعتدالی که
مبحوث عنه اطباست پیش ایشان معتبر آنست که هر مرکبی از ارکان قسطی ازین کیفیات که نسبت با این
مرکب اولی و الیق بود متوفر محصل گردد بر اعدل قسمت و نسبت و این اعتدال از تعادل و تکافو مشتق ست
همچنانکه در قسمت عقلی از عدل در قسمت مشتق ست و این اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان
یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا بحسب عضو چون اعتدال جلد و هر یکی ازین بقیاس یا داخل
یا خارج پس اعتبار ثمانیه متصور شود اما علما را اختلاف ست که اعدل اصناف کدام ست شیخ الرئیس
برآنست که سکان خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت هر یک
ازان بیکدیگر منکسر میشود و پس اعدل بقاع بود و نیز موازی معدل النهار اند و امام رازی برآنست که سکان
اقلیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم ست و توالد و تناسل آنجا میسرست و اعتدال بحسب شخصی
اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب او گفته میشود **در بیان اسنان** درجات سن چهار ست

اول سن نمو د آنرا حداثت گویند ابتدا آن سن طفولیت ست و آن زمانی ست که مولود را استعداد حرکت
نباشد و بعد ازان سن صبی آن بعد از نهوض بود و قیل بعد از سخت شدن عضا بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه و آنرا رهاق
گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد ازان سن فتی تا قریب سی سال که سن شباب ست دوم سن وقوف
و آنرا سن شباب نیز گویند بعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال سوم سن کهولت بود
و آن از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود چهارم شیخوخت ست و آن از انقضای
سن کهولت بود تا آخر عمر در بیان سن ضروریه و آنرا ازانجهت ضروری گویند که ما دام که انسان
در حیات باشد ازان گریز نبود و اسباب آن شش ست یکی اعراض نفسانیه است دوم هوا سوم ماکول
و مشروب چهارم استفراغ و احتباس پنجم خواب و بیداری ششم حرکت و سکون در بیان حرکات
نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح و این حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت
داخل اگر بجهت خارج دفعةً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح بود و اگر بجهت داخل
بود اگر دفعةً بود خوف و فزع بود و اگر بتدریج بود غم و حزن بود و انچه بدو جهت بود اگر اول داخل حرکت
کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم در بیان نبض و آن حرکتی ست از اوعیه روح که عبارت
از قلب و شرائن باشد و هر نبضه مرکب ست از انبساطی و سکونی و انقباض و سکون و قبض و بسط
از جهت جذب نسیم و دفع دخان ست تنبیه در معالجه کلیه یونان سوء المزاج دو قسمت یکی
مادی و تدبیر آن استفراغ ماده ویست از اخلاط اربعه دوم ساذج و تدبیر آن تبدیل مزاجست و علاج
بضد چنانچه برودت برای حرارت و حرارت برای برودت و رطوبت بجهت یبوست و یبوست بجهت
رطوبت در بیان بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود از مقاومت طبیعت
با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را
بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت ست دشمن را که مرض ست بشکند و بروغالب آید و از مملکت
براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن
نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید خوانند و دلیل
طول مرض باشد و اگر دشمن غالب شود لیکن نعوذ بالله منها و سلطان را بشکند و ممالک بدست
فرا گیرد آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد بود و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که بیکبار

دیگر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کند آنرا بحران ناقص گویند ذکر در بیان سموم و انواع ان
زهر معدنیات و زهر نباتات و زهر حیوانات و گزیدن حشرات و هوام و گزیدن آدمی و چهار پایان
در بیان ادویه و اغذیه و اشربه وغیرها مسهلات صفرا و مسهلات سودا و مقویات و مفتحات
و ملطفات و مدرات و مفتتات و ملطفات و مدورات و قابضات و محللات و ملینات و منضجات و منشیات و
و مفرحات و ادویه که تسکین وجع کند و ادویه که سر گران کنند و ادویه که کرم شکم و گوش بکشد و ادویه که منع
رعاف کنند و نفث دم و اسهال دم کند و ادویه که قرح را مندمل گردانند و ادویه که قرح و سحفه پاک کند
و ادویه که قرح را خشک کند و ادویه قلبیه و ادویه که مقوی معده باشد و مقویات کبد و ادویه باهیه در بیان
حبوب و لحوم و البان و فواکه و حلویات و بقول و توابل و ریاحین و طیوب ذکر در بیان امتحان تریاق
و تریاقات و مفرحات و معاجین و اطریفلات و اشربه و لعوقات و مربیات و ربوب و سکنجبینات و
جوارشات و قرصهای مسهله وغیرها و حبوبات و ایارجات و سفوفات و مطبوخات و عطوسات و غرغره
و سنونات و اطلیه و ضمادات و نطولات و ادویه چشم و مراهم و ذرورات و مسمنات و حالیات اللهم
صل علی محمد و علی آله بعدد کل دارو و دار و شفا دیار که رسلم در بیان ضوابط القاب مستطاب
پادشاهی و پادشاهزادها و بیگمان و متصدیان عظام ممالک انتظام و خوانین
ذوی الاحترام هر یک از امرای بلند مکان و راجهای صاحب اقتدار و مکنت خطابی لائق و فائق بقدر
قدرت هر یک دارند حضرت پادشاهزاده ملقب بالقاب خدیو خدایگان و ظل سبحان
و خلیفة الرحمان و جهان پناه و عالم پناه و گیتی پناه و پادشاه جهان و جهانیان و پیر و مرشد حقیقی در محاورات
می آورند و دربار پادشاهی را درگاه خلائق پناه و بارگاه فلک جایگاه و بارگاه فلک درگاه و درگاه
فلک رتبه و بارگاه سلیمان مرتبت و درگاه آسمان جاه و درگاه عرش اشتباه و بارگاه خلائق سجده گاه
گویند القاب پادشاهزاده صاحب ساله از انجمله ولی عهد را که صاحب ساله بود در این
مطالعه بر ساله نواب قدسی القاب پادشاه زاده کامگار نامدار گرامی نسب عالی تبار نور حدقه خلافت
و ابهت نور حدیقه سلطنت و دولت فروغ دودمان عز و اقبال چراغ خاندان جاه و جلال والا گوهر
بلند مکان رفیع القدر منیع الشان ستوده خصال خجسته شیم پادشاهزاده عالم و عالمیان سے نویسند
بیگمان هر یک را لقبی ست که سر آمد آنها را پادشاه بیگم و نواب قدسی القاب و نواب ملکه خوانند

و از خدمهٔ محل سرای حرم حریم را خواص پرده گویند دران هر یک از اهل طرب و نغمه سازان
و نرتکاران و گاینان و کلاونت بچها و خواصان خاصه هر یک پیشخانه علیحده دارند و هنگام نوبت چوکی
هر یک سعادت اندوز در خدمت حضور مقدس معلی میشوند که هر یک را خطابی و نامی ست چنانکه نرگ رای
نرت رای سوگهر رای ترل ترنگ روپ رنگ پرم رنگ نرت گوند ها سوجس پرم ترنگ نرت سانچی
راگ سندگار سوگیان چندرکار نہا ارسی کام کند لاگوند ها چوند ها پرم روپ اتم روپ سرس روپ
درسن روپ سودرسن درسن سرسن درسی سرسی کام سرس چنچل چتون اوتم درسن گیان متی روپ متی
نامند و دیگر طوائف اهل طرب و سرود که هنرمندان فن موسیقی را باشند از نغمات و نغمات متناسبه
در ایقاع مهر و کوکب و آهنگ و مقامات آنها و ماهران علم سنگت و کیت از تال و الاپ و واتها و نامهای راگ
اهل هند که آن شش اند اول بهیرو دوم مالکوس سوم هندول چهارم سری راگ پنجم میگه ششم دیپک
در هر وقتی از اوقات متناسب آنها مطربان و قوالان و گویندها و کلاونتان و نایکان و ڈهاڈیان کنیدزان
دنتوهار و رقاصان و سازندها و نوازندها از موسیقار و ارغنون و عود و چنگ و رباب و طنبور و پکهاوج و مرد
و بین و سرمندل و کنیر و سارنگی و تال و ڈهولک وغیرها و نرتکاران از کنچنیان و لولیان و هرکیان
وغیرها با حسن و جمال صاحب کمال در عهد عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی و اعلی حضرت فردوس مکانی
چه در دیوان عالم داخل چوکی حاضر خدمت بوده از اداهای لائق خود لمحه و لحظه غافل و ذاهل نمیبودند و سرامد
آنها را بمنصب لائق سرافراز داشته ناظر کلاونتان میگفتند و در عهد دولت حضرت خلد مکان انار الله برهانه
این جمیع طوائف غیر شرعیه الحمد لله علی ذلک معطل و مهمل ماندند مگر بعضی از آنها را منصبی و روزینه بود که اکثر داخل
خواصان میفرموده اند و مهمل نمیداشتند متصدیان کرام درگاه والا که نظام الملک دیوان اعلی
و بخشیان عظام و خانسامان و صدر الصدور و امرای والا مرتبت هر یک صاحب رساله ملقب بدین القاب
چنانچه نظام الملکی برساله اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی ممهد قواعد معدلت
منتظم امور سلطنت عقده کشای معاقد دین و دولت سپه آرای معارک فتح و نصرت گنجور اسرار پادشاهی
دانای ضمیر ظل الهی انجمن پیرای خلیفه سبحانی منتخب نسخه دانش و بینائی صاحب رای و سنور و وزرای ممالک
مدار برهان و وکلای ذوی الاقتدار صاحب الشوکة و العظمة و الاحتشام واجب العز و الشرف و الاحترام قدوهٔ
خوانین بلند مکان عمدهٔ امرای عظیم الشان رکن السلطنة العلیه نظام الملک آصف الدوله مے نویسند

دیوان اعلی که مخصوص به نجابت و وفور دیانت و راستی و دانش و بینش و تجربه کار صاحب وقوف بجمیع
صفات حسنه متخلق باخلاق کریمه و کامیاب فضائل حکمت و عدالت و شجاعت و عفت و کامروائی جهان
و جهانبانان موصوف باشد او را جملة الملک و مدار المهام و دیوان اعلی و وزیر اعظم گویند چنانچه جملة الملک را
برساله مؤتمن الدولة العلیه معتمد السلطنة البهیه عمدهٔ امرای رفیع الشان زبدهٔ خوانین بلند مکان ناظم مناظم
ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال صاحب السیف و القلم رافع اللوای و العلم وزیر صاحب تدبیر یکرنگ
وفادار نویسند و چون او را بمنصب وزارت سرفراز سازند تمام کارها باختیار او دارند و جهت امتیاز مسند و
قلمدان عطا نمایند و بر گرد کچهری دیوان کتهره نقره و سایه بان و شامیانه بر سر دیوان جهت آنکه از سائر
بندگان درگاه ممتاز باشد ترتیب دهند و او را در پیش هر دو دست یکی را که دیوان خالصهٔ شریفه گویند باشد
و بر دست راست جملة الملک می نشینند دوم دیوان تن که او جانب چپ می نشیند اهل دفاتر هر یک
تنخواه علیحده دارند گرداگرد کچهری دیوان و جمعی از مستوفیان هر یک را کاری و خدمتی است چنانچه مستوفی ایمه
و مستوفی نقد و مستوفی وام و مستوفی تقسیم مع ضمیمه خدمت مهر اورنگ و غیرهم هر یک را کاری رجوع است
و اهل خدمات خالصه شریفه را ارباب التحاصیل گویند داروغه کچهری دیوان و واقعه نگار کچهری هر یک را
مرتبه و کاریست **بخشیان عظام** که بخشی اول و میر بخشی و بخشی الممالک گویند ملقب بدین القاب
برساله که امارت و ایالت پناه بسالت و شهامت دستگاه عمدهٔ فدویان عقیدت نهاد زبدهٔ مخلصان
با اعتقاد منظور نظر پادشاهی مورد الطاف نامتناهی مهبط اعطاف بیکران خان ذیشان شجاعت نشان
صمصام الدوله با فرهنگ بخشی الممالک نویسند دیگر را دوم بخشی و تن بخشی و بخشی الملک نامند و گاهی بخشی سوم و بخشی چهارم
هم نامند و بخشی را داروغه احدیان و شاگرد پیشه دار و داروغه داغ و تصحیحه مع امین و مشرف بابخشی تعلق دارد **داروغه گرزداران**
که بجهت سزاولی مردم تبلیغ یرلیغ و فرامین مطاعه و احکام قضا شیم میفرستند نیز صاحب رساله نوشته
سپه سالار امیر صاحب رساله بدین عنوان رساله اعتماد خلافت و فرمانروائی اعتقاد سلطنت و کشورکشائی رکن السلطنة القاهره عضد الدولة
مستشار دولت الخاقانیه مؤتمن الحشمة الرفیعه السلطانیه عقده کشای معاقد دین و دولت سپاه آرای معرکه فتح و نصرت سیف مسلول بازوی شاهنشاهی
رمح مصقول معرکه تهمتنی افتخار پردلان جان سپار خلاصهٔ یکجهتان وفادار گنجور اسرار شاهی دانای ضمیر خلیفه الهی
زبدهٔ پیش قدمان بزم یکتائی صاحب الشوکة والاحترام شاهنشاهی رموز سلطنت نگاهبان فتح امین معدلت
قدوهٔ خوانین بلند مکان عالیمقدار عمدهٔ امرای سعادت نشان فیروزی آثار یار وفادار مبارز الدین سپه سالار نویسند

خانسامان که اورا دیوان خانسامان گویند و بدین القاب برساله وزارت پناه معالی و معالی دستگاه سزاوار عواطف و احسان مورد مراحم بیکران موصوف سازند **بیوتات** که اورا دیوان بیوتات هم گویند جمیع کارخانجات از فراشخانه که مشرف صاحب اعتبار و داروغه گنج مع امین و مشرف و متصدیان شترخانه و گاوخانه و غیرها عمله و فعله کارخانجات که آنهارا ارباب التحاویل گویند و خزاین پادشاهی هر یک را داروغه و خزانچی و تحویلدار و مشرف دارد و خزانه عامره خزانه کل خزانه خرچ خزانه جمع خزانه بهیله خزانه جیب خزانه خرید خزانه بیت المال خزانه پا باقی خزانه اموال خزانه راس المال خزانه شاگرد پیشه خزانه توپخانه نذر و پیشکش خزانه محل اندرون با خانسامان تعلق دارد **صدر الصدور** که اورا دیوان صدارت علیه العالیه میگویند و او صاحب رساله هست بدین القاب برساله سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه سزاوار عنایات پادشاهی قابل مرحمت ظل سبحانی صدر رفیع القدری نویسند و بلوازم سیورغالها و آئمه داران و اهل مدد معاش و تصدق خواران و روزینه داران و خدمه مساجد و طلبه اهل علم می پردازد و خدمات شریفه ارباب شریعت بدو تعلق دارد و منجمله **منصب جلیل القدر قضاست** که اورا قاضی القضات میگویند هرگاه قاضی نافذ الامر باشد در تمامی مهمات شرعی با او دیگری را شریک و سهیم نسازند و لوازم امر خطیر قضا که قطع خصوصات و رفع دعاوی و کتابت سجلات عقود و انکحه مع الولی و بلا ولی و منع و زجر مناهی و منکرات و ضبط و ربط اموال غیب و ایتام و مجانین مفوض برای صواب نمای او باشد **منصب افتا** نیز تعلق بقضا دارد و از لوازمه آن مهارت علم و فرایض و مناسخه و استخراج روایات **منصب احتساب** که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امر معروف و نهی منکر در کف کفایت و قبضه درایت او مفوض باشد از نور امانت و دینداری و کمال دیانت و پرهیزگاری شعار شرایع اسلام بین الانام شایع سازد و دست اهل معاصی را از دواعی شهوت نفسانی کوتاه گرداند و خلایق را باقامت صلوة خمس و صلوة جمعه و جماعت ترغیب و تحریص نماید و در اجرای حدود و تعزیرات در اقمه خمور و مسکرات و تعدیل زراع و مکیال و اوزان و منع و زجر فسقه و فجره و تنبق اوامر معروفه و نواهی منکره دقیقه از دقایق مهمل و نامرعی نگذارد **داروغه عدالت** که خدمت عمده ایست که یکی از مقربان درگاه والا تفویض می یابد **آخته بیگی** داروغه اصطبل ست و مشرف و امین باو متعلق ست **داروغه توپخانه** که اورا میر آتش گویند و صاحب رساله هست بتوپخانه نقدی و جلبی تعلق با او دارد و از معتمدان و فدویان درگاه فلک رتبه همیشه اندرون قلعه مبارک می باشد **صحبت لسباولان** دیساولان طرف رست و چپ

والا بارگاه در دیوان خاص و عام ایستاده باشند هنگام سواری پیش پای تخت روان اهتمام نمایند **داروغهٔ عدالت** که در دیوان عدالت مثلهای مستغیثان میگذارند و انتخاب التماس آنها رو بر و بعرض میرسانند **داروغهٔ عدالت دوم** که لفافِ حقیقتِ پانشینان بحضور اعلی میفرستند **داروغهٔ ڈاک** که بمیور ها ممالک محروسه که چوکی بچوکی تلوه ڈاک میرسانند و وقائع و سوانح نگار با و تعلق دارد **واقعه خوان** از امرای والاشان مفوض بخدمت جلیل القدر معزز میشود هر واقعی که از صوبجات میرسد بحضور اقدس ارفع اعلی میخواند **داروغه هرکاره** ها هر خبری و هر سانحی که از اطراف و جوانب واقع شود هرکاره های خبر بداروغه میرسانند و او فی الفور بعرض مقدس میرساند **داروغه چبوتره کوتوالی** کوتوال میگویند که بند و بست و حل و عقد دار الخلافه و بازار بگاه و فوجداری کردن باو متعلق ست و مشرف و امین همراه دارد **داروغهای** داروغه دواب داروغه جرمانه و داروغه کوته پارچه و داروغه دار الشفاء و داروغه خالصه و داروغه خلعت خانه و داروغه جواهر خانه و داروغه کتاب خانه و داروغه عرائض خانه و داروغه کرکراخانه و داروغه میوه خانه و داروغه سوکهج خانه و داروغه خوشبو خانه و داروغه گلاب خانه وغیره اہل خدمات هر یک اخدمتی و کاریست که مشرف و امین و تحویلها نیز دارد هر یک مشغول کاری عمده کار خود میباشند **نسخه اگسیر** که شانزده دام حاصل استعمال دارد اگر دو نیم دام صندل و دو نیم دام بهار نارنج و دو نیم دام پوست نارنج سوا دام بیخ بنفشه سوا دام عنبر لادن دو نیم دام سنبل و دو نیم دام مشک و دو نیم توله گلاب دو نیم شیشه **نسخه گشته** اگر عرقی یک سیر صندل بوره پاو سیر اگسیر شش دام لبان شش دام نبات سه سیر عنبر لادن چهار دام گلاب یزدی سه شیشه **کلانتر** شهر را **چودهری** و پتیل را در هندوستان فصحت نشان چودهری نامند و در ولایت دکن و دیس مکه گویند از سرکار و پرگنات مدینه جات و چکله جات او را کاری و رجوع علیست **قانونگوی** که در ممالک هند قانونگوی و در ممالک دکن دیس پانڈهی گویند که از قوانین دیوانی واقف و از دستور رسوم و جمیع بندی ضوابط فهیم باشند **ذکر خطابها** که متصدیان عمده و سپهسالاران جانسپار فیروزی شعار و امرای عظام بدان اختصاص یافته اند آصف جاهی آصف خان آصف الدوله معتمد الدوله اعتماد الدوله نظام الملک خانخانان امیر الامرای ذو الفقار خان خان جهان خان دوران میر جمله میر میران مهابت خان امیر خان خان زمان علی مردان خان غازی الدین خان ظفر جنگ فتح جنگ نصرت جنگ فیروز جنگ و دیگر خوانین بلند مکان همچنین صاحب اعتبار **ذکر خطابهای خواجه سرایان** اکثر خدمت نظارت را

مقرر میشد و گاهی داروغه خواصان هم شد دربار خان بختاور خان خدمتگار خان محرم خان عنبر خان
مسعود خان یاقوت خان معتبر خان اعتبار خان ذکر مردم درباری که بوفور اعتماد دربار خلائق پناه
اعتبار تمام داشتند از جمله فرقه کلال که سرامد آنها اله یار ان و پسرش خالق یار ان وغیرهم و فرقه دیگر خدمتیه
که سرامد آنها لعل چند و هیرا چند و پدرش بخطاب خدمتگزار خان و خدمت داروغگی دواب شترخانه
و گاوخانه سربلند و ذکر کیفیت مساحت ممالک محروسه و بیان حال حاصل
وجمع دامی و شرح صوبجات و ما یتعلق بها طول مملکت روزافزون از لاهوری بندر
متعلقه صوبه ٹھٹه تا تھانه بندا اسال متعلقه بنگاله است که نهصد و نود و چهار کروه پادشاهی هر
و یکهزار و هفتصد و چهل کروه رسمی که در اکثر ولایت هندوستان مشهور و معروف میشود و هر کروه پادشاهی
پنجهزار ذراع و هر ذراع چهل و دو انگشت مقرر شده و دو کروه پادشاهی مطابق سه و نیم کروه رسمی ست
و از دار الخلافت شاهجهان آباد تا لاهوری بندر چهارصد وسی و هفت کروه پادشاهی و
و هفتصد و شصت و چهار کروه رسمی پیموده باشد و از دار الخلافه تا تھانه بندا سال پانصد و پنجاه
و هفت کروه پادشاهی و نهصد و هفتاد و پنج کروه رسمی ست بدین طریق از لاهوری بندر تا بلده ٹھٹه
بیست و پنج کروه پادشاهی و از ٹھٹه تا بھکر یکصد وسی کروه و از بھکر تا ملتان نود و نه کروه و کسر
و از ملتان تا دار السلطنة لاهور هفتاد و پنج کروه و عرض ممالک محروسه از سرحد
ولایت تبت اقصای صوبه دلپذیر کشمیر تا قلعه شالاپور ست که در عهد دولت
روزافزون و زمان سعادت مقرون از عادل خانیه بتصرف اولیای دولت قاهره درامده است ششصد
و هفتاد و دو کروه پادشاهی و یکهزار و یکصد و هفتاد و شش کروه رسمی میشود و از دار الخلافه شاهجهان آباد
تا سرحد تبت سیصد وسی کروه پادشاهی و پانصد و هفتاد و هفت کروه رسمی ست و از دار الخلافه
مسطوره تا شالاپور سیصد و چهل و دو کروه پادشاهی و پانصد و نود و هشت کروه رسمی و از سرحد
تبت تا خورد تبت شصت کروه پادشاهی و از تبت خرد تا کشمیر شصت و چهار کروه پادشاهی
و از کشمیر تا لاهور یکصد و یک کروه و از لاهور تا شاهجهان آباد یک صد و پنج کروه
و از شاهجهان آباد تا اکبرآباد و تا دار السرور برهانپور یکصد و هفتاد و هشت کروه
و از برهانپور تا اورنگ آباد خجسته بنیاد چهل و دو کروه و از اورنگ آباد تا شولاپور

هفتاد و هشت کروه بحسابی که منزل دوازده کروه باشد و نود و هشت منزل بود که سه ماه و دوازده روزه
راه باشد و از میامن توجهات خدیو خدا آگاه که معمار همتش تعمیر خرابهای جهان را متکفل ست چهاردانگ
هندوستان همه معمور و تمام آباد انست و نوزده صوبه و چهار هزار و چهار صد و چهل پرگنه است که جمع
آن نه ارب و بیست و چهار کرور و هفده لک و شانزده هزار و هشتاد و دو دام ست ازانجمله خالصه
شریفه یک ارب و هفتاد و دو کرور و هفتاد و نه لک و هشتاد و یکهزار و دو صد و پنجاه و یک دام
و تنخواه جاگیرداران و پایباقی هفت ارب و پنجاه و یک کرور و هفتاد و هفت لک و سی و چهار
هزار و هفصد و سی و یکدام بدین تفصیل صوبه شاهجهان آباد هشت سرکار و دو صد و هشتاد و پنج
پرگنه دارد و جمع دامی او یک ارب و شانزده کرور و هشتاد و سه لک و نود و هشت هزار و دو صد و شصت
و سه دام صوبه اکبراباد چهارده سرکار صد و چهل و سه پرگنه دارد و جمع دامی او یک ارب و پنج کرور
و هفده لک و نه هزار و دو صد و هشتاد و سه دام صوبه لاهور پنج سرکار و سیصد و سی و پنج پرگنه دارد
و جمع دامی شصت و سه کرور و شصت و هشت لک و نود و چهار هزار و ششصد و سه دام صوبه احمدآباد
نه سرکار و دو صد پرگنه دارد و جمع دامی او چهل و چهار کرور و هشتاد و سه لک و هشتاد و سه هزار و ششصد و نود و دو
دام صوبه الهآباد بیست و شش سرکار دو صد و شصت و هشت پرگنه دارد و جمع دامی او چهل و سه کرور
و شصت لک و هشتاد و هشت هزار و هفتاد و دو دام صوبه اوده پنج سرکار یکصد و چهل و نه پرگنه
دارد و جمع دامی او سی و دو کرور و هفتاد و دو هزار و یکصد و نود و سه دام صوبه بنگاله بیست و هفت سرکار
یکهزار و دو صد و نوزده پرگنه دارد و جمع دامی او پنجاه و دو کرور و سی و هفت لک و سی و نه هزار و یکصد و دو
دام صوبه کشمیر پنجاه و یک پرگنه دارد و جمع دامی او بیست و یک کرور و سی لک و هفتاد و چهار هزار و ششصد
و بیست و شش دام صوبه مالوه دو صد و پنجاه و هفت پرگنه دارد و جمع دامی او چهل و دو کرور و پنجاه
و چهار لک و هفتاد و شش هزار و ششصد و هفتاد دام صوبه ملتان هفت سرکار نود و هشت پرگنه
دارد و جمع دامی او بیست و چهار کرور و پنجاه و سه لک و هژده هزار و پانصد و هفتاد و پنج دام صوبه کابل
چهل پرگنه دارد و جمع دامی او پانزده کرور و هفتاد و شش لک و بیست و پنجهزار و سیصد و هشتاد دام
صوبه تهته چهار سرکار پنجاه و هفت پرگنه دارد و نه کرور و چهل و نه لک و هشتاد و شش هزار و نهصد دام
جمع دامی اوست صوبجات دکهن پانصد و پنجاه و دو پرگنه دارد و دو ارب و نود و شش کرور

و هفتاد و یک لک جمع هر چهار صوبه سوای دو صوبه دارد صوبهٔ اورنگ آباد و صوبهٔ خاندیس
و صوبهٔ برار و صوبهٔ محمد آباد عرف بدر سوای صوبجات قدیم غیر دامی دو صوبه اند صوبهٔ
دار الظفر عرف بیجاپور غیر دامی که شش کرور روپیه نقد تنخواه جاگیرداران میشود صوبهٔ دار الجهاد
عرف حیدرآباد غیر دامی بود که چهار کرور روپیه نقد تنخواه جاگیرداران میشود دستور العمل تنخواه مناصب
ذات و غیره از بیست هزاری تا شش هزاری اول اعتبار نمایند و دوم و سوم نباشد
سواران هر قدر که باشد خواه برابر ذات خواه کم و زیاده بیست هزاری چهار کرور تنخواه دارد
و پانزده هزاری سه کرور دوازده هزاری دو کرور و چهل لک دام و ده هزاری دو کرور
نه هزاری یک کرور و هشتاد لک هشت هزاری یک کرور و شصت لک و هفت هزاری
یک کرور و چهل لک و شش هزاری یک کرور و بیست لک و پنجهزاری تا یک و بیستی
اول ذات و سوار برابر دوم تا نصف سواران سوم از نصف کم از پنجهزاری تا هزار
پانصدی از اول و دوم و سوم سه لک دام تفاوت اعتبار است پنجهزاری اول یک کرور
دام تنخواه دارد دوم نود و هفت لک سوم نود و چهار لک و چهار هزاری تا پانصدی
اول نود لک دوم هشتاد و هفت لک سوم نود و چهار لک و چهار هزاری اول
هشتاد لک دوم هفتاد و هفت لک سوم هفتاد و چهار لک سه هزاری پانصدی
اول هفتاد لک دوم شصت و هفت لک سوم شصت و چهار لک دو هزاری اول چهار لک
دوم پنجاه و هفت لک سوم پنجاه و چهار لک هزار پانصدی اول سی لک دوم بیست
و هفت لک سوم بیست و چهار لک هزاری اول بیست لک دوم نوزده سی و هفت لک
سوم هژده لک در هزاری تفاوت اول و دوم و سوم یک لک دام است و از نهصدی تا
پانصدی تفاوت اول و دوم و سوم پنجاه هزار دام است نهصدی اول پانزده لک
دوم چهارده لک و پنجاه هزار دام سوم چهارده لک هشتصدی اول دوازده لک و پنجاه هزار دام
دوم دوازده لک سوم یازده لک و پنجاه هزار دام هفتصدی اول یازده لک دوم
ده لک و پنجاه هزار دام سوم ده لک ششصدی اول نه لک و پنجاه هزار دام
دوم نه لک سوم هشت لک و پنجاه دام پانصدی اول هشت لک دوم هفت

پنجاه هزار سوم هفت لک چهار صدی اول پنج لک دوم چهار لک و هشتاد هزار دام
سوم چهار لک و شصت هزار دام سه صدی اول چهار لک دوم سه لک و هشتاد هزار دام
سوم سه لک و شصت هزار دام دو صد و پنجاهی اول سه لک و پنجاه هزار دام دوم سه لک
و سی هزار دام سوم سه لک و دو هزار دام دو صدی اول سه لک دوم دو لک و هشتاد هزار
دام سوم دو لک و شصت هزار دام یکصد و پنجاهی اول دو لک و پنجاه هزار دام دوم
دو لک و سی هزار دام سوم دو لک و دو هزار دام صدی اول دو لک دوم یک لک و هشتاد
هزار دام سوم یک لک و شصت هزار دام چهار بیستی اول یک لک و چهل هزار دام دوم
یک لک و سی هزار دام سوم یک لک و بیست هزار دام سه بیستی اول یک لک دوم
نود و پنج هزار دام سوم نود هزار دام پنجاهی اول هشتاد و پنجهزار دام دوم هشتاد هزار دام
سوم هفتاد و پنجهزار دام دو بیستی اول هفتاد هزار دام دوم شصت و پنجهزار دام سوم
شصت هزار یک نیم بیستی اول پنجاه و پنجهزار دام دوم پنجاه هزار دام سوم چهل و پنجهزار دام
یک بیستی اول چهل هزار دام دوم سی و پنجهزار دام سوم سی هزار دام دستور تابینان
که ده سوار را در ماهه هشت هزار دام که فی سوار ده ماهه هشت هزار دام تنخواه میدهند که ده سوار
را هشتاد هزار دام تنخواه است و یکصد سوار را هشت لک دام و یک هزار سوار را هشتاد لک دام تنخواه است
ضابطه سه اسپه و دو اسپه و یک اسپه سه اسپه فی نفر بیست و چهار هزار دام
سه نفر را هفتاد و دو هزار دام تنخواه دوازده ماهه دو نفر را یک لک و شصت هزار دام فی هزار سوار
یک کرور و شصت هزار دام دو اسپه فی نفر شانزده هزار دام مقرر است که هر چهار نفر را شصت و چهار
هزار دام یک اسپه فی نفر هشت هزار دام که سه نفر را بیست و چهار دام که برآورد هزار سوار هشتاد لک دام
و اضافه دو اسپه و سه اسپه هشتاد هزار دام و ضابطه داغ سه اسپه و دو اسپه
و یک اسپه چنین ست که سوار دو اسپه و سه اسپه ده بیست کرور موافق صوبه سوم حصه بداغ رساند
تا آخر سه اسپه و دو اسپه دو صد نفر سوم حصه همین ضابطه پانصدی و هزاری و پنجهزاری بداغ رساند
حساب ماهوار از دوازده ماهه تا یک ماه دوازده ماه فی لک دو هزار و پانصد روپیه تنخواه
یازده ماه فی لک دو هزار و دو صد و نود و یک روپیه ده ماه فی لک دو هزار و هشتاد و سه روپیه

و پنج آنه و پاو آنه نه ماه فی لک یکهزار چهار صد و هفتاد و پنج روپیه هشت ماه فی لک یک هزار و ششصد و شصت و شش روپیه هفت ماه فی لک یکهزار و چهار صد و پنجاه و هشت روپیه و پنج آنه شش ماه فی لک یکهزار و دو صد و پنجاه روپیه پنج ماه فی لک یکهزار و چهل و یک روپیه چهار ماه فی لک شش صد و بیست و پنج روپیه سه ماه فی لک چهار صد و شانزده روپیه و ده آنه دو ماه فی لک دو صد و هشت روپیه و پنج آنه و پاو آنه دستور توشک خانه جامه ثوب پایجامه زوج دستار و کمر بند و پیچی تهان زربفت و مخمل طاق دستور فراشخانه قنات و سراپرده و دربرده شقه شامیانه و اسپک و سایبان ظل لاغوری تنبول منزل تکیه گاه و تکیه عدد و قالین و شطرنجی اگر یکی باشد فرد اگر جوره باشد زوج سوزنی و چاندنی چادر تهان پاپوش و موزه و چرن زوج دستور سلحخانه شمشیر و خنجر و کتار و دهوپ قبضه کمان حلقه سپر و نیزه و کارد و ترکش عدد دستور آهوخانه وغیره آهو و گور و چیته و سگ وغیرها قلاوه دستور جوشخانه باز و بحری و جره و شاهین و شنقار جره وغیره دست دستور فیلخانه وغیره فیل زنجیر اسپ و گاو راس شتر و استر نفره دستور پالکی خانه پالکی و نالکی و ڈولی و رتهه و بهل سواری در بیان اعداد از احاد و عشرات و مات و الوف ایکن دهن سین سهسن ده سهسن لکهن ده لکهن کرورن ده کرورن ارین ده ارین کهرین ده کهرین نیلن ده نیلن پدمن ده پدمن سنکهن ده سنکهن مها سنکهه و اوزان چهار رائی را یک برنج و هشت برنج را یک سرخ و هشت سرخ را یک ماشه و دوازده ماشه را یک توله و چهار ماشه را یک ٹانک و پنج ٹانک را یک دام و چهل دام را یک سیر و چهل سیر را یک من در بیان گز گت گزمره از پارچه وغیره شانزده بهرین را یک بهر و شانزده بهر را یک گره و شانزده گره را یک ورعه که آن گز شاهجهانی باشد در بیان کروه انکه هشت جو را یک انگشت و بیست و چهار انگشت را یک دست و چهار دست را یک دند و دو هزار دند را یک کروه و چهار کروه را یک جوجن

تم الکلام والصلوٰة والسلام علی محمد خاتم الانبیاء والمرسلین وآله خیر الانام حسب الارشاد واجب الانقیاد دیده گان ثریا مکان عالی مرتبت رفیع منزلت امیر الامراء العظام اسوة الاکابر الفخام حاجی الحرمین الشریفین مقبول رسول الثقلین نواب مستطاب حاجی محمد مظفر خان ادام الله تعالی دولته وحکمه واقباله الی یوم الادیان

خاتمة الطبع مطبوع طبع ریختهٔ خامهٔ بلاغت شمامهٔ خاتم الناثرین نامی گرامی متاخرین باعجاز طرازی فص خاتم سلیمانی منشی محمد انوار حسین تسلیم سهسوانی

منت مر خدای را که خالق هیجده هزار عالمست هر چند زیاده از زیاده بحمدش گویم کم از کمست درین موسم خوش و زمانهٔ دلکش که دل را با سخن سروکارست و سخن را در هر کوچه گرم بازار انیس شب انتظاری جلیس روز بیقراری رافع غم و هم دافع رنج و الم آرامکدهٔ باشندگان صحرائی بازیگاه جانوران دریائی یعنی کتاب افادت انتساب ممتنع الجواب مقبول طبائع برنا و پیر **معلومات الآفاق** نام مع تصاویر اگر عطر مجموعهٔ خوش منش بجاست و اگر گلدستهٔ بهار دانش زیباست بلکه جام جمشید یا آینه اسکندرست یا عینک تماشای عالم بحر و بر فی الحقیقه هر ورقش مرقع صنعت خدا و هر صفحهٔ او نمونه قدرت خدا تصنیف علامهٔ روزگار نغز بیان فصیح گفتار امین الدین خان بن سید ابو المکارم امیر خان الحسنی الهروی در مطبع فیض مطلع والاجناب معلی القاب دریا دل ابر دست دانای رموز بلند و پست ساتر عیب کاشف صواب دشمن عذاب دوست ثواب حاتم کرم معن نوال یحیی شیم المختصر یادگار ارباب همم عقیل و فهیم و فرزانه ممدوح اصاغر و اکابر زمانه رتبه سنج هر دوران بلاد و امصار منشی نول کشور صاحب مطبع اوده اخبار باهتمام کارپردازان تصحیح محی مراسم توضیح و تنقیح که هر واحد سرآمد علمای متقدمین ست و سرخیل کملای متاخرین حلیهٔ طبع پوشید بماه اگست ۱۸۷۰ع مطابق جمادی الاول ۱۲۸۷ هجری در صحن مطبع خبر انجامید



قطعه تاریخ

چه محبوبست معلومات آفاق	دبیر چرخ سال طبع فرمود	که محبوبست معلومات آفاق ۱۲۸۷ه

قطعه تاریخ از منشی گوبند پرشاد فضا

زهی منشی نول کشور سخی چه کتابی نگار خانهٔ چین	قدر افزای اهل فرهنگست شهرهٔ اش صد هزار فرسنگست	طبع فرمود نسخهٔ چه عجیب حال آفاق شد ازان معلوم	باعث فرح دل نگست جام کیخسرو ظاهر از سنگست

سال طبعش چنین نوشت فضا
نقش زیبای چین ارژنگست